tarikhema.org

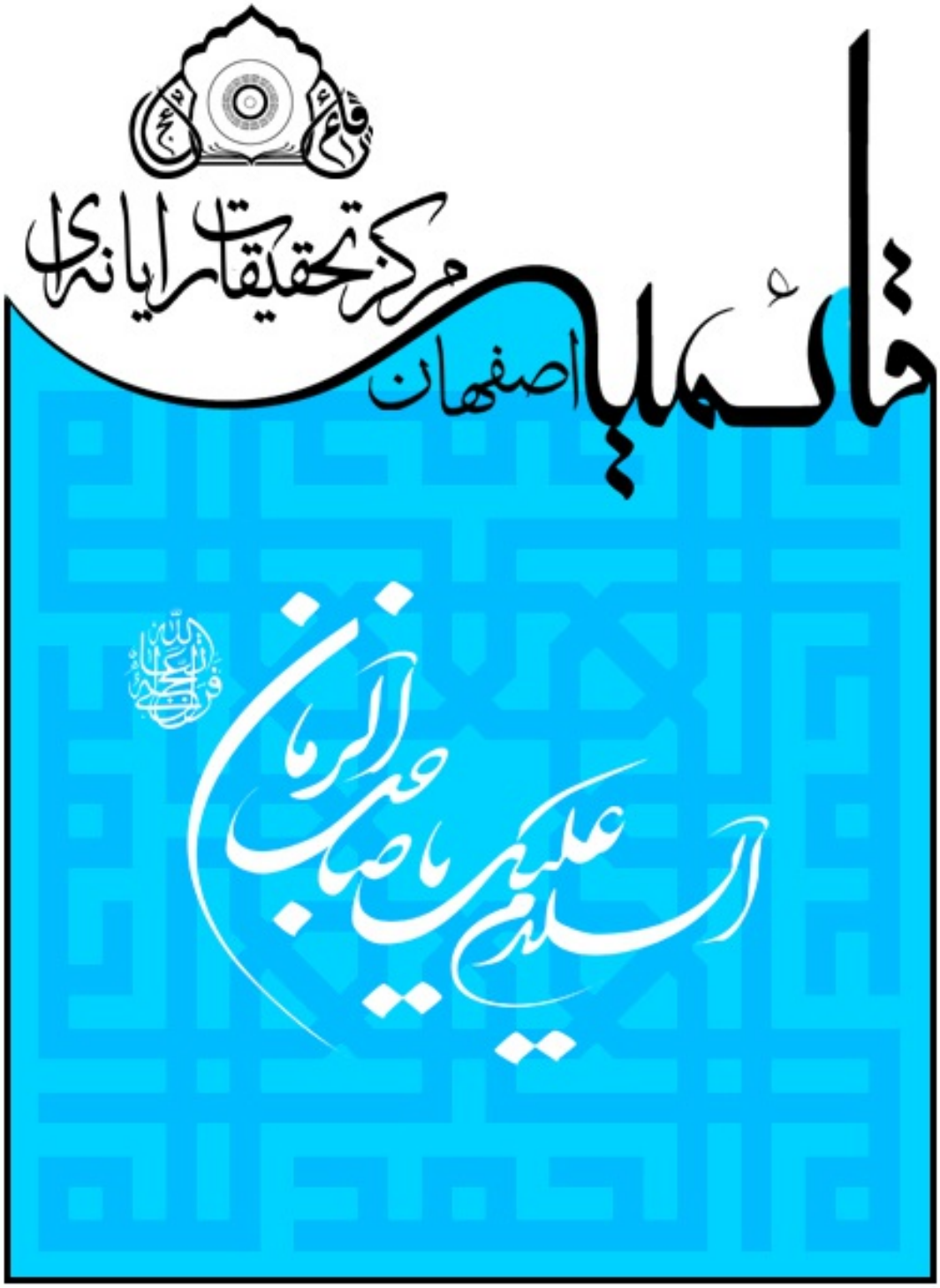

www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

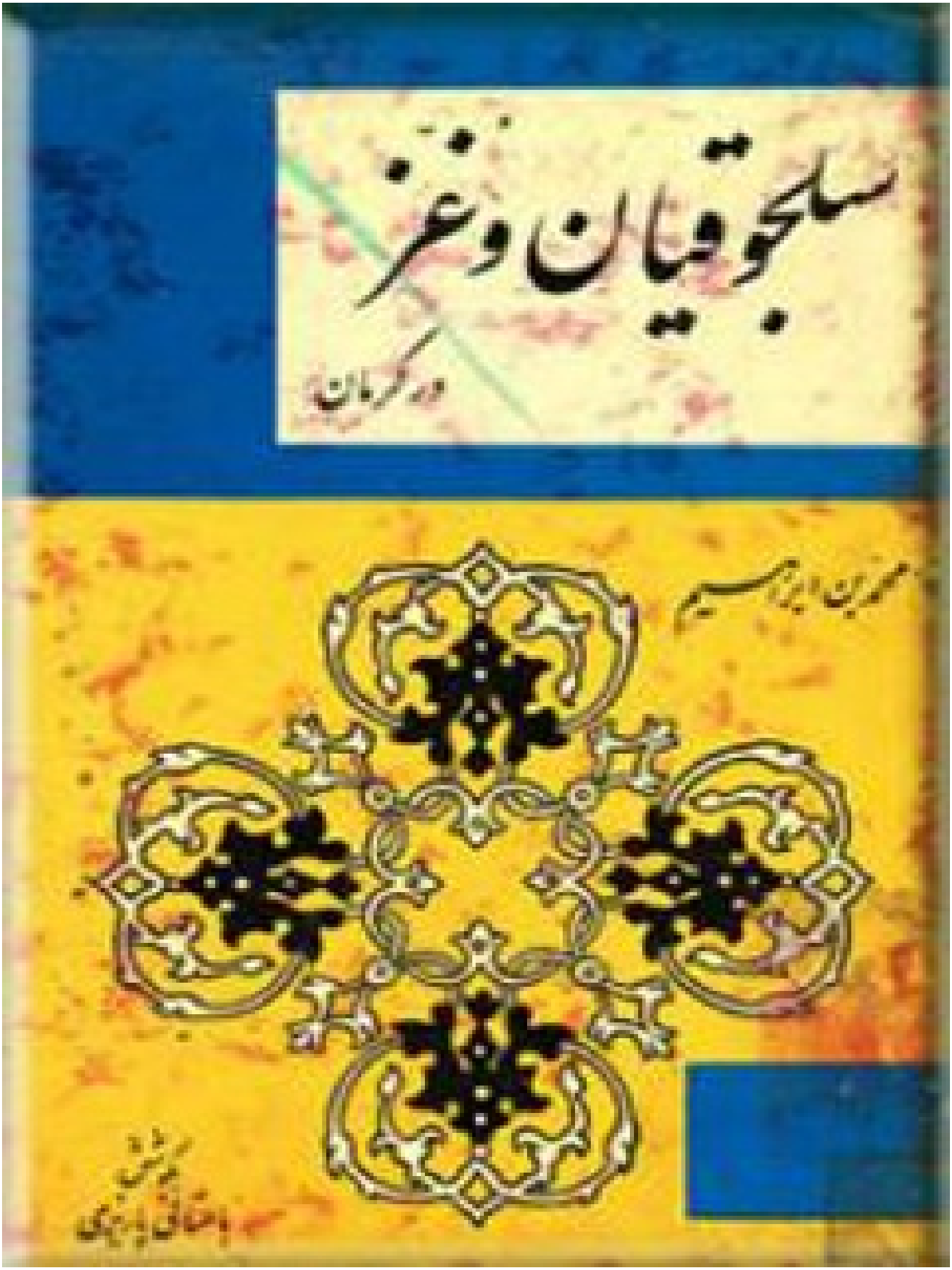

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سلجوقیان و غز درکرمان

نویسنده:

افضل الدین ابوحامد کرمانی

ناشر چاپی:

کورش

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فهرست

فهرست ----- ۵
سلجوقیان و غز درکرمان ----- ۱۸
مشخصات کتاب ----- ۱۸
مقدمه ----- ۱۸
[پیشگفتار] ----- ۱۸
اشاره ----- ۱۸
لشکرکشی‌های متوالی ----- ۱۹
چماق تکفیر ----- ۲۰
تغییر راه تجارت ----- ۲۲
تکرار تاریخ ----- ۳۵
رحم کنید ----- ۳۷
محراب مشتاق ----- ۴۲
احوال مؤلف ----- ۴۳
اشاره ----- ۴۳
افضل کرمان ----- ۴۸
مهاجرت به یزد ----- ۵۲
افضل و شاعری ----- ۵۹
رباعیه ----- ۶۰
افضل و طب ----- ۶۱
آثار افضل کرمان ----- ۶۲
عقد العلی ----- ۶۲
المضاف الی بدایع الازمان فی وقایع کرمان ----- ۶۴
بدایع الازمان فی وقایع کرمان ----- ۶۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۱ سلجوقیان کرمان ---- ۷۱
[ملک قاورد] ---- ۷۱
اشاره ---- ۷۱
سیرت قاورد ---- ۷۲
فتح قفص ---- ۷۳
فتح عمان ---- ۷۷
فتح سیستان ---- ۷۸
فتح فارس و قتل قاورد ---- ۸۰
گفتار در ذکر کرمانشاه بن قاورد که پادشاه دویم است از پادشاهان کرمان. ---- ۸۱
گفتار در ذکر سلطان شاه بن قاورد که پادشاه سیم است از پادشاهان کرمان ---- ۸۲
اشاره ---- ۸۲
لحکیم ازرقی ---- ۸۲
گفتار در ذکر ملک عادل ملک محیی الدین عماد الدولهٔ تورانشاه بن قرا ارسلان بک که پادشاه چهارم است از پادشاهان کرمان ---- ۸۷
اشاره ---- ۸۷
(شعر) ---- ۸۸
بنای مسجد ملک ---- ۸۸
گفتار در ذکر ملک ایرانشاه بن تورانشاه که پادشاه پنجم است از قاوردیان ---- ۹۰
اشاره ---- ۹۰
(شعر) ---- ۹۱
[شعر] ---- ۹۱
تکفیر ایرانشاه ---- ۹۱
قتل ایرانشاه ---- ۹۲
گفتار در ذکر ملک محیی الاسلام «۱» و المسلمین ارسلانشاه بن کرمانشاه بن قاورد که پادشاه ششم است از قاوردیان ---- ۹۳
اشاره ---- ۹۳

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فرزندان ارسلانشاه ----- ۹۵
گفتار در ذکر ملک مغیث الدنیا و الدین محمد بن ملک ارسلانشاه که پادشاه هفتم است از قاردیان ----- ۹۶
اشاره ----- ۹۶
ملک محمد و سلجوقشاه ----- ۹۸
کتابخانه ملک ----- ۹۹
پادشاه خونریز ----- ۱۰۱
گفتار در ذکر ملک محیی الدنیا والدین طغرلشاه بن محمد که پادشاه هشتم است از قاوردیان ----- ۱۰۱
اشاره ----- ۱۰۱
فرزندان طغرلشاه ----- ۱۰۲
اشاره ----- ۱۰۲
رباعیهٔ ----- ۱۰۳
ملک ارسلان ----- ۱۰۳
ملک تورانشاه ----- ۱۰۳
اشاره ----- ۱۰۴
(شعر) ----- ۱۰۴
(نظم) ----- ۱۰۴
ملک بهرامشاه ----- ۱۰۴
گفتار در ذکر بهرام شاه بن طغرل بن محمد که پادشاه نهم است از قاوردیان ----- ۱۰۵
گفتار در ذکر ملک ارسلان بن طغرل بن محمد که پادشاه دهم است از قاوردیان ----- ۱۰۸
اشاره ----- ۱۰۸
گفتن در رفتن اتابک محمد از بردسیر بجانب بم بخدمت ملک ارسلان و آمدن تورانشاه با لشکر فارس و رفتن بهرامشاه بطرف خراسان و آمدن ملک
اشاره ----- ۱۰۸
نظم: ----- ۱۰۹
التجاء بهرامشاه به خراسان ----- ۱۱۰

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ورود لشکریان فارس ---- ۱۱۰
گفتار در بازآمدن بهرامشاه از خراسان بجیرفت و محاربه با برادر و هزیمت ملک ارسلان و استعانت جستن از حضرت عراق ---- ۱۱۱
غارت جیرفت ---- ۱۱۲
عزل و نصب وزراء ---- ۱۱۳
قتل برادر ---- ۱۱۳
گفتار در باز آمدن ملک ارسلان بن طغرل از حضرت سلطان ارسلان بن طغرل با لشکر عراق و متحصن شدن بهرام شاه در گواشیر ---- ۱۱۳
اشاره ---- ۱۱۳
[بیت] ---- ۱۱۵
[مصراع] ---- ۱۱۵
گفتار در ذکر مصالحه ملک- ارسلان و بهرامشاه و تسلیم دار الملک گواشیر بملک ارسلان و رفتن بهرامشاه بجانب دار- الملک بم و جدا شدن اتابک
اشاره ---- ۱۱۷
[رباعیهٔ] ---- ۱۱۸
[بیت] ---- ۱۱۸
گفتار در ذکر جلوس ملک ارسلان بر سریر دار الملک بردسیر، کرّت دیگر ---- ۱۱۹
اشاره ---- ۱۱۹
[نظم] ---- ۱۲۰
گفتار در ذکر مبادی احوال طرمطی و در پیش افتادن او ---- ۱۲۰
اشاره ---- ۱۲۰
[شعر] ---- ۱۲۰
[نظم] ---- ۱۲۱
گفتار در ذکر ابتدای نقض میثاق و هدم بنیان یگانگی میان پادشاهان دوگانه در هنگام مقام جیرفت ---- ۱۲۲
گفتار در ذکر محاربه پادشاهان و ظفر یافتن ملک ارسلان بعد از فرار لشکریان ---- ۱۲۳
میل کشیدن ناصر الدین افزون ---- ۱۲۴
گفتار در ذکر رفتن اتابک محمد بخدمت ملک بهرامشاه به دار الملک بم و آوردن او بدار الملک بردسیر ---- ۱۲۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[بیت] ----- ۱۲۵
شمس الدین مغونی ----- ۱۲۶
اشاره ----- ۱۲۶
[شعر] ----- ۱۲۶
استقبال بهرامشاه از اتابک ----- ۱۲۷
اشاره ----- ۱۲۷
[رباعیهٔ] ----- ۱۲۷
حرکت به بردسیر ----- ۱۲۷
اشاره ----- ۱۲۷
[بیت] ----- ۱۲۸
قتل طرمطی ----- ۱۲۸
گفتار در ذکر رفتن ملک ارسلان بجانب یزد و مقام کردن ----- ۱۲۹
گفتار در ذکر ارتحال و انتقال ملک نیکو خصال ملک بهرامشاه از دار ملال ----- ۱۲۹
اشاره ----- ۱۲۹
شعر: ----- ۱۳۰
گفتار در ذکر محمد شاه بن بهرامشاه که پادشاه یازدهم است از قاوردیان ----- ۱۳۰
اشاره ----- ۱۳۰
گفتار در ذکر مبادی احوال سابق الدین علی سهل «۱» و مقام او در کرمان و رفتن اتابک محمد در رکاب محمد شاه به بم ----- ۱۳۱
پناهندگی به بم ----- ۱۳۲
اشاره ----- ۱۳۲
بیت: ----- ۱۳۳
فرار اتابک و پادشاه ----- ۱۳۳
اشاره ----- ۱۳۳
بیت ----- ۱۳۴

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گفتار در آمدن ملک ارسلان از یزد با اتابک یزد بدار الملک بردسیر و عزم جیرفت کردن و مانع شدن ایبک دراز دخول ملک را با اتابک یزد و مراج
اشاره ----- ۱۳۴
بیت ----- ۱۳۴
گفتار در بازآمدن اتابک محمد از جانب ایگ و گرفتن دار الملک بردسیر ----- ۱۳۶
گفتار در آمدن ملک ارسلان به در بردسیر و فرو گذاشتن اتابک ایبک و در شدن بشهر و رفتن ایبک از در بردسیر بجانب بم ----- ۱۳۷
توصیف بم ----- ۱۳۷
غارت جیرفت ----- ۱۳۷
اشاره ----- ۱۳۷
بیت: ----- ۱۳۸
گفتار در رفتن ملک ارسلان و اتابک محمد بجانب بم و محاصره کردن و محصور شدن ایبک و سابقعلی در شهر بم ----- ۱۳۸
آب بستن به شهر بم ----- ۱۳۹
اشاره ----- ۱۳۹
بیت: ----- ۱۴۰
نظم: ----- ۱۴۰
گفتار در غدر زین الدین رسولدار و لشکر فارس با ملک ارسلان و باهل بم پیوستن و برخاستن ملک- ارسلان از در بم و رفتن به جیرفت --- ۱۴۱
اشاره ----- ۱۴۱
بیت ----- ۱۴۱
گفتار در رفتن اتابک ایبک از بم به سیرجان و آوردن ملک تورانشاه از یزد، و مجملی از احوال تورانشاه از زمان فرار از «دشت بر» تا این وقت ۱۴۲
گفتار در توجه رایات سلطان ارسلان از جیرفت به سیرجان و عود به جیرفت ----- ۱۴۳
گفتار در محاربه ملک تورانشاه و ملک ارسلان و بقتل آمدن ملک ارسلان ----- ۱۴۴
اشاره ----- ۱۴۴
[بیت] ----- ۱۴۴
[نظم] ----- ۱۴۵
[شعر] ----- ۱۴۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گفتار در ذکر ملک تورانشاه [ثانی] بن طغرل که پادشاه دوازدهم است از قاوردیان ---- ۱۴۶
اشاره ---- ۱۴۶
گفتار در رفتن غلامان مؤیدی از جیرفت به یزد و آوردن مؤید الدین ریحان و اتابک یزد به کرمان، و تسخیر دار الملک بردسیر و قتل ایبک و قعود
[بیت] ---- ۱۴۷
بیت: ---- ۱۴۷
[بیت] ---- ۱۴۸
بازگشت مؤید الدین ---- ۱۴۸
اشاره ---- ۱۴۸
[بیت] ---- ۱۴۸
پایان کار ایبک ---- ۱۴۸
گفتار در ذکر آمدن اتابک محمد از فارس با تاج الدین خلج به جیرفت، و رفتن ملک تورانشاه با مؤید الدین ریحان و اتابک یزد رکن الدین سام بجا
گفتار در رفتن اتابک محمد از فارس به یزد و باز آمدن به کرمان و انعزال مؤید الدین بواسطه کبر سن از منصب اتابکی، و اتابک شدن اتابک محمد
اشاره ---- ۱۵۰
[شعر] ---- ۱۵۱
گفتار در ذکر کدورت اتابک محمد و چغرانه و کشتن اتابک [محمد] چغرانه و آیبه و قلچق غلامان مویدی را در جیرفت، و شهادت صواحب عظام
اشاره ---- ۱۵۱
[بیت] ---- ۱۵۲
[قطعه] ---- ۱۵۲
گفتار در آمدن حشم غز بکرمان ---- ۱۵۳
اشاره ---- ۱۵۳
گفتار در طغیان محمد علمدار و به بم شدن و با زمره اوباش عزم بردسیر کردن و، رفتن اتابک محمد بجانب فارس، و از فارس باز حدود کرمان آمد
گفتار در ذکر شمول قحط در بردسیر و آمدن غز از گرمسیر به در بردسیر، و گرگ آشتی با ملک تورانشاه کردن ---- ۱۵۶
اشاره ---- ۱۵۶
[بیت] ---- ۱۵۷

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گفتار در توجه غز از جیرفت به جانب بم و نرماشیر و آمدن از بم به در بردسیر بعزم مخاصمت و مشاجرت، و وفات خاتون رکنی والده ملک تورانش
گفتار در بیرون آمدن مؤید الدین ریحان از خرقه تصوف و اتابک شدن، و لشکر بسیرجان بردن و در آنجا مردن، و مجمل احوال غز ----- ۱۵۹
[رباعیهٔ] ----- ۱۶۱
[بیت] ----- ۱۶۱
گفتار در آمدن امیر عمر نهی بشهر خبیص، و در میان غز شدن و ریاست کردن، و استدعاء غزان اتابک محمد را جهت زعامت حشم، و باز آمدن اتا
اشاره ----- ۱۶۱
[بیت] ----- ۱۶۲
[بیت] ----- ۱۶۳
گفتار در ذکر کشته شدن ملک تورانشاه بر دست ظافر محمد امیرک، و بر تخت نشاندن محمد شاه بن بهرامشاه ----- ۱۶۳
توطئه قتل ظافر ----- ۱۶۴
اشاره ----- ۱۶۴
[بیت] ----- ۱۶۵
گفتار در رفتن محمد شاه به جانب بم، و اراده غدر کردن با سابق علی، و بهزیمت با سابقعلی بگواشیر عود نمودن ----- ۱۶۵
اشاره ----- ۱۶۵
[بیت] ----- ۱۶۶
[حکومت مبارکشاه] ----- ۱۶۷
گفتار در بردن سابقعلی مبارکشاه را که یکی از ملک‌زادگان سلجوق بود از گواشیر به بم ----- ۱۶۷
فرار مبارکشاه ----- ۱۶۷
اشاره ----- ۱۶۷
[بیت] ----- ۱۶۸
گفتار در بیرون آمدن اتابک محمد از میان غز و بقلعه ریقان رفتن و از آنجا به خبیص توجه کردن و از خبیص بگواشیر شدن ----- ۱۶۸
گفتار در ذکر رفتن ملک محمد شاه به حضرت عراق و فوت اتابک محمد در بردسیر و مأیوس باز آمدن محمد شاه و به بم شدن و از آنجا بسیستا
[فوت اتابک محمد] ----- ۱۷۱
[پایان کار محمد شاه] ----- ۱۷۱

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شجره نسب سلجوقیان کرمان ---- ۱۷۳
۲ حکومت غز در کرمان ---- ۱۷۳
اشاره ---- ۱۷۳
خاتمه در ذکر پادشاهی ملک دینار و اولاد او در کرمان، و جمعی دیگر بر سبیل اجمال تا زمان طلوع رایت قتلق سلطان براق حاجب ---- ۱۷۳
گفتار در رسیدن ملک دینار به ولایت کرمان ---- ۱۷۳
گفتار در آمدن خواجه جمال گریدی از کوبنان بخدمت ملک دینار ---- ۱۷۵
گفتار در ذکر نزول ملک دینار به در بردسیر، و ترک محاصره شهر کردن، و رو بفتح خبیص و اطراف آوردن ---- ۱۷۵
اشاره ---- ۱۷۵
رباعیهٔ ---- ۱۷۶
[بیت] ---- ۱۷۷
گفتار در ذکر آمدن ملک دینار به در بردسیر، و فتح دار الملک و خطبه خاتون کرمانی صبیه ملک طغرل، و فوت وزیر قوام- الدین مسعود، و رجوع
اشاره ---- ۱۷۷
[بیت] ---- ۱۷۸
[شعر] ---- ۱۷۹
[بیت] ---- ۱۷۹
[نظم] ---- ۱۷۹
گفتار در عصیان اولاد مجاهد و گرفتن شحنه ملک دینار و به یزد فرستادن، و آوردن حشم به کوبنان و قصد راور، و رفتن ملک به راور و بر خصم غ
گفتار در نهضت رایات محمد شاه از فارس به بم، و موافقت سابقعلی با وی، و فرستادن لشکر به خبیص، و گرفتن خبیص، و توجه اعلام دیناری بط
گفتار در توجه ملک به در کوبنان، و باز عود به دار الملک نمودن، و شدن خواجه جمال به حصار زرند، و رفتن ملک از در بردسیر به زرند، و بیرون
گفتار در مخالفت سابق محمد بن میمون و علاء گنگ رؤساء مزاج و رسوخان، راسو خان و رفتن ملک از جهت گوشمال ایشان، و اطلاق خواجه جـ
گفتار در متابعت کردن عماد الدین مغونی، و رفتن ملک دینار به جیرفت، و از آنجا نهضت جانب هرموز کردن، و تسخیر قلعه منوجان ---- ۱۸۳
گفتار در عزل خواجه جمال از وزارت، و رجوع نیابت بدو، و تفویض وزارت به ناصح الدین ---- ۱۸۴
گفتار در توجه رایات منصوره ملک دینار ببم و رفتن سابقعلی بخراسان و درآمدن بم بحوزه تصرف دیوان ---- ۱۸۵
اشاره ---- ۱۸۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[بیت] ----- ۱۸۶
بیت: ----- ۱۸۶
گفتار در ذکر احوال کوبنان بعد از مصاف راور، و درآمدن آن بلده در تصرف ملک دادگر عدل گستر ----- ۱۸۷
قتل تاج الدین ----- ۱۸۷
گفتار در ذکر ملاقات ملک دینار با ملک جزیره قیس، و اراده غدر حشم غز با ملک دینار، و خلاصی ملک بتدبیر بسیار از دست آن جمع غدار جفا
ملاقات ملک دینار با حاکم قیس ----- ۱۸۸
توطئه علیه ملک دینار ----- ۱۸۹
گفتار در وفات ملک دینار و جلوس پسرش علاء الدین فرخشاه ----- ۱۸۹
اشاره ----- ۱۸۹
[بیت] ----- ۱۹۰
بنای قبر ملک دینار ----- ۱۹۰
قتل زوجه ملک دینار ----- ۱۹۰
توطئه سرهنگان ----- ۱۹۱
گفتار در التجاء فرخشاه به حضرت خوارزم، و توجه ارسلان خان سبط خوارزمشاه به جانب کرمان، و فوت فرخشاه در کرمان، و مراجعت ارسلان خ
اشاره ----- ۱۹۲
بیت: ----- ۱۹۲
گفتار در بیان احوال عجمشاه پسر کهین ملک دینار که در بم می‌بودند «۱» ----- ۱۹۳
گفتار در آمدن قاضی کرمان از حضرت خوارزم با دو امیر یکی باسم شحنگی بردسیر و دیگری به شحنگی بم ----- ۱۹۴
گفتار در ذکر توجه هندو خان بن ملک خان ابن تکش خان خوارزمشاه و اتابک نصرة الدین شاه غازی به کرمان و مراجعت کردن هندو خان بوسیا
گفتار در ذکر آمدن ملک زیرک در میان غز به ملکی، و قتل او، و ریاست الب ارسلان ----- ۱۹۵
اشاره ----- ۱۹۶
بیت: ----- ۱۹۶
گفتار در آمدن جلال الوزراء با لشکر از خراسان به کرمان و قطع ماده فساد غزان ----- ۱۹۷
گفتار در کشتن اتابک نصرة الدین امیر حیدر و بدر الدین سنقراق کرمانی را، و فوت [اتابک]، و نقل کردن خواجه رضی زوزنی صندوق اتابک را به زر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

استقلال جلال الوزراء ----- ۱۹۸
اشاره ----- ۱۹۸
[بیت] ----- ۱۹۹
گفتار در باز آمدن حشم غز بکرمان ----- ۱۹۹
اشاره ----- ۱۹۹
[رباعی] ----- ۲۰۰
۳ [حکومت ملوک ایج] ----- ۲۰۰
گفتار در آمدن امیر مبارز و برادرش امیر محمود امراء ایگ به کرمان ----- ۲۰۰
اشاره ----- ۲۰۰
بیت ----- ۲۰۱
گفتار در محاربه امراء ایگ با غز، و ظفر یافتن، و معاودت امراء ایگ به ایگ ----- ۲۰۱
اشاره ----- ۲۰۱
بیت ----- ۲۰۲
گفتار در جمعیت غز- بار دیگر- و توجه امیر نظام الدین محمود به عزم قلع و قمع آن قوم بد اختر ----- ۲۰۲
گفتار در سلوک ناهموار نظام الدین و خروج عوام بر او ----- ۲۰۴
اشاره ----- ۲۰۴
بیت: ----- ۲۰۵
دستگیری نظام الدین ----- ۲۰۵
گفتار در آمدن ملک عجمشاه بن ملک دینار از خوارزم به بم، و از بم با غز [به] بردسیر آمدن ----- ۲۰۶
اشاره ----- ۲۰۶
بیت ----- ۲۰۷
تسخیر قلعه توسط عجمشاه ----- ۲۰۸
در فرستادن امیر نظام الدین محمود به حضرت فارس ----- ۲۰۹
در رسیدن عز الدین فضلون و رفتن غز ----- ۲۱۰

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گفتار در رسیدن ملک عماد الدین محمد بن زیدان از فارس به دار- الملک بردسیر ---- ۲۱۰
گفتار در آمدن امیر مبارز از ایک به گرمسیر کرمان و بمرد «۱» باز معاودت کردن، و رفتن امیر عز الدین فضلون از بردسیر بحضرت فارس ---- ۲۱۱
گفتار در آمدن امیر بدر الدین کافور و وزیر اثیر الدین سمنانی از فارس به کرمان ---- ۲۱۲
گفتار در آمدن ملک زوزن خواجه رضی و تغان تکین «۲» از خراسان بکرمان ---- ۲۱۲
اشاره ---- ۲۱۲
[بیت] ---- ۲۱۳
گفتار در آمدن عز الدین فضلون و حشم فارس و برخاستن خواجه رضی و حشم خوارزم از در بردسیر ---- ۲۱۳
گفتار در سایر احوال علی سبیل الاجمال تا سنه ۶۱۹ که کرمان بر دست قتلق سلطان «۱» براق حاجب مفتوح شد ---- ۲۱۵
توضیحات و اضافات ---- ۲۱۶
فهرست اعلام و بعضی اصطلاحات «*» ---- ۲۲۲
آ ---- ۲۲۲
ب ---- ۲۲۶
پ ---- ۲۲۹
ت ---- ۲۲۹
ج ---- ۲۳۱
چ ---- ۲۳۳
ح ---- ۲۳۳
خ ---- ۲۳۴
د ---- ۲۳۶
ذ ---- ۲۳۸
ر ---- ۲۳۸
ز ---- ۲۳۹
ژ ---- ۲۴۰
س ---- ۲۴۰

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ش ----- ۲۴۳
ص ----- ۲۴۵
ض ----- ۲۴۵
ط ----- ۲۴۵
ظ ----- ۲۴۶
ع ----- ۲۴۶
غ ----- ۲۴۸
ف ----- ۲۴۸
ق ----- ۲۴۹
ک ----- ۲۵۲
گ ----- ۲۵۴
ل ----- ۲۵۵
م ----- ۲۵۶
ن ----- ۲۶۱
و ----- ۲۶۲
ه ----- ۲۶۳
ی ----- ۲۶۳
فهرست بعضی عبارات عربی ----- ۲۶۴
فهرست مندرجات ----- ۲۶۶
درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ----- ۲۷۰

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سلجوقیان و غز درکرمان

مشخصات کتاب

شابک : ۱۱۰۰۰ ریال

شماره کتابشناسی ملی : م۷۴-۳۳۳

عنوان و نام پدیدآور : سلجوقیان و غز در کرمان/ افضل‌الدین ابوحامد کرمانی؛ تحریر محمدابراهیم خبیصی؛ مقدمه، تصحیح و تحشیه باستانی پاریزی (محمدابراهیم).

وضعیت ویراست : [ویراست۲]

مشخصات نشر : تهران: کورش، ۱۳۷۳.

مشخصات ظاهری : ۷۴۲ ص.: مصور، نقشه، نمونه، عکس.

یادداشت : ص. ع. به فرانسه:Mohammed Ibrahim khabissi. histore des seljoucides du kerman, edit par Bastani Parizi.

یادداشت : چاپ قبلی: طهوری، ۱۳۴۳.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : کرمان -- تاریخ

موضوع : ایران -- تاریخ -- غزنویان، ۳۵۱ - ۵۸۲ق.

موضوع : ایران -- تاریخ -- سلجوقیان کرمان، ۴۳۳ - ۵۸۲ق.

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۷۲۲

رده بندی کنگره : DSR۲۱۱۵ /ر۵۷الف۷۵ ۱۳۷۳

سرشناسه : افضل‌الدین کرمانی، احمد بن حامد، قرن ، ۶ق، .

شناسه افزوده : محمد ابراهیم خبیصی، قرن ۱۱ق.

شناسه افزوده : باستانی پاریزی، محمدابراهیم، ۱۳۰۴ -، مصحح

مقدمه

[پیشگفتار]

اشاره

خوشا باد عنبر نسیم سحر که بر خاک کرمانش باشد گذر

خوشا وقت آن مرغ دستانسرای که دارد در آن بوم، مأوی و جای

ز من تا چه آمد؟ که چرخ بلنداز آن خاک پاکم به غربت فکند

به بغداد بهر چه سازم وطن که ناید بجز دجله در چشم من خواجو

ششصد سال پیش، خواجو که سیر آفاق و انفس کرده و جهانی را گشته و بدرگاه پادشاهان نامدار- از سلاطین اینجو و آل مظفر و ایلکانیان، راه یافته بود، شبی بیاد آسمان صاف و دشت‌های بیکران خاموش و بی‌آزار کرمان افتاده و این شکایت را از دل آورده

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

است. امروز هم، کرمان، با همه خرابیها و محرومیت‌هایش، آسمانش ذرّه‌ای از جذابیت ... و خاکش، اندکی از قدرت دامنگیریش را از دست نداده است و باز هم، همان هوای گردآلود بهاری و همان شبهای درخشان و تابناک تابستانی که مهتابش مژه‌های چشم را نوازش میدهد، بهیچوجه از خاطر اهل و ساکنان آنجا- که چند گاهی از اصل خویش دور مانده باشند- نخواهد رفت.

گوئی همه عوامل طبیعی درین شهر، یک دل و یک جهت میکوشند که موجبات آسایش خاطری برای آدمیزاد فراهم آورند، و هرچند عوامل انسانی و ارتفاع زیاد شهر کمک به بالا- رفتن فشار خون آدمی بکند! در شب‌های صاف بهار و تابستان و پائیز، ماهتاب لطیف، دائما بر رشته‌های اعصاب مردم گرد تسکین و آرامش میپاشد، و ستارگان تابناک چندان پائین میآیند و آنقدر فاصله خود را با آدمی کم میکنند، که گوئی چیزی نمانده که بر بالای چشم بیننده فرود آیند و بر گرد او به پایکوبی بپردازند!

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۴

در کرمان هیچ نیست، جز آرامش اعصاب، و امروز ما می‌بینیم که مردم دنیا، که همه گونه تمتّع از توشه‌های دنیا وی میبرند، در آخر کار می‌بینند که یک چیز کم دارند، و آن استراحت خاطر و تمدد اعصاب و آسایش جان است.

عجب نیست اگر خواجو، پس از همه دنیا دیدنی‌ها و دنیا خوردنی‌ها، پس از مباحثه و مصاحبه با دانشمندان، با امراء، با طبقات مختلف ناس، پس از دریافت صله‌ها و طبق‌های زر و سیم و آفرین‌ها و احسنت‌ها، یک شب متوجه میشود که همه اینها- هرچند در شهر بغداد، یا شیراز باشد- جز دجله اشک به چشم آدمی نخواهد آورد، و همه اینها در برابر یک نسیم ملایم شبانه کرمان هیچ است: نسیمی که گوئی مأموریت دارد، تا تارهای باریک مهتاب را که از روزنه فلک آویزان است، به تموج اندازد، و دلهای خلق را که بدان رشته‌ها آویخته است، باد دهد و ازینسوی فلک، به سوی دیگر بکشد.

به همین علت است، که آنها که ناچار، روزگارشان از کرمان به نقاط دیگر انداخته است، هروقت از کشاکش دنیا به جان میآیند، متوجه میشوند که چگونه آرامش خیال و سکون خاطر خود را از دست داده‌اند و آنوقت همقول نگارنده و میشوند و بزبان حال میگویند:

بی سبب کردم رها یار و دیار خویش راسوختم در بانک هستی اعتبار خویش را

بگذر از این زرق و برق، ای چشم و از نو بازیاب‌توتیای خاک شهر پرغبار خویش را *** تعلق خاطر من به کرمان از جوانب متعدد است، اینست که هرگاه کتابی یا جزوه‌ای مربوط به موطن و مولد خود می‌یابم، با حرص و ولع فراوان آن را زیرورو می‌کنم.

چند سال قبل، تاریخ محمد بن ابراهیم را در کرمان دیده بودم و بخشهایی

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۵

از آن را استنساخ کردم و متوجه شدم که این کتاب تا چه حد وقایع عصر سلجوقی را بدقت و صحت ضبط کرده است، سالها آرزویم این بود که بتوانم آنرا تصحیح کنم و به چاپ برسانم و اینک خشنودم که آقای طهوری مدیر کتابخانه طهوری قبول مخارج چاپ آنرا نموده‌اند و میتوانم با چاپ آن، گوشه‌ای دیگر از وقایع تاریخ موطن خود را روشن سازم.

لشکرکشی‌های متوالی

تاریخ سلجوقیان محمد بن ابراهیم متعلق به وقایع سالهای میان ۴۶۷ تا ۶۱۹ هجری، یعنی یک قرن و نیم- صد و پنجاه سال- است. درین برهه از زمان که باید آشفته‌ترین سالهای حکومت کرمانش دانست، سخت‌ترین مصائب بر کرمان گذشته است.

توضیح مطلب آنست که بر اثر فرار قاورد سلجوقی از خراسان و پناه آوردن او به کرمان، این سرزمین محل اطراق و یورت او شد. چند صباحی قدرت او- مثل همه سرسلسله‌های حکومت‌های ایرانی- هرکسی را بجای خویش نشاند ولی طولی نکشید که اختلافات داخلی اولاد و احفاد او موجب آشفتگی اوضاع کرمان گشت و از چهار طرف یعنی از خراسان و یزد و عراق و فارس و

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شبانکاره دندانهای طمع حکام بطرف این خرابه تیز شد.

خوشبختانه درین ایام دبیری دانشمند و نویسنده‌ای باریک‌بین و امین و حقیقت‌جوی از اهالی کرمان در دستگاه این خاندان بود و او ابو حامد افضل کرمان است که همچون بیهقی در درگاه مسعود غزنوی، جزءجزء وقایع را ثبت و ضبط کرده و امروز قسمتی ازین یادداشتهای او به پایمردی محمد بن ابراهیم برای ما باقی مانده است.

در ظرف این یکصد و پنجاه سال حکومت، میتوان گفت که هیچ سالی نبوده است که لشکرکشی داخلی و خارجی در کرمان، خان و مان مردم را به باد نداده باشد؛ نخستین بار خواجه نظام الملک با لشکری گران از طرف ملکشاه سلجوقی کرمان را محاصره میکند و سلطان شاه بن قاورد به بهانه «قوم و خویشی» متوسل

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۶

شده پیغام میدهد «مرا چهل خواهر است، که بحکم خویشی ناموس سلطان جهانند، کرم و فتوت سلطان عالم را روا ندارد که بدست خربندگان لشکرگاه افتند» و بهرحال ملکشاه از قلع و قمع او در میگذرد و فقط به خرابی برجهای قلعه میپردازد و باز میگردد. اما نباید فراموش کرد که سپاه عظیم ملکشاهی هفده روز در بردسیر مقام کرده مهمان کرمانیان بینوا بوده‌اند (۴۷۲ ه.)

در تواریخ کرمان اغلب از تورانشاه (۴۷۷– ۴۹۰) به لقب عادل و شاه عادل یاد کرده‌اند و ظاهر امر نیز این است که او «خیر الظلمه قاوردی» بوده است، اما باز نباید فراموش کرد که تا زمان او، هنوز ترکان و سربازان سلجوقی در خانه‌های مردم مسکن داشته‌اند و از این «نزول» معلوم است که چه بدبختیها و نابسامانیها در خانه و بستر خواب مردم نازل میشده است. «۱»

علاوه بر آن، چشم طمع خراسان و عراق ازین سرزمین هنوز کنده نشده بوده است و علیا مخدره «ترکان خاتون» زوجه ملکشاه، امیری فحل و نر از امرای بزن خود را که «انر» خوانده میشد حواله کرمان کرد، و در همین جنگ بود که تورانشاه نیز تیری خورد و درگذشت.

لشکرکشیهای متوالی از جهت اقتصادی برای کرمان– سرزمینی که در سال بیش از ۱۶ سانتیمتر از باران خداوندی نصیب ندارد– و برای مردمی که لوله آب باریکی را از ۱۸۰ متری زیر زمین و بعد از ده فرسنگ کندن «راپین» قنات بروی کار میآورند، واقعا گران تمام میشود. هر لشکرکشی با پر کردن چندین قنات توأم بوده است، علاوه بر آن کارگر و برزگر (بازیار) و کهکین که بایستی روز و شب مشغول زراعت و چاهخوئی خود باشند، شب و روز به بیگار و رایگان، یا باید دیوار برج و بارو را بالا بیاورند و یا خندق بکنند و یا در میدانهای جنگ سپر بلا باشند.

چماق تکفیر

ایرانشاه، جانشین تورانشاه (۴۹۰– ۴۹۴ ه.) دچار گرفتاری عجیبی شد، درست معلوم نیست که او چه تغییر و تحولی

---

(۱)– به داستان درودگر و تورانشاه (ص ۲۷ همین کتاب) مراجعه شود.

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۷

نمائی از مسجد ملک کرمان (مربوط به عهد تورانشاه سلجوقی– ۴۷۰– ۴۹۰ ه)

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۸

خواسته است در اوضاع دربار خود بدهد، فقط اشاره‌ای داریم که «او از همنشینان هنرمند اعراض نمود و سایه اختیار بر چند دون بی‌دین افکند» «۱» ظاهر اینست که او دست به رفورمی زده باشد که مواجه با مخالفت روحانیان و ارباب عمایم شده و بهرحال او ناچار «چند قاضی و عالم را هلاک کرد».

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

الغاء امتیازات روحانیون، موجب شد که «سمت الحاد بر جبین اعتقاد او نهادند و او را به کفر و فلسفه منسوب کردند» و گفتند که او با باطنیان و ملاحد، مکاتبه دارد.

او برای اینکه در برابر غوغای عام خود را محفوظ نگاهدارد، از کاخ شهری به «کاخ صحرا» نقل مکان کرد. از نوع انتقالی که محمد علیشاه قاجار از کاخ خود به باغشاه نمود!- کاخ دشت و کاخ صحرا که بارها درین تاریخ از آن نام برده شده، ظاهرا مسکنی استثنائی و برای موارد فوق العاده بوده است.

اما روحانیون دست از تحریک نکشیدند، در شهر شایع کردند که ایرانشاه خیال دارد در روز جمعه، در مسجد جامع «ائمه علماء و کبرا را قتل نماید»، شیخ- الاسلام و سایر علماء بدست و پا افتادند و فتوائی نوشتند که «هرگاه پادشاهی الحاد و زندقه بر دین اسلام اختیار کند، خون او مباح باشد، و لا طاعهٔ للمخلوق فی- معصیهٔ اللّه تعالی». «۲»

شب پنجشنبه شهر دچار انقلاب شد، اطرافیان شاه دستگیر و قتل عام شدند، ایرانشاه شبانه فرار کرد و به جیرفت و سپس به بم رفت، اما همه یارانش دستگیر شده بقتل رسیدند و او با دو سوار به قلعه‌ای روی آورد در بین راه دستگیر شد و به قتل رسید.

شورش مردم به نتیجه رسید، طفلی را پیدا کردند و نام ارسلانشاه بر او نهادند (۴۹۵- ۵۳۷)، سلطنت طولانی او و خلل مزاج و شاید بیماری روحی او در پایان عمر- که بقول جهان آرا «بواسطه غلوّ در مباشرت و شرب مدام خرف شده بود»- و بالاتر

---

(۱)- متن کتاب ص ۳۰

(۲)- متن تاریخ ص ۳۲

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۹

از آن، دخالت‌های زن مقتدر و ملکه او «زیتون خاتون» در کارهای حکومتی، موجب پیدایش اختلافات شدید در میان رجال شهر و اولیای امر شد.

او فرزندان زیاد از زنان متعدد داشت، زیتون خاتون اصرار فراوان میکرد که پسر خویش کرمانشاه را ولیعهد کند، و ارسلانشاه نیز اسیر شهوت خود بود و زیتون خاتون هم دختر زیبائی بود که به اسارت از هرات آورده بودند، و همین زیبائی موجب شده بود که ارسلانشاه «او را دوست داشتی»، تأثیر و دخالت این زن موجب شده بود که شاه به این پسر روی موافق نشان دهد، ولی سایر پسران که این اوضاع را دیدند، خصوصا ملک محمد، پیش از آنکه پدرش در گذرد، زرنگی کرد و چون متوجه بیماری پدر شد، او را دزدید و به قلعه کوه برد و در واقع زندانی کرد و خود جانشین مقتدر پدر شد.

ملک محمد، بعد از این کودتا، بلافاصله کرمانشاه را به قتل آورد و سایر برادران را که قریب بیست تن بودند همه را توقیف کرد و در قلعه‌های اطراف محبوس داشت و چشم آنان را کور کرد.

از ظاهر امر بر میآید که مدت حکومت او (۵۳۸- ۵۵۱ ه.) دوره آرامش قبل از طوفان بوده است، علاوه بر آن بر اثر سازمان عظیم جاسوسی و پنهان‌پژوهی که او فراهم آورده بود، چنان شده بود که هیچکس در هیچ باب نمیتوانست به اطمینان اظهار حیاتی نماید. او توقع داشت که این سازمانها حتی زاد و ولد سگ و گربه‌ها را هم باو خبر بدهند «۱» و همه این مقدمات ظاهرا از ترس بازگشت برادر فراریش سلجوقشاه و احتمالا فعالیت طرفداران او بوده است که این وسواس او به سرحد جنون رسیده بود. «۲»

هم او بود که لشکریان خراسان را برای حفظ موقعیت خود و ظاهرا بعنوان تسخیر خیالی اصفهان بکرمان فرا خواند «۳»، محیط ارعاب و ترور و وحشتی که در

---

(۱)- متن کتاب ص ۳۹

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(۲ و ۳)- متن کتاب ص ۴۲ و ۴۳

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۱۰

دستگاه او فراهم شده بود، به کسی یارای دم زدن نمیداد، بقول صاحب همین تاریخ: «ملک محمد به غایت خونریز بود ... روزی که کسی را نکشتی به شکار شدی و گور و آهو زدی و خون ایشان ریختی!» روحانیون درین با او کمک بسیار کرده‌اند و بسیار محتمل است که این قتل‌های بی‌دریغ تحت عنوان بددینی و امثال آن صورت گرفته باشد، چه او اصرار داشت که در باب قتل مخالفان حتما نامه و فتوائیه‌ای از روحانیون بدست داشته باشد و برهان الدین کوبنانی که از محارم او بوده و اتفاقا روزی در خلوت خانه او گشتی میزده، حدود «یک خروار» ازینگونه فتوائیه‌ها دیده بوده است!

نجابت مردم کرمان را ببینید که با همه این احوال، «شیخ برهان الدین قدس سره، ملک محمد را از پادشاهان عادل دانستی» «۱»

طغرلشاه پسرش حدود دوازده سال حکومت کرد و بر سر جانشینی پدر بین پسران سه‌گانه اختلاف افتاد و از این اوقات است که بینوائی و فقر مردم کرمان و ضعف و فتور خاندان سلجوقی به نهایت میرسد.

ملک ارسلان که جوانی زیباروی بود بساط عیش و عشرت گسترد و شب و روز به شراب‌خوری پرداخت. تورانشاه مرد دوروی بددل بود و بهرامشاه نیز سخت مورد نفرت مردم کرمان بود و علت آن نیز کین‌توزی او بوده است چه او «رعیت و حشم کرمان را از نظر عاطفت خویش دور و محروم و مهجور میداشت و تیرباران غضب و مقت او بر همه دایم بود، و ازین جهت خلقی بسیار از امراء و غلامان و معارف آنان را در نوبت‌های ملک خود در آتش سیاست افکند و هلاک کرد». «۲»

چنین بر میآید که دو مرد نامدار سیاسی کرمان درین عهد، یعنی اتابک محمد بزقش و اتابک مؤید الدین ریحان، بر اثر اختلافی که داشته‌اند و هرکدام سودای ریاست در سر می‌پخته‌اند، موجب تحریک این برادران شده باشند و هریکی، دیگری را بر انگیخته و خواسته است در پناه او حوزه ریاست خود را حفاظت نموده باشد.

---

(۱)- متن ص ۴۵

(۲)- متن ص ۵۰

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۱۱

آتش این اختلافات از ۵۵۵ ه ببعد در هرگوشه‌ای از ایالت کرمان شعله‌ور شده بود و چون قوای داخلی و مردان جنگی طرفین کفاف زدوخوردها و قطع ماده را نمیداد، هرکدام از جانبی کمک خواستند، تورانشاه از فارس کمک خواست و اتابک زنگی و او پنج هزار تن لشکریان خود را در سیرجان متمرکز کرد و بقول صاحب تاریخ «محنت مضاعف شد و فتنه تازه متولد»، دخالت مادر برای صلح فیمابین بی‌نتیجه ماند. بهرامشاه نیز ناچار برای اینکه نیروی تازه‌ای بدست آورد به ملک مؤید آیبه در خراسان متوسل شد (۵۶۵ ه.)

تغییر راه تجارت

بهرامشاه، جواهر و پول فراوان از کرمان فقیر به مؤید هدیه برده بود، و در برابر تسلیم این ذخائر مردم، سه هزار مرد جنگی گرسنه بر داشت و به کرمان (جیرفت) باز گشت و در جنگی که بین ارسلان و بهرامشاه در گرفت لشکر کرمان شکست خورد.

اما آسیبی که به جیرفت وارد شد نه چندان است که بتوان باز گفت.

توضیح اینست: در آنروزگار راه تجارتی بزرگ دنیا از بندرهای ایران میگذشت، زیرا هنوز کانال سوئز ممری برای تجارت نبود، راه هرموز که پیش‌بندر میناب محسوب می‌شد به جیرفت می‌آمد و سپس به کرمان و آنگاه به یزد و خراسان و سایر نواحی کشور

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

میرفت.

این راه به چند دلیل بر سایر راههای تجارتی آن روزگار برتری داشت:

– راه تجارتی نخستین (سند) که کالای دریا بار هند را حمل میکرد از موانع و خصوصا از تنگه خیبر میگذشت تا به راه ابریشم متصل شود و عبور ازین راه از جهت صعوبت و اشکالات و عدم امنیت نه تنها در آنروزگاران، بلکه امروز هم تا حدودی متعذر است و نامقرون به صرفه.

– راه دوم، طریق بندر «طیس» بود، و این طریق، هرچند بندرگاهش مناسب مینمود، اما عبور از بیابانهای خشک بلوچستان و مکران و بی‌سامانی کاروانها در ریگزارهای سیستان، تجارت دریا را گران از کار درمی‌آورد.

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۱۲

– راه‌های غربی نیز، راه جزیره کیش بود و راه بندر سیراف که هرچند تجاری داشت که بقول سعدی «هزار شتر بار داشتند و چهل بنده خدمتکار»، اما بهرحال وجود کوههای عظیم و دره‌های صعب همچون کتل دختر و کتل پیرزن– صرف نظر از راهداران عشایر– کافی بود که مسیر کاروانها را تغییر دهد. و راه بصره نیز که اصولا به یزد و خراسان و ری نمیخورد.

بنابر این تنها راه قابل اطمینان، راه بندر هرموز بود این بندر در فاصله ۱۲۰ کیلومتری شرقی بندرعباس فعلی و در مصب رودخانه میناب قرار داشت که در واقع پیش بندر میناب و اصولا کرمان محسوب میشد و همانست که حدود العالم در باب آن گوید: «بر نیم فرسنگی دریاء اعظم است، جایی سخت گرم است و بارگه کرمانست» «۱» این محل مطمئنا در محل «شاه بندر» امروزی واقع بوده است. راهی که این بندر را به کرمان وصل میکرد اولا از سایر راههائی که بدریا میپیوست کوتاهتر بود– (مثل راه بندرعباس و راه بندر طیس)، ثانیا آبادتر و قابل استفاده‌تر بود. این راه بیشتر از کناره دره‌های رودان و احمدی یعنی از جغین میگذشت و به رودبار و سپس به جیرفت میرسید و مجموع فاصله آن تماما آباد بود زیرا مسیر رودخانه میناب و رودان را نخلستانهای عظیم و طولانی می‌پوشاند و بلافاصله پس از اتمام شاخه‌های رودخانه رودان، بستر رودخانه هلیل (دیو رود) ظاهر میشد که دشت و دمن آن سبز و نزه و پر از نخلستان و باغ و بستان بود. این راه که مجموعا بیش از ۴۵ فرسنگ نبود به جیرفت میرسد. سلسله کاروانهائی که سیصد چهارصد شتر داشتند هرگز مقطوع نمیشد، شترهای این کاروانها یک‌راست به میدان عظیم و بارانداز معروف شهر که به «قمادین» شهرت داشت وارد میشد و در آنجا زانو میزد، این همان محلی است که مارکوپولو در سفرنامه خود تحت عنوان کامادی «۲» از آن نام میبرد.

---

(۱)– حدود العالم ص ۱۲۷ افضل گوید: بر جنوب جیرفت ناحیت هرمز [است] که ارتفاع او زرخراجی و اسب تازی و مروارید باشد، و قوافل عراق روی به وی دارد» (عقد العلی ص ۷۱)

(۲)–Camadi

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۱۳

هرگز صدای زنگ شتران کاروانها درین راهها خاموش نمیشد، کالای گرانبهای دریا باین شهر وارد میشد و سپس به کرمان و فارس و خراسان (از طریق دربند راور و طبس) و یزد و بالاخره عراق و روم و طرابوزان و اروپا میرفت. اما بهرحال انبارگاه و منبع ذخیره این کالا و بارریز کاروانها همین قمادین بود.

«و قمادین موضعی بود بر در جیرفت، مسکن غرباء روم و هند، و منزل مسافران بر و بحر، خزینه متمولان، گنج خانه ارباب بضایع شرق و غرب» «۱» ... و «قمادین محط و حال رجال آفاق و مخزن نفایس چین و ختا و هندوستان و حبشه و زنگبار و دریا بار روم و مصر و ارمینیه و آذربایجان و ماوراء النهر و خراسان و فارس و عراق بود» «۲»

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اکنون بر سر سخن رویم، لشکر خراسان که بهمراهی بهرامشاه به جیرفت رسیده بودند (۵۶۶ ه.) پس از شکست لشکر ارسلان، در شهر افتادند و به قتل و غارت مردم و بازارها پرداختند «و استباحت آن خطه فخمی و افتراع آن عروس دوشیزه بر دست ایشان رفت و آن را عالیها سافلها کردند، و چند روز در جیرفت و نواحی و رساتیق، بازار نهب و غارت قایم بود و قتل و شکنجه و تعذیب دایم»، و شحنه‌ای به بردسیر فرستادند و فرمود تا صدهزار دینار نقد کرمانی از جهت نعل بهای لشکر بر شهر و رعیت قسمت کنند».

این بلای عظیم نه تنها مردم جیرفت و کرمان را در همان سال و آنروز به فقر و بیچارگی کشاند، بل صدمه‌ای باین نواحی زد که بعد از آن دیگر هیچ وقت؛ یعنی تا امروز هم- جبران نشد و آن این بود که مسیر قوافل و کاروانها دیگر از جیرفت و کرمان قطع شد، زیرا طبق اصول اقتصادی که «پول از جاهای ناامن میگریزد» همه تجار و سرمایه‌داران، قوافل خود را از طرق بنادر دیگر عبور دادند، جزایر قشم و بنادر کیش و سیراف و غیر آن سهمیه اقتصادی کرمان را غصب و تصاحب کرد و ثروت به تجار لاری و شیرازی و اتابکان سلغری و ملوک ایگ رسید.

---

(۱)- ص ۶۲ متن تاریخ

(۲)- ص ۱۰۰ متن تاریخ

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۱۴

و این بیچارگی نه تنها نصیب کرمان شد، بلکه تجار خراسان عراق و یزد را نیز ورشکست کرد، چه کالایی را که سفارش داده بودند یا از حمل آن عاجز ماندند و یا اگر در راه بود نصیب دزدان و دزدان «سپاهی‌نما» شد و افضل گوید:

«در بلاد خراسان و عراق جماعت تجارند که مکسب و متجر ایشان کرمان بود، معروفی از یزد با بنده گفت که در و دیوار خانه‌های ما از کرمان سپید شده، و این ساعت همه از جهت خرابی کرمان و بستگی مسالک او، درویش شده‌ایم «۱»»

کار باینجا ختم نشد، ارسلان به دربار عراق رفت و از آنجا با چند تن امیر و وزیر و لشکری معتنابه بکرمان باز گشت و شهر را محاصره کرد و برج و بار و در خارج شهر ساخت (همان کاری را که قرنها بعد آقا محمد خان قاجار کرد) «و روز بروز لشکر صحرا در نعیم مقیم می‌آسود و اهل حصار در عذاب الیم می‌فرسود و مدت شش ماه طول آن محاصره بکشید و رنج مردم به غایت رسید و قوت رعیت حصار باز آن آمد که درویشان و عورات یک من و دومن غله به هزار حیله به شهر میبردند و به تسعیری تمام میفروختند» ... «ششماه گذشت و هیچکس از لشکر شبی تمام نخفت و روزی نیاسود و شکم سیر ناکرد و زره از پشت ناگشاد»، تا کار منجر به فرار بهرمشاه به بم و ورود ارسلان به شهر شد.

غلامان و امرای ترک و خراسان که بهمراه برادران به کرمان آمده بودند خود هرکدام دست به تعدیات و تجاوزات زدند، چنانکه در سال ۵۶۸ «ایبک درار» با چند غلام به بردسیر آمد و «در کاروانسرای غربا و منازل اکابر و متمولان بردسیر افتاد و تاراجی تمام کرد و تا نماز پیشین بازار غارت گرم داشت و مالهاء وافر و نعمت متکاثر و نقود نامعدود و حلی عورات و ثیاب منقوش و هرچه خف بود و حمل آن ممکن بود ببرد. و رعیت بیجاه را از فتنه بتازگی سیلاب بلا- تا به لب رسید، و غرباء که در کسوت جمال و ثروت در آن شهر آمده بودند همه پلاس افلاس بر دوش، روی به راه نهادند. «۲»

---

(۱)- عقد العلی ص ۷۹

(۲)- ص ۷۷ متن.

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۱۵

بدینطریق، امور اقتصادی این سرزمین را که یک منبع بزرگ درآمد آن از راه تجارت و حق العبور کالا- و مردم و تجار و بقول

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

امروزیها «در آمد پنهان» بود.

فلج ساختند.

ماده فتنه باز منقطع نشده بود، چندی بعد که متوجه شدند با لشکر عراق و خراسان نمیتوانند همدیگر را بکوبند، ارسلان به یزد رفت و از اتابک یزد سپاهی گرفت و بکرمان تاخت که باز هم از بهرامشاه شکست خورد.

بهرامشاه در ۵۷۰ ه درگذشت و از این «شاه میری» و «عام البلوا» فتنه تازه زاد، محمد پسر هفت ساله او را بر تخت نشاندند.

درین احوال، نخستین زمزمه استقلال داخلی و حکومت آزاد «سابق الدین علی سهل» کوتوال بم بلند شد، او که هفتوادوار بر قلعه بم استیلا داشت، دیگر از پادشاه هفت ساله بردسیر چگونه اطاعت میتوانست داشته باشد؟ او حتی توطئه دستگیری محمد شاه را در بم کشیده بود که اتابک محمد، شاه خردسال را بر اسب نشاند و «چند مرد جلد که در خدمت اتابک بودند دروازه را در بشکستند و اتابک و ملک بیرون افتادند» «۱»

در همین احوال باز لشکریان یزد بهمراه ارسلان به کرمان آمدند، اتابک یزد با این کارها میخواست نواحی شمالی و شمال غربی کرمان، یعنی بافق و بهاباد و زرند و کوهبنان را ضبط نماید و کرده بود.

درین فترت، بعضی غلامان ترک نفوذ و قدرت خارق العاده یافتند که از آنجمله «ایبک دراز» بود که اوضاع را آشفته و آب را گل‌آلود دید و خود به ماهی گرفتن پرداخت، یعنی:

«قمادین را که محط رحال رجال آفاق و مخزن نفایس چین و ختا و هندوستان و حبشه و زنگبار و دریا بار و روم و مصر و ارمنیه و آذربایجان و ماوراء النهر و خراسان و فارس و عراق بود و جیرفت و رساتیق را زیر و زبر گردانید، و آنچه دیدند از صامت و ناطق همه باز هم آوردند» «۲»

---

(۱)- ص ۹۴ متن کتاب

(۲)- متن کتاب ص ۱۰۳

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۱۶

با این مقدمات تکلیف وضع تجارت و بازرگانی سخت روشن است. جنگ ارسلان و سابقعلی با لشکریانی «قریب شش هزار سوار و ده هزار پیاده» در اطراف بم و خراب کردن دیوار شهر، معلوم است که نتایجی به بار آورده است.

وضع کشاورزی و فلاحت نیز کمتر از صناعت و تجارت نبود، با پر کردن قنوات و شکستن بندها و سدها (خصوصا اطراف هلیل رود)، دیگر کشت و زراعتی باقی نمی‌ماند، علاوه بر آن وقتی میبینیم برای جنگ و خراب کردن شهر بم «جمله بازیار و کهکین حوالی بم و نرماشیر جمع کردند و از هشت فرسنگ رود آوردند و در خندق افکند و آب غلبه کرد و ربض و دیوار شهر سر به نشیب خرابی آورد» «۱» دیگر معلوم است که چه فرصتی برای کشت و زرع و صرف نیرو به اصطلاح امروز «در راه صلح» باقی مانده است؟

سپاهیان یزد و خراسان و فارس، درست به موقع، یعنی «بر سر غله توده وجو درودە» فرود می‌آمدند ... هر سال رعیت بیچاره وام میکرد و خان و مان می‌فروخت و تخم غله از طبس و دیگر جوانب میخرید و می کاشت، و دیگری میدرود و میخورد» «۲»

قتل ملک ارسلان در واقعه جیرفت (۵۷۲ ه.) هم کار را فیصله نداد، چه تورانشاه، آلتی بی‌اراده در دست ترکان بود، علاوه بر آن سپاهیان اتابک زنگی از فارس و اتابک رکن الدین سام از یزد، آن یک به هوای اتابک محمد و این یک به طرفداری مؤید الدین ریحان، دست از سر کرمان بر نمیداشتند.

ضعف تورانشاه و قدرت یافتن غلامان، موجب پیدایش انقلاب روز جمعه در فروردین‌ماه ۵۶۸ خراجی (۵۷۵ ه.) در مسجد جامع و

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

انقلاب روز سه‌شنبه ۱۳ تیر ۵۶۸ خراجی (۵۷۵ ه.) در شهر شد که «اتابک و وزیر نصیر الدین ابو القاسم و ظهیر الدین افزون و شهاب الدین کیا محمد بن مفرح و خواجه علی خطیب و سابق الدین زواره‌ای و فخر الاسلام و شرف کوبنانی را که ارکان مملکت و اعضاد ملت و انصار دولت بودند در تیغ کشیدند و پاره‌پاره کردند» «۳»

---

(۱)- متن کتاب ص ۱۰۰

(۲)- ص ۱۱۸ متن

(۳)- ص ۱۲۵ متن

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۱۷

این انقلاب ظاهرا بر اثر امری کوچک یعنی کدورت جزئی میان اتابک محمد و چغرانه روی داده بود، اما همانطور که ارسطو گفته است نباید فراموش کرد که «علل انقلابات هیچگاه خرد و حقیر نیستند، هرچند بهانه انقلابات ممکن است حقیر و ناچیز باشند» «۱»

حقیقت مطلب اینست که:

«در کرمان مجال مردم تنگ شده بود، و وجوه دواوین اندک، و ترکان گرسنه و بینوا: و تازیکان در خیش خانه عیش خزیده و دراعه وقار بر کشیده و مالی و منالی داشتند».

این اختلاف طبقاتی موجب پیدایش چنان واقعه هایله‌ای شد که بسیاری از رجال شهر را بیکباره پاره‌پاره کردند.

علاوه بر آن نباید فراموش کرد که تورانشاه:

«چون نوبت ملک به وی رسید، از کرمان رمقی مانده [بود]، و هرروز تباهی امور دولت مضاعف میشد، و سفک دماء و اهلاک اعوان و انصار خویش از امراء و غلامان بر حال خود، تا به درجتی که بعضی غلامان که محبوس بودند در مطموره‌ای. و در حال سیاست بیرون نمی‌آمدند، آتش در ایشان زد! و برین نسق پر و بال خویش بدست خود میکند» «۲»

معلوم است پادشاهی که محکومی را که در چاله‌ای پناه برده است دستور دهد آتش بزنند، تا چه حد باید سفاک باشد. کرمان درین برهه از زمان آشفته‌ترین سالهای خود را می‌گذراند و چنان بود که:

«درین بیست سال [از ۵۵۵ تا ۵۷۵ هلالی] روایح راحت به مشام رعیت نرسید، و عواصف نوایب و زعازع حوادث ساکن نشد، و هر سالی محاصره و قحطی که در آن خلقی بسیار هلاک میشدند، و در کرمان مردی ظریف بود، او را سیف الجیوش گفتندی، روزی گفت:

در عهد ما هرخوشه گندم که می‌آید پرچمی با خود می‌آورد!» «۳»

در همین سالهاست که افضل کرمان ترجیع بند معروف خود را سرود که متأسفانه تمام آن در دست نیست و بندی از آن اینست:

---

(۱)- از کتاب سیاست، ترجمه حمید عنایت.

(۲)- عقد العلی ص ۱۳

(۳)- عقد العلی ص ۱۱

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۱۸ دستبرد غم چو می‌بینی چه پرسی سر گذشت؟پایمال محنتم، زان اشکم از سر درگذشت «۱»

نیم طشت فرش اغبر تا لبالب شد ز خون‌عکس موج او ز طاس قبّه اخضر گذشت

لشکر ضحاک شر «۲» در شهر کرمان خیمه زدچترا فریدون عدل از خاک کرمان بر گذشت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

از دوام بیم شد بام قصورش جای بوم‌تا همای عافیت پرّید و زین در درگذشت

روز راحت را درین تاریخ «شد خوش» گفته‌ایم‌بس که غارت را به ما هرروز و شب لشکر گذشت

صبح را شد چهره زرد و شد شفق را اشک سرخ‌زین سیه‌روئی که بر مردم درین کشور گذشت

یا رب آخر چند ازین یا رب؟ که از ما هرسحربی‌سخن بر سمع صدر و سیّد و سرور گذشت! محصلین و نوّاب حکومت دست تعدّی گشاده بودند و باز بقول افضل:

«... درین مدت به کرمان، رسم تأدیب به چوب و حبس قلاع در باقی نهادند «۳» و زلت قدم را به اراقت دم مقابل داشتند، و به کمتر جرمی مسلمانی را هلاک کردند ... زمام امور بدست نااهلان میدادند ... ترتیب اسباب جهانداری از دست ملوک بیرون شد، هرترکی قبائی نو می‌یافت تمنی اتابکی و خیال دادبگی میکرد، و هرترکی بقال بچه و قصاب بچه را وکیل خویش کرد و به دیوان پادشاه فرستاد ... و از آن وهن ملک و ضعف کار زیادت میشد ... و عرصه ولایت تنگ‌تر میگشت، و ایشان را به قسم و تکالیف معذب میداشتند ... ارباب بصیرت دانستند که نبض این ملک ساقطست و نجم این دولت هابط.» «۴»

---

(۱)- این شعر در جوامع التواریخ حسنی باقی مانده است.

(۲)- در بدایع دکتر بیانی: شد

(۳)- در باقی نهادن، موقوف کردن و دست باز داشتن است.

(۴)- عقد العلی ص ۱۹

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۱۹

در واقع، همه این عوامل، زمینه را برای یک هجوم خطرناک از قبایل شمالی یا غربی فراهم میکرد، و مثل اینکه قرعه فال بنام قبایل شمالی زده شده بود و آن طایفه غز بودند و تفصیل آن اینست:

در ایام سلطان سنجر، طوایف غز در ماوراء النهر بر آشفتند، اینان از طوایف ترک بودند و بقول ابن اثیر بر دو دسته تقسیم میشدند: دسته‌ای که بآنان «اجق» گفته میشد و سردار آنان طوطی بن دادبک بود و دسته دیگر که «برق» نامیده میشدند و امیر آنان قرغوت بن عبد الحمید بود» «۱»، مسکن غزان در اصل تاراب و بحیره جند بوده است بر هردو جانب از جیحون چاچ، ... پس در شهور سنه سبع و اربعین و خمسمأیه [۵۴۷] خروج کردند و بسوی خراسان افتادند و بعد از آن بحدود کرمان افتادند، افنی اللّه باقیهم!» «۲»

علت طغیان آنان نیز فشاری است که از طرف گماشتگان سنجر بر آنان وارد آمده بود که بقول سعدی چون گربه عاجز شود، بر آرد بچنگال چشم پلنگ.

راوندی گوید:

«غزان ... زنان و اطفال خود را در پیش داشتند و تضرع‌کنان پیش آمدند و زنهار خواستند و از هرخانه هفت من نقره قبول میکردند که بدهند، سلطان [سنجر] را بر ایشان رحمت آمد، عنان باز خواست گردانید، امیر مؤید بزرگ [ای ابه] و یرنقش، و عمر عجمی عنان سلطان بگرفتند و گفتند: باز گشتن هیچ مصلحت نیست ...

مؤید نگذاشت که سلطان باز گردد و بیشتر لشکر را با مؤید بد بود، در مصاف تهاون کردند، و چون غزان از رحمت پادشاه نومید شدند، جان را و حفظ خان و مان را، بکوشیدند و یک لحظه روزگار نشد تا لشکر سلطان شکسته شد و هزیمت بر آن افتاد و غزان بر اثر براندند و سلطان را در میان گرفتند و حشمت برداشتند و او را بدار الملک مرو آوردند و حاشیه و خدمتکاران از خود ترتیب کردند و هرهفته تغییر و تبدیل میکردند، و بدان فساد مؤید، ملک تباه شد.» «۳»

---

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(۱)- ابن الاثیر ج ۱۱ ص ۳۸

(۲)- جهان‌نامه، مصحح دکتر محمد امین ریاحی ص ۷۲

(۳)- راحة الصدور ص ۱۸۰

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۲۰

بدینطریق، این طایفه در خراسان جا گرفتند، اما طولی نکشید که سلطان- شاه برادر تکش خان در خراسان نیز آنان را تار و مار کرد (۵۷۵ ه.) و هریک از گوشه‌ای فرا رفتند و چون اطلاع حاصل کردند که کرمان آشفته و درهم است، قومی از آنان- بصورت کوچ- از بیان طبس بکرمان درآمدند، طلایه این قوم «سواری پنج هزار بودند با بنه و زن و فرزند اما همه مقهور و منکوب و برهنه و غارتیده، سه روز در کوبنان خرابی کردند و چون بر حصار دست نیافتند به زرند آمدند» بقیه آنان نیز کم‌کم فرا رسیدند زیرا در واقع حدود ده هزار غز بطرف کرمان آمده بود. «۱»

در جنگی که در ۵۷۵ بین غز و دیوانیان کرمان در گرفت شکست نصیب سپاه کرمان شد و بالنتیجه:

«آتش محنت و دود وحشت در بردسیر افتاد، از هرمحله نوحه‌ای و از هرخانه ناله‌ای و از هرگوشه فریاد بی‌توشه‌ای برآمد، نفس مملکت کرمان که از ضعف و بی‌طاقتی به سینه رسیده بود به لب رسید، و مسالک قوافل. به سبب اضطراب بسته شد، و امتداد که از اقطار متواصل بود منقطع گردید و مخایل قحط روی نمود.

بنظر میرسد که راه عبور حشم غز، از طریق طبس خراسان بوده است حاج نایب الصدر که ازین راه، در سال ۱۳۱۸ ق بکرمان آمده فواصل را چنین گوید:

«از راه طبس به کرمان، یکصد و بیست فرسخ است، که قوافل کرمان از کناره «کریت» «۲» یکسره داخل لوت میشوند، از کریت به اصفهک و از آنجا تا دهک یا دهوک هفت فرسخ است و از اینجا تا نای‌بند بیست فرسخ. در هفت فرسخی، آبادی زنوقان «۳» است، پس نایبند که صحرائی است هموار و شوره‌زار و از مشرق به سیستان و از مغرب به کرمان و از جنوب به بلوچستان و از شمال بخراسان محدود است و همواره محل دزدان و مأمن بلوچان و بغیر از موسم زمستان عبور از آنجا دشوار است، حوض‌هائی درین کویر ساخته‌اند.

نای‌بند در ناف کوه واقع است و نخیلاتی دارد، این ده حد کرمان و طبس است، از نای‌بند تا آخر لوت کرمان سی فرسخ فاصله

---

(۱)- متن تاریخ ص ۱۲۷

(۲)- این همان گرید است که در متن تاریخ (ص ۱۵۰) نیز آمده و مرحوم عباس اقبال آنرا کرند تصور کرده است و ما نیز عین تصور او را در حاشیه نقل کرده‌ایم.

(۳)- در اصل: زنوغان

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۲۱

دارد، یعنی تا دربند بیست فرسخ هیچ آبادی ندارد، یک فرسخ گردنه و بقیه جلگه است، حوض خان از بناهای گنجعلیخان در همین کویر است، بعد حوض چهل‌پایه و سپس دربند، چشمه‌ای آب شیرین دارد ... چهار فرسنگ بعد رباطچشمه و چاه‌گزو است، بعد کریم آباد، سپس راور که مجموعا ده فرسنگ از دربند فاصله دارد. از راور تا کرمان بیست فرسنگ فاصله است، بین راور به کرمان، در راه جلگه، آبادی «قدرو» وجود دارد، بعد «سوس بید» «دره بید»، «خمرود»، «تنکل»، «خانوک» که چهارده فرسخ تا شهر فاصله دارد. از آنجا تا سر آسیاب پنج فرسخ فاصله است، پس «حوض دق» که تا شهر کرمان سه فرسخ است «۱».

قحط سال

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

باری، غزها روی به جیرفت نهادند و در آنجا قریب صد هزار تن را به انواع شکنجه و عذاب هلاک کردند، تورانشاه بیچاره هرچه از فارس و یزد کمک خواست بی‌نتیجه ماند.

بر اثر این حوادث و احتمالا بخل آسمان و خشکسالی، یکی از عجیب‌ترین قحطی‌های تاریخ، یعنی قحطی ۵۷۶ خراجی پیش آمد.

باید توضیح داده شود که سرزمین کرمان اصولا بعلت کمبود بارندگی در سال (که میزان متوسط آن از ۱۶ سانتیمتر تجاوز نمیکند) سرزمینی خشک و کم حاصل است و جز در حدود جیرفت و هلیل رود، سرزمینهائی که بتواند حاصل فراوانی بدهد وجود ندارد و در واقع جیرفت انبار گندم کرمان است. درین سالها بعلت آشفتگی اوضاع و هجوم غز و قتل صد هزار تن مردم جیرفت، طبعا این ناحیه از ولایت به آتش کشیده شده بود، راهها نیز بسته بود و گندمی از کرمان و خراسان (طبس) و سیستان نرسید. بالنتیجه فصل بهار سال ۵۶۹ خراجی (۵۷۶ هلالی)، فصل قحط و غلا و مرگ‌ومیر کرمان شد، چه اصولا فصل بهار در کرمان همیشه انبارها خالی میشود و باصطلاح محلی «گرسنگی زیربافه» و «گرسنگی زیر خرمن» پدید می‌آید و من خود در سال ۱۳۲۱- ۱۳۲۲ که در سیرجان تحصیل میکردم نمونه‌ای ازین گونه قحطی‌ها را دیدم، در بهار همین سال بود که مردم بیچاره برای دریافت خون حیوانات ذبح شده، جلوی سلاخ‌خانه صف میکشیدند، اینان خون را-

---

(۱)- نقل با تصرف از طرائق الحقایق ج ۳ ص ۳۴۰ تا ۳۴۵

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۲۲

اگر بدست می‌آوردند- کمی روی آتش ملایم گرم میکردند تا اندکی می‌بست- یعنی دلمه میشد- و سپس میخوردند. بسا اوقات صف به نیمه نرسیده بود که اطلاع داده میشد کشتار تمام شد، و بسیاری به همین مقدار خون نیز نمیرسیدند و کاسه‌های خالی در انتظار خون باز می‌گشت. در همین سال اگر ملخ به حدود سیرجان نیامده بود شاید مرگ‌ومیر بر اثر قحط چند برابر میشد، فقط این مائده آسمانی بود که عده کثیری را نجات داد! بودجه غذای تحصیلی من در سیرجان پنج من آرد ماهیانه بود که از ده- پاریز- می‌آوردند و در فصل بهار این بودجه نزدیک بود منقطع شود، آرد حکم قاچاق داشت، دم غروب حدود یک فرسنگ در ریگ سیرجان با یکی از همکلاسان، به پیشواز قافله‌ای که از پاریز می‌آمد میرفتیم و انبان آرد را بر سر گرفته و چون پاسی از شب میگذشت ترسان و لرزان از بیراهه خود را به محلات مطرود غربی شهر- که از حدود عوارض و نواقل و گشت مأمورین دور بود- بداخل شهر می‌افکندیم و بخانه می‌آمدیم در آن سال یونجه‌های باغها بالکل بالا نگرفت و به دواب و چارپایان نرسید، چه همه را مردم بعنوان ناشتائی خورده بودند!

آن سال گندم به یک من پنج تومان و شش تومان رسید و قند به شصت تومان و حال آنکه درآمد مردم سخت پائین بود و حقوق یک تن آموزگار از هشتاد تومان تجاوز نمیکرد و باور نکردنی است که من یکسال ترک تحصیل کردم فقط ازین بهانه که دیدم فی المثل اگر تحصیلی کنم و به آموزگاری هم برسم تازه حقوق من باندازه ده پانزده من گندم بیش نیست و حال آنکه همان روزها در دهات معمولا یک چارپادار ماهیانه ۱۴ من گندم و جو (بالمناصفه) جیره داشت که خود باندازه حقوق یک معلم بود، اضافه بآنکه آن چارپادار در سال یک نمد و یک جفت گیوه هم جزء مواجبش بود و آموزگار چنین اضافاتی نداشت!

بسا مردم خانه و ملک را فروختند و به داراب و فسا رفتند و در ازاء حبه‌ای ملک یک بار گندم خریدند و چه بسا که همان بار گندم نیز در بین راه نصیب دزدان و راهزنان می‌گردید.

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۲۳

در ده، غذای مردم بعد از ملخ به «کاچی» منحصر شده بود که مشتی آرد را در مقداری شیر و مبلغی علف میریختند و می‌پختند. همه حاصل به ثمن بخس و سلف فروخته شد آنهم چگونه پیش فروشی! یک من روغن را با ۵ من گندم و جو عوض کردند و

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گوسفندی را در ازاء دو من ارزن فروختند و بادام و کتیرای سلف به «منامنی» یعنی معامله پایاپای با بقولات رسید و در میان طبقه کاسب و پیشه‌ورها، بقول پدرم مرحوم حاج آخوند پاریزی:

آنکه بدی از همه دیندارترداد «کرو» همسر بادام‌تر باری، صحبت از بهار و قحط سال ۵۷۶ کرمان بود، بقول صاحب تاریخ:

«چون بهار سنه ۵۶۹ خراجی (۵۷۶ ه.) در آمد، در کرمان قحطی مفرط ظاهر شد، و سفره وجود از مطعومات چنان خالی که دانه‌ای در هیچ خانه‌ای نماند. قوت هستی و طعام خوش در گواشیر، چند گاهی استه خرما بود که آنرا آرد میکردند و میخوردند و می‌مردند! چون هسته نیز به آخر رسید، گرسنگان نطعهای کهنه و دلوهای پوسیده و دبه‌های دریده میسوختند و میخوردند. و هرروز چند کودک در شهر گم میشدند که گرسنگان، ایشان را به مذبح هلاک میبردند- و چند کس فرزند خویش طعمه ساخت و بخورد. و در همه شهر و حومه یک گربه نماند، و در شوارع- روز و شب- سگان و گرسنگان در کشتی بودند: اگر سگ غالب می‌آمد آدمی را میخورد و اگر آدمی غالب می‌آمد سگ را. و اگر از جانبی چند منی غله در شهر میآوردند چندان زرینه و سیمینه و اثواب فاخره در بهاء آن عرض میدادند که آنرا نمیتوانستند فروخت. یک من غله به دیناری نقره قرض میسر نمیشد. اگر در شهر، کسی را پس از تاراج متواتر و غارت متوالی چیزی مانده بود، در بهاء غله برین نسق صرف میکرد و روز می‌گذاشت. و از تراکم مردگان در محلات، زندگان را مجال گذر نماند، و کس را پرواء مرده و تجهیز و تکفین نبود. «۱»

در جهان آرا هم صحبت از قحط سالیهای متوالی کرمان است و گوید:

«هفت سال چنان قحطی شد که آدمی چون بر سگ ظفر یافتی او را بخوردی و اگر سگ غالب می‌آمد هم‌چنین» «۲»

---

(۱)- متن تاریخ ص ۱۳۱

(۲)- نسخه خطی

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۲۴

و افضل در عقد العلی نیز گفته است که کرمان ولایتی شده بود که «سگ آدمی میخورد و آدمی سگ» «۱».

در چنین قحط سال و تنگ‌نای بینوائی، حشم غز در اطراف بردسیر «اگر مزروعی دید بر قاعده خورد و روی به جانب بم نهاد ... و بر ولایت نسا و نرماشیر هجوم کردند و صد هزار آدمی در پنجه شکنجه و چنگال نکال ایشان افتادند و در زیر طشت آتش گرفتار شدند، و خاکستر در گلو میکردند و این را قاوود غزی نام نهاده بودند. و در زمستان سنه ۵۶۹ خراجی (۵۷۶ هلالی) به جیرفت باز گشتند».

سه سال به تنگی و ننگی گذشت، دستگاه رهبری حکومت سلجوقی بکلی از هم پاشیده بود، مؤید الدین ریحان در گذشته بود، اتابک محمد چون از خراسان نتوانسته بود کمکی بگیرد ناچار باز گشت و با غز ساخت، یعنی در میان آنان رفت و با آنان مماشاة کرد. غلامان درباری تورانشاه دست به تجاوز و تعدی و هم‌چنین خواهشهای بی‌حساب زدند و چون تورانشاه نتوانست خواسته‌های آنان را بر آورد به رهبری رفیع الدین ظافر محمد امیرک دست به شورش زدند تا در تابستان سال ۵۷۹ هلالی، علی الصباح، ظافر محمد «با چند سرهنگ و بطال به در حجرهٔ ملک شد، و بی رخصت و استجازه، در سرای حرم آمد، و تورانشاه خود بخود به علت نقرس مبتلا- [بود، ظافر] حجاب حرمت برداشت و برقع حیا از رو بر گرفت و آن مسکین رنجور را پاره‌پاره کرد و محمد شاه بن بهرامشاه را از قلعه بزیر آورد و بر جای او بنشاند.»

---

(۱)- عجیب اینست که ششصد سال بعد، یعنی در سالهای ۱۳۲۲ و ۱۳۲۳ شمسی در قحط و غلای جنگ دوم جهانی، باز مساله خوردن سگ آدمی را در این حدود تجدید شد، توضیح اینکه، گروهبانی بود در سیرجان که گروهان را از فرماندهان خود اجاره

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

میکرد و خواربـار و علیـق سـربازان و جـو اسـبان و قاطرهـا را بقیمت گران در بـازار سیاه میفروخت و سـربازان به ارزن و قاطرهـا به «خرمای بیزو» روزگار میگذاردنـد و او ازین راه «غنی الحرب» شـد، اما چنـدی بعد که صـحبت حساب و کتاب پیش آمد، گروهبان ناجوانمرد در یکی از پاسگاه خرابه‌های عوارضی خارج شهر خود را کشته بود و سگان گرسنه- برخلاف عرف و عادتشان که کمتر گوشت مرده آدمی میخورند- او را خورده بودند!

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۲۵

رعب و وحشت این امیر «امیر نشان» در دلهای مردم افتاد، و او که برای خود حقی بزرگ در تغییر سلطنت میدید بسیار مغرور شده و علنا میگفت: «نیم- مرده ظالم مکار غدّار را بر داشتم»، نقشه‌های ظفر بهمین مختصر ختم نمی‌شد، او نقشه بستگی به خاندان سلطنت و احتمالا- بـدست آوردن نیـابت سـلطنت و شایـد حکومت مستقل داشت، بـدینجهت بفکر افتـاد که ملکه یعنی مـادر محمـد شاه را بازدواج در آورد و بقول عبد الغفار قزوینی «چون محمد شاه را از قلعه آورده بر تخت نشاند، والده‌اش را بخواست، وی [محمد شاه] از آن غیرت کرده رفیع الـدین را پـاره پاره کرد» «۱» یا بقول صاحب تاریـخ: «علاء الدین سـلیمان بر دروازه ماهان، نیزه‌ای بر پشـت ظافر زد که سنان جان ستانش از زیر پستان ظافر بیرون آمد و دیگر یاران مدد کرده او را پاره‌پاره کردند». «۲»

خلع محمد شاه و بر نشاندن مبارکشاه گمنام هم هیچکدام دردی را دوا نکرد، تا کار به مهاجرت هردو کشید.

اما، کرمان ولایتی شد که «در مسالک طرق آن باد بی‌بدرقه نمی گذشت و غول بی‌سلاح نمیرفت» «۳» اغلب مردم به ممالک مجاور مهاجرت کردند و بقول انوری هرکه پائی و خری داشت به حیلت بگریخت:

«مشتی رعیت بیچاره که از بی‌درمانی و ناامنی راه و عدم کرایه در مضایق اضطرار مانده بودند، همه روز در شکنجه مطالبت بودند و همه شب بر دریچه پاسـبانی، ملکی بی‌جمـال و دیـوانی بی‌منـال و رعیـتی بی‌مـال، همه در تـاریکی فتنه مشت میزدنـد و به تحمـل و احتیال بر انتظار فرج روزی بشب میبردند» «۴» ... «اگر کسـی به حالت نزع میرسید، مرد سلطان و موکل دیوان بر بالین او بود تا جان از طرفی برند و مال از طرفی، و ورثه را با مرده و گریه گذارند.» «۵»

---

(۱)- جهان‌آرا، نسخه خطی

(۲)- متن کتاب ص ۱۴۳

(۳)- عقد العلی ص ۲۵

(۴)- متن تاریخ ص ۱۴۴ و ۱۴۳

(۵)- عقد العلی ص ۲۶

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۲۶

در چنین موقعیتی، مردی از اهـالی کوهبنـان بنام مجاهـد الـدین کوهبنانی، و همچنین حاکم بم- سابقلی، که خود از عیاران خراسان بود- دفع مضـرت غز را چاره‌ای ندیدند جز اینکه از امیر آنان که در آن وقت سـرگردان ولایات بود، یعنی از ملک دینار غز دعوت کنند تا او بکرمان بیاید و حشم نافرمان و عاصـی «غز و دزد» را زیر فرمان گیرد و از خرابی باز دارد و بقول معروف خواستند «سنگ را با سنگ بشکنند»، و امیر مجاهد «در مقام ملک دینار به گرگان، قاصد خویش دو کرّت بخدمت او فرستاده بود.»

بیست و دویم رمضان سنه ۵۸۱ هجری بود که سپاهیان ملک دینار از طریق دیه ارز «۱» به کوبنان رسید.

ابتـدای حکومت ملـک دینار، مثل ابتـدای حکومت سـلجوقیان و عهـد قاورد و اصولا ماننـد مـدت حکومت تمام هرسلسـله ایرانی با آرامش و عـدالتی نسبی توأم بود، امرای سـلجوقی مثل محمـد شاه و مبارکشاه همه از کرمان مهاجرت کرده و به دربار فارس و غور پناهنـده شـده بودند و از همه این خاندان پرعرض و طول (چنانکه رضا شاه گفته بود درباره خاندان قاجاریه که فقط یک مرد درین

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خانـدان هست و آن هم خانم فخر الـدوله است!) آری: از خانـدان سـلجوقی و جانشـینان قاوردبک هم یک مرد مانده بود و آن هم خـاتون کرمـانی دختر ملک طغرل و عمه محمـد شاه بود که ملک دینار از گرد بیابان سوزان کوبنان تشـنه و خسـته درآمـده و مادر بچه‌ها را در نیشابور نهاده، همچون عرب دوغ ندیده بمجرد ورود به کاخ سلجوقی «او را خطبه فرمود و در حکم خود آورد» «۲» ملـک دینـار پس از آنکه جـای پـای خود را مسـتحکم کرد، مثـل همه مسـتبدان و دیکتاتورهـا و همچون بنایـان که پس از اتمام بنا نخستین کارشان اینست که «چوب- بست» را بردارند، اول کارش آن بود که اولاد مجاهد کوهبنانی را- هرچند خودشان

---

(۱)- اریزدهی است در شمال مرزیگان از توابع شمالی بافق یزد که در مغرب پوروار واقع است.

(۲)- ص ۱۶۸ متن

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۲۷

نقشه ساختمان مسجد ملک کرمان (مربوط به عهد تورانشاه اول)

(اقتباس از کتاب هنر ایران پروفسور پوپ)

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۲۸

او را دعوت کرده بودند- از میان برداشت. آنگاه به نواحی گرمسیر پرداخت.

«چون نام زر خراجی و اسب تازی شنید! و در ماه آذر (ظ: ۵۸۶ هلالی) به جیرفت رسید» و «ملک دینار در باب زر بر مادر و فرزند خویش رحمت نکردی و از قول او گفته‌اند که اگر من درستی زر در پیشانی پسـر خویش بینم، پیشانی او بشـکافم و زر بیرون آرم.» «۱» و سـپس «قصد قلعه منوجان کرده، قلعه آن به رسوائی تمام بگشاد، و فتحی مشـتمل بر قتل و احراق و شکنجه و ارهاق دم اعادی روی نمود ... و آنچه بسوخت از نیل و بقم و انواع عقاقیر، خود قیاس ندارد.» «۲»

بنـده گمـان میکنم، شـعر معروفی که بصورت ضـرب المثـل در کرمـان هست مربوط به همین زمـان و همین قتل و سوختن قلعه‌های اطراف منوجـان بـوده باشـد، به احتمـال قریب به یقین در همین لشکرکشـی، قلعه «گ ور» که امروز «ج ور» خوانـده میشود به آتش کشیده شده است و چون مردم کرمان پیدایش همه این بیچارگی‌ها را نتیجه دعوت مجاهد الدین کوبنانی از ملک دینار میدانسته‌اند و خود مجاهـد نیز هرگز ازین دعوت ابا نکرده و حتی به خود افضل کرمانی گفته بود که «این کار آن پادشاه را نهاده‌انـد که مقدمه لشـکر او هشت سـال است مقـام گرفته است [یعنی ملـک دینار و غزها]، و به حکم این اسـتبصار، سه نوبت قاصـد خویش به حـدود گرگان فرستاد.» «۳» بنابراین مردم همه نفرین‌ها را متوجه کوبنان و خانـدان مجاهد میکردند و اتفاقا شاعری خوش‌ذوق هم در همین احوال و هنگام سوختن قلعه و آبادی «گور» گفته است:

از آتش کوبنـان «گ و ر» می‌سـوزدآتش که گرفت خشـک و تر می‌سـوزد ازین روز دیگر ملـک دینـار که «پادشـاهی بود حیول»، بطون خود را آشکار کرد و به ضبط و مصادره اموال مردم پرداخت، ناصح الدین زیر را مغضوب ساخت،

---

(۱)- المضاف الی بدایع الازمان ص ۱۸۷

(۲)- متن کتاب ص ۱۷۷

(۳)- عقد العلی ص ۱۶۵

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۲۹

موجباتی فراهم کرد تا سابقعلی شـحنه بم که آنجا را مدتها آباد و آسوده داشت از اقامت در بم منصرف شد و «حیات در هزیمت را بهتر از مرگ بر سر غنیمت دانست. و رخت و قوم و خویش برداشت و روی به سیسـتان نهاد». اولاد مجاهد کوهبنانی، خصوصا تاج

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

الـدین را که «جوانی میوه دلها بود و روشـنی دیده‌ها» بکشت. و برادرش ناصـر الدین ترک دیار کرد و بخراسان رفت. امیر هرموز را مصادره کرد.

مرگ ملک در ۵۹۱ اوضاع را آشـفته‌تر ساخت، فرخشاه جانشـین او، «کار شرب مدام مدام پیش گرفت، و پنجه تبذیر بگشاد، و آن مالهـا که ملـک دینـار، دینـار دینار، به صـد هزار خون جگر جمع کرده، با اهل و نااهل میـداد تا بالاخره به جانب خوارزم پناه برد و لشکریان خوارزمشاه را تا ز نوقان که هفت فرسخی دهوک و ۱۴ فرسخی نایبند است آورد.

اما لشکر غز که بی‌سر و سردار مانده بود، دیگر «بر هیچ جانب ابقاء ننمود، هیچ زنده‌ای را نیافت که حلّه حیات او خلع نکرد»، دربار خوارزم که از آشـفتگی کرمـان آگاهی یافت، دنـدان طمع تیز کرد، حکام فارس و ملوک ایگ «۱» نیز موقعیت را مناسب دیدنـد و هرکـدام بفکر تسـلط این سـرزمین افتادنـد. درین بین جلال الـوزراء از طرف خراسـان روی بکرمـان آورد (۵۹۵ هلالـی) و شـهر را محاصره کرد: «و در آن وقت کار بر اهل کرمان تنگ شده بود، اکثر خلایق به حشیش صحرا زندگانی میکردند

---

(۱)- ایـج در سـابق دار الحکومه حکام شـبانکاره بود که ابتـدا در شولسـتان اقامت داشـتند، ایـج در سـمت شـرقی اصـطهبانات واقع گردیـده به مسافت چهار فرسـنگ، در آنجا کوهی است که آن را قلات آبی نامنـد. قلعه محکم بر بالای آن از گچ و سـنگ ساخته بودنـد که اکنـون خرابست و در کمر آن کـوه چهـل برکه در سـنگ بیرون آورده که در آنهـا آب می‌آمـده. هم‌چنین قریب به قلعه مـذکور هفت برکه دیگر است و آب آن برکه‌ها از چشـمه‌ای بود که آن را «بن دره» خواننـد. دیگر از جمله آثار آنجا معبـدی بوده قریب به چشـمه مذکور که سه ذرع تقریبا ارتفاع دارد و در کوه سـنگ بریده‌اند و آن هم از آثار سـلاطین عجم است که بعدها آنرا مسجد قرار داده و محرابی بر آن افزوده‌اند و خطوطی در آن منقور است. (آثار العجم فرصت شیرازی، ص ۴۱۲).

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۳۰

و لشکری بدان انبوهی، و هیچ وجه تعیش و علوفه موجود نه، چه آنچه موجود بود غز ولایت را تاراج کرده بود.»

دو سـال بعـد: «امیر قطب الـدین مبـارز و امیر نظام الـدین محمود [ملوک شـبانکاره] باده هزار سوار و پیاده از ایگ بر آمـده و به راه جیرفت عزیمت نمودند ... در سنه ۶۰۰ هلالی در خزانه دیوان هیچ نماند، اصحاب دیوان [نظام الدین] هیچ تدبیر صایب‌تر از قسمت ولایت ندانستند ...

قلم سـتم روان کردند و آسـیاء بلاء و دور جور گردان، و رعیت سوخته بیچاره را به دست شـبانکاره باز دادند تا به هریک دینار که اسـتخراج میکرد، چنـد چوب بر رعایـاء مسـلمان بیگناه میزدنـد ... و بر مواشـی ولایت خراجی نهادنـد، و از جهودان و گبران جزیتی بستدند، ... خواص و عوام و محترفه و غیر هم بدین محنت درماندند ...

و درین میان هرکس که زور بازوئی داشت میگریخت، و زن و فرزند را به چوب باز میداد». «۱»

این سخت‌گیری نیز به انقلابی تازه منجر شد:

«و عوام غلبه کردنـد و گرد سـرای فرو گرفتنـد و دروازه‌ها را بشکسـتند و زعما و بازیاران و اهل ربض در شـهر آمدنـد و شب را در طعن و ضـرب به روز آوردند ... و چون روز آمد، شـبانکاره را یا کشته بودند و یا در قبض آورده ... و جمله سرای و خزینه او [نظام الدین] بر باد و تاراج فنا شد و بدست عوام افتاد، و نظام الدین و پسران را مقید کردند» «۲»

نظام الـدین را در چاه قلعه زنـدانی ساختنـد، ولی البته از ترس برادرش «مـدت شـش ماه و هشت روزه، هیـچ آفریده‌ای سـر به بالش استراحت ننهاد».

در همین احوال از طرف اتابک سـعد زنگی نیز نماینـده‌ای به کرمان آمـد و او عماد الـدین محمـد بن زیـدان بود، پشت سـرش فخر الدین عباس نامی به نیابت آمد (۶۰۴ ه.) و هم او بود که مثل زمان ساسانیان برای اینکه رعیت را آزار دهـد، از بازدید محصول و بر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آورد مالیات برخاست املاک کوتاهی میکرد و هیچکس هم جرأت برداشت حاصل را نداشت.

---

(۱)- متن کتاب ص ۲۰۷

(۲)- متن کتاب ص ۲۰۹

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۳۱

«بازیاران فریاد میکردند که جو، کلی در خاک ریخت و وقت حصاد گندم آمد،» ولی او اعتنا نداشت، عباس گربه‌ای را لقمه‌ای نمیداد و موری از انبار او دانه نمیکشید، ... گوسفندی ازو گم شد، اهل محلت را به صد دینار رکنی مخاطب داشت، مردم محله به جامع [مسجد] التجا بردند، و سه شبان روز نخوفتند و یا رب کردند، و بوریای مسجد بسوختند و نیز قصد سوختن منبر کردند، بدان بیچارگان رحمت نکرد و پنجاه دینار رکنی ازیشان به چوب بستد» «۱»

اوضاع چنین بود تا از طرف خوارزم، قصد تسخیر کرمان مسجل شد و از آن سامان، خواجه قوام الدین زوزنی را نامزد حکومت کرمان ساختند، و او در حدود سال ۶۱۱ هجری عازم کرمان گشت، «۲» و هم او:

«فرمود که قلعه کوه- که آنرا قلعه کبیره گفتندی که به بردسیر بود از بناء بو علی محمد بن الیاس- خراب کردند، و چاهی عجیب که بر سنگ خاره فرو برده بودند، به زعم مردم چهارصد گز بر سنگ فرو شده بود، و من [افضل کرمانی] ظاهر آن دیدم قریب هشت گز در هشت گز طول و عرض سر چاه بود و بر چهار قسمت کرده بودند و چهار چرخ بر نهاده، چاهی بدین عظمت و بلعجبی انباشتند و باطل کردند، و موجب تخریب آن قلعه آنکه چاهی بزرگ بود و چند در و طبقه داشت، و در حفظ و صیانت آن حاجت به مرد بسیار بود ... از عجائب آن قلعه دیگر آن بود که دروازه سیم او از آهن بود، اصل در و بند و آستانه و غیره- قریب بیست هزار من آهن- آنرا به زیر آوردند، و مردم شهر را بیگار میفرمودند تا میشدند و آنرا خراب میکردند و اجزاء آن‌که مانده بود می‌فکندند. پس در اثناء آن تخریب، بر دیوار آن مثل طاقی پیدا آمد، چون در آن فرو کردند، دو سه پاره دیگ سنگین پیدا آمد: دروی تاجی بود زرین و چند اوانی زر و نقره، آن را وزن کردند، پانزده من زر بود و بیست و هفت من نقره.

آنرا بیرون آوردند و به خزینه پادشاه [ملک زوزن] بردند، و هیچ معلوم نشد که ذخیره کدام پادشاه و کوتوال بوده است، در مدت سیصد سال که تاریخ بنای آن قلعه است.» «۳»

و همین قوام الدین بود که دستور داده بود علماء و روحانیون بشهر وارد نشوند، ظاهرا این مخالفت او و تبعید علماء برای این بوده است که گفته بود «تمام وقفنامه‌ها را

---

(۱)- المضاف ص ۲۱

(۲)- ابن الاثیر ج ۱۲ ص ۱۲۵

(۳)- المضاف الی بدایع الازمان ص ۵۱

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۳۲

پیش او بردند، مجموع را در آب شست و رقبات را در حوزه دیوان گرفت.» «۱» البته رفتار این حاکم موقوفه خور موجب عصبانیت علماء بوده است و ظاهرا اقداماتی کردند که او مجبور شده است دستور دهد بیشتر علماء از شهر خارج و تبعید و محترمانه زیر نظر گرفته شوند، در این میان یکی از علماء، یعنی تاج الدین ابو الخطاب بیمار شد و پسرش صدر الدین برای معالجه پدر به شهر آمد، «قوام الدین او را دستگیر کرده و فرمانداد لبانش را بدوزند»، و این واقعه روز چهارشنبه بود، روز فروردین‌ماه آبان سنه خمس و ستمایه (- ۶۰۵ خراجی برابر ۶۱۱ هلالی؟) «۲»

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چنین بود اوضاع اجتماعی و سیاسی و اقتصادی سرزمین کرمان- ناحیتی که حدود نصف کشور فرانسه وسعت دارد- در مدت یکصد و هشتاد سال، (۴۴۰- قاورد تا ۶۱۹- حکومت براق حاجب)؛ و سرزمین ما، سرزمینی صاحب قصرها و کاخها و بقول مؤلف «منازل ربض بردسیر و سرایهاء دشت که یک شبر از آن به یک مثقال تبر خریدندی»، پس ازین همه آفات و این همه قحط و غلا و جنگ و لشکر- کشی، چنان شد که «بوم از بیم وحدت از آن خرابها میگریخت و جغد از وحشت آن اطلال پرهیز میکرد».

مردم کرمان بعد ازین بدبختی‌ها عقیده پیدا کرده بودند که «اینهمه خرابی کرمان، نتیجه آزار خاطر و رنجیده رفتن قدوة الاولیاء شیخ محمد- رحمه اللّه- از کرمان بود در عهد ملک ارسلان، و صاحب تاریخ روایت میکند:

«گویند که بهرامشاه و مؤید الدین ریحان مرید شیخ بودند، چون هردو به خراسان شدند، و ارسلان شاه از بم باز کرمان آمد، بدگویان تقریر به ارسلان شاه کردند که این مرد [مقصود شیخ محمد است] دوست بهرامشاه و مؤید الدین ریحان است و چندین هزار مرید دارد، بودن او در کرمان خطر است.

پس کسی پیش شیخ آمد و گفت: ملک از تو رنجیده است، و مردی ترک است!

---

(۱)- حافظ ابرو، جغرافی نسخه ملک ورق ۱۳۴

(۲)- المضاف الی بدایع الازمان.

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۳۳

شیخ گفت: ما از ترکان نترسیم، ما از کسی ترسیم که در همه عمر کفش مردی راست نهاده باشد!

و از روی خشم برخاسته از کرمان برفت و گفت: «ما کرمان را پشت پای زدیم چنان‌که در پای مناره شاهیگان گرگ بچه کند»، و چنان بود: بیرون گواشیر به نوعی خراب شد که گرگ در پای مناره شاهیگان بچه کرد!

شیخ مبارک گازر که مردی بود صالح و مشهور ... گوید که هیچکس زهره نداشت که تنها به شاهیگان بگذشتی از ترس گرگ مردمخوار.

تا دل مرد خدا نامد بدردهیچ قومی را خدا رسوا نکرد» «۱» ***

تکرار تاریخ

از عجایب تاریخ کرمان- تکرار یک واقعه تاریخی است، هرچند تاریخ از جهت مکان و زمان هرگز تکرار نمی‌شود.

گفتیم که مردم کرمان اعتقادشان بر این بود که خرابی شهر و ولایت در زمان غزها بر اثر این بوده است که یک عارف روحانی یعنی شیخ محمد کرمانی را که مرید فراوان داشت تبعید کرده بودند.

حدود هفتصد و بیست سال بعد، یعنی در سال ۱۲۰۹ قمری نیز چنین سرنوشتی برای کرمان پیش آمد و مردم آن واقعه عظیم را نتیجه قتل عارفی دیگر- یعنی مشتاقعلی- دانستند و چون بحث از تاریخ کرمان است و جزئیات این واقعه کمتر در جایی آورده شده مختصر اشاره‌ای بدان میشود.

---

(۱)- متن کتاب ۱۳۸ در همین اوقات یک تن که همراه قشون خوارزم و امرای خوارزمشاهی به کرمان آمده بوده است، درست توضیح می‌دهد که چگونه شهرهائی که دویست هزار و صد هزار و پنجاه هزار تن سکنه داشته‌اند، خالی از سکنه شده‌اند. او گوید: «در شهور سنه ست و تسعین و خمسمائه که در خدمت رکاب مخدوم امیر العرب و العجم ولی السیف و القلم، مؤید الملک صدر الامرا افتخار خوارزم خواجه خراسان اختیار جهان مد اللّه عمره بکرمان رسیدم، چند شهر بزرگ دیدم چون جیرفت و زرند و راین و

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سیرجان که در هرشهری از آن دویست هزار و صد هزار و پنجاه هزار آدمی بوده است، در بعضی دیار نبود و بعضی کم از صد تن و کم از پنجاه تن بود.

(از جامع التواریخ حسنی، نسخه خطی کتابخانه ملی)

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۳۴

در اواخر سلطنت کریم خان زند، سید معصومعلی شاه دکنی عده‌ای از یاران خود را مامور توسعه طریقت خویش در ایران نمود: فیض علی شاه مأمور اصفهان، درویش حسینعلی اصفهانی مأمور خراسان و کابل، درویش عباسعلی سیرجانی مأمور کردستان، مجذوبعلی شاه مأمور آذربایجان و مشتاقعلی شاه مامور کرمان شدند و نور علیشاه نیز سمت خلیفهٔ الخلفائی او را در ایران و عراق یافت.

کار مشتاق در کرمان رونق گرفت و جمعی کثیر بدو گرویدند که عده‌ای از متعینین و روحانیان جزء آنان بودند و از آنجمله بود میرزا محمد تقی کرمانی که به روایتی، وقتی که به مسجد میرفت دوازده تن قرآن خوان در دو طرف او قرائت قرآن میکردند تا به مسجد میرسید.

او در منع صوفیه چنان بود که هرگز با ایشان ننشستی، روزی یکی از اهالی کوچه ماهانی که روضه‌خوانی سالانه داشت، سفره میداد، علماء شهر نیز در صفه‌ای خاص نشسته بودند که ناگاه مشتاقعلی درین جلسه وارد شد و در زاویه‌ای برابر زاویه شیخ محمد تقی نشست.

چون سفره گستردند، شیخ محمد تقی دست دراز نکرد و طبعا سایر علماء نیز دست نزدند. صاحبخانه که مردی بازاری و مؤمن بود، از علت سؤال کرد و زاری نمود که تمام مخارج سفره من از کسب حلال بدست آمده و ذره‌ای از آن بناحق نیست.

شیخ اشاره کرد که: درویش درین مجلس است و کراهت دارد. مشتاق شنید، نگاهی به حاجی محمد تقی انداخت که اثر خود را کرد، سپس گفت:

حاجی، اگر سفره سفره مولاست، که برین خوان یغما چه دشمن چه دوست!! درویش و غیر درویش ندارد.

سپس برخاست و از مجلس بیرون رفت.

همه حاضرین متحیر ماندند، اما از فرط ناراحتی کس نتوانست دست به غذا ببرد، حاجی محمد تقی عبای خود را برداشت و بدوش افکند و در پی درویش روان شد، تا در اوایل کوچه ماهانی به درویش مشتاق رسید که بر سر قبری چمباتمه زده بود.

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۳۵

هرچه اصرار کرد، درویش باز نگشت. اما شیخ از آن روز تغییر مشرب داد و دیوانه او شد، و چنان در راه عرفان افتاد که لقب مظفر علیشاه گرفت و حتی دیوان خود را همچون مولوی، بنام مرشد خود، دیوان مشتاق نام نهاد.

بدین طریق میرزا محمد تقی طبیب که بقول وزیری «از فحول علماء بل سرآمد ارباب کمال کرمان بود و اهل فنون و علوم رسمیه بر استادیش اذعان داشتند و او را ذوفنون میدانستند» «۱» مفتون مشتاق شد. در اصول الفصول آمده است که «یکی مجتهدین زمان که در فن اصول فقه مسلم و بر اقران مقدم میبود در نصیحت فرزند و منع از مصاحبت عرفا میگفت: میرزا محمد تقی کرمانی با همه علم و دانائی که همچو من صد نفر شاگرد او نمیشوند، درویش بیسوادی او را فریب داد و از میان علماء بیرون برد!».

گرویدن ملا- محمد تقی در مردم کرمان سخت اثر کرد، هرچه مردم باو مراجعه کردند جوابی نداد، پیرزنها نذر کردند و حتی نامه‌ها نوشتند و در چاه صاحب- الزمان انداختند و ختم برداشتند که شاید ملا محمد تقی از مالیخولیا نجات یابد! اما او راه خود را رفته بود و در جواب میگفت: «میرزا محمد تقی شما دیگر مرد، بروید و میرزا محمد تقی دیگری پیدا کنید.»

دیگر از مریدان مؤثر و متنفذ او، محمد علی خان راینی پسر میرزا حسین- خان راینی کلانتر بود که مشتاق مدتها در خانه او منزل

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

داشت. اما چون مریدان او رو به کثرت نهادند و روحانیون به جنب و جوش افتادند محمد علی خان بطریقی عذر مرشد را خواست و مشتاق هم که مطلب را حس کرد فوری خارج شد و وقتی از در بیرون میرفت گفته بود «من با خشت و گلهای این خانه کار داشتم نه با صاحبخانه»!

باری، مشتاق روزها را در حجره‌ای وصل به مدرسه خاندانقلی بیگ، میگذراند و به قرآن‌خوانی مشغول بود، صوتی بس خوش داشت و بقول وزیری

---

(۱)- تاریخ کرمان مصحح نگارنده ص ۳۴۸

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۳۶

«تار را به نهایت امتیاز میزد.» «۱» و این موسیقیدانی و حال و جذبه او موجب شد که بقول حاج نایب الصدر:

«در انواع موسیقی و صوت شهره آفاق شد، و حاکم اصفهان و اعیان آن ملک بی‌حضور او انجمن نمی‌نمودند ... و تلامیذ بسیار از خوبان شهر به وسائط و وسائلی ذکورا و اناثا ربوده او بودند، و بعضی حاسدین چندین مرتبه به او سرمه خوراندند» «۲».

مخالفان، خصوصا روحانیون شهر که بازار درویش را گرم دیدند، در فکر نابودی او افتادند، نقطه ضعف او نواختن ساز بود، شایع کردند که او آیات قرآن همراه با ساز میخواند. در باب ساز زدن مشتاق، برخی- از جمله شیخ یوسف استر- آبادی- گوید که بعد از تشرف به فقر از تار زدن دست کشیده بود. دیگری نیز روایت کرده است که خود مشتاق گفته بود:

«اوقاتی که در ملازمت کریم خان [زند] بودم به تار زدن اشتغال داشتم، پس تارک شدم، پس از چندی ناخوشی دماغ پیدا کردم، اطباء گفتند از ترک این عادت است و باید مشغول باشی که الضرورات تبیح المحظورات، در شبانه‌روزی یک دو بار تار می‌زنم، بدون حضور اغیار و محض رضای خالق جبار». «۳»

انکار مریدان تار زدن مرشد را، ظاهرا دلیل بر عدم آگاهی آنان است ازین نکته که از هرگوشه‌ای راهی بخدا هست، ظاهر اینست که ایشان داستان مولوی را که گوید:

آن شنیدستم که در عهد عمربود چنگی مطربی با کروفر

بلبل از آواز او بیخود شدی‌یکطرب ز آواز خوبش صد شدی بیاد ندارند و نمیدانند که آن پیر چنگی تا کجا با خدا همراه بود.

---

(۱)- آقای خالقی گوید، مشتاقعلی شاه، بر سه‌تار، سیمی دیگر افزوده است (در واقع چهارتاری اختراع کرده) و این سیم اضافی در اصطلاح موسیقی‌دانان بنام خود او معروف و مشهور به سیم مشتاق شده است.

(سرگذشت موسیقی ایران)

(۲ و ۳)- طرائق الحقائق ص ۸۶

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۳۷

رحم کنید

باری، جمعی «خدمت ملا عبد اللّه مجتهد و امام جمعه میرفتند و میگفتند که صوفیه در شهر کمال استیلا را بهمرسانیدند و تصوف به نحوی شایع است که اینک درین بلاد شریعت منهدم بل‌که منعدم خواهد شد.» «۱»

ملا- عبد اللّه منتظر فرصت بود تا ماه رمضان فرا رسید و اجماع خلق فراهم آمد، روز بیست و یکم ماه رمضان ۱۲۰۶ قمری، «۲» هنگامیکه «ملا عبد اللّه بر عرشه منبر بود و موعظه مینمود، درویش داخل مسجد شده در گوشه‌ای خارج از جمعیت به اداء فریضه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مشغول شد.»

مرحوم وزیری گوید که آخوند از بالای منبر حکم به قتل و رجم درویش نمود. اما من از جمعی شنیدم «۳» که آقا محمد صادق پسر آخوند که در سلک روحانیان و در بین جمعیت بود فریاد زد که «آقا حکم به رجم درویش نموده‌اند»،

گفت اینک هست وقت اجتهادتیغ میباید کشیدن در جهاد

قتل این درویش و یارانش کنیدتیغ بر کف سنگبارانش کنید و خود پیش افتاد و درویش را گرفتند و از زاویه جنوبی مسجد بطرف شرقی و در شمالی مسجد کشیدند و از در بیرون کردند. در محلی که امروز شبستان مسجد است، و آن روزها تلی بوده است «۴»، درویش را نگاهداشتند و به سنگ زدن پرداختند، مریدی از مریدان بنام درویش جعفر خود را بر روی مشتاق افکند که او نیز کشته شد، میرزا محمد تقی وقتی رسید که کار از کار گذشته بود.

گویند در آن لحظه که میخواستند مشتاق را سنگباران کنند، رو به مردم کرده

---

(۱)- تاریخ وزیری ص ۳۴۹

(۲)- مرحوم وزیری سال مرگ مشتاق را ۱۲۰۵ نوشته است و حال آنکه سایر تواریخ عموما از آنجمله روضهٔ الصفا و طرائق الحقایق ۱۲۰۶ نوشته‌اند و ماده تاریخ او اینست «قطره پویا سوی بحر بیکران شد» که برابر با ۱۲۰۶ است.

(۳)- از آنجمله‌اند آقای علی پولادی از معمرین فرهنگی.

(۴)- موسوم به تل خرفروشان.

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۳۸

و گفته بود: «مردم، اگر به من رحم نمیکنید به خودتان رحم کنید، به بچه‌هاتان رحم کنید، به سگ و گربه‌ها و به خشت و گل خانه‌هاتان رحم کنید»، و باز گویند، اظهار کرده بود، چشمان مرا ببندید که من از چشمان شما میترسم!

هنوز خون مشتاق بر «تل خرفروشان» خشک نشده بود که لطفعلی خان زند از گرد راه رسید و پشت سرش لشکریان مصطفی خان دولو (شوال ۱۲۰۷) عازم کرمان شدند، بلافاصله نیروی بابا خان (فتحعلی شاه بعد) دهات و شهرهای کرمان را زیرورو کرد و اندکی بعد، یعنی در شانزدهم ذی قعده ۱۲۰۸ شصت هزار لشکریان آقا محمد خان مرکب از تراکمه استراباد و سوادکوه و پیادگان مازندران و رشت و غیره به کبوتر خان رسید و سپس شهر را محاصره کرد.

در اوایل محاصره ایستادگی مردم با ذخائری که داشتند لطفعلی خان را دل- گرم داشت و گاهگاهی با سواران لری که همراهش بودند در برابر بعضی دروازه‌ها زدوخوردی میکرد.

مردم شهر هم که هنوز نوایی داشتند با او همراه بودند، شبها از صدای طبلها در برج‌ها خواب به چشم مردم نمی‌آمد.

بچه‌ها و گاهی اوقات زنها از فراز برج و بار و با آهنگ این تصنیف را میخواندند: «آق مم خان اخته، تا کی زنی شلخته، قدت بیاد رو تخته، این هفته نه، اون هفته! ...» شاید کینه‌ای که آقا محمد خان از شنیدن این ابیات، آن هم از زبان زنان- که حاکی از یک نقص بزرگ عضوی او بود- در باب کرمانیان بدل میگرفت از همه عوامل مهمتر و بزرگتر بوده است.

این محاصره چند ماه طول کشید و چون گرسنگی فشار آورد و کار بر خلق تنگ شد، بدستور لطفعلی خان، ده هزار تن از مردم و عجزه (پیرمردان و اطفال و زنان) را از شهر بیرون کردند. «۱»

کندن خندق‌های جدید و بیگار گرفتن مردم بتوسط خواجه غنی پاریزی که

---

(۱)- روضهٔ الصفا.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۳۹

مقبره مشتاق در کرمان (دوره قاجاریه)

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۴۰

بقول شاعر:

بزور تبرزین خواجه غنی‌برفتند مردم به خندق کنی هیچکدام دردی را دوا نکرد. بقول وزیری:

«پس از گذشتن سه ماه، به سبب قلت آذوقه در شهر، کرهٔ اخری، قریب دوازده هزار مرد و زن از حصار بیرون نمودند [که در بلوکات متفرق شدند] آتش قحط و غلا در شهر بالا گرفت، بعضی مردم به پوست و پشکل گوسفند تغذیه میکردند و بعضی به اسه خرما و تراشیده نجاری سد جوع می‌نمودند، کاهگل بیشتر خانه‌ها را تراشیده و شسته برای علیق اسبان سپاه بردند، سگ‌ها و گربه‌ها را خوردند»

کار بدان‌جا رسید، که آنطور که شنیده‌ایم، مادری از فرط گرسنگی فرزند شیرخوار خود را از بام انداخت که سروصدای بچه کوتاه شود «۱» و گویا همین امر باعث شد که در روز جمعه بیست و نهم ربیع الاول ۱۲۰۹ تفنگچیان ماهانی و جوپاری، جانب شرقی حصار را به تصرف احمد خان ماکوئی و تفنگچیان سواد- کوهی دادند.

لطفعلی خان به بم گریخت، اما کرمان پس از چهار ماه و نیم محاصره بچنگ شصت هزار تن سپاهیان خونخوار و چریکهای بیرحم افتاد. در باب قتل و غارت کرمان نمیتوان جزئیات را بیان کرد، بقول صاحب «گیتی گشا»:

«آقا محمد خان تمامی سپاه را به نهب و اسر شهر کرمان رخصت داد، مردان عرصه شمشیر آبدار و طفلان و نسوان ایشان به قید اسار گرفتار و اموال و اسباب بسیار به حیطه یغما درآمده بر احدی ابقاء نکردند، جمعی کثیر را از چشم نابینا، و جمی غفیر را روانه دیار فنا ساختند و حکم به تخریب بنیان قلعه کرمان و سایر قلاع آن سامان جاری گشت» «۲».

در باب کشتن مردان باید گفته شود که تنها یک کارش این بود:

«او فرمان داد ششصد تن اسیر را گردن بزنند، سپس سرهای آنان را

---

(۱)- رجوع شود به حواشی نگارنده بر تاریخ کرمان ص ۳۶۴

(۲)- ص ۴۸۹

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۴۱

بوسیله سیصد اسیر دیگر- که بر گردن هرنفر اسیر دو سر بسته و آویزان کرده بودند- به بم فرستاد و بدستور او این سیصد نفر حامل سر را نیز در بم بقتل رساندند، از سرهای این ۹۰۰ تن کشته مناره‌ای در بم برپا کردند که ۱۶ سال بعد، یعنی در سال ۱۸۱۰ میلادی (۱۲۲۶ ق) سیاح انگلیسی «پاتینجر» هنگام عبور از بم این مناره را بچشم خود دیده بود که هنوز همچنان برپا بود. «۱»

تنها، هنگامیکه مردم به خانه آقا علی وزیر- که بخشیده شده بود- پناه میبردند پنج تن زن و طفل زیر دست و پا له شد.

آقا محمد خان به «بالای کوه دختران [قلعه دختر] رفت و دستور داد تا سرکردگان و اعاظم و اعیان و نامداران آن خطه را شرف اندوز حضور ساختند، و بعد از آنکه هریکی را در معرض عتاب پادشاهانه درمی‌آورد، می‌فرمود تا گوش آنها را بریده، چشم آنها را از حدقه بیرون آورده از اوج کوه به حضیض زمین می‌افکندند و در دم رهسپار طریق عدم می‌گشتند» ای بسا پسران کوه سرین میان موی که خون حلقوم خود در اغازه رخسار کوه دختران ساختند» «۲»

مشغول نماز بود که پشت سر هم اسیر میآوردند و او حوصله نکرد که تا پایان نماز بکار آنها برسد، همان هنگام بر سر جانماز و تعقیبات نماز، هفده نفر را با اشاره به بریدن گردن یا گوش یا درآوردن چشم اشاره کرده بود.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اما در باب غارت و نهب، بایـد گفته شود که سـربازان آنچه می‌توانسـتند همراه بردارنـد یا بین راه بفروشـند، بردنـد و فقط سـنگ و خاک باقی مانـد. روایتی هست که هفت من و نیم چفت و بنـد طلا و نقره فقط از خانه میرزا محمـد علی خان راینی کندند و بردند: همـان خـانه‌ای که مشـتاق هنگام خارج شـدن از آن گفته بود «من با خشت و گلهای این خانه کار دارم! از عجایب آنکه هنوز هم- یعنی پس از صـد و هشـتاد سال که از مرگ مشـتاق میگذرد- این خانه روی آبادی ندیده و خرابه‌های آن در کنار خیابان صـمصام همچنـان بـاقی است و چون وارث آن معین نیست کسـی به ضـبط و تعمیر آن اقـدام نکرده است، فقط جای آخر اسـپان و هلالیهای سفیدکاری طاقچه‌ها بازگو

---

(۱)- جنگ جهانی در ایران ص ۵۶

(۲)- تاریخ قاجار نسخه خطی دانشکده ادبیات.

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۴۲

میکند که روزگاری درین خاکدان نیز «بیا بروئی» بوده است!.

اگر ثروتمندی زنده مانده بود، به بهانه اینکه فی المثل روزی لطفعلی خان از کوچه خانه آنها گذشـته است او را مصادره کرد، یک نمونه از آن خواجه حسـین پاریزی است که پسرش در قلعه کران با لطفعلی خان همراهی داشته است، وقتیکه اموال محمد رضا خان کرانی را مصادره کرد در بین نامه‌های او کاغذی یافت که از طرف خواجه محمد زمان پسر خواجه حسین به محمد رضا خان نوشته شـده بود و در آن جمله‌ای داشت بـدین نهـج: «آقا محمد خان گاو اخته‌ای بیش نیست، یک تبر روی گرده‌اش بزن و همه را راحت کن!»، پدر و پسر را اسیر کردند، البته قتل آنان مسلم بود، آقا علی وزیر که سخت مورد توجه آقا محمد خان بود و بستگی با خواجه حسـین داشت شـفاعت کرد، آقـا محمـد خـان از خون آنـان درگـذشت ولی سه شـرط پیش پای خواجه گـذاشت:- یا اینکه خواجه بـدست خود چشـمان پسـرش خواجه محمـد زمان را در حضور آقا محمد خان از کاسه خارج کند؛- یا اینکه تا یزد، خود و پسـرش پیـاده جلوی اسب آقـا محمـد خـان بدونـد؛- یـا اینکه هزار تومـان- به پول آن عهـد- غرامت این بی‌ادبی را بپردازد و معلوم بود که خواجه ناچـار است راه سوم را انتخـاب کنـد. خواجه شـروع به فروش املاک و اثاثیه خود کرد، همه املاک شـش دانگی را به ثمن بخس فروخت- چنانکه گویند شـشدانگ بدرآباد سیرجان را که آنوقت آباد بود به ۱۴ تومان فروخت- و بهرحال مبلغی فراهم کرد و پرداخت و آزاد شد، ولی به گدائی افتاد.

من سندی دارم که این خواجه بزرگوار مجبور شده است حتی منقل و قپان و گلاب‌پاش خانه خود را هم بفروشد. این سند سی سال پس از حمله آقا محمد خان و هنگامی نوشـته شده است که ورثه حاج حسـین خواسـته بودند بعضی اشیاء از دست رفته را دوباره از خریداران باز پس گیرند. چنین بود سرنوشت کسیکه به روایت همین سند «مورد مواخذه و قهر و ابواب و ترجمانی» واقع میگردید.

اما «قید اسار طفلان و نسوان» دیگر نگفتنی است، در فارسنامه ناصری

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۴۳

متن سـندی که توسط مرحوم شـیخ عبد المحسن احسائی (جد خاندان محسنی سیرجان) برای ورثه مرحوم خواجه حسین نوشته شده است

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۴۴

آمـده است که «نزدیـک به هشت هزار نفر زن و بچه آن بلـد را ماننـد کنیز و غلام به سـپاه خود بخشـید»، سایکس گویـد «سـپاهیان بیسـت هزار نفر زن و بچه به اسـارت و کنیزی بردنـد» «۱» و در کتـاب دیگرش اضافه میکنـد که «زنان آنجا را تسـلیم قشون کرده و سربازان را تشویق نمودند که نه تنها ناموس آنها را هتک کنند بلکه به قتلشان هم برسانند» «۲».

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چنـان شـد که دختران و اطفال معصوم در وسط چهار سوق بازار- بازاری که خراب شـده و اکنون جزء خیابان مسـجد ملک است- علنا و در هنگام فرار مردم یا عبور و مرور سـربازان مورد تجاوز قرار گرفته و همانجا بقتل میرسـیدند. بسـیاری از دختران را پـدران و مادران در سوراخ‌های بخاری و کندوهای خانه‌ها نهادند و در آن را تیغه کردند و بگل گرفتند و چون خود کشته شدند، کسی نبود که بعـدا آنان را از داخل دیوار بیرون آورد. با همه اینها روایتی هست که روزی که لشـکریان آقا محمـد خان از دروازه شـهر بیرون میرفتند، دوازده هزار دختر حامله را پشت سـر نهاده بودند! بیچاره کرمانیان اگر این وضع را میدیدند، شاید همان کاری میکردند که مردم طمغاج در زمان مغول کردند «۳»: یا لا اقل همان رویه را پیش میگرفتند که چند سال بعد همشـهریان بلوچ هنگام محاصره امیر حبیب اللّه خان توپخانه پیش گرفتند «۴».

---

(۱)- هشت سال در ایران، ترجمه سعادت نوری ج ۱ ص ۸۴

(۲)- تاریخ ایران، ترجمه فخر داعی ج ۲ ص ۴۵۱

(۳)- در کتاب طبقات ناصـری بنقل از یکی از کسانی که بعـد از واقعه وحشت‌آور مغول در خراسان میگشـته است گوید: «... چون یـک منزل دیگر [حـدود طمغـاج] رفتیم، چنـان زمین از روغن آدمی چرب و سـیاه گشـته بود که سه منزل دیگر در آن راه بایسـت رفت، تا به زمین خشک رسیدیم چندین تن از عفونت آن زمین بعضی رنجور و بعضی هلاک شدند.

چون به در «طمغاج» رسیدیم بر یک موضع در پای حصار استخوان آدمی بسیار جمع بود که استفسار کرده آمد، چنان تقریر کردند که در روز فتح این شهر بیست هزار دختر بکر را ازین برج بیرون انداختند و همانجا هلاک شدند تا به دست لشکر مغول نیفتند: این جمله استخوانهای ایشانست.» (نقل از تاریخ مغول عباس اقبال ص ۲۱)

(۴)- چون سربازی به یکی از زنان خیال تجاوز داشت مردها همه زنان خود را کشتند تا بچنگ دشمن نیفتند و بعد همه جنگیدند تا کشته یا اسیر شدند. (حاشیه تاریخ وزیری ص ۳۹۴).

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۴۵

از تعـداد کشـتگان و کورشـدگان آمـار صـحیح نیست، سایکس گویـد که بیست هزار جفت چشم از مردم کرمان کنـده شـد ملکم می‌نویسـد عـدد کسـانیکه از چشم نابینا شدنـد به هفت هزار نفر رسـید، روایت مردم اینست که هفت من و نیم چشم از مردم کرمان بیرون آورده شد.

چند سال قبل که حوض فلکه مشـتاقیه را میخواستند بسازند برخورد به خندقی کردند که مملو از استخوانهای انسان بود که روی هم انباشـته شـده بود و این یکی از نقاط مورد هجوم لشـکریان آقا محمـد خانی بوده است، شایـد حـدود پنج هزار تن را فقط در همین یک جا رویهم انباشته و خاک کرده بودند که استخوانهای آنان بفتوای یکی از روحانیون جمع‌آوری و در چاهی ریخته شد!

تنها موقعی لشـکریان دست از قتل مردم برداشـتند که «سید علویه» از پای درآمد، او سیدی بود که خانه‌اش پناهگاه مردم قرار گرفته بود و چون مورد احترام بود در ابتـدا تجـاوزی بـاو نشـد، گوینـد آنقـدر زن و بچه بخـانه او پنـاه برده بودنـد که مردم از تنگی جا به چوب‌هائی که برای نشسـتن کبوتران در داخل دیوارها کار گذاشـته بودنـد، آویزان شده و یا روی چارچوبه داربندها نشسـته بودند، سیـد علویه شال خود را بگردن انـداخت و قرآنی بدست گرفت و هنگامی که آقا محمد خان از برابر خانه‌اش میگذشت، بیرون آمد و گفت: یـا بآبروی این قرآن مردمی را که بخانه من پناه آورده‌انـد ببخش، و یا مرا بکش. آقا محمـد خان از خشم، خود جلو آمـده شمشـیر خود را کشـید و بر شکم آن سید بینوا فرود آورد و سید از پای درآمد؛ ولی گویند، با دیدن امعاء و احشاء خون‌آلود سید و کیفیت قتل او رعشه‌ای باندام آقا محمد خان افتاد و ناگهان فریاد زد که دیگر از قتل مردم دست بدارید!

سپس حکومت کرمان را به آقا محمد تقی پسر آقا علی سپرد و «التزام از آقا محمد تقی حاکم کرمان گرفتند که شهر کرمان معمور

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و مسکون نباشد، مردمش در قریه فریزن که دو میل مسافت دارد توطن جویند»! «۱».

---

(۱)- تاریخ وزیری ص ۳۷۲

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۴۶

عده‌ای در باب فجایع آقا محمد خان در کرمان و اینکه چرا تا این حد این مرد نسبت بزنان و کودکان شهر ستم روا داشته و خصوصا بقول سایکس اصرار داشت که مورد هتک قرار گیرند، در تعجب و تحیراند، زیرا هیچیک از شهرهائی را که آقا محمد خان گشوده است تا این حد ظلم روا نداشته است. البته گناه مردم کرمان پناه دادن لطفعلیخان بود ولی شهرهای دیگری نیز چنین گناهی کرده بودند.

من بر آنم که همه این مظالم بدان جهت بر این شهر رفت که زنان و کودکان شهر بر برج و باروها می‌آمدند و تصنیف «آقا محمد خان اخته ...» را میخواندند. یادآوری این نقص عضوی که منشأ همه سرکوفتگی‌ها و عقده‌های روانی آقا محمد خان بود آنهم از زبان دختران و زنان و پسران و آن نیز در حضور لشکریانش، چنان آتش کینه را در دلش شعله‌ور ساخته بود که پس از فتح همه انتقام خود را از دریچه هتک ناموس مخالفین نگریست تا بدانجا که لطفعلیخان را هم به قاطرچی‌ها سپرد!

*** چنین بود، سرگذشت کرمان، سه سال پس از آنکه مشتاق به مردم آن گفت: «... اگر به من رحم نمی‌کنید، به خودتان رحم کنید، به بچه‌هاتان رحم کنید ... به سگ و گربه‌ها و خشت و گل خانه‌هاتان رحم کنید»!

و در میان مردم کرمان معروف است که تا جائیکه بادی که بر جسد مشتاق وزیده است عبور کرده باشد، آنجا هرگز روی آبادی نخواهد دید!

محراب مشتاق

سالها بعد، آقا سید جواد شیرازی امام جمعه کرمان برای اینکه خاطره «تل خرفروشان» و منظره قتل مشتاق را از ذهن مردم کرمان خارج کند، بفکر افتاد که در آنجا شبستانی بسازد و آن تل را جزء مسجد کند، شروع به ساختمان شبستان کرد و محراب آن را هم وسط دیوار گذاشت اما شب به خواب دید که باید محراب را در گوشه شبستان بگذارند، چه آن‌جا نقطه مقتل مشتاق است، فردا صبح امام جمعه بالای سر عمله و بنا آمد و دستور خرابی محراب را داد و محراب را در همان محل که در خواب باو الهام شده بود گذاشت و این تنها محرابی است در تمام مساجد کرمان که برخلاف عرف و عادت در وسط دیوار نیست ... و خود امام جمعه نیز در حوالی قبر مشتاق مقبره‌ای برای

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۴۷

خود ساخت و چون در ذی قعده ۱۲۸۷ درگذشت او را در آنجا بخاک سپردند که بقول صاحب طرایق: «یزار و یتبرک».

سالها بعد که عباسعلی کیوان قزوینی در کرمان به سخنرانی پرداخت، روزی در مسجد جامع که هزاران مستمع داشت، کیفیت قتل مشتاق را بیان کرد و چون سخن تمام شد رو به مستمعین کرده و گفت: «ای مردم کرمان، امروز وجوبا لازم است که همه شما یک لعنت به روح پدران خود- که در قتل مشتاق شریک بوده‌اند- بفرستید»! و عجیب اینست که گویند همه مستمعین لعنتی بلند فرستادند، آنچنانکه «صلوات» بلند ختم میکنند!

*** اما سرنوشت شیخ عبد اللّه تکفیر کننده مشتاق- که به ملا عبد اللّه سگو معروف شد (چون هنگامیکه مشتاق در شرف مرگ بود متوجه شد که لب مشتاق تکان میخورد، نزدیک آمد و متوجه شد که یا هو میگوید، بلهجه کرمانی گفت: «سگو، هنوز هم یا هو گوئی؟» و عجب اینست که این لقب از آن ببعد بر روی خود او ماند)-

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

«در خاتمه احوال ملا عبد اللّه واعظ کرمان نوشته‌اند که خود از وطن دور و مهجور و متعلقین بیچاره‌اش اناثا و ذکورا اسیر ترکمان شده بسرحد توران بردند.» «۱»

*** چقدر شبیه بود این سرگذشت، با سرگذشت شیخ محمد عارف که هنگام سلطنت ارسلانشاه تبعید شد و هنگام تبعید «از روی خشم برخاسته از کرمان برفت و گفت: ما کرمان را پشت‌پای زدیم، چنان‌که در پای مناره شاهیگان گرگ بچه کند.»

رسم دنیا جمله تکرار است اندر کارهاتا چه زاید عاقبت زین رسم و این تکرارها ...

*** سخن بدرازا کشید، اکنون شمه‌ای از مؤلف تاریخ سلاجقه و غز، و کیفیت انشای کتاب و ارتباط آن با تاریخ افضل کرمان خواهیم گفت:

---

(۱)- طرائق الحقایق ج ۳ ص ۸۵

احوال مؤلف

اشاره

کتابی که اکنون در دسترس ماست تألیف نویسنده‌ای کرمانی بنام محمد بن ابراهیم است که توسط آقای هوتسما «۱» تحت عنوان «تواریخ آل سلجوق» در لیدن به چاپ رسیده و سپس قسمتی از همین کتاب توسط آقای دکتر مهدی بیانی مورد تحقیق و تتبع قرار گرفته و بنام تاریخ افضل انتشار یافته است.

نسخه چاپی لیدن که منبع کار آقای دکتر بیانی بود بسیار مغلوط به چاپ رسیده و متأسفانه اول و آخر کتاب هم افتاده است، یعنی، هوتسما- مصحح کتاب- بعلت اینکه قسمت اول تاریخ شامل کلیات تاریخ سلجوقیان بوده است، آنرا چاپ نکرده و قسمت آخر آن هم در دسترس نیست.

متأسفانه نسخه اصلی کتاب که در کتابخانه برلین بوده است، پس از جنگ جهانی دوم معلوم نیست به کجا رفت و چه شد؟ و اینک در واقع نسخه خطی کتاب دیگر در دسترس نیست که بتوان آنرا بصورت کامل چاپ کرد. اما بهرحال چاپ مجدد این تاریخ گرانبها که نسخ چاپ لیدن آن بکلی نایاب شده و در واقع از جهت نادر بودن نسخه‌ها بصورت کتب خطی درآمده است لازم مینمود، خصوصا که چاپ نخست چنانکه گفتم سخت مغلوط و بدون حواشی و توضیحات است. بدایع دکتر بیانی نیز شامل قسمتی از کتاب است و در واقع از صورت تاریخ محمد بن ابراهیم خارج شده است.

سرگذشت و سرنوشت این تاریخ خود داستانی دارد. مؤلف کتاب ظاهرا از اهل خبیص (- هبیج بقول حمزه اصفهانی) بوده است که آبادیی است بر جانب

---

(۱)-M .Th .Houtsma .

شرقی کرمان بعد از کوهستان معروف سیرچ و جزء نواحی گرمسیر کرمان. «۱»

متأسفانه از شرح احوال او اطلاع مفصلی نداریم و در هیچ تاریخ و تذکره‌ای من نامی ازو نیافتم. در متن کتاب، خود مؤلف اشاره‌ای به نسبت و هم به زمان حیات خود میکند و گوید:

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

«در شهر جمادی الاول سنه ۱۰۲۵ [ه. ق] که راقم این صحیفه محمد بن ابراهیم، بعد از فوز به سعادت [زیارت] حضرت امام الجن و الانس- امام معصوم مرتضی علی الرضا علیه و علی آبائه التحیة و الثناء- با منسوبان و فرزندان؛ به وسیله فوت خاله مرحومه‌ام و پرسش پسر خاله- نور حدقه مردمی و مروت، نور حدیقه سخاوت و فتوت، میرزا ابو الفتح سلمه اللّه تعالی و ابقاه فی ظل اعلیحضرت والد الماجد السلطان المطاع ملک جلال الدین و الدنیا، خلد ظلاله العالی- به سیستان رفته، قریب دو ماه در ملازمت تراب مستطاب ملک اسلام و مخد و مزادگان عظام به سر برده، به الحاح و التماس بسیار رخصت حاصل کرده متوجه مسکن و وطن بود، آثار خیرات قاوردی را به رأی العین مشاهده نمود.» «۲»

بنابراین، زمان حیات مؤلف مقارن دوران حکومت طولانی گنجعلی خان زیک در کرمان است. گنجعلی خان زیک پس از فوت ولیخان حاکم کرمان (در ۱۰۰۴) از طرف شاه عباس بزرگ صفوی بحکومت کرمان منصوب شد. او چون از اوان کودکی با شاه عباس همراه بود، مورد توجه خاص شاه قرار داشت، در ۱۰۰۵

---

(۱)- در معجم البلدان آمده است: خبیص شهری است بکرمان و قلعه‌ای حصین دارد، و آب آن از قناب تأمین میشود، ابن فقیه گوید اختلاف هوای داخل شهر و خارج آن زیاد است و اغلب در شهر باران نمیبارد چنانکه در افواه گویند آدمی ممکن است در برج و باروی شهر باشد و دستش را از برج خارج کند و از باران تر شود و حال آنکه در داخل سور اثری از باران نباشد. (و العهدة فی هذه الحکایة علیه!)

ظاهرا مردم این نواحی لهجه و زبان خاص دارند، و رهنی آنانرا با بلاد فهلو (پهلو- پارت) مجاور دانسته و در باره زبان آنان گوید: «و خبیص طرف بلاد فهلو، و قد مسخ اللّه لسانهم و غیر بلادهم، و بناحیتها «خبق» و «ببق». (از معجم البلدان)

(۲)- متن تاریخ ص ۱۲

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۵۰

بکرمان آمد و در تمام جنگهای معروف شاه عباس، با لشکریان کرمان در رکاب او بود، از جمله در ۱۰۰۶ با ازبکان جنگید، باز در ۱۰۱۱ بجنگ عبد الباقی خان ازبک به خراسان شتافت، در ۱۰۱۳ برای جنگ با رومیان به آذربایجان رفت و تفنگچیان بافق و بهاباد خصوصا در حدود شماخی خدمات نمایان کردند تا در ۱۰۱۶ قلعه شماخی مفتوح شد.

در ۱۰۲۲ گنجعلی خان، برای سرکوبی عشایر بلوچ و مکران، از راه جیرفت متوجه بمپور شد و ملک شمس الدین حاکم آن حدود را دستگیر کرد و در «کوچ- کردون» با مکرانی‌ها جنگیده آنها را مغلوب نموده و جمعی کثیر از رؤسای قنوج و دزک و قصر قند را به گروگان به کرمان آورد و در قسمتی از شهر جا داد که امروز به کوچه مکرانیها معروف است.

باز در ۱۰۲۵، یعنی همین سالی که مؤلف به سیستان رفته بوده است، گنجعلی خان به آذربایجان رفت و با خوانده‌گار روم جنگید.

در ۱۰۳۱ به عزم تسخیر قندهار رفت و در همانجا بود تا در تابستان ۱۰۳۳ (و به قولی ۱۰۳۴ یا ۱۰۳۵) از بالای بام هنگام خواب بزمین غلطید و درگذشت. «۱»

هیچ اطلاعی نداریم که روابط محمد بن ابراهیم با خان حاکم چگونه بوده است، اما از آنجا که در تاریخ ملوک سیستان درین ایام روابط صمیمانه‌ای بین حکام سیستان و خاندان آنان با گنجعلی خان حاکم کرمان می‌یابیم و در «احیاء الملوک» «۲» چندین بار از روابط حکام سیستانی با گنجعلیخان سخن به میان آمده است، و از طرفی در روایت محمد بن ابراهیم از قوم و خویش خود در سیستان که ظاهرا جزء حکام بوده است:، نامی برده شده است، باحتمال ضعیف میتوان حدس زد که مناسباتی فیمابین بوده باشد.

سفر مؤلف به مشهد رضوی، از طریق سیستان بود و برای گذاشتن پرسه پسر خاله‌اش دو ماه در سیستان توقف داشته است.

---

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(۱)- خلاصه از تاریخ وزیری، ص ۲۷۹ تا ۲۸۵

(۲)- نسخه عکسی کتابخانه ملی

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۵۲

اما خاندان مؤلف: در همین تاریخ، اشاره میکند که از اولاد «ابو طالب زید» زاهد بوده است و در ذکر اولاد قاورد گوید:

«به روایت، استماع افتاد که چهل دختر بودند، و بعضی را در حکم امراء آل بویه کرد. و اکثر به علویان داد «۱» ... از آن جمله هشت دختر به ولی صالح شمس الدین ابو طالب زید زاهد نسابه مدفون به خبیص- که جد راقم است- و هفت پسر او داد ... «۲»

در تاریخ ابن شهاب نیز به همین نکته اشاره شده و گوید: «او را چهل دختر بود و بعضی در حکم امراء آل بویه بودند و بعضی به سادات خبیص داد»

در رساله‌ای که از عبد الرزاق کرمانی در ترجمه احوال شاه نعمت اللّه ولی نوشته شده و توسط انجمن روابط فرهنگی ایران و فرانسه به چاپ رسیده، این مطلب چنین توضیح شده است:

«گویند که قاورد شاه دختری داشته بسیار زیرک، و هرکس او را خطبه میکرد، تزویج نمی‌نمود. و میگفت: این شخص کفو او نیست، و آخر به با بازید مجره- که هم سید و هم عارف بود- داده است، و سادات خبیص از فرزندان ایشانند.» «۳»

بدینطریق محمد بن ابراهیم، نسب خود را به سلجوقیان کرمان- قاوردیه- میرساند و خود را از سادات خبیص میداند و به همین سبب او را شهدادی الاصل خوانده‌ایم.

در باب، با بازید، در یک مجموعه دیگر نیز ذکری شده است. محرابی گوید:

«یکی از آنها [از مردمان اهل اللّه و اعزه که در خطه خبیص و توابع آسوده‌اند]، حضرت عالم ربانی و عارف به معارف صمدانی، امامزاده به حق و نسابه نسبت مطلق، سلطان النقباء فی العالم، امام زید بن محمد بن علی محمد دیباج نسابه‌اند- قدس سره العزیز- و ایشان از امامزاده‌هااند، و به شش مرتبه به حضرت امام بحق و همام مطلق ناطق، امام جعفر صادق علیه السلام میرسند، و به کمالات صوری و معنوی و نهایات مراتب علیه موصول

---

(۱)- بدایع ص ۱۳

(۲)- متن تاریخ ص ۱۵

(۳)- مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمت اللّه ولی ص ۱۰۹

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۵۳

و موصوف بوده‌اند، و جد اعلای سادات خبیص‌اند، و نزد اشراف و سادات مکه معظمه و کبراء و قصی (؟) و اعراب آن محال مشهور و معروف، و به سید السادات فی العالم در میان ایشان معدود و معروفند، و چنین مشهور است که حضرت شاه نور الدین نعمت الله ولی- قدس سره- همیشه به زیارت ایشان میرفته‌اند، و چون نزدیک خبیص میرسیده‌اند و گنبد مدفن ایشان منظور ایشان میشده پیاده میگشته‌اند، کفش از پای مبارک بیرون میکرده و میفرموده‌اند که:

چندان ملائکه جناح در جناح کشیده و ازدحام نموده‌اند که به سهولت پیمودن طریق زیارت ایشان متعذر است، و چنین گویند که یک نوبت حضرت شاه ولی به طریق معهود به زیارت ایشان آمده‌اند و هفت نوبت به اندرون گنبد مرقد رفته‌اند و بیرون آمده‌اند، بعد از آنکه فارغ شده‌اند، بعضی از مریدان سبب پرسیده‌اند. فرموده که «در عالم ملک و ملکوت سیر نمودیم و ایشان را نیافتیم، تا مرتبه مرتبه در عوالم عالیه و محال و امکنه سامیه سیر واقع شد، ایشان را در ارفع مقام یافتیم و دیگر کمالات و مراتب علیه ایشان را روی نموده و دست داده که به تحریر انجام‌پذیر نیست.» «۱»

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جز این سطور پراکنده، متاسفانه اطلاع دیگری از احوال محمد بن ابراهیم و خانواده او نداریم.

اما کتاب محمد بن ابراهیم، یعنی تاریخ حاضر، خود سرگذشت جالبی دارد.

اوقاف گیب لیدن «۲» که در سلسله انتشارات کتب فارسی خود بفکر چاپ کتب مربوط به تواریخ سلجوقیان افتاد- در سال ۱۸۸۶- کتابی تحت عنوان «تواریخ آل سلجوق، و این جلد مشتمل بر تواریخ سلجوقیان کرمان لمحمد بن ابراهیم منتشر کرد، این کتاب را آقای هوتسما «۳»، از روی نسخه منحصر به فرد کتابخانه موزه برلن کپیه کرده و با مختصر تصحیحاتی به چاپ رساند، با این تفاوت که قسمت اول تاریخ را که مربوط به سلجوقیان بطور کلی بوده است، بحساب اینکه تواریخ

---

(۱)- تذکرة الاولیاء محرابی ص ۱۲۳

(۲)- از شهرهای هلند

(۳)-M .Th .Houtsma

مفصل سایر سلاجقه را جداگانه چاپ کرده است. از نسخه انداخت و قسمت پایان کتاب نیز که از سلجوقیان میگذشت ناتمام ماند.

ظاهر امر اینست که اصل کتاب از میان رفته باشد، چه بر اثر جنگ جهانی کتابها و اشیاء قیمتی را در صندوقهائی نهاده و از برلن خارج کردند و اکنون که قسمتی ازین کتابها باز گشته است در فهرست اجمالی کتب خطی این کتابخانه نامی از آن دیده نمیشود. «۱»

این کتاب در نسخی بسیار معدود چاپ شده بطوریکه امروز تقریبا نسخ آن نایاب است.

کتاب در ۲۰۱ صفحه به قطع رقعی است و ۱۵ صفحه مقدمه به زبان فرانسه و ۱۲ صفحه توضیحات و اضافات و مجموعا ۲۳۷ صفحه دارد.

*** هرچه هست از گذشتگان است

در حدود سال ۱۳۲۵ شمسی، آقای دکتر مهدی بیانی که سرگرم تهیه رساله دکترای خویش بودند، برای نخستین‌بار متوجه شدند که تاریخ محمد بن ابراهیم، رونویس قسمت عمده تاریخ معروف افضل کرمان- یعنی بدایع الازمان- بوده است، و این نتیجه را با مقایسه قسمتهائی که ابن شهاب و زبدة التواریخ کاشانی و مورخین دیگر از بدایع اقتباس کرده بودند بدست آوردند.

استدلال آقای دکتر بسیار صحیح بود و بعدها مورد تأیید مرحوم قزوینی و مرحوم عباس اقبال نیز قرار گرفت، منتهی آقای دکتر بیانی بطور کلی این کتاب را صد در صد از افضل کرمان دانسته‌اند و لقب غارتگر به محمد بن ابراهیم داده‌اند، و حال آنکه بطور کلی نمیتوان منکر اصالت کتاب تاریخ سلجوقیان شد.

آقای دکتر بیانی از جمله دلایل ردّ اصالت کتاب این نکته را آورده‌اند که دلیلی ندارد محمد بن ابراهیم که در قرن یازدهم هجری می‌زیسته یکباره ابتدا به ساکن بفکر نگارش تاریخ سلجوقیان کرمان- قرن ششم هجری- بیفتد.

---

(۱)- این فهرست در شماره ۴ سال هفتم مجله دانشکده ادبیات چاپ شده است.

حال آنکه چنانکه از متن کتاب بر می‌آید، محمد بن ابراهیم در نگارش تاریخ سلجوقیان کرمان تعمد داشته است. او گوید که دختر قاورد سلجوقی زن یکی از سادات شهداد که جد مؤلف- محمد بن ابراهیم- بوده‌اند شده و بالنتیجه طبیعی است که او تمایل به نگاشتن تاریخ اجداد خود کرده باشد، مطلب دیگر این‌که تاریخ به دوره سلجوقی تمام نمیشود، دوره غزها را نیز دارد و قسمت آخر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آن‌که متأسفانه در طبع هوتسما نیز ناتمام مانده است فصلی است «در سایر احوال کرمان علی سبیل الاجمال تا سنه ۶۱۹ که کرمان بر دست قتلق سلطان براق حاجب مفتوح شد». و جمله آخر نیز اینست؛ «شهر گواشیر را در سنه ۶۱۹ از ملک زوزن گرفته بر مسند ایالت متمکن شد و چون احوال قتلق سلطان مفصلا در کتب تواریخ مذکور است عنان قلم ... «۱»»

بطوریکه در احوال افضل خواهیم گفت افضل تا این تاریخ (۶۱۹ ه.) به احتمال قریب به یقین در قید حیات نبوده است و طبعا احوال براق حاجب را ننوشته بوده است.

دلیل دیگر آقای دکتر- آنجا که محمد بن ابراهیم خود را از اولاد سادات با بازید شمارد- اینست که می‌گویند: «بسی دور می‌نماید که محمد بن ابراهیم از شجره انساب خویش تا قریب پانصد و پنجاه سال آگاه باشد و آثار قبر جدّ وی پس از پنج قرن و نیم در خبیص باقی، در صورتی که اگر راقم شخص افضل الدین باشد بواسطه قرب زمان این اشکال مرتفع است». «۲»

اما آنطوریکه میدانیم، مقبره با بازید به عنوان امامزاده زید در شهداد معروف است، و همان محرابی نیز در حدود قرن دهم هجری (یعنی مقارن حیات مؤلف) از مقبره با بازید نام برده است که شرح او را نقل کردیم. علاوه بر آن سلسله نسب افضل به قاوردیه و با بازید هرگز نمیرسد، زیرا او اولاـ ابدا ادعای بستگی به خاندان سیادت نکرده است، ثانیا آنطور که خواهیم گفت، افضل اهل کوهبنان

---

(۱)- ص ۲۰۱ چاپ لیدن و ص ۲۲۳ متن حاضر

(۲)- مقدمه بدایع ص پانزده

بوده است نه شهداد «۱».

مطلب دیگری که اصالت نسبت قسمت عمده تاریخ سلاجقه را به محمد بن ابراهیم میرساند اینست که این نویسنده و مورخ (غارتگرنه، بل امانت‌دار) در بیشتر صفحات کتاب خود، هرجا از افضل مطلبی نقل کرده، نام او را به صراحت برده است و در فضایل او نیز شرحی پرداخته و بنابراین همان کاری را کرده است که امروز مورخین دقیق و امانت‌دار میکنند: ... «افضل کرمانی گوید که من از دور می‌شنیدم که ...» «بنحوی که افضل الدین ابو حامد احمد بن حامد که معروف است نقل کرده و چون بر قول او اعتماد است اکثر احوال قاورد شاه از تاریخ او استخراج شده بقلم می‌آید» ... «افضل الدین ابو حامد احمد بن حامد الکرمانی در تاریخ بدایع- الازمان فی وقایع کرمان می‌گوید که ...» و ... و ....

در مورد سبک انشاء او نیز باید گفت که البته سبک قسمت عمده تاریخ سلاجقه با سبک دوره صفوی تباین دارد، ولی این سبک و شیوه نگارش را ما در همان قسمتهائی که مطمئنا از محمد بن ابراهیم دانسته‌ایم نیز می‌یابیم و مثل اینکه چون اغلب در تأثیر افضل واقع بوده است سبک گفتار او نیز به تقلید افضل است، و گرنه هرگز نمیتوان تمام کتاب مورخی را مربوط به قرن یازدهم از افضل کرمان (مورخ صاحب عقد العلی مؤلف بسال ۵۸۴ ه و احتمالاـ متوفی در ۶۱۵ ه) دانست و حال آنکه در کتاب او این جمله را که حاوی شعر حافظ- متوفی ۷۹۲- است نیز خواند:

«... املح المتقدمین و افصح المتأخرین حافظ شمس الدین محمد شیرازی در باب چنین صوفیان گفته:

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کردبنیاد مکر با فلک حقه‌باز کرد

بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه‌زیرا که مکر و شعبده با اهل راز کرد» «۲»

---

(۱)- هدایت گوید: «احمد بن ابو حامد الکرمانی از فضلای گرانمایه و مترسلین بلند- پایه عهد خود بوده است، موطنش بردسیر و

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کوبنان و در آن ولایت به علم و فضل و حکمت طبیعی نادره دوران» (مجمع الفصحاء ص ۹۴)

(۲)- ص ۷۴ متن کتاب

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۵۷

ولی منکر این نکته نیز نباید شد که قسمتهائی را که آقای دکتر بیانی از تاریخ سلاجقه التقاط کرده و از بدایع افضل دانسته‌اند، بیشتر با فحص عمیق صورت گرفته و بهرحال بوئی از بدایع دارد و از آن جهت که شرح حال افضل کرمان را در جائی ندیده‌ام، بی‌مناسبت نیست قسمتهائی از شرحی را که در باب او در مجله دانشکده ادبیات تهران «۱» نگاشته‌ام درینجا نقل نمایم.

در مورد، شرح حال افضل کرمان ابو حامد، که باید او را پدر تاریخ کرمان و بیهقی این سامان نام گذاشت، در جائی مطلبی مفصل منعکس نیست و متأسفانه قدر این مورخ بزرگ بس مجهول مانده و حتی در مقدمه عقد العلی چاپ عامری و بدایع- الازمان هم شرح حالی از او نیامده و مرحوم اقبال نیز در مقدمه المضاف فقط به معرفی کتاب پرداخته و بعلت عجله در چاپ، از تکمیل شرح حال افضل دریغ ورزیده‌اند.

افضل کرمان

تاج الزمان افضل الدین احمد بن حامد کرمانی از فضلا و نویسندگان بزرگ و برجسته کرمان است که سه اثر نفیس و بزرگ از او باقی مانده. نام افضل کرمانی در تاریخ سلاجقه بصورت افضل الدین ابو حامد کرمانی آمده است.

از زندگانی ابو حامد کرمانی در نیمه دوم قرن ششم هجری تا حدی اطلاعی داریم، و این در زمانی است که افضل الدین سنین جوانی را طبعا پشت سر گذاشته و به منصب ندیمی و منشیگری ملوک و امرای کرمان رسیده است.

از دوره اولیّه زندگانی افضل اطلاعی در دست نداریم.

افضل ظاهرا تا حدود سال ۶۱۵ هجری (یعنی اوان هجوم مغول) حیات داشته است و بنابراین اگر حد اکثر عمر او را به حدود هشتاد سال هم برسانیم و حساب کنیم، ممکن است تولد او حدود ۵۳۰ هجری صورت گرفته باشد.

---

(۱)- سال هشتم شماره چهارم ص ۶۲

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۵۸

افضل از یکی از استادان خود نام میبرد که ظاهرا مشوق او در تحصیل فنون ادب بوده است و در حقیقت مایه اصلی فضیلت خود را، افضل از آن دانشمند دانسته است و این استاد ظاهرا از ندمای قوام الدین مسعود وزیر و پدرش بوده است. افضل گوید:

«استاد من بدیع الزمان محمد بن ابی المعالی رحمهٔ اللّه علیه ملازم حضرت حشمت و مجاور حرم حرمت او [وزیر] بود» «۱».

افضل ظاهرا در زمان حکومت طغرلشاه از سلاجقه کرمان (فوت- ۵۶۵ هجری) به مرتبه ندیمی او رسیده است و پس از مرگ او و اختلاف افتادن بین پسرانش بهرامشاه و تورانشاه و ملک ارسلان، به ندیمی پسر رشید او ملک ارسلان برگزیده شد و در همه جنگها و جدالها با او بود.

«در خدمت او [ملک ارسلان شاه] بودیم، وقتی او را کلمه‌ای خوش آمدی یا شعری شنیدی پیش از عطا رخساره ما را قبله خویش ساختی و ما آنرا منصبی بلند و قربتی تمام پنداشتیمی، یک شبی سیاهی که سقاء سرای بود، مشکی از شراب در مجلس خانه آورد، با وی همان لطف فرمود و چند بار طوطی لب را بزیارت زاغ روی آن سیاه برد.

ما دانستیم که آن از فضول سکر است نه از افضال با اهل فضل! «۲»

در سال ۵۶۰ خراجی (- ۵۶۷ ه) که لشکریان فارس بکمک ملک ارسلان برای دفع بهرامشاه، کرمان را محاصره کردند، افضل در

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شهر کرمان و در محاصره بوده است. این محاصره چندین ماه طول کشیده است که ناچار در خارج شهر، خانه و بازار و سایر وسایل فراهم کرده و ساخته بودند.

افضل گوید: «راستی، من بعد از دو سه ماه چون از مضیق در بندان بیرون آمدم و بفضای معسکر رسیدم، پنداشتم که فردوس را به زمین فرستاده‌اند، یا بغداد را به کرمان آورده‌اند.» «۳»

این تقریبا قدیمترین یادی است که از خود میکند و این ایام سالهای اول اختلاف شاهزادگان سلجوقی در کرمان بوده و ظاهرا افضل در این ایام هنوز در سلک منشیان اتابک محمد بزقش نیز محسوب میشده است.

---

(۱)- عقد العلی ص ۹۲

(۲)- متن تاریخ ص ۴۸

(۳)- جامع التواریخ حسنی بنقل بدایع

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۵۹

قطب الدین اتابک محمد بزقش [متوفی هشتم رمضان ۵۸۲ هجری] مردی حلیم خردمند عاقل بود و در آداب سپاهیگری کشیده عنان و دانسته. در اواخر عهد ملک طغرل، او را منصب دادبگی دادند [قطب الدین عاقبت اتابک شد] اگر مؤید الدین ریحان خواست و گر نه، و همگی کار کرمان بازوی افتاد و احوال او در ارتفاع و انخفاص، مرۀ هکذا و مرۀ هکذا ... و من در خدمت او بودم و دیوان انشاء او بمن مفوض ... «۱»

محمد بن ابراهیم نیز گوید: «افضل الدین ابو حامد که معروف است به افضل کرمانی و دبیر اتابک محمد بن اتابک بوزقش بوده و در محفل پسران طغرلشاه رتبت جلوس داشته» «۲»،

قطب الدین اتابک محمد فرزند اتابک بزقش از امرای طغرلشاه بود و پس از مرگ پدر به دادبگی و شحنگی کرمان رسید و چندی بعد از آن مقام اتابکی یافت.

در آغاز اختلافات پسران طغرلشاه، اتابک ابتدا با بهرامشاه بود ولی چندی نگذشت که بدرگاه ملک ارسلان آمد و مقام اتابکی یافت. اتابک محمد برای نجات کرمان و پیشرفت کار ملک ارسلان کوشش فراوان کرد و از هردری مثل دربار «ایگ» و درگاه اتابک زنگی و اتابک یزد کمک خواست ولی نتیجه نداد و بالاخره با قتل ملک ارسلان آمال او بخاک رفت. اتابک در دستگاه غز نیز مدتی سر کرد ولی سودی نبخشید، بالاخره در هشتم رمضان سال ۵۸۲ هجری در کرمان وفات کرد. «۳»

در سال ۵۶۲ خراجی (- ۵۶۹ ه.) بین ملک ارسلان و بهرامشاه در «راین» جنگ در افتاد، لشکریان بهرامشاه که بیشتر از خراسان آمده بودند، حمله کردند ولی ملک ارسلان و اتابک محمد ایستادند و بالاخره پیروز شدند و لشکریان خراسان گریختند. اما در کرمان خبر را بالعکس رسانیده بودند و مردم کرمان که به اشتباه خبر شکست ارسلان و اتابک محمد را شنیده بودند در وحشت افتادند و عده زیادی از رجال و معاریف از شهر گریختند، من جمله افضل؛ خود گوید:

---

(۱)- بدایع ص ۳۶

(۲)- همین کتاب ص ۴۷

(۳)- همین کتاب ص ۱۵۳

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۶۰

«اصحاب دواوین اتابک ... همه عروس طرب را طلاق دادند ...

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و اکثر معارف و اهل هوای ملک ارسلان، بی‌مرکب و توشه از شهر بیرون شدند و روی به سر حد فارس و عراق نهادند، و از آنجمله یکی من بودم، مصیبتی تازه و اضطرابی بی‌اندازه شب بیست و هفتم رمضان سنه ۵۶۹ هلالی در بردسیر حادث شد ... چون خبر سلامت ملک ارسلان و نصرت او رسید، مردم را رمق باز آمد و قومی که فرار نموده بودند، بعد از دو سه روز از مسافات مختلف باز گردیدند و روز عید فطر ملک ارسلان در شهر آمد ... «۱»

از سال ۵۷۰ ببعد، افضل از ندمای خاص ملک شد و سال بعد که ملک ارسلان از کرمان برای جنگ با بهرامشاه متوجه جیرفت گشت افضل نیز با او بود، افضل از جیرفت سفری به بم کرد و مدتی در آنجا مهمان کوتوال بم شد.

در اینجا افضل صریحا مقام خود را در دستگاه ارسلان بن طغرلشاه نام میبرد و آن هنگامی است که ملک ارسلان از اتابک یزد کمک خواسته و در روز اول ماه دی سنه اربع و ستین و خمسمایه خراجی (- ۵۷۱ هجری) به بردسیر (کرمان) به همراه لشکریان یزد، رسیده‌اند و روز پانزدهم دی عازم جیرفت شدند.

افضل گوید:

«و من به نیابت دیوان انشاء در خدمت بودم، چون بمنزل در فارد نزول افتاد روز دیگر روی به پای عقبه نهادند و ما با جماعتی از اصحاب عمایم از خدمت رکاب باز ایستادیم و به دیهی شدیم که آنرا «سرسنگ» خوانند، چه متیقن بودیم که لشکر یزد گذر نتواند کرد «۲».»

ملک ارسلان از این لشکرکشی نصیبی نمیبرد و ناچار پناهنده به امراء ایگ میشود و دو سه ماه در آنجا بوده است و پس از آن با لشکریان به جیرفت باز گشته‌اند و متوجه بردسیر شده‌اند، ولی افضل بسبب بیماری در جیرفت ماند و سپس ببم آمد و این در سال ۵۶۵ خراجی (- ۵۷۲ ه) بوده است، در بم سابق الدین علی کوتوال از او پذیرائی کرده است، خود گوید:

چون ملک از جیرفت عزم بردسیر فرمود مرا رنجگی بود و در

---

(۱)- بدایع ص ۵۴

(۲)- بدایع ص ۶۶

خدمت رکاب نتوانستم بود، و مقام جیرفت متعذر شد بسبب رنجوری.

در صحبت جمعی از دوستان به بم رفتم، اول ماه رمضان بود، سی روز بر فراش بماندم و طاقت انتعاش نداشتم، و ولایت بم حکایت از بهشت میکرد، خطه‌ای مشتمل بر الوان نعم و والی عادل «۱» و کاری مستقیم. بلدهٔ طیبهٔ و رب غفور. از سابق علی انصافی شامل و سیاستی کامل، زبانها نعمت حسن ایالت او را شاکر. چون مرا خفتی حاصل آمد، بعد از عید بخدمت سابق پیوستم. عظمت بارگاه و رفعت درگاه و قعود حشم و قیام خدم و حسن محاورات و لطف محاضرات سابق، بپادشاهی ذو شوکت مانست.

فی الجمله مراعات فرمود و عطاها داد و بزرگان و زیرکان بم، که عمرهاست که بنات افکار من میدیدند و سودای مشاهده میپختند در اکرام من مبالغت نمودند و مرا باز خانه نمیگذاشتند و انس دل من غریب، بحسن معاشرت میجستند. «۲»

بدین ترتیب افضل هم از آشوب گرمان و غوغای این سال در بردسیر کناره جسته و هم بدیدار دوستان و مشتاقان خویش در بم رسیده است ولی ظاهرا توقف او در بم زیاد طول نکشیده است و در تابستان همین سال به بردسیر (کرمان) بخدمت ملک ارسلان باز گشته، زیرا در همین ایام که ملک ارسلان بکمک لشکر اتابک سعد زنگی به محاصره سابق علی و قلعه بم آمده، افضل نیز بهمراه او بوده است. در این لشکرکشی ملک ارسلان شکست خورده و به جیرفت فرار میکند و کیفیت فرار را افضل چنین مینویسد:

هول شب دست و پای مردم را چنان سست کرده بود که کسی را طاقت لجام بر سر اسب کردن نبود، امیری شبانکاره‌ای بود او را

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

میر حسین سر و گفتندی، بمردی مذکور و بشجاعت مشهور، او را دیدم لرزه بر هفت اندام افتاده بود و گریزان رخت درهم میآورد، چند نوبت «سیف الجیوش» لجام او میگرفت و باز میگردانید و میگفت ای امیر، چون تو پهلوان لشکری که در این موقف توقف ننمائی و بر این صفت راه گریز جویی، از دیگران چه حساب؟ عاقبت ملک ارسلان و اتابک محمد جملگی بنگاه و خیمه‌ها و دیگهای پخته گذاشتیم و شب بنرماشیر آمده و از آنجا روی بجیرفت نهاد [یم]. «۳»

---

(۱)- مقصود سابق الدین علی کوتوال قلعه بم در آن زمان است.

(۲ و ۳)- بدایع ص ۷۳ و متن کتاب ص ۱۰۶

یکی از رجال و فضلائی که با افضل مربوط بوده‌اند مجد الدین محمود بن ناصح الدین بوده است. در سفری که افضل به بم رفته بود با این مجد الدین همسفر بوده است و در وصف سرزمین بم گوید:

... من وقتی در خدمت مجد الدین بن ناصح الدین از بم میآمدم و در ناحیت دارزین بر بام سرای ملک نشسته بودیم و در آن دیباه متصل و مزارع متسق و انهار مطرد نگاه میکردیم، پنداشتیم بر زمین آن ناحیت بساطی زمردین گسترده‌اند و به در و مرجان مرصع کرده، زین الدین خلف بن المتوج رحمه اللّه با ما بود، گفت اتفاقست که فارس ولایتی بزرگ است و معمور و آن را نصف العالم میخوانند و من جمله آن ولایت دیده‌ام، بفلان سوگند که در همه فارس ناحیتی چون این ناحیت ندیدم ... «۱»

این مجد الدین محمود، پسر ناصح الدین ابو البرکات بمی، (یا راینی) بوده است و خواجه‌ای بود معتمد و معتبر و یکی از کسانی بود که کوشش داشت بین ملک ارسلان و سابق الدین علی کوتوال بم آشتی دهد، افضل در بدایع الازمان نیز «۲» از همین سفر خود به بم گفتگو میکند و بسا احتمال که هردو تن مأموریت تأمین وسایل مصالحه بین کوتوال بم و ملک ارسلان را داشته‌اند.

نکته لازم بذکر اینست که مجد الدین محمود چون نتوانست مصالحه را بجائی برساند خود بوزارت ملک ارسلان برگزیده شد و هم بفکر لشکرکشی بم افتاد.

این مجد الدین طولی نکشید که از وزارت معزول شد و در سال ۵۷۲ خراجی (- ۵۷۹ هجری) در طی شورشی که در شهر کرمان توسط ظافر محمد امیرک روی داد « [عوام] مجد الدین محمود پسر ناصح الدین ابو البرکات را، مگر در صرّه ثروت در میدیدند، او را کشتند و اسباب خانه برد». «۳»

چندی بعد قطب الدین محمد که بفارس رفته بود از اتابک زنگی کمک خواست. اتابک متوجه شد که تورانشاه در جیرفت است و شوکتی ندارد، پس بفکر تسخیر کرمان افتاد و لشکری بهمراهی تاج الدین خلج در زمستان ۵۶۷ خراجی (-

---

(۱)- عقد العلی ص ۷۲

(۲)- بنقل ص ۷۳ همین کتاب

(۳)- متن کتاب ص ۱۴۴

۵۷۴ هجری) به جیرفت فرستاد، تورانشاه به بم گریخت، سابق علی از او استقبالی نکرد ولی وحشت این را داشت که مبادا لشکر فارس به بم روی آورند. در این وقت نیز ظاهرا افضل در بم بوده است و گوید:

من از لشکرگاه به مهمی بشهر بم شده بودم، بر در شهرستان ایستاده، ناگاه بر سر دروازه طبلی زدند و نعره برآوردند، بترسیدم و از حال پرسیدم، گفتند اتابک زنگی بجوار رحمت حق تعالی پیوست و این بشارت وفات اوست ... ساعت بساعت خبر شایعتر میشد، تا

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خبر از جیرفت رسید که ملک [و] اتابک محمد و لشکر باز فارس رفتند و تورانشاه و مؤید الدین باز جیرفت رفتند. «۱»

مطلبی که شایسته توجه است اینست که واقعه مرگ اتابک زنگی در بدایع- الازمان به سال ۵۶۷ خراجی (- ۵۷۴ ه) نقل شده است، و حال آنکه بروایت حبیب- السیر و ضبط طبقات سلاطین اسلام، او در ۵۷۱؛ و بروایت جهان آرا در ۵۷۰ ه. در گذشته است، و این همان وقتی است که افضل در بم بوده است، اتفاقا در همین کتاب آمده است، که:

[قطب الدین محمد را پس از مرگ اتابک زنگی] در فارس رغبت مقام نماند. بسبب وصلتی که با عز الدین لنگر (اتابک یزد) کرده بود، عزم یزد کرد، روزی چند در ریاض نعمت او چرید و [با لشکریانی که اتابک یزد همراه او کرد] در ماه اسفند ارمذ سنه سبع و ستین [۵۶۷ خراجی- ۵۷۴ ه] به زرند نزول نمود.» «۲»

باین حساب چون حرکت قطب الدین محمد و رفتن او به یزد و کمک خواستن او طبعا مدتی وقت میخواهد، باید که در ضبط سنه اولی یعنی واقعه مرگ اتابک تسامحی شده باشد

از سال ۵۷۲ ببعد، آشفتگی کرمان بحد نهایت میرسد: امراء مورد توجه افضل اغلب پراکنده و کشته شده‌اند. قطب الدین محمد مخدوم او نیز سرگردان این دیار و آن سرزمین است و متاسفانه از هرجا کمک میجوید، نتیجه‌ای نمی‌یابد، ملک ارسلان مخدوم دیگر او نیز در همین سال ۵۷۲ کشته میشود، تورانشاه بر سر

---

(۱)- جامع التواریخ حسنی بنقل بدایع ص ۸۳

(۲)- متن کتاب ص ۸۳

کار میآید و چون قدرتی نداشته است کار بدست نااهلان می‌افتد و تیغ کین در میان امراء و صدور و فضلاء میکشند، و شهر بدست انقلاب سپرده میشود.

مهاجرت به یزد

در همین ایام و احوال است که طلیعه سپاهیان و فراریان غُز نیز بسرحد کرمان میرسد و بلای نو نازل میشود و بقول صاحب تاریخ، این لشکر، «هر مزروعی که دید به قاعده بخورد» تا بالاخره موجب قحطی عجیبی در این دو سه سال گردید.

آشفتگی اوضاع و نابسامانی زندگانی مردم کرمان و قتل دانشمندان و فضلاء و وزراء؛ که درین ایام سنّت شده بود، و خصوصا قحطی عجیبی که در سال ۵۷۷ هجری در کرمان روی داد. موجب مهاجرت افضل شد. افضل خیال داشت بخراسان برود ولی چنانکه خواهیم دید موفق نشد و به کوبنان رفت و سپس به یزد مهاجرت نمود.

نکته‌ای که باید بدانیم اینست که افضل در طی چندین سال ندیمی پادشاه و سمت منشی گری و نزدیکی بدربار؛ برخلاف سایر نزدیکان؛ بهیچوجه اندوخته‌ای نداشته و در حقیقت بپاکدامنی و پاکی تمام روزگار گذرانیده است؛ بطوریکه هنگام حرکت به یزد مجبور شده است چارپایان و اموال مختصر خود را بفروشد و وسایل حرکت خود را راه بیندازد و در بازگشت از یزد هم چنانکه خواهیم دید؛ حتی وسایل مسافرت از کوبنان تا جیرفت را نداشته است.

نکته دیگر اینکه بقرار ظاهر؛ افراد عائله مورد تکفل او نیز زیاد بوده‌اند و ناچار برای بردن این قوم و خویشان- خصوصا عجایز- دچار زحمت فراوان شده است.

افضل قبل ازین سفر؛ ملک دینار را در کوبنان دیده و مدح او را گفته ولی بعلت اینکه هنوز کار ملک قوام نگرفته بود نتوانسته بود بدرگاه ملک وارد شود و قرب بیشتر او ظاهرا بعد از باز گشت از یزد و نگارش عقد العلی است.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۶۵

کیفیت این مهاجرت را مفصلتر بگوئیم؛ او در مورد سفر خود چنین گوید:

«چون دور دولت ملک طغرلشاه درگذشت و هواجم فتن سر برآورد، علم و علماء را بازار کاسد شد و متاع هنر فاسد، و کار تحصیل و تعلیم در پای افتاد. و از جهت غلبه ترکان و کثرت امراء نوخاسته، اهل علم رغبت بتقلد اعمال و ملابست اشغال نمی‌نمودند؛ و من بنده را با جمله ملوک و امراء و وزراء و اشراف اسباب مودت مؤکد بود و سوابق معرفت حاصل ... چند سال درعمل انشاء امراء و وزراء گذاشتم. و چون غلامان کرمان این اقدام بی‌هنگام نمودند و بزرگان و معارف کرمان را هلاک کردند، راستی را حادثه‌ای هایل بود و بلیتی از غضب حق تعالی نازل، من بنده از آن برسیدم و یک دو سر چهارپای که داشتم ارزان بفروختم و اگرچه ثقل عیال و قلت مجال، احتمال اعتزال نمیکرد ... یک سال انزوا اختیار کردم. در سنه سبعین و خمسمائه خراجی (- ۵۷۷ هجری) ... در کرمان قحطی افتاد ... مردم کرمان سر در جهان نهادند. من بنده عزیمت خراسان داشتم، چه از لطف ملک طغانشاه و تربیت او در حق اهل هنر استماع افتاده بود و در حضرت آن پادشاه مگر ذکر من بنده نیز رفته بود، و نخست رحلتی تا کوبنان کردم تا اسباب آن سفر دراز آنجا بسازم. در کوبنان امیر عالم مجاهد الدین را دیدم ... در این باب استعانت خواستم ... گفت: ای فلان، راه خراسان راهی دور است و ترا ثقل عیال بسیار و کار کرمان چنین نماند؛ اگر روزی چند با ما در این بادیه بسازی ... از مصلحت دور نباشد ... من بنده پنج سال در کوبنان مقیم زاویه انزوا بودم و از دریچه اعتبار نظاره روزگار رسن باز میکردم.» «۱»

در این سالها افضل با یکی از دانشمندان کرمان در مورد قران هفتم مکاتبه کرده بود. این دانشمند که افضل الدین با او دوستی سی‌ساله داشته معروف به جمال الدوله ابو الفتح بوده که ظاهرا در آن ایام در خراسان میزیسته است. افضل با او مکاتبه و مراوده داشته، و در وقتی که اصحاب نجوم پیش‌بینی طوفان (سال ۵۸۱) «۲» کردند و طوفان روی نداد و حتی انوری نیز که در این باب رأی داده بود دچار استهزا کردید، افضل کرمانی نیز در این باره با جمال الدوله ابو الفتح مکاتبه کرده است و خود گوید:

---

(۱)- عقد العلی ص ۱۰۰

(۲)- عده‌ای این قران را در ۵۸۲ نوشته‌اند، رجوع شود به مقاله آقای مجتبی مینوی در مجله دانشکده ادبیات شماره ۴- سال تحت عنوان اجتماع کواکب

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۶۶

«جمله اصحاب نجوم اتفاق نمودند که چون قران هفتم بگذرد، در قران هشتم سیارات هفتگانه در برج میزان جمع میشوند و بحساب قران در برج سنبله می‌باید، و حکم کردند که این اجتماع سیارات در برج میزان موجب خرابی عالمست و اکثر عمارات بباد و زلزله برخیزد، و درین باب مبالغت کردند و حال کرمانیان از دیگر مواضع بتر مینمودند، بحکم آنکه طالع کرمان میزانست. من ازین معنی کشف میکردم و بفضلاء جهان که سابقه معرفتی افتاده بود مینوشتم و از حقیقت آن میپرسیدم، و بزرگی از کرمان در خراسان است، او را جمال الدوله ابو الفتح گویند و درین علم انگشت نمایست و با من دوست سی ساله. چند نوبت درین باب بوی نوشتم و آنچه فضلاء خراسان درین قران حکم کرده‌اند باز جستم. وقتی فصلی که فرید نسوی نوشته بود و ابطال احکام انوری کرده بفرستاد، من بآن فصل خرم شدم و نسخت آن بدوستان اطراف فرستادم، پس جمال الدوله از علم خویش بمن نوشت: حکم باد که کرده‌اند رمزی است، و حکما بدان تقلب احوال عالم و انقلاب ممالک خواسته‌اند و دلیل بر وی آنکه بعد از قران هفتم در کرمان قومی دیگر باشند. سخن آن فاضل فال ناطق و الهام صادق آمد.» «۱»

و مقصود افضل ازین فال ناطق، اضمحلال دولت آل سلجوق و روی کار آمدن ملک دینار غز بوده است. چه بسا همین پیش‌بینی موجب تأیید خیال مهاجرت افضل از کرمان شده باشد.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در همین احوال بوده است که ملک دینار غز، ظاهرا بنا بدعوت امیر مجاهد- الدین کوبنانی، بطرف کرمان روی آورد (رمضان ۵۸۱) و به راور و زرند وارد شد.

در سال ۵۸۱ ه. که ملک دینار به فتح قلعه راور موفق شد، تیری بچهره ملک دینار خورد و او را مجروح ساخت، «ملک دینار بدست خود تیر را از چهره بیرون کرده و بینداخت، ولی پیکان در گونه چپ او نزدیک چشم بماند»، افضل که در این وقت در کوبنان بوده این دوبیتی را گفته و به راور فرستاده است:

تیری که بدو داد عدو پاسخ شاه‌آمد به نظاره رخ فرخ شاه

و آورد کلید قلعه و پیش کشیدشکرانه بوسه که زد بر رخ شاه «۲»

---

(۱)- عقد العلی ص ۱۷

(۲)- عقد العلی ص ۲۳

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۶۷

ظاهرا این شعر مورد توجه ملک دینار قرار گرفته و موجب میشود که افضل را به راور بخواند تا او را ملاقات کند. این ملاقات چند روز بعد از فتح قلعه، و شاید بمعرفی مجاهد الدین کوبنانی که از انصار ملک دینار بوده، صورت گرفته است، و خود گوید:

«و من بنده بیک دو مجلس در بارگاه اعظمش [ملک دینار] آن حلاوت بیان و طلاقت زبان دیدم که از آن تعجب کردم.» درین ملاقات یکی از هنرمندان راور یعنی جمال الدین ابو بکر خواننده نیز با افضل همراه بوده است و خود گوید:

«چون بخدمت بارگاه اعلی پیوستم به راور، مقری جمال ابو بکر، که وارث مزامیر آل داود است و لهجتی متین و نغمتی حزین دارد، با من بود و بخدمت بارگاه اعلی مشرف شده [تلاوت] آغاز کرد و آواز برکشید و آیتی بخواند.، اثر وجد بر حال آن پادشاه ظاهر شد و از مدامع میمونه قطرات عبرات بر روی مبارکش متقاطر ...» «۱»

بدین طریق اولین ملاقات افضل؛ ضمن تحت تأثیر قرار دادن ملک انجام یافته است. افضل که هنر دوستی ملک را دید، بفکر پرداختن قصیده‌ای افتاد و خود گوید:

«روز دیگر قصیده‌ای گفتم و بخدمت بارگاه بردم، چند بیت از آن نبشته آمد، چه به غایت غراست، و ظن من در آن باب صادق افتاد و به تشریف انعام مخصوص شدم:

پرده نیلی حجاب چشمه خور کرده‌اندسرمه مشکین شب در چشم اختر کرده‌اند ...» افضل از ملک دینار توجه خاص یافته، ولی ظاهرا چون اول کار ملک بوده است و هنوز دولتش قوامی نیافته و روز و شب در سفر و گیرودار تصرف نقاط کرمان بوده است و علاوه بر آن مرتبا از دربار یزد از افضل دعوت میکرده‌اند، افضل بفکر مسافرت به یزد افتاد و ابتدا خود بسفر رفت. در یزد او را وادار کردند که زن و فرزند را نیز به یزد منتقل کند و خود گوید:

---

(۱)- عقد العلی ص ۳۱

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۶۸

«تا اتفاق افتاد و من بنده را دو نوبت به اجبار بحضرت یزد بردند.

و اگرچه از آن حضرت در احترام من مبالغت مینمودند و مارستان با مبالغ ارتفاع مسلم فرمودند، مجاهدات و مکابدات میرفت که شرح آن متعذر است ... گفتند ای فلان ... این ساعت رجوع تو بکرمان تصور ندارد، عیال را نقل کن ... من بنده ... جماعتی عجایز عاجز را بیزد خواند: چه شرح توان داد که در صمیم دی، آن عورات چه رنج کشیدند و چه بلا دیدند، در هامون چون مار به شکم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

رفته، در کوه چون خار بناخن برآمده «۱»، آنجا رسیدند نه مرده و نه زنده». مادرم میگوید هذا جزاء من لم یمت مع اخوانه. «۲» خاله میگوید:

یاران همه رفتند و من ارکس بدمی‌از پیش برفتمی نه از پس بدمی مدتی در تعهد و مراعات اصلاح آن عجایز گذشت.»

در همین وقت بوده است که در یزد، افضل به درد چشمی سخت مبتلا میشود و ظاهرا اشکالات و زحماتی دیگری نیز برای او پیش می‌آید.

مطلبی که باید در اینجا اضافه کنم اینست که در نسخه چاپی آقای عامری، سالی که درد چشم افضل عارض شده (مرداد سنه سبعین و خمسمایه) ثبت شده و این ضبط اشتباه است؛ بدلیل آنکه اصولا افضل در سال ۵۷۰ خراجی یعنی سال ۵۷۷ هجری از بردسیر به کوبنان رفته و بقول خودش پنج سال یعنی تا سال ۵۷۵ خراجی (۵۸۲ هجری) در آنجا مانده و سپس از آنجا به یزد هجرت نموده است. بنابراین درد چشم او که در یزد و پس از سفر به یزد حادث شده در ۵۷۰ خراجی نمیتواند باشد و اصولا توقف او در یزد بعد ازین سال بوده است. این نکته از روایت دیگر افضل در در تاریخ سلاجقه کرمان نیز آشکار میشود و آن موقعی است که در فضیلت مؤید الدین ریحان یکی از رجال معرف سیاست کرمان گفتگو میکند و مقام او را در نظر اتابک سام «۳» در یزد بیان میدارد، او گوید:

---

(۱)- عقد العلی ص ۱۰۱، در عقد العلی چاپی بجای خار به ناخن برآمده مور به ناخن برآمده ضبط شده.

(۲)- این جزای کسی است که نخواست با برادرانش در یک جای بمیرد

(۳)- این رکن الدین سام در ۵۹۰ ه. در گذشته است.

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۶۹

«من در خدمت اتابک یزد بودم بعد از ده پانزده سال که مؤید الدین گذشته بود هیچ درج کلام اتابک سام از وظیفه شکر مؤید الدین خالی نبود» «۱»

اتابک مؤید الدین ریحان، از کارداران بزرگ دربار طغرلشاه و پسرانش در کرمان بوده است و بقول افضل: «او را عقل و رایی کامل بود و طول و عرضی در جثه!» این مرد در امور سیاست شهر با اتابک قطب الدین محمد مخدوم و ممدوح افضل رقابت شدید داشته؛ در زمان طغرلشاه پس از آنکه اتابک مغضوب و معزول شد این مؤید- الدین را لقب اتابکی دادند و در بارگاه شاه او را کرسی نهادند و چون از غایت فربهی جثه، قیام و قعود بر او دشوار بود بر آن نشست و حل و عقد مملکت با وی افتاد. مؤید- الدین در اواخر کار که در سیاست شکست یافت به بهانه حج از کرمان خارج شد و به یزد رفت و آنجا ندیم اتابک رکن الدین سام شد و پس از چندی مجددا بکرمان بازگشت و دوباره به اتابکی رسید و بالاخره در سال ۵۷۰ خراجی (۵۷۷ ه.) در سیرجان فوت کرد.

در متن این تاریخ فوت موید الدین ریحان در ۵۷۷ هجری ذکر شده و اگر حد اقل قول مؤلف یعنی ۱۰ سال را هم بگیریم بایستی افضل کرمانی در سالهای آخر عمر اتابک یعنی قبل از ۵۸۹ به یزد رفته باشد ولی چنانکه خواهیم گفت در این مورد افضل نیز تسامح نموده و در حقیقت دوره توقف او در یزد حدود ۵۷۷ خراجی- ۵۸۴ هجری بوده است «۲». (مگر اینکه تصور کنیم، افضل سفری دیگر

---

(۱)- متن کتاب ص ۷۲

(۲)- نکته‌ای که باید درینجا یادآوری شود اشتباهی است که مرحوم رضا قلیخان هدایت در ضبط سال مهاجرت افضل نموده است، او گوید: «در اختتام دولت ملوک سلاجقه کرمان و انقلاب و اختلال امورات آن سامان در سنه ۵۵۸ (؟) به یزد مهاجرت نمود و در

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ابتدای ورود ملک عماد الدین مشهور به ملک دینار از قوم قراغز ترکمانیه حسب الامر به موطن بازگشته، رساله عقد العلی للموقف الاعلی در مدح ملک و وزیر و شرح حال خود مرقوم داشته، رساله‌ایست منشیانه و در کمال امتیاز و گاهی نظمهای عربی و فارسی منظوم مینموده.» (مجمع الفصحا ص ۹۴)

اشتباه هدایت سخت فاحش است و چنانکه میدانیم ملک دینار در ۵۸۱ به کرمان آمده است و لا اقل درینجا مرحوم هدایت بقدر بیست سالی دروغ بافته است.

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۷۰

نیز در حدود ۵۸۹ قبل از فوت اتابک سام به یزد کرده باشد.

این نکته را هم عرض کنم که در نسخه خطی عقد العلی متعلق به نگارنده، این جمله ذکر شده: «در ماه مرداد سنه سبع و سبعین و خمسمایه [خراجی ۵۸۴ ه.] این بنده را و جمله جماعت سرای را رمدی صعب حاصل شد». «۱» و صحیح همین است و بنابراین بایستی توقف افضل در یزد تا سال ۵۸۴ باشد.

افضل بالاخره زن و فرزندان را برداشت و خیال عزیمت کرمان کرد. حکام یزد که اطلاع یافتند خواستند از عزیمت او جلوگیری کنند، خصوصا علاء الدوله پسر اتابک سام وعده و وعید فراوان بمال داد ولی افضل نپذیرفت و به بهانه اینکه «این عجایز را آب و هوای این خطه موافق نمی‌افتد» گفت: اینها را به کرمان میبرم و بازمی‌گردم. ولی از طرف حکام دستور داده شد که او را منصرف کنند و قرار بر این بود که انشاء و سمت دبیری درگاه پادشاه را باو بدهند.

خواجه مجد الدین درین باره با افضل گفتگو کرد ولی افضل نپذیرفت، اما کار پیش نرفت، ناچار با یکی از زنان متنفذ کرمانی «۲» که در اتابک بی‌اندازه مؤثر و ذینفوذ بوده است متوسل شد، زنی که بقول افضل:

«از روی همت و حوصله بر هزار مرد مقدم است و در حق من بنده عنایتی عجیب داشت ... قصه حال با وی بگفتم، در باب من شفاعت کرد و گفت والده‌اش در کوبنان رنجور است، یکماه او را رخصت باید داد تا هم بر فور باز سر خدمت آید»

---

(۱)- نسخه خطی عقد العلی متعلق به نگارنده صفحه ۷۸

(۲)- در تاریخ سلجوقیان اشارتی به مواصلت خانوادگی میان عز الدین لنگر اتابک یزد و اتابک محمد شده است (متن کتاب ص ۱۲۲) که اگر تصور کنیم عز الدین زنی از خاندان اتابک کرمان گرفته باشد، احتمالا باید همین زن در بهبود وضع افضل موثر شده باشد.

در جامع مفیدی از زن دیگری هم نام برده میشود که از خاندان علاء الدوله کالنجار و البته در کرمان بوده است و این ارتباط خانوادگی البته نمیتواند در ما نحن فیه موثر باشد.

ولی اشاره بدان بی‌مناسبت نیست، محمد مفید بافقی گوید:

«سلطان محمود بن ملکشاه [سلجوقی] را از ملکه عطا خان [دختر علاء الدوله کالنجار] دختری به وجود آمده ترکان خاتون موسوم گشت ...

نبیره قاورد شاه سلجوقی که فرمانفرمای کرمان بود ترکان خاتون را بجهت پسر خود سلیمان شاه خواستگاری کرد و بکرمان برد و ترکان خاتون ملکه آن ولایت گشته مدرسه عالی در آنجا بنا فرمود و به عیش و خرمی روزگار میگذرانید تا درگذشت»

(جامع مفیدی ج ۱، چاپ افشار، ص ۸۱)

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۷۱

در حقیقت افضل توانست بدین حیله و بهانه یک ماه مرخصی بگیرد و عازم کرمان شود.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

افضل در این مورد و وصف الحال خود قصیده‌ای مفصل بعربی سروده است که مطلع آن اینست و تمام قصیده در عقد العلی ثبت شده:

خلیلیّ از معت الترحل عن یزدو خلّفت قلبی عند من برّه عندی

و کم لی بکرمان الکریمهٔ صاحب‌یکاتبنی کتبا تخبر عن وجدی ...

... پنجم ماه محرم سنه اربع و ثمانین (۵۸۴ هجری) به کوبنان رسیدم.» «۱»

درین وقت ملک دینار به جیرفت رفته بود؛ افضل وسایل کافی برای این سفر نداشت و ناچار در کوبنان ماند. در همین وقت بود که به فکر نگاشتن تاریخ عقد العلی افتاد.

افضل عقیده داشت که قدر کتاب او را درین ایام سه تن میدانند:- یکی صدر جهان قوام الدین وزیر ملک دینار،- دوم جمال الدین وکیل در و نایب پادشاه،- و نفر سوم نور الدین ملک العلماء که از دانشمندان عهد بوده است.

افضل در زمان قوام الدین مسعود بن نظام الدین کیخسرو وزیر از مقربین درگاه او بوده است. نباید فرموش کرد که در غوغای زمان اولاد طغرلشاه و فترت سلاجقه کرمان بقول افضل «اکثر ابناء شرف و انشاء نعم و اهل بیوتات و معارف یا به گزاف شهید شدند و یا سنت فرار «۲» بجای آوردند. از خاندان آل کسری صدر کبیر نظام- الدین کیخسرو مانده بود و پسرش قوام الدین» «۳» که اینان نیز از بیم آسیب زمان به بم و از آنجا نیز چندگاهی به سیستان رفتند و در آنجا مقام یافتند و نظام الدین در سیستان بمرد.

پس از آنکه ملک دینار بر کرمان تسلط یافت، قوام الدین از سیستان به بم

---

(۱)- عقد العلی ص ۱۰۶

(۲)- الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین؛

(۳)- عقد العلی ص ۸۳

بازگشت و سپس منصب وزارت کرمان یافت. افضل در زمان جوانی از دست- پروردگان قوام الدین مسعود بن کیخسرو وزیر بوده است و خود گوید:

«من بنده وقتیکه شاخ شباب رطیب بود و کسوت جوانی قشیب، سلمان خدمت و حسان مدحت آن صدر جهان بوده‌ام و جناب رفیع او محط رحل علما، و جلساء او کتب، و خیر جلیس فی الزمان کتاب ... هر وقتی من بشعری کودکانه ثنائی گفتمی، احسان فایض آن صدر جهان- دام ظله- بر مقتضی طبیعت کریم خویش مرا غریق مواهب خویش گردانیدی.» «۱»

و سپس قصیده‌ای مفصل بزبان عربی در مدح وزیر انشاد میکند که مطلع آن اینست (تمام آن در عقد العلی ضبط شده) «۲»

احادی عیرها روحی هدیّهٔالیک اسوقها فقف المطیّهٔ ...

ظاهرا بعد از قوام الدین وزیر و دیگرگون شدن کارها، افضل در دربار ملک دینار نیز نوائی ندیده است. فقط در (المضاف) که آنرا در خصوص وقایع بعد از ۶۰۵ هجری تألیف کرده نامی از محمد بن صلاح کرمانی می‌برد که از او جانبداری میکرده است.

این رکن الدین محمد بن صلاح الدین (رکن الدین صلاح کرمانی) ابتدا در دستگاه ملک دینار نیز وزارت داشته و یکبار به سعایت مخالفین؛ مورد مصادره قرار گرفته و بزندان ملک دینار رفته و بالاخره با وساطت یکی از امرای خراسان که در خدمت ملک دینار بوده است (جمال الدین حیدر بن ابراهیم) از زندان آزاد شده است. بعدها بوزارت اتابک سعد بن زنگی رسیده و ظاهرا در غوغای کرمان وزارت این نواحی را نیز یافته است.

بدین معنی که در زمان عجمشاه پسر ملک دینار که امیر نظام الدین محمود شبانکاره‌ای به کرمان دست یافت (حدود ۵۹۸)، این

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

رکن الدین نایب او در کارها بوده است در این وقت عجمشاه بر نظام الدین دست یافت و او را دستگیر ساخت و چون

---

(۱)- عقد العلی ص ۹۳

(۲)- عقد العلی ص ۹۴

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۷۳

مردم از ستم و ظلم نظام الدین شکایت داشتند و درخواست قتل او را میکردند عجمشاه برای تسکین مردم، یکی از عجیب‌ترین کارهای دیکتاتور مآبانه را کرد یعنی مرد بدبختی را بجای نظام الدین شبانکاره‌ای در صبحگاهی اعدام کرد و نظام الدین را پنهان نمود، چه از اتابک سعد زنگی بیم داشت، چندی بعد اتابک سعد به کرمان لشکر کشید و عجمشاه، نظام الدین را سالما تحویل اتابک داد و بالنتیجه خود نجات یافت.

در همین ایام؛ افضل دچار گرفتاری تازه‌ای از جهت موقوفه مختصری که در اختیارش بوده میشود و محکوم به جریمه میگردد ولی بوساطت صلاح الدین نجات مییابد. خود در المضاف گوید:

«چند کرت دیدم که بیچاره‌ای بخدمت وی [رکن الدین] میپیوست گریان و نالان، و آن خداوند مال او بر خود گرفته است و او را خلاص داده، و از آنجمله یکی منم که از جهت وقفی که بدست دارم هربه دو سه روز چیزی میخواستند و ده دینار و پانزده دینار رکنی حوالت میکردند و من به حبه‌ای درمانده بودم، و آن خداوندگار، حرس- اللّه ظل دولته، بر من ابقا میفرمود و رخصت نداد که حبه‌ای از من بزیان شد. اگر شکر آن یک نعمت از نعمتهای آن خداوند گذاریم هرگز از عهده آن بیرون نیاییم.»

این وهن ظاهرا در زمان تسلط ملوک شبانکاره روی داده که کرمان در کمال آشفتگی بوده است.

افضل با اینکه از منشیان بنام و از نزدیکان و مقربین پادشاهان متعدد، و معروف همه کرمان و بم و سیرجان و جیرفت و حتی یزد و خراسان بوده است؛ در تمام عمر از مال دنیا اندوخته‌ای نداشت چنانکه در ایام قحطی کرمان امکان ماندن در این شهر نیافت و اگر هم مختصر ذخیره‌ای داشت در انقلابات این ناحیه و فترت سلجوقیان از میان رفت و کثرت عیال نیز موجب آن شده بود که اواخر عمر را به فقر وفاقه بگذارند و خود نیز در مقدمه عقد العلی اشاره‌ای باین معنی دارد که گوید: «کربت غربت و مفارقت وطن با کثرت عیال و تقلب احوال با من هیچ نگذاشته بود ...»

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۷۴

در متن تاریخ سلاجقه گفتگوئی از ملاقات و مجلس مشاعره او با اتابک سعد بن- زنگی پیش آمده است. سلجوقیان و غز درکرمان مقدمه ۷۴ مهاجرت به یزد ..... ص : ۶۴

چه که مسلم است اتابک سعد بن زنگی یک لشکرکشی در سال ۵۹۹ ه.

بکرمان کرده و بقول سمط العلی: «اتابک یکهفته تخت قاوردی را به فر طلعت همایون آرایش داد و برادرزاده و ربیب خود ملک عماد الدین محمد بن زیدان را قائم مقام گذاشته باز شیراز مراجعت فرمود» «۱»

و بار دیگر در سال ۶۰۵ که خود بر اثر شکایت مردم به کرمان آمده است، این ملاقات حتما در یکی ازین دو سال صورت گرفته است و اتابک بامتحان قریحه ادبی افضل نیز در آن مجلس پرداخته است.

بعد ازین تاریخ از احوال افضل اطلاعی نداریم. المضاف در سال ۶۱۳ تألیف شده؛ ولی احتمال نمیرود که افضل بعد از آن تاریخ، سنین زیادی عمر نموده باشد.

از سال ۵۶۵ ه. (سالی که افضل به ندیمی ارسلانشاه رسیده بود) تا سال ۶۱۳ هجری (سال تصنیف المضاف الی بدایع الازمان) تقریبا ۴۸ سال میشود، اگر تصور کنیم افضل که در آن وقت بمنصب ندیمی و هم‌مجلسی شراب پادشاهی مثل ملک- ارسلان افتخار یافته

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

باشد نباید قاعدهٔ کمتر از چهل سال داشته باشد و باز حدس بزنیم که عمر او نیز از حدود هشتاد سال تجاوز نکرده باشد، سال وفات او نباید پر متأخرتر از سال ۶۱۵ هجری باشد. یعنی افضل بایستی المضاف را در سالهای آخر عمر نوشته باشد.

افضل و شاعری

علاوه بر نویسندگی و مهارت در انشاء، افضل در قدرت طبع آزمائی نیز از سرآمد شعرای آن عصر شمرده میشود.

متأسفانه از او شعر زیادی در دست نیست ولی از مجموعه اشعاری که در کتب او- عقد العلی و المضاف- و همچنین در تاریخ سلاجقه آمده است، احاطه

---

(۱)- سمط العلی ص ۲۰

و تسلط او بر فنون ادب فارسی بس آشکار و نمودار است.

از امهّات قصاید او، قصیده‌ایست در مدح ملک دینار به تشبیب وصف شب:

پرده نیلی حجاب چشمه خور کرده‌اندسرمه مشکین شب در چشم اختر کرده‌اند

وه که نقاشان شب بر سقف تاج لاژورداز بدایع خرده کاریهای بی‌مر کرده‌اند

بر جبین زهره سمط در ز پروین بسته‌اندوز مه نو حلقه در گوش دو پیکر کرده‌اند

این بریدان کواکب بوده رهزن بر خلیل‌در ره صورتگری تعلیم آزر کرده‌اند

بر ملک انجیل میخواند مگر هرشب مسیح‌وین چراغ بی‌شمار از بهر آن بر کرده‌اند

خرگه شب را به شمع اختران آراسته‌بر مثال حضرت سلطان اکبر کرده‌اند

بو المظفر خسرو عادل، عماد الدین حق‌آنکه ملکش حارس دین پیمبر کرده‌اند

پادشاه خضر دانش، کز فتوحش اهل عصروضع تاریخی چو تاریخ سکندر کرده‌اند

سایه یزدان کز اهل دین به معیار خردطاعتش با طاعت یزدان برابر کرده‌اند

زیرکان در شش جهت تا سیر حکمش دیده‌اندچار تکبیر فنا بر ملک سنجر کرده‌اند

تا ترا در صدر ملکت چار بالش داده‌اندحاسدان از غصه خود را وقف بستر کرده‌اند

گه غلامان سرایت خون خاقان خورده‌اندگه و شاقان سلاحت قصد قیصر کرده‌اند

هرکجا بر اسب کوشش زین نصرت بسته‌اندزیر پالان هزیمت خصم را خر کرده‌اند

در کمال مملکت هستی سلیمان دوم‌زین سبب دیو و پری رایت مسخر کرده‌اند «۱» شعر افضل در سبک خراسانی و در کمال استحکام و جزالت است تا حدی که خود نیز در چند مورد قدرت طبع خود را- برخلاف معمول- ستوده است، مثلا درباره رباعی که در مدح ملک دینار گفته چنین گوید: «مختاری شاعر [عثمان بن محمد غزنوی] کو؟ تا بنگرد که من بهتر گفته‌ام یا او در مدح سلطان بهرامشاه: بیت [از مختاری]:

تا بیاموزند شاهانی که زر بخشند و سیم‌رسم جان بخشیدن از سلطان دین بهرامشاه من گفتم مجانس:

زد تیغ ملک بر دل دشمن دی ناربا دولت گفت رونقی با دین آر

گر می‌بخشند پادشاهان دینارجان میبخشد خسرو عادل دینار «۲»

---

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(۱)- نقل از عقد العلی

(۲)- این رباعی را افضل زمانی سروده است که ملک دینار، سرهنگی را که بصورت او تیر افکنده بود مورد بخشش قرار داد.

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۷۶

اشعاری که از افضل در بدایع و در عقد العلی و المضاف آمده؛ چندان زیاد نیست که بتوان جزئیات سبک ادبی او را تشریح کرد.

محمد بن ابراهیم در تاریخ خود درباره قدرت طبع افضل داستانی از ملاقات او با سعد بن زنگی میآورد که چنین است: «۱»

افضل الدین ابو حامد [احمد بن حامد] که معروف است به افضل کرمانی و دبیر اتابک محمد بن اتابک بوزقش بوده و در محفل پسران طغرلشاه رتبت جلوس داشته و فضل و فهم او بحدی بود که وقتی در مجلس اتابک اعظم اتابک سعد بن زنگی او را امتحان کرده‌اند که در عدس و ماش و نخود و برنج شعری بدیهۀ گوید، او بی‌تفکری تام این دوبیتی انشا کرده معروض داشت:

رباعیه

تا خال عدس شکل شبیخون آوردغلطان چو نخود ز چشم من خون آورد

سودای دو چشم ماش‌گون تو مرااز پوست برنج‌وار بیرون آورد.

احتمال میرود چند بیت از قصیده‌ای نیز که در تاریخ سلاجقه در مرگ ملک- ارسلان (ممدوح افضل) آمده است از افضل باشد، چه هم با سیاق شعر او موافق است و هم روابط افضل و ملک، مؤید این معنی است و هم اینکه صاحب تاریخ سلاجقه جای دیگر نیز شعر افضل را تحت عنوان یکی «از افاضل کرمان» نقل کرده است.

افضل نه تنها در شعر فارسی، بل در ادب عرب نیز تبحر داشته و نمونه آن با آوردن امثال و ضروب عربی در عقد العلی و بدایع آشکار است. علاوه بر این دو قصیده مفصّل و رشیق، بزبان عربی از خود در عقد العلی ضبط نموده است که یکی در مدح قوام الدین مسعود وزیر ملک دینار و دیگری قصیده‌ای وصف الحال خود سروده است و هردو در عقد العلی هست (ص ۹۴ و ۱۰۵)

صاحب تذکره عرفات در باب مقام ادبی افضل گوید:

---

(۱)- متن تاریخ ص ۴۷

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۷۷

«دریای گوهر معانی، جوهرکان سخندانی افضل الدین کرمانی چون دانش خویش از علما اعلم و چون نام خویش از فضلا افضل است.

میدان سخن را طبعش شهسواریست چابک عنان، عمان بیان را فکرتش غواصی است غوطه زنان، آفتاب معانی از سپهر فطنت او بلند و گوهر سخن به مؤانست طبع او ارجمند است و بغایت عالی طبیعت خوش‌طرز بوده است و بعضی او را از متوسطین گفته‌اند «۱» [او راست]:

دست راحت سریر عمر آراست‌ز آنکه محنت ز تیغ جان برخاست (؟)

باز خندید بخت صفراوی‌ز انکه دیریست کاندرین سوداست

گر کله کج نهد دلم شایدکه برو شد قبای شادی راست

تا جدا گشته‌ام ز حضرت تودلم از هرچه راحتست جداست

آنچه بر ما گذشت از هجرست‌ذکر ناکرده به که بس رسواست

زهی دولت که در صدر وزارت‌رخ دستور اعظم باز دیدم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ز خاک درگهت تاج خرد راخواص آب زمزم باز دیدم
سیلاب خون دل اگر از دیده سر دهم‌طوفان نوح باز بعالم برآورم
چندان غمت بر غم اندر ضمیر دل‌کز غم مجال نیست که یکدم برآورم
هردم هزار بار فرو میبرم نفس‌تا کی نفس فرو برم و غم برآورم
در ابروی تو با من بنده چینست‌درین معنی بود کم بیش ماهی
درین حیرت مرا از آتش دل‌برآمد هرزمان دودی و آهی
چه کردم یا چه گفتم تا که افتادترا در طاعت من اشتباهی
مرا بی‌جرم از چشمت میفکن‌که کوهی برنتابد ضعف کاهی
کرم را گر کنی حاکم درین کارنباشد بنده محتاج گواهی
اگر نرسته گل من بباغ خدمت توز حکم شرع بری‌ام ز دین حق بیزار
اگر ندارد دوش دلم ردای هوات‌صلیب دارم در دست و در میان زنار
و گر ندارم در خدمتت کمر چو قلم‌سیاه دل چو دواتم دو روی چون طومار
بریده باد چو قلاب دست خاطر من‌ز نقد بندگی ار کم کنم جوی ز عیار.
صاحبا عارضه مبارک توسبب اختلال عالم بود «۲»
سر تو تا قرین بالش شدپهلوی خلق بستری میبود
سردی آسمان و گرمی توجان و دل کرد جای آتش و دود
تا تو بودی غنوده در بستربه غلط چشم فتنه می‌نغنود
دل امید از ره دیده‌هرچه خون داشت در جگر پالود
ملک را دیدم آستین در دست‌کرده از اشک دیده خون‌آلود

---

(۱)- نسخه عکسی آقای گلچین معانی ص ۶۱ و ۶۲
(۲)- ظاهرا در بیماری یکی از امرا گفته است
سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۷۸ آسمان گفت غم مخور که خدای‌بر دل ریش عالمی بخشود
آتش تب ز جسم او کم کرددر عذاب مخالفش افزود
آرزومندی خدمت ندهم شرح از آن‌جامه‌ای نیست که بر قدبیان آیدر است
خدای داند و من دانم و تو میدانی‌که من چگونه بدیدارت آرزومندم
گر خامه هزار سال تحریر کنددر قصه اشتیاق تقصیر کند
این شرح به کاغذ و قلم ناید راست‌دل در بر تست با تو تقریر کند
هرروز کشم من ز تو آزار دگرهر روزه خورم من ز تو تیمار دگر
من خوی تو دانم و دل ساده کندهر بار شفاعتی که: این بار دگر!

افضل و طب

نکته دیگری که شاید کمتر کسی متوجه آن شده باشد، آگاهی و بصیرت افضل در طب بوده است. در عقد العلی چند جا اشاراتی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در این مورد بچشم میخورد، یکی در مورد قربت خود با اولاد طغرل شاه گوید:

«بحکم آنکه مرا معایش بسیار فرموده بودند و شروع در مدارس و مارستانات کرده مرا تکلیف اعمال نمودند.» «۱» باز هنگامی که به یزد مهاجرت نموده است، در مورد رعایت ملوک آن ناحیه از او گوید: «از آنحضرت در احترام و توقیر من مبالغت مینمودند و مارستان با مبالغ ارتفاع مسلم فرمودند» «۲» بدین طریق معلوم است که وسایل طبابت او را فراهم میساخته‌اند.

علاوه بر این دو مورد، جای دیگری اصولا اشاره صریحتر دارد و آن هنگامی است که مجد الدین از طرف اتابک یزد نزد او آمده و او را از عزیمت به کرمان منصرف ساخته پیشنهاد میکند که در یزد بماند، هم دار الانشاء را باو میدهند و هم طبابت خاصه پادشاه را، خود گوید:

« [مجد الدین] گفت اشارت پادشاه چنین است که این عمل را تقلد نمائی و چون قربت انشاء و اختصاص طبیبی جمع شوند، همگی این حضرت تو باشی ... من این حکایت بگفتم که: مردی چند سر دراز- گوش خرید تا بر آن کاری و قوتی بدست آورد، بیامد آن کار نداشت و درازگوشان سقط میشدند. او را گفتند ترا طالع درازگوش داشتن

---

(۱)- عقد العلی ص ۹۷

(۲)- ایضا ص ۱۰۰

نیست. درازگوش بباید فروخت و شتر خرید. گفت آری، از آنچه در پیش داشتم بسیار راحت دیدم تا آنچه از پس پشت خواهد بود سود بینم! در حضرت یزد مظنه فراغ و آسایش طبیبی است و من از آن برین صفت ملولم، عمل انشاء که منشأ رنج و عنا و کد است و شب نخفتن و روز نیاسودنست، چون خواهم بود؟ پس کار از مراسلت با مشافهت افتاد. اتابک هرشب من بنده را میخواند و این معنی میگفت و خطاب از حکیم یا منشی میکرد، و من هرلحظه عذری مینهادم.» «۱»

در یزد با اینکه دو مقام و جاه و بقول امروزی‌ها دو پست نان و آب‌دار باو میداده‌اند، سعه صدر و بی‌نیازی طبعی، او را از قبول این دو مهم بازداشته و حتی در این مورد خود گفته است:

از وزر بترسم و وزیری نکنم‌میرم ز گرسنگی و میری نکنم

با آنکه دو جاه است و دو حضرت در یزددر قعر دو بئر من دبیری نکنم بسیار احتمال دارد که دعوت ملک دینار از افضل، هنگامیکه قلعه راور را گشوده و زخمی شده بود؛ نیز بیشتر برای استفاده از اطلاعات طبی او جهت معالجه صورت و خونریزی زیر چشم خود بوده و افضل خود نیز باین نکته در هنگام ملاقات اشاره‌ای دارد و در عقد العلی گوید:

«در آن حالت که زخم مبارک رسیده بود از بنده میپرسید شاید که گوشت خورم؟ من بنده گفتم که اگر دو سه روز احتراز فرمایند شاید تا قوت خون کمتر شود و ورم ساکن گردد. خواجه‌ای از خواجگان درگاه مبارک ایستاده بود، گفت ای خداوند اگر کباب کنند و بوی آن به مشام اشرف رسد و نخورد همانا صواب باشد! بر فور جواب داد: آری، من کباب ببویم و تو بخوری!»

آثار افضل کرمان

عقد العلی

از افضل کرمان سه کتاب نامبردار داریم: نخست عقد العلی للموقف الاعلی که تقریبا بتمام و کمال باقیمانده و قسمت عمده آن مربوط و منحصر به دوران حکومت ملک دینار غز (۵۸۴- ۵۹۱) در کرمان است

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(۱)- عقد العلی ص ۱۰۴

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۸۰

و به تصریح خود افضل چنانکه ذکر شد پس از بازگشت او از سفر یزد در کوبنان به تحریر آن پرداخته است: «تاریخ جمع این فصول که ماه صفر سنه اربع و ثمانین و خمسمایه (۵۸۴ هجری) است».

این کتاب را اغلب، تاریخ عهد ملک دینار میدانند، اما در حقیقت تاریخ این عهد نیست، بلکه کتابی است که بقول خود افضل: «در جمع این فصول و نظم این اصول چند فواید اندیشه کرده است:

- یکی آنکه در ضمن این حکایات و طی این روایات تحریض است بر تخلق به اخلاق حمیده از عدل و حلم و سخاوت و شجاعت،- دوم آنکه اهل خبرت را در مطاوی این سواد فنون عبرت است،- سوم آنکه شکر انقضاء دور محنت و اقبال موسم راحت در ایراد این کلمات و ابناء این بنا حاصل است،- چهارم آنکه ذکر پادشاهی که از حسن نظر و شمول رأفت و کمال معدلت او کرمان ... امروز در نزاهت، فردوس را سه ضربه می‌دهد مهمل داشتن و روز این دولت نامورخ گذاشتن محض کفران نعمت باشد ...- پنجم آنکه چون خواستم به خدمت ملک دینار مستسعد شوم و به تقبیل بساط اشرف مشرف، چنانکه قاعده بندگان باشد که بخدمت درگاه ملوک شوند، تحف لایق و طرف موافق نداشتم ... با خود گفتم که تحفه اهل علم دعاست و هیچ تحفه بدان حضرت بهتر از دعاء خیر نه ... «۱»

بدینطریق افضل علت تنظیم عقد العلی را بیان میکند.

تنظیم این رساله در موقعی صورت گرفته است که افضل بسیاری از حوادث و وقایع شگرف و تحولات گوناگون کرمان از قتل و غارت وزراء و امراء و نصب حکام و سلاطین و تیرگی روزگار خلق و قحط و غلای بیشمار و هجوم سپاهیان فارس و خراسان و عراق و یزد بکرمان و تطورات عظیم را بچشم عبرت و حیرت دیده و خود نیز پا به مراحل پیری نهاده چنانکه گوید: «در حالت این جمع ملال خاطر و کلال ضمایر و پریشانی دل غالب است و کبوتر حال در مخالب شاهین نوایب، دانه دل در آسیاء حادثه آس شده است، لا جرم غبار آسیا بر موی نشسته است و کافور تجارب بر

(۱)- مقدمه عقد العلی

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۸۱

مشک ذوایب پاشیده.»

بنابراین عقد العلی، یک کتاب ادبی و حکمتی زیبای پرارزش است که از نظر سبک انشاء و نگارش هم از امهات کتب فارسی بشمار میرود و از بهترین نمونه‌های سبک متین عصر سلجوقی شمرده میشود، و ترکیبات و استعارات خاص و عبارات و کلماتی که در آن بکار رفته است از شواهد متقن انشاء فصیح زبان فارسی است.

داستانها و اشعار دلنشین و حکمت‌ها و پندهایی که خصوصا در مورد سلوک ملوک و سیاست مدن و دولتداری و حکومت نگاشته شده و نتیجه سالها تجربت و ممارست مؤلف است از بدایع سبک او بشمار میرود.

فصول این کتاب بر این نهج است:

قسم اول: در ذکر آخر دولت آل سلجوق و ایام فترت کرمان.

قسم دوم: در ورود رایات منصوره ملکی [ملک دینار] بکرمان و گرفتن ملک و یافتن ظفر و شرح فضایل ذات بزرگوار.

قسم سوم: در تحریض بر عدل و شرح اخلاق ملوک و ذکر ممالک کرمان و خصایص بلاد او، و یاد کردن بعضی از تاریخ آن.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

قسم چهارم: در ثناء صاحب قوام الدین و ذکر محاسن ذات و شرح بزرگی خاندان و مآثر اسلاف وی. «۱»

قسم پنجم: در شرح احوال محرر این سطور و تقلب او در اوجال اخوان «۲».

---

(۱)- ممکن است این شعر را هم افضل پس از بازگشت قوام الدین وزیر از سیستان و هنگام تألیف عقد العلی سروده باشد که در متن شعر نام عقد العلی هم گنجانده شده است:

خه مرحبا به مژده برید صبا رسیدهین جام جو که هدهدانس از سبا رسید

بازی که شد ز دست سعادت بریده بال‌سر خورده از عقاب عدو باز ما رسید

تاجی که از سریر شرف بود مستعارلعلی شد از نشاط و به عقد علی رسید (شعر نقل از تذکره عرفات ص ۶۲)

(۲)- آقای عامری در تصحیح عقد العلی، این عبارت را که در یک نسخه بصورت «او حال احوال» بوده است، بصورت اخیر نگاشته و از چهار نسخه دیگر که در همه «او جال اخوان» بوده است چشم پوشیده‌اند و ظاهرا از علامه فقید مرحوم قزوینی درین مورد پرسشی کرده‌اند که چنین پاسخ یافته‌اند: «گویا مؤلف به (فرض صحت نسخه) تقلب را به معنی اصل عربی آن یعنی بر خود پیچیدن و بدور خود غلتیدن مثل مار و ازین پهلو به آن پهلو گردیدن و نحو ذلک استعمال کرده است. پس تقلب در اوحال احوال بمعنی غلتیدن و دست و پا زدن او در گل و لای احوال است یعنی در وقایع نامطبوع مکروه ...» (بقیه در حاشیه صفحه بعد)

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۸۲

بحث درباره سبک نگارش و اختصاصات ادبی این کتاب از حوصله این مقال بیرون و از بحث ما خارج است.

عقد العلی در سال ۱۳۱۱ شمسی توسط آقای علیمحمد عامری فاضل معاصر با حواشی و توضیحات (ولی بدون مقدمه) از روی نسخه خطی که ظاهرا در سال ۱۰۷۵ هجری نوشته شده بوده است با حروف سربی در ۱۳۴ صفحه بچاپ رسیده است.

عقد العلی یکبار نیز در ۱۲۹۳ بچاپ رسیده و ناشر در مقدمه درباره کتاب چنین گوید:

«بنده محمد حسین مشتهر بادیب ملقب به فروغی را قطعه طولانی در توصیف این کتاب مستطاب [عقد العلی] است که درین مورد اختصار را به دو بیت آن اقتصار می‌نماید و هی هذه:

این بهین مجموعه عالی که نزد اهل فضل کنز حکمت مخزن و گنجینه انشا بود

ناسخ آیات دانش باطل السحر سخن نسخه عقد العلی للموقف الاعلی بود ...

و من بنده از صنا دید فضلای عصر دامت افاضتهم شنیدم که میگفتند عبارات عقد العلی را سلاست گلستان شیخ رحمهٔ اللّه علیه است با مزید استحکام و اسطقس کلام، و این حد تمجید است».

المضاف الی بدایع الازمان فی وقایع کرمان

کتاب دیگری که از افضل کرمان باقی مانده، رساله‌ایست بنام المضاف الی بدایع الازمان فی- وقایع کرمان. این جزوه را مؤلف در تتمیم

بقیه حاشیه صفحه قبل در نسخه خطی عقد العلی متعلق به نگارنده و همچنین نسخه چاپی فروغی نیز اوجال اخوان ذکر شده، و جل در لغت به معنی خوف و وحشت و اضطراب و جمع آن اوجال آمده و اخوان نیز (که آقای عامری آنرا درینجا بیمعنی دانسته‌اند) ظاهرا چندان بی‌تناسب نیست و مقصود مؤلف اضطراب و انقلاب زمان اخوان ثلاثه (سلاطین سلجوقی کرمان) یعنی سه تن فرزندان طغرلشاه: ارسلانشاه و توران شاه و بهرامشاه، بوده است که مؤلف در تمام این انقلابات شرکت و دخالت داشته و همه را بچشم دیده

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و لطمه آنرا خورده است. باید گفته شود که دوران بیست ساله آشوب این اخوان ثلاثه در کرمان از موحش‌ترین و مضطرب‌ترین و مخرب‌ترین ایام تسلط متسلطین بر کرمان بوده است، بنابراین به اقرب احتمال طبق متن پنج نسخه خطی؛ عبارت مؤلف صحیح و همان «اوجال اخوان» بوده است.

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۸۳

تاریخ خود و در تحولات بعد از وقایع حملات خراسانیان و فارسیان بکرمان نگاشته است.

میدانیم که بعد از فوت ملک دینار غز، فرزندانش فرخ شاه و عجمشاه نتوانستند مسند پدر را حفظ کنند و در همین وقت بود که اتابک سعد بن زنگی از فارس هرسال نمایندگانی بکرمان میفرستاد و خود نیز یکی دو بار با لشکری متوجه کرمان شد.

از طرف دیگر از جانب خوارزمشاه از خراسان نمایندگانی بکرمان میآمد و بالاخره قوام الدین زوزنی نماینده خوارزمشاه کرمان را بتصرف آورد.

این حوادث و وقایع ناگوار که در حقیقت فترت دوران بیست ساله سلجوقی را تکمیل میکرد کرمان را به حدّ اعلی خرابی و مردم را به فقر بی‌پایان کشانید و باید گفت که کرمان قبل از حمله مغول بایران و فاجعه تاتار، آسیب مغولی خود را دیده و بتاتارهای همسایه، یعنی خراسان و فارس مبتلا شده بود.

من خود از غم شکسته دل بودم‌عشقت آمد تمامتر بشکست افضل این جزوه را در تتمیم تاریخ خود و ضمنا در بیان وقایعی که در بدایع نتوانسته بود از آن ذکری بمیان آورد پرداخته است. مرحوم اقبال در مقدمه المضاف چنین مینویسد:

«در اوایل سال ۶۱۳، یعنی زمانی که این ناحیه تحت استیلای ملک زوزن مؤید الملک قوام الدین از تابعین سلطان محمد خوارزمشاه، میزیسته است، یعنی ده دوازده سال بعد از آنکه افضل منشی کرمانی بدایع الازمان تاریخ بزرگ خود را بانجام رسانده بود «۱»، مؤلف مذکور ذیلی بر آن کتاب نوشته که وقایع این مدت و ذکر دو تن از رجالی را که در حین نگارش بدایع الازمان ازیشان به علل سیاسی نمیتوانسته است نام ببرد متضمن است».

این جزوه را مرحوم اقبال در سال ۱۳۳۰ شمسی در رم ضمن مطالعه فهرست

---

(۱)- ظاهرا بیش از هفت هشت سال نباید باشد.

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۸۴

کتب خطی عربی کتابخانه واتیکان تألیف دانشمند شرقشناس ایتالیائی آقای لوی- دلاویدا(Prof .G .Levi dela vida) یافته، و از آن عکس برداشته است. این رساله در مجموعه ۵۳۳ Vaticana Arabo قرار دارد و در ماه شعبان ۷۶۳ یعنی درست صد و پنجاه سال بعد از تألیف اصل، کتابت شده و مرحوم اقبال در ۱۳۳۱ بهمراهی آقای سید محمد هاشمی، آن کتاب را در تهران بطبع رسانده‌اند.

بدایع الازمان فی وقایع کرمان

کتاب معروف و متأسفانه ناموجود دیگر افضل، بدایع الازمان فی وقایع کرمان است که در حقیقت شاهکار و بزرگترین اثر او محسوب میشده است.

آنطور که گفتیم، چون قسمت عمده تاریخ محمد بن ابراهیم اقتباس از بدایع الازمان بوده است، در باب این کتاب توضیح بیشتری میدهیم که در واقع توضیح درباره متن تاریخ سلجوقیان و غز نیز خواهد بود. این کتاب آنطور که مرحوم اقبال نوشته‌اند: «تا عصر صفویه موجود بوده و هنوز نیز امید میرود که روزی نسخه‌ای از آن بدست آید، متأسفانه فعلا در دسترس ما نیست. در سمط العلی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به تلویح ذکری از آن رفته و گوید: پیش ازین روزگار مملکت سلجوقیان و دیگر متملکان کرمان را تواریخ مبسوط ساخته‌اند و کارنامه هریک از ایشان کما ینبغی پرداخته، و لا سیّما خواجه افضل الدین کاتب، رحمه اللّه، مستوفی در قلم آورده «۱»».

علاوه بر آن، ابو القاسم کاشانی نیز در تاریخ خود زبدة التواریخ صریحا نام این کتاب را میبرد و تصریح میکند که قسمت مربوط به کرمان تاریخ خود را از بدایع الازمان نقل کرده است باین عنوان: «تاریخ ولایت کرمان و معرفت نواحی و قصبات و ذکر پادشاهان منقول از کتاب بدایع الازمان فی وقایع کرمان».

جز این دو کتاب و کتاب تاریخ سلجوقیان، جای دیگری صحبت از این کتاب بزرگ افضل نیست.

---

(۱)- سمط العلی چاپ اقبال، ص ۱۷

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۸۵

این کتاب چنانکه از توضیح ناصر الدین منشی و ابو القاسم کاشی بر میآید نه تنها اختصاصا شامل وقایع سلجوقیان کرمان، بل شامل تاریخ کرمان کلا نیز بوده است؛ منتهی دوره سلجوقیان، چون عصر حیات مئولف بوده، در آن کتاب بشرح آمده بوده است.

ازین کتاب تا سال ۱۳۲۶ شمسی جز نام و نشانی نداشتیم. درین وقت آقای دکتر مهدی بیانی، با تحقیقی بلیغ که بعمل آورده بودند (و توضیح آنرا در مقدمه ایشان بر تاریخ افضل باید دید)، قسمتهائی ازین کتاب را با دلایل و براهین قاطع از چند کتاب تاریخی دیگر که عینا مطالب بدایع الازمان را نقل کرده بودند (خصوصا تاریخ محمد بن ابراهیم) جمع‌آوری و سپس التقاط نموده قسمتی از بدایع الازمان را تقریبا گردآوری نمودند که البته این کتاب اگرچه بدایع نیست ولی بوئی و شمیمی از آن کتاب پرارج دارد.

کتب مورد استفاده آقای دکتر بیانی عبارت بوده‌اند از تاریخ محمد بن ابراهیم و جامع التواریخ حسنی ابن شهاب یزدی و مجمع التواریخ حافظ ابرو و زبدة التواریخ ابو القاسم کاشی. آقای دکتر بیانی قسمتهائی را که در این کتب با یک عبارت نوشته شده و با سیاق متن کتاب همراه نبوده و علاوه در جایی عنوان نقل از بدایع را داشته است، به حق، انشاء افضل پنداشته و آنرا استنساخ و جمع و تدوین نموده و بنام بدایع الازمان در ۱۱۸ صفحه چاپ نموده‌اند.

همانطور که گفتیم این کتاب، همه بدایع الازمان و اصل آن نیست و معلوم نیست تا چه حد نزدیک بآن باشد، ولی بهرحال قسمتهائی است ازین کتاب عظیم که بکوشش آقای دکتر تنظیم شده است.

درباره تاریخ تنظیم بدایع، مرحوم اقبال مینویسند: «ظاهرا افضل در حوالی سال ۶۰۲، موقعیکه این ناحیه بین اتابک فارس سعد بن زندگی و قطب الدین مبارز امیر شبانکاره و عمال سلطان محمد خوارزمشاه مورد نزاع و کشمکش بود، جامه عمل پوشیده و بصورت کتابی مشروح بنام «بدایع الازمان فی وقایع کرمان» درآمده است.

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۸۶

این کتاب نفیس که تا عصر صفویه موجود بود، و هنوز نیز امید میرود که روزی نسخه آن بدست آید، بشرحیکه از مطالعه خلاصه آن مندرج در ضمن زبدة- التواریخ ابو القاسم کاشانی استنباط میشود از تاریخ مختصر این سرزمین در قرون قبل از اسلام و فتح شهرهای مختلف آن بدست مسلمین و دوره استیلای آل صفّار و آل الیاس و غزنویان و دیالمه آل بویه باختصار بحث کرده بود تا آنکه بعهد سلاجقه رسیده و چون این دوره و زمان تسلط ملک دینار و عصر دست اندازیهای ملوک شبانکاره و اتابکان فارس و عمال خوارزمشاهیان به عهد او نزدیکتر بود و اسناد و مدارک بیشتری در دست داشته تاریخ این قسمت‌ها را مشروحتر نوشته تا آنجا که بعضی بغلط گمان برده‌اند که موضوع بدایع الازمان فقط تاریخ سلاجقه کرمان بوده در صورتیکه آن کتاب غیر از تاریخ سلجوقیان سایر وقایع کرمان را نیز دربر داشته است.

آنچه را که آقای دکتر مهدی بیانی بنام تاریخ افضل با جهد بلیغ از روی جامع التواریخ حسنی تألیف تاج الدین حسن بن شهاب

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

منجم یزدی و تاریخ سلاجقه کرمان جمع‌آوری و التقاط کرده‌اند فقط نموداری است ازین کتاب مهم گم شده، و یقین است که نویسندگان جامع التواریخ و تاریخ سلاجقه، مطالب بدایع الازمان را علاوه بر اختصار و انداختن امثله و اشعار، بهر شکل که خواسته‌اند مثله کرده‌اند.» «۱»

همانطور که ذکر کردیم مرحوم اقبال عقیده دارد که تاریخ تحریر بدایع- الازمان حدود ۶۰۲ هجری بوده است، ولی اگر قسمتهائی را که آقای دکتر بیانی از بدایع الازمان دانسته‌اند واقعا از بدایع الازمان بدانیم، این تاریخ چند سال عقب‌تر میرود و در حدود ۶۰۵ میشود. در بدایع الازمان در ذکر خرابی اوضاع کرمان گوید:

«کرمان که در عموم عدل و شمول امن و دوام خصب و فرط راحت و کثرت نعمت فردوس اعلی را دوزخ می‌نهاد و با سغد سمرقند و غوطه دمشق لاف زیادی می‌زد، امروز در خرابی، دیار لوط و زمین سبا را

---

(۱)- مقدمه المضاف الی بدایع الازمان

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۸۷

سه ضربه نهاد، باز بر سر قصه رویم که این محنتی بی‌پایان است و دردی بی‌درمان، و تاریخ جمع این سواد که سال سی و نهم است از وفات ملک طغرلشاه و هرروز آب این واقعه متکدرتر است و مزاج صلاح احوال کرمان متغیرتر.» «۱»

چون بتصریح متن تاریخ، فوت ملک طغرلشاه در سال ۵۵۸ خراجی یعنی در سال ۵۶۵ یا ۵۶۴ هجری روی داده اگر سی و نه سال بدان بیافزائیم، تاریخ سواد بدایع بدایع الازمان بایستی در حدود ۶۰۴ یا ۶۰۵ بوده باشد.

سبک انشاء و روش نگارش افضل در تدوین این تاریخ- مختصری که باقی مانده است- واقعا اعجاب‌انگیز و از لحاظ فصاحت و بلاغت و شمول و کیفیت تدوین وقایع و بی‌نظری و بی‌غرضی و صحت و دقت در حد کمال است.

افضل را باید بیهقی کرمان دانست، زیرا تاریخ او که شامل وقایع زمان حیات اوست، بهمان روش بیهقی، یعنی بر صحّت و اصالت تدوین یافته. افضل با اینکه خود از ندمای ملوک وزراء و امراء و اتابکان بود، هیچ‌جا از ذکر واقعیت‌ها خودداری نکرده. از نظر فلسفه تاریخ، توجه به علل و کیفیت پیدایش حوادث داشته و نتایج هرحادثه را بدقت تجزیه و تحلیل کرده است، این کتاب برخلاف عقد العلی، از حشو و اطناب بدور است و معلوم است که مؤلف طی آن فقط توجه به تدوین تاریخ داشته، نه حکمت و اخلاق و روایت.

اسامی ولات و حکام و سرداران را کوچک و بزرگ در همه حوادث آورده و غفلت روا نداشته است. عیب هرسلطان را با هنرش یکجا گفته و حتی ممدوحان و مخدومان خود را نیز ازین واقع‌بینی بر کنار نداشته است. مثلا با اینکه خود در خدمت ملک ارسلان بن طغرل بوده، درباره او گوید:

«به شرب شراب مشغوف بود ... از کارهای نامحمود که: دست او رفت، آن بود که زن پدر خود، خاتون رکنی، مادر تورانشاه و بهرامشاه را، میل کشید و آن عورت عزیزه را مثله کرد ... دلش موافق زبان کمتر بودی و میان قول و عمل او مسافتی دور بود.» «۲»

---

(۱)- بدایع الازمان ص ۹۴

(۲)- متن تاریخ ص ۴۹ و بدایع ص ۳۲

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۸۸

همانطور که گفتیم، افضل خود از ندماء و برآوردگان اتابک قطب الدین محمد بود و ضمن تعریف از محاسن او، این نکته را بیان میکند:

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

«از اخلاق ناپسندیده او آن می‌دانستم که در پرده ظلام بدره‌های زر سخته و تخته‌های نقره‌خام به وثاق امراء و غلامان مؤیدی میفرستاد و بامداد در وضع خوانی و اطعام نانی مضایقت میفرمود، ... درین باب با وی به تصریح و تعریض میگفتم و اثر نمیکرد»

و درباره ملک دینار نیز که باز از ممدوحین او بوده است، از ذکر معایب خود- داری نکرده و مثلا گوید: «اگر بدره زر در پیشانی مادر خود بدیدی آنرا بشکافتی و زر بیرون آوردی!»

سختی‌ها و مرارت‌های مردم و قحطی‌ها و اثرات اقتصادی جنگهای دوران بیست ساله فترت سلاجقه کرمان که عصر زندگی افضل بوده است به دقت و صحت و شیوائی ضبط شده و چنان داستان آن را باز میگوید که گوئی انسان در زمان او زندگی میکند و وقایع را بچشم میبیند. وقتیکه لشکریان اتابک یزد بکرمان روی میآورند و محصول مردم را ضبط میکنند او هرگز مردم را فراموش نکرده و گوید:

«در آخر ماه خرداد بدر بردسیر خیمه زدند و بر سر غله توده وجود روده، فرود آمدند ... هر سال رعیت بیچاره وام میکردند یا خان و مان میفروختند و تخم غله از طبس و دیگر جانب می‌خریدند و می کاشتند و و دیگری می‌درود و دیگری می‌خورد ...»

و حال آنکه ما درباره بسیاری از ندماء و نزدیکان حکام که مورخ هم بوده‌اند این شعر بدیع الزمان همدانی را صادق می‌یابیم که گفت:

رأیت الناس خدّاعاالی جانب خدّاع

یعیشون مع الذئبو یبکون مع الراعی در نقل وقایع بسیار دقیق است و هرگز اغراق بی‌جهت نمیگوید و تاریخ را با افسانه نمی‌آمیزد، مورخی است واقع‌بین نه از جمله آنها که اگر رد پای گور

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۸۹

میل قاوردی معروف به میل نادری مربوط به صفحه ۱۱ متن کتاب، این عکس در ۱۳۱۶ شمسی برداشته شده است

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۹۰

بینند، پندارند شکار بهرام گور بوده است. «۱»

کتاب تاریخ سلاجقه که در واقع قسمت عمده آن از بدایع الازمان است، بسیاری از لغات و اصطلاحات تازه را دربر دارد که خود از جهت مطالعه دستور و لغت فارسی شایان توجه است، مانند: کلاته، کلاته کردن شهرها، خیش خانه، هامون کردن، نانپاره، راه سهل و هامون، و ...

اتمام جملات در بسیاری از صفحات بصورت خاصی است، بدین معنی که هرگاه جمله دو فعل داشته باشد و فعل آن جمع باشد، فعل دوم را اغلب بصورت مفرد آورده است، و نمونه آن اینهاست:

«شمشیر بر اهل فارس نهادند و خلقی بسیار هلاک کرد و قومی را در قبض آورد. (ص ۶۰)، لشکر فارس زخم خورده بودند ... سپر مخالفت افکندند و سر نیزه و روی علم با شیراز گردانید. (ص ۶۰). و اتابک محمد و اکثر امراء از جنگ بیرون شدند و روی به صوب عراق نهاد (ص ۶۲) ... ناصح الدین ابو البرکات را ...

در میان کشیدند و اسم وزارت بر وی نهاد. (ص ۷۳) ... همه عروس طلب را طلاق دادند و ناقه هرب را زمام برکرد. (ص ۷۹)، و چندین روز درین تقریر بودند و تردد نمود. (ص ۷۰) ...»

هم‌چنین در بکار بردن کلمه باز در اول اسامی و افعال بترتیبی که خاص اوست:

«و پنداشتند که تورانشاه تیغ طلب باز نیام کرد. (ص ۶۰)، قاعده ملوک کرمان چنان بود که در ماه آذر از دار الملک بردسیر انتقال باز دولتخانه جیرفت کردندی ...

قرا ارسلان بک پناه باز کهف کرم برادر برد، (ص ۳۷) ... و حل و عقد مملکت در یکسال آخر ملک ملک طغرل باز وی افتاد.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(ص ۵۱)، ... اتابک بزقش از سراچه

---

(۱)- در زینهٔ المجالس آمده است:

«گورخر را ترکان قولان خوانند، گویند که خرگور ماده از سختی درد زادن، خایه نر را بدندان برکند تا دیگر او را آبستن نتواند کرد! ... خرگور را عمر دراز بود و چنانکه در افواه مشهور است عمرش به هزار رسد، حمد اللّه مستوفی گوید که در زمان سلطان ابو سعید خان شخصی نقل کرد که گورخری بداغ بهرام گور دیده است!»

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۹۱

احتشاد تحویل باز دار الملک عقبی کرد. (ص ۵۳).

انشاء کتاب از تعقید خالی نیست و گاهی کلمات نامأنوس و مهجور بکار رفته است.

بحث در خصوصیات ادبی کتاب خود مطلبی دیگر است و درین مقام فرصت بیش ازین نیست. «۱»

*** قصد من از چاپ آثار مربوط به کرمان دو چیز است:

- نخست اینکه گوشه‌ای از تاریخ ایران را روشن سازم، چه کرمان جزئی از ایران است که متأسفانه بتاریخ آن نیز مانند سایر امورش توجهی نشده است.

- دو دیگر آنکه، با تنظیم تواریخ و ضبط مدارک و اسناد، مظلومیت و محرومیت و مغضوبیت این سرزمین دور افتاده را روشن کنم، از صدر تاریخ، کرمان، آسیب دیده است، و از شروع هردولتی تا پایان هرسلسله‌ای و بقول مردم کرمان «از میخ کوب تا میخ کن» هر سلسله‌ای مورد غضب بوده است: مختصری از وضع آن را در زمان سلجوقیان خواندید.

- بعد از آن کرمان دچار براق حاجب و گماشتگان مغول شد و کاروانهای اموال و امتعه کرمان بود که از راههای خبیص و طبس به دربارهای مغول میرفت.

- در زمان تیمور به علت طغیان گودرز یکی از گماشتگان آل مظفر مغضوب واقع شد و لشکریان زاید است کوبرلاس با لشکر جرار بکرمان آمد.

- در زمان صفویه بعلت طغیان بکتاش خان مغضوب واقع گردید.

- در زمان زندیه بعلت طغیان تقی خان درانی مغضوب افتاد.

- در زمان نادرشاه بعلت اینکه نادر با حاکم میانه خوبی نداشت به غضب

---

(۱)- پس از تصحیح متن کتاب، در کتابخانه دانشکده ادبیات به نسخه‌ای از تاریخ محمد ابن ابراهیم برخوردم که مرحوم علامه قزوینی بعضی اصلاحات در حواشی آن مرقوم فرموده بودند، از بعضی از این توضیحات و حواشی استفاده شد و هرجا این استفاده بکار رفته است در حاشیه به آن اشاره شده است.

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۹۲

نادری دچار شد و گزارش آنرا باید در مقاله نگارنده مندرج در شماره ۱۱ و ۱۲ سال ۱۳۴۱ راهنمای کتاب خواند.

- در زمان آقا محمد خان بعلت طرفداری از لطفعلی خان مورد غضب واقع شد و هنوز بین دستگاه حکومتی و مردم ترمیم حاصل نشده بود که گلوله میرزا رضا در شاه عبد العظیم خالی شد و دیگر تا پایان سلطنت قاجار کسی نتوانست نام کرمان محروم و مظلوم را نزد شاه ببرد، هذا ما جرّک الی الرابعهٔ ...

- و اما امروز که گشایشی در کار دولتها حاصل شده و هرگوشه و کناری سدّی می‌بندند و بیمارستانی میسازند و کارخانه‌ای دائر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

میکنند و راهی میبرند و راه آهنی می‌کشند، باز هم کرمان کفاره شرابخوریهای بی‌حساب را میدهد و باز هم همان خرسیاه است و همان راه آسیا.

من از ۱۳۲۵ که برای ادامه تحصیل از کرمان به تهران آمدم در واقع نزدیک بیست سال است که سالی لا اقل دوبار راه کرمان به تهران را طی کرده‌ام و هربار که از اردکان میگذرم و اتومبیلها از زیر سایه پلی که در زمان اعلیحضرت فقید برای راه‌آهن ساخته شده است میگذرند، من بجای آنها که مصدر کارند احساس خجالت می‌کنم؛ چه آنروز، رضا شاه با اینکه وسیله‌ای نداشت، خاکریزی این راه طویل را با وسایل اولیه انجام داد، پل‌ها را بست و حتی ایستگاهها را هم ساخت ولی هنوز پس از بیست سال، اداره راه‌آهن با آنهمه عظمت و طول و عرضش نتوانسته است ریل‌های آهن را بر روی راه ساخته تەریزی شده کار بگذارد و همه ایستگاههای ساخته شده بین راه یا در شرف خرابی است: یا سگ‌ها و شغالها در آن بچه میگذارند و دعا بر مدیران کل راه‌آهن میکنند!

یکی از مجلات معتبر انگلیسی که کتاب تاریخ کرمان را که من در ۷۶۰ صفحه بسال ۱۳۴۰ چاپ کرده‌ام مورد بررسی قرار داده و مطالبی در باب آن نوشته و حتی پیشنهاد ترجمه آن را به دانشگاه لندن نموده است، در طی بحث خود مینویسد:

«شاید کمتر شهر یا شهرستانی باشد که اینچنین جزئیات تاریخ محلی آن به رشته

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۹۳

معرفی ژورنال رویال سنترال آزیاتیک از تاریخ کرمان

سلجوقیان و غز درکرمان، مقدمه، ص: ۹۴

تحریر درآمده باشد و در هرحال این استثناء را بایستی به حساب وطن دوستی و عرق ملیت و شهر دوستی مصحح و محشی آن گذاشت، وقتی که مینویسد «تاریخ کرمان بیش از سایر شهرها دستخوش فلاکت و مصیبت بوده است» بایستی اذعان کرد که غارت و چپاول ۱۷۹۴ آقا محمد خان مربوط به زمانهای خیلی قدیم نیست ولی ری و همدان یا آنطرف مرز فعلی- هرات و مرو هم- سرنوشتهای مشابهی داشته‌اند ...» «۱»

بنده درینجا ناچارم در جواب نویسنده محترم این مجله بگویم که درست است، شهرهای دیگر هم قتل و غارت و آسیب و صدمه دیده‌اند، ولی خرابی کرمان جبران‌ناپذیر است، زیرا نه رودخانه مهمی دارد که منبع درآمد و ذخیره باشد، نه بارندگی زیاد و نه صنعت و تجارت و اقتصادی مهم، با این حساب شک نیست که وقتی کرمان خراب شود دیگر تا خرابی آن رو به آبادی رود، هیهات!

*** من با نگارش کتابها و مقالات در باب کرمان، میخواهم این مظلومیت و محرومیت قرن‌ها را و خصوصا مغضوبیت عصر قاجار را بگوش رحمت اولیاء دولت پهلوی برسانم و بگویم که:،

ما جامه زهد بر سر خم کردیم‌با خاک خرابات تیمّم کردیم

شاید ز در میکده‌ها دریابیم‌آن عمر که در مدرسه‌ها گم کردیم ...

باستانی پاریزی

تهران تیرماه ۱۳۴۳

---

(۱)- این بحث در مجله انگلیسی Journal of the Royal Central Asian Society در شماره مسلسل ۴۹ سال ۱۹۶۲ میلادی به چاپ رسیده است.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۱ سلجوقیان کرمان

[ملک قاورد]

اشاره

دادار جهـان، اگر دو بودی، نه یکی «۱»دادار بدی «۲» و لشکرستان «۳» دکی ... و بـا بهرام «۴» قومی دیلم بودنـد مهاجر و بیچاره و هرگز لشـکر ترک ندیـده و آواز کمان و گشاد بازوی ایشان نشـنیده، و در خدمت ملک قاورد از حشم خدم ترکان پنج شـش هزار سوار بودنـد همه بر خـانه زین‌زاده و در جـامه زره پرورده، شـغل همه در روز کین اعلاء لوای ملـک و دین و فراش شب نمـد زین، شعر:

همه را با هیون تازی شغل‌همه را با سیوف هندی کار

رخش در زیرشان چو غرّان شـیرنیزه در دسـتشان چو پیچان مار چون بحومه شـهر نزول کردنـد بهرام در شـهر رفته دروب چهارگانه شهر فروبسـت، چه هنـوز در ربض «۵» شـهر بردسیر «۶» هیـچ عمـارت نبود و در ایام دولت سـلجوقیان، انار اللّه براهینهم، ربض شـهر بردسیر عمارت یافت. دیلمان ژوپینی [چند؟] که آلت

---

(۱)- نسـخه چاپ لیـدن از این بیت شـروع میشود و چنانکه در مقـدمه گفته‌ایم، هوتسـما قسـمت اول کتاب را که ربطی به سـلاجقه کرمان نداشته است چاپ نکرده است.

برداشت مطلب ازینجـاست که در کرمـان حـاکمی بنـام بهرام که از طرف دیلمیـان بر کرمـان حکومت میکرد مورد حمله لشـکریان ترک قرار گرفت و چون مقاومت نتوانست کردن، ناچار تسلیم شد ...

(۲)- نسخه لیدن: بودی،

(۳)- لشکرسـتان، نام پـدر بهرام دیلمی صاحب کرمان بود در عهـد قاورد، و «دکی» نام پـدر لشکرسـتان بود: (و صاف الحضـره ص ۲۸۵).

(۴)- در نسخه لیدن به غلط بانهزام چاپ شده است.

(۵)- ربض، شارسان، نواحی اطراف ارگ.

(۶)- بردسیر، درین کتاب هرجا نام بردسـیر آمـده است مقصود شـهر فعلی کرمان است که بدین نام خوانده میشده، نه بردسـیر قریه معروف فعلی کـه در ۱۴ فرسـنگی مغرب کرمان است. در جهان‌نامه آمـده است: «بردسـیر، گواشـیر را گوینـد از شـهرهای کرمان». (جهان‌نامه مصحح دکتر محمد امین ریاحی ص ۶۸)

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲

جـارحه و سـلاح ایشـان بود انداختنـد و از تیر ترکان جمعی کثیر هلاک شدنـد، بهرام صورت واقعه انهاء بارگاه ملک «با کالنجار»، کرد و مدت اعانت و اغاثت او متمادی شد و شدّت بأس قاورد شاه مهلت انتظار نمی‌داد.

بهرام مصـلحت خود و رعیت در مصـافحت و مصـالحت قـاورد دیـد و بعـد از تردّد رسـل و اهل استشـفاع، قرار بر آن افتاد که بهرام ولایت تسـلیم کنـد و قاورد شاه دختر او را در سـلک ازدواج خود درآورد. در اثناء تأکیـد معاقـد وفاق و تمهید قواعد اتفاق ملک با کالنجار «۱» با لشکری بسیار و حشری بی‌شمار از شیراز بعزم رزم قاورد نهضت فرموده بولایت کرمان درآمد.

بهرام چون روی به کعبه محبت و هوای ترک آورده بود پشت بر بادیه صـحبت و ولای دیلم کرد و کس پیش بازفرسـتاد و کنیزکی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

از خواص حجره باکالنجار را باعطاء مال و مواعید افضال بفریفت تا باکالنجار را زهر داد و در خناب فروشد.

خواجه ناصر الدین منشی کرمانی در تاریخ خود، که در عهد سلطنت سلطان جلال الدین سیور غتمش قراختائی تصنیف کرده و بتاریخ شاهی موسوم است «۲»، آورده

---

(۱)- ابو کالیجار، مرزبان بن سلطان الدوله دیلمی، پس از مرگ ابو الفوارس عمش که حاکم کرمان بود [۴۱۵ ه] بحکومت کرمان رسید و «در کرمان او را نایبی بود نام او بهرام بن لشکرستان دکی از ابنای دیالم، و لشکرستان متمول و محتشم بوده است» (از جامع التواریخ حسنی)؛ ظاهرا کلمه کالیجار از کاریچار گیلانی گرفته شده و مرادف کارزار امروز فارسی است و آنچه در کتب تاریخ بصورت کالنجار و ابو کالنجار و کالنجر آمده ظاهرا صحتی ندارد، ابن اثیر و منتظم ناصری ذیل وقایع سنه ۴۴۰ گویند که باکالیجار دچار گلودرد شده و در جناب درگذشت، حبیب السیر مرگ او را در ۴۴۴ دانسته است.

(۲)- ناصر الدین منشی کرمانی، [فوت ظاهرا ۷۳۵ ه] مقصود صاحب سمط العلی است ولی تاریخ شاهی از او نیست بلکه از خواجه شهاب الدین ابو سعید است که قبل از ناصر الدین منشی فوت کرده است. منشی گوید، «افاضل هرعهد ... در اثبات حالات کرمان تواریخ ساخته‌اند ..

به تخصیص مرحوم سعید خواجه شهاب الدین ابو سعید، ... (سمط العلی ص ۶) بنابراین تاریخ شاهی منسوب به ناصر الدین نیست. مرحوم قزوینی در حاشیه نسخه خود می‌نویسد:

«تاریخ شاهی، سهو عظیم، از مؤلف، تاریخ شاهی به تصریح صاحب سمط العلی تألیف خواجه شهاب الدین ابو سعید است و آنچه تألیف ناصر الدین منشی است همان کتاب سمط العلی للحضرة العلیای مذکور در فوق است و مؤلف کتاب حاضر ما بین این دو کتاب خلط کرده است».

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۳

که رئیس خناب را با قاورد دوستی بهم رسیده بود و میانه ایشان عقد اخوّت معقّد شده چون باکالنجار به خناب رسید، رئیس، پادشاه را نزلها فرستاد و طعامی که خاص او را فرستاده بود مسموم ساخته، اما قول اول به مصداق اقرب است، و علی کلا التقدیرین ملک باکالنجار در خناب «۱» وفات یافت و لشکر او چون صولت ترک و شوکت ملک قاورد شنیده بودند هم از آن منزل روی باز فارس نهادند «۲» و ملک قاورد ملک کرمان را تسخیر فرمود.

سیرت قاورد

و ملک قاورد «۳» پادشاهی بود معمر مدبر مقبل مظفر، رایات دولت او در ملک گشائی منصور و آیات اقبال او در پادشاهی بر صفحات روزگار مسطور، از حذق صنعت او در تأسیس مبانی جهانبانی، ملک کرمان یکصد و پنجاه سال در خاندان او بماند و اولاد و احفاد او همه از مکتسب او خورده و خواب شب و آسایش روز ایشان

---

(۱)- خناب، این کلمه بصورت خناب و خناب با تشدید نون و «جناب» هر سه آمده است و مورخین تعیین محل آن را نتوانسته‌اند، از آنجا که باکالنجار از طریق فارس بکرمان آمده و کرمان در تصرف لشکر ترک بوده است، بنده احتمال میدهم که مرگ باکالنجار در حدود سیرجان- یعنی کوهستان پاریز- و در محلی صورت گرفته باشد که امروز در تلفظ عام بنام «خونو» و «خونویه» معروف است و از دهات بسیار قدیمی و عریق این کوهستان است.

در مسالک الممالک اصطخری (ص ۱۷۰) آمده است که بین سیرجان و بم: شامات و بهار و خناب و غبیر او کوغون (گوئین؟) و

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

رائین و سروستان و دارزین واقع است.

ابن اثیر کیفیت واقعه را چنین گوید: و درین سال [۴۴۰] ملک ابو کالیجار مرزبان بن سلطان الدوله بن بهاء الدوله بن عضد الدوله بن بویه در چهارم جمادی الاولی در شهر جناب از نواحی کرمان درگذشت و علت آن این بود که درین وقت بهرام بن لشکرستان دیلمی که حاکم کرمان بود، مورد سوءظن قرار گرفت و مالی که بدو حواله شده بود نفرستاد، ابو کالیجار به حیله خواست قلعه بردسیر را از او بگیرد و تنی چند را فرستاد که قلعه را ضبط کنند، بهرام متوجه حیله شد و آنان را کشت، ابو کالیجار در ربیع الاخر متوجه او شود و چون بحدود قصر مجاشع رسید، در حلق خود بیماری یافت و اعتنائی نکرد و ناپرهیزی کرد و تبش شدید شد و از آنجا او را در محفه به مدینه جناب بردند و در آنجا مرد و ۴۰ سال داشت. (الکامل ابن اثیر، ج ۹، ص ۳۰۳)

(۲)- روی بازجائی نهادن، یعنی متوجه به سوئی شدن و بجانبی متمایل آمدن.

(۳)- قاورد، کلمه ترکی و صورت صحیح آن قورد و بمعنی گرگ است. نام اسلامی او احمد بود و لقب قرا ارسلان داشت، او در صفر سنه سبع و ستین و اربعمائه (۴۶۷) والی کرمان شد.

(جهان‌آرا)، بقول عقد العلی، بهرام رام شده بی‌استعمال سیف و سنان ملک را تسلیم قاورد نمود. (رک تاریخ کرمان ص ۷۸)

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۴

نتیجه سهر «۱» و تعب او بود.

از اخلاق جهانداری او یکی آن بود که در محافظت عیار نقدی که زدی مبالغت نمودی چنانکه در مدت سی و چهار سال که پادشاه بود نیم ذره در نقد او زیادت و نقصان نرفت،

و گویند که هرگز رخصت نداد که بر خوان او بره یا بزغاله آورند و قصّابان نیز نهارا جهارا «۲» نیارستندی بمذبح برد، و گفتی: «بره و بزغاله طعام یک مرد باشد و چون یکساله شد طعام بیست مرد بود و در پروردن آن رنجی بکسی نمی‌رسد، علف از صحرا می‌خورد و می‌بالد».

چون در دار الملک بردسیر بر تخت سلطنت جلوس فرمود تعرّف طبقات رعایا فرمود و خواست تا هرطبقه‌ای از اصناف مردم را ببیند. قاضی ولایت در آن عهد قاضی فزاری «۳» بود مردی طویل، عریض، متجمّل و در لباس تأنق «۴» تمام نمودی و عمایم قصب مصری بستی، و چند اطلس برهم بپوشیدی. او را در بارگاه ملک قاورد آوردند و کهلی «۵» با وی دستار و دراعه سفید پوشیده و محبره «۶» ای در دست، از حال و اعمال ایشان استکشاف کرد.

گفتند: این حاکم شرع است و آن دبیر حکم او. قاورد گفت این بزرگ لباس قضا ندارد، زی قضا بر آن کهل ظاهر است. اکنون این وزیر، و آن قاضی باشد!، و منصب وزارت خویش بقاضی فزاری تفویض فرموده مسند قضا بدبیر تسلیم کرد. و آن کهل قاضی ابو الحسن بود جدّ قضات کرمان. و قاضی و شحنه و عامل هرولایت را بعدالت وصیّت فرمود.

فتح قفص

و چون ملک قاورد را فتوح نامدار و ظفرهائی بی‌شمار برآمد و او را لشکر بسیار مجتمع شد و حشم بی‌حدّ گرد آمد و ارتفاعات سردسیر

---

(۱)- سهر: بیدارخوابی و شب زنده‌داری.

(۲)- نهارا و جهارا؛ یعنی به آشکار و پنهان و در سر و علن.

(۳)- ابو محمد فزاری قاضی کرمان که بقول و صاف، «در نفس شیراز مدرسه‌ای بنا کرد و ضیاع و عقار فراوانی بر آن وقف فرمود»

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(ص ۲۸۵)

(۴)- تأنق، خودآرائی کردن در لباس و پوشاک.

(۵)- کهلی، یعنی پیرمردی، کسیکه موی به پیری رسانده باشد.

(۶)- محبره: دوات

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۵

به ارزاق ایشان وفا نمیکرد- چه مایه مال و منال کرمان از گرمسیرات است- و گرمسیر «۱» در دست قوم کوفج و گروه قفص «۲» بود و بروزگار دراز از عجز دیلم گردن استیلا افراشته سینه تغلب پیش داشته بودند و در عدد ایشان کثرتی بود و به شوکتی اندک قمع ایشان میسّر نه، چه جمله گرمسیر از جیرفت «۳» تا لب دریا فرو گرفته بودند و حدود فارس و اطراف خراسان میرفتند و از دزدی و قطع طریق، مال بولایت خویش می‌بردند.

در عهد دیالمه معز الدوله ابو الحسین «۴» دیلمی لشکر بدانجا کشید و زعیم قفص او را استقبال نموده در شعب «درفارد» و «سربیزن» «۵» کمین ساخته ناگاه بر لشکر او زده دست او بینداختند و لشکر او مقهور شد و دیگر کسی از دیالمه متعرض ایشان نشد.

---

(۱)- سردسیر، مقصود نواحی غربی و شمال غربی کرمان است که شامل سیرجان و بافت و کوهبنان و چهار گنبد میشود و در اصطلاح قدیم به «صرود سردسیرات» معروف بود، در برابر آن نواحی گرمسیرات کرمان شامل بم و جیرفت و میناب و شهداد (خبیص) و نواحی بلوچستان بود که «جروم» (گرمسیرات) خوانده میشد.

(۲)- کوفج، قفص (طبری قفس) و کوفچ و کفچ، طوایفی بودند که ظاهرا در جیرفت و نواحی جبال بارز سکونت داشتند و اغلب این نواحی تیول آنان بود و خصوصا راه تجارتی میناب به جیرفت در معرض دستبرد آنان قرار داشت. در ادبیات فارسی کوچ و بلوچ مقارن هم آمده است؛ در براهین العجم آمده است که گویند اصل آنها از اعراب حجازند.

هم از پهلوی پارس کوچ و بلوچز گیلان جنگی و دشت سروج فردوسی

هستند اهل فارس هراسان ز کار منز انسان که اهل کرمان ترسان ز دزد کوچ قطران صاحب تاریخ کرمان گوید که قبیله کفج درین زمان به مهنی مشهور است. (ص ۷۹)

(۳)- جیرفت، از نواحی گرمسیر ولی آبادان و پرنعمت جنوب کرمان بوده است و تا کرمان حدود چهل فرسنگ فاصله داشته، در زمان سلاجقه کرمان در حکم پایتخت دوم کرمان محسوب میشده و زمستان را سلاطین مذکور عموما در جیرفت بسر میبرده‌اند و عمده خرابی آن از زمان فترت سلاجقه پیش آمده است، نکته‌ای که باید توضیح داده شود اینست که مورخینی که کتب یونانی قدیم را ترجمه کرده‌اند، همه جا مقصود از «گدروزیا» را بلوچستان دانسته‌اند و حال اینکه بگمان بنده، گدروزیا همان جیرفت و رودبار است، یاقوت حموی گوید که ناحیه جیرفت سابقا جردوس خوانده میشده و این کلمه محرف همان گدروزیا میتواند باشد.

(رجوع کنید به حواشی تاریخ کرمان ص ۱۰) و ذو القرنین یا کوروش کبیر: ص سی و هفت.

(۴)- ن. ل: معین الدین ابو الخیر؟ عجب اینست که در بدایع الازمان دکتر بیانی نیز عینا بهمین صورت تکرار شده است.

(۵)- ن. ل: سرپزن

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۶

چون قصه ایشان بر رأی ملک قاورد عرض کردند دانست که بمجاهرت و مکابرت بیخ فساد آن قوم را از زمین عناد بر نتوان کشید، از روی تدبیر اندیشه کار ایشان پیش گرفت و منشوری بحرمت تمام با خلع گرانمایه نزد زعیم قفص فرستاد که کار ولایت جروم و نیابت ملک از سفح در فارد و سربیزن تا ساحل عمان بتوارزانی داشتم، چه من ترکم و آب و هوای گرمسیر موافق مزاج من و حشم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

من نیست! لابدّ نایبی بدان باید فرستاد و کدام نایب از تو سزاوارتر تواند بود؟

در آن وقت مقام گروه قفص، باجمعهم، در کوه بارجان «۱» بود. قاورد خواجه‌ای

---

(۱)- کوه بارجان، بنظر میرسد که این محل همان کوه بارچی امروز بوده است و آن دنباله جبال بارز است که بحدود پاریز ختم میشود و هنوز هم این مثل در بین مردم هست که «از کجا میآد؟- از کوه بارچی، چی بار داره؟ توبره زارچی!» کوهستان بارز مسکن طایفه معروف بارز (پاریز) بود که قومی جنگجو بودند و عموما از صدر تاریخ در مکامن این کوهستان عظیم جای داشته و اغلب از حکام خطی نمیخوانده‌اند. در تاریخ طبری و تاریخ ساسانیان کریستن سن آمده است که یکی از کارهای انوشیروان این بود که قومی بنام پاریز را که در کرمان سکونت داشتند مطیع کرد و افراد آن را به خدمات لشکری گماشت (ص ۲۵۹)

امروز قریه پاریز- مسقط الرأس مصحح کتاب- در همین کوهستان واقع است.

قولی هست که حدیثی از حضرت رسول در باب این قوم آمده است که میفرماید: «تا با قومی که بارز نام دارند و پای پوش خود را از موی میسازند جنگ نکنید قیامت نخواهد رسید» و بعد مفسرین توضیح داده‌اند که این قوم در کرمان بوده‌اند و عجیب این است که بسیاری از ساکنین نواحی گرمسیر جنوبی این کوهستان معمولا کفشی میپوشند که تنها از یک تخته و دو رشته ریسمان مویی ساخته شده است، و سر نخ را از پشت قوزک پای و از میان دو انگشت بزرگ میگذرانند و این کفش را باصطلاح محلی کدراک گویند.

در باب ریشه کلمه بارز و ارتباط احتمالی آن با کلمه پرسه (پارس) که یکی از طوایف جنوبی ایران بوده‌اند و بعدا نامشان به سرزمین پارس داد شده است، باید تحقیق کرد.

در تاج العروس آمده است:

«و بارز، بقرب کرمان به جبال و به فسر الحدیث المروی عن ابی هریرة: «لا تقوم الساعة حتی تقاتلوا قوما ینتعلون الشعر و هم البارز،»

ابن اثیر گوید:

«قال و الذی رویناه فی کتاب البخاری عن ابی هریره سمعت رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم یقول بین یدی الساعة تقاتلون قوما نعالهم الشعر و هو هذا البارز، و قال سفیان مرة هم اهل- البارز و قال ابن الاثیر و قال بعضهم هم الاکراد، فان کان من هذا فکانه اراد اهل البارز او یکون سموا باسم بلادهم یعنی باهل البارز اهل فارس هکذا هو بلغتهم و هکذا جاء فی لفظ الحدیث کانه ابدال السین زایا (تاج العروس در ماده برز)

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۷

از معارف مقربان خود را که دو سه نوبت برسالت نزد زعیم قفص رفته بود در سرّ طلب داشته تدبیری که اندیشیده بود با او در میان نهاد و بعد از آن بتهمت اینکه با یکی از خصماء ملک طریق مکاتبت و مراسلت سپرده است او را، علی ملاء من الناس، سیاست فرموده از خدمت ازعاج کرد و اقطاع و نان پاره او قطع فرمود و جهات و اموال او جهت دیوان ضبط کرد که از مملکت او بیرون رود.

او بنابر سابقه معرفتی که با زعیم قفص داشت نزد او رفته شکایت خداوند خود نمود و از او التماس نمود که چون قاورد را محبتی مفرط با تو هست و بهیچوجه از سخن تو تجاوز جایز نمیدارد گناه مرا از او درخواه.

زعیم قفص او را رعایت و مراقبت نموده گفت روزی چند مهمان ما باش تا ثورت غضب پادشاه فی الجمله منطفی شود و آنگاه اگر مرا بنفس خود بخدمت پادشاه باید رفت بروم و او را با تو بر سر رضا آرم. چون ماهی چند با او بود و نیکو خدمتی بسیار بظهور رسانید زعیم قفص را بر او اعتمادی کلی بهم رسید و محرم سرّ و راز و در امور کلی با او یار و انباز شد.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

زعیم قفص را عمّی بود پیرمردی کار دیده، گرم و سرد روزگار چشیده، روزی با چند پیر از معارف حشم قفص بخدمت او در رفت و گفت: مدت شش ماه شد تا این مرد اینجاست و مردی است معروف و مشهور و از جمله ندماء پادشاه بقرب و منزلت موصوف و مذکور، او را مدد و معاونت نمای و بگذار تا بگوشه‌ای بیرون رود تا ناگاه ما را دردسری نیارد، چه چنین مردی کاردان و زبان آور که ندیم و مشیر و دبیر و وزیر قاورد بوده التجاء او بما خالی از غرضی نیست.

مسکین زعیم قفص چندان شیفته صحبت آن شخص شده بود که امثال این سخنان را وقعی نمی‌نهاد، برغم «۱» عمّ غمخوار جواب داد که حق تعالی مردی بزرگ فاضل کامل را بمن محتاج ساخته و از شما همه او را در حق خود مهربان‌تر می‌یابم، شما را حسد بر آن میدارد که هرروز او را بتهمتی منسوب سازید. من دختر خود را بزنی باو خواهم داد. با وجود چنین جواب ناصواب، عمّ کاردان گفت ای جان پدر

---

(۱)- ن. ل. بر زعم؟.

مثل تو و این مقرّب پادشاه چون حال وزیر زاغان و ملک بومان است که در کلیله و دمنه آورده‌اند.

امیر قفص گفت ظاهرا ترا خرافت دریافته، میان قاورد و ما کوههای شامخ و جبال راسخ در میان است و عقبات سخت و شعاب پردرخت حایل، مگر عقاب شود که از این عقبات بپرد و بعقوبات ما مشغول شود، و معهذا اگر این اندیشه نماید، با او همان معاملت نمائیم که با معز الدوله «۱»، نه قاورد از معز الدوله «۱» بیش است و نه من از جدّ خود کم «۲».

چون گوش هوش او به ارزیز «۳» غرور انباشته بود پیران ناصح ترک نصیحت نمودند و خواجه مقرّب بر مداخل و مخارج آن محال مطلع شد و منتهز فرصت می‌بود تا زعیم قفص را با دیگری از معارف گروه کوفج و قفص اراده مواصلت شد و چون خواجه علم نجوم نیکو دانستی، اختیار روز طوی «۴» و طرب به رأی او مفوّض شد. او روزی اختیار کرد، او را شاگردی بود علیک «۵» نام و او نیز بر مخارج و مداخل و مکامن و مضایق محل و مقام ایشان و اوقات احتشاد اجناد و تفرق و تشرّد ایشان واقف و بر احوال منازل و مناهل «۶» و مساعی و مراعی آن مدابیر عارف بود، با او جنگی ساخته

---

(۱)- ن. ل: معین الدوله و در بدایع دکتر بیانی نیز عینا تکرار شده است.

(۲)- زعیم قفص در زمان معز الدوله، علی بن زنگی معروف به علی کلویه بوده است که ابتدا با معز الدوله احمد ابو الحسین دیلمی صلح کرد و بعد معز الدوله به غدر خواست بر آنان بتازد، رئیس بلوچ راه بر آن جوان ناآزموده گرفت، احمد بسختی مجروح بیفتاد و انگشتان دست راستش قطع شد، ابن اثیر ذیل وقایع ۳۲۴ گوید که چند تا از انگشتان او قطع شد، ابن خلکان گوید معز الدوله را بهمین مناسبت «اقطع» میگفتند، (ج ۸/ ص ۵۹) ولی در عقد العلی آمده است که «یک دست از معز الدوله بیفکندند، (ص ۶۶)، و رجوع شود به حواشی تاریخ کرمان ص ۶۵ و ۶۶. (کلو، اکابر و اشراف را گویند از نوع کدخدا و امثال آن. (یادداشت‌های قزوینی ج ۶ ص ۲۴۴): «و اکابر و اشراف و کلویان و اصناف مراسم و پیشکش بجای آوردند (از مطلع السعدین) و اهل کل صناعة [فی اصفهان] یقدمون علی انفسهم کبیرا منهم یسمونه الکلو، (ابن بطوطه ۱: ۱۲۵)

(۳)- ن. ل: باززیر؟

(۴)- طوی، کلمه ترکی به معنی جشن و سور عروسی و ضیافت و امثال آن.

(۵)- علیک، صورت تصغیر دارد، یعنی علی کوچک یا بقول کرمانیها «علو»

(۶)- مناهل، جمع منهل آبشخور

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۹

[کرده] فرق او بشکافت و او قهر کرده در شب بجانب دار الملک آمده صورت حال به قاورد عرض کرد که در فلانروز میعاد مواصلت و مصاهرت است و میقات زفاف و التفاف «۱» است و تا سه روز دیگر جمیع معارف و رؤساء حشم کوفج و قفص از سواحل بحر تا اقصای مکرانات در فلان دیه و فلان خانه خواهند بود.

چون قاورد بر این حال مطلع شد در حال با حشم حاضر برنشست و بیرون شد و بقایاء لشکر چون از نهضت او با خبر میشدند پی متابعت و مشایعت می‌گرفتند و به دو شبانروز بجیرفت رسید، و حشمی اندک با وی پیوست و یکروز دیگر بکوه کوفجان رسید و همان شب اتفاق عروسی بود و جمله اکابر و اصاغر و کهتر و مهتر مرد و زن آن اراذل قطاع الطریق مجتمع و بعشرت و نشاط مشغول، سحرگاهی بر سر آن مخاذیل «۲» افتاد و ایشان را خمار گشائی فرمود و یک کودک را زنده نماند «۳» و جمله اموال آن ولایت از حلی و حلل و مراکب و جنایب و مراعی و مواشی معدّ و مهیا، همه را در قبض آورد و ولایت گرمسیر بأسرها «۴» از شوایب مداخلت اغیار صافی شد و منشیان ملک قاورد کتب فتوح جبال القفص بعبارات رایقه تصنیف کردند و عهدهای بعید قدوه منشیان جهان بود.

فتح عمان

بعد از این فتح بر رأی قاورد شاه عرضه داشتند که ولایتی است که آنرا عمان گویند، خزانه از انواع نعمت ممتلی و عرصه آن از خصمی مانع و مقاومی مدافع فارغ و خالی، و از ساحل هرموز «۵» تا آن فرضه «۶» مسافتی نه دور، اما

---

(۱)- التفاف: جمع شدن

(۲)- نسخه لیدن: محافل؟

(۳)- بر خانه‌های دزدان تاختند و تا طفل در گهواره نگذاشتند (تاریخ گزیده ص ۴۰۰)

(۴)- بأسرها، بالکل، تماما، سراسر

(۵)- مقصود شهر و ناحیتی است که در مغرب میناب امروزی در کنار دریا قرار داشته و امروز اثری از آن نیست، بعد از خرابی شهر هرموز، مردم آن به جزایر عمان و خلیج مهاجرت کردند و بعدها نام هرموز بر جزیره‌ای که امروز بدین نام موسوم است نهاده شد.

(رجوع کنید به مقاله مصحح این کتاب تحت عنوان جزیره هرموز در نشریه فرهنگ کرمان سال ۱۳۳۳)

(۶)- فرضه، ساحل، لنگرگاه، بندر.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۰

خطر امواج دریا در پیش است و ناچار از رکوب مراکب آبی و نفس از دخول آن آبی «۱».

ملک چون ثبات کوه داشت از موج بحر نیندیشید و بدین عزم عازم آن حدود شد و امیر هرموز را حاضر کرد و بفرمود تا مراکب و سفاین مرتّب سازد و بحکم دلالت عنان خدمت ملک گیرد تا رایت منصور او را سرّه «۲» عمان مرکز کند.

امیر هرموز کمر اطاعت بر بست و اسباب عبور بساخت و چتر همایون ملک را به فرضه عمّان رسانید.

والی عمان شهریار بن تافیل چون آن بلاء ناگهان و محنت نااندیشیده دید روی در پرده خفا کشید، و ملک در اجتناء ثمرات مراد و اجتباء «۳» اموال و استخراج کنوز باقصی الغایة برسید، به رعیت و ولایت زیادت ارهاق ننمود و بمواعید خوب و گماشتگان عادل مستظهر گردانید و خطبه و سکه ولایت بر نام خویش فرمود و مثال داد تا طلب امیر ولایت کنند و پیش من آورند که در امان خداست و ضمان مراعات من. بعد از تفحص او را در تنوری باز یافتند و بخدمت ملک آوردند.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ملک گفت ای تازیک، از مهمان بگریختی؟ من بمهمانی تو آمدم و باز می گردم و ولایت تراست و شحنه من اینجا در خدمت و صحبت تو می‌باشد.

آن بیچاره نیم مرده «۴» جبین خضوع ساجد زمین خشوع گردانید و بزبان تضرع گفت ای ملک فرزندان طفل دارم، اگر منّت جان بر من نهاده زنده گذاری باقی عمر، بعد قضاء اللّه، خود را بخشیده انعام ملک شناسم.

ملک را بر حال او رقت آمد، او را ایمن گردانید. پس شهریار از دفاین و خزاین و زواهر جواهر که اندوخته او و اسلافش بود ملک را خدمتها کرد و ملک در ظلّ دولت و کنف سلامت باز گرمسیر آمد.

عمان تا آخر عهد ارسلانشاه بن کرمانشاه بن قاورد شاه در دست ملوک کرمان بود و پیوسته شحنه کرمان آنجا، بعد از فوت ارسلانشاه و جلوس ملک مغیث الدوله-

---

(۱)- یعنی اباکننده و ممتنع.

(۲)- سره: ناف و مرکز

(۳)- اجتناء: چیدن، و باربر گرفتن؛ اجتباء: برگزیدن و انتخاب کردن.

(۴)- نسخه لیدن: مرد.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۱

و الدّین محمد [که] برادرش سلجوقشاه بن ارسلان شاه از او بگریخت و بعمان افتاد و آنجا مقام کرد، شحنه کرمان دیگر آنجا نشد.

فتح سیستان

قاورد شاه در اطراف کرمان محاربات نمود: از جمله در دربند سیستان پسرش امیرانشاه قریب ششماه با سجزیان محاربه نمود و حکیم ازرقی «۱» ذکر آن مصاف، در قصیده که در مدح امیرانشاه بن قاورد گفته، کرده و غیر از این قصیده قصاید غرّا در مدح امیرانشاه انشاء کرده.

و چون تمام ممالک کرمان قاورد را مسخر گشت چتر بر قاعده آل سلجوق، که نمودار تیر و کمان بود، هم بر آن هیئت مظلّه ساختند، و بر سر مثالها نشانی هم بر مثال تیر و کمان و کمانچه و بر زبر آن طغری نام و القاب بساختند.

در راه سیستان و درّه قاورد در چهار فرسنگی اسفه «۲» دربندی ساخته، دری از آهن در آویخت و مرد بنشاند. و از سر دره تا فهرج «۳» بم که بیست و چهار فرسخ است در هرسیصد گام میلی بدو قامت آدمی- چنانچه در شب از پای آن میل، میل دیگری می‌توان دید- بنا نهاد تا خلایق و عباد اللّه در راه تفرقه و تشویش نکنند، و در سر دره که ابتدای امیال از آنجاست خانی و حوض آب و حمام از آجر ساخته، و دو مناره ما بین کرک و فهرج بنا کرده یک مناره چهل گز ارتفاع و دیگری بیست و پنج گز ارتفاع و در تحت هرمناره کاروانسرا و حوض «۴».

---

(۱)- ازرقی هروی، ابو بکر زین الدین بن اسماعیل الوراق، از شعرای زمان سلجوقیان، قصاید او در مدح دو تن از شاهزادگان سلجوقی است: یکی شمس الدوله طغانشاه بن الب ارسلان، و دیگری امیرانشاه بن قاورد. وفات ازرقی ظاهرا قبل از سنه ۴۶۵ ه بوده است (رجوع شود به چهار مقاله قزوینی ص ۱۷۴ ببعد)

(۲)- اسفه از محال سیستان است و در تاریخ سیستان (ص ۲۵) بصورت سپه ضبط شده است.

(۳)- فهرج آبادیی است در چهار فرسخی بمپور (ر ک. سفرنامه فیروز میرزا ص ۳۲)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(۴)- میل قاوردی، همان میلهایی است که هنوز هم بعضی باقی است و اشتباها به نام میل نادری خوانده میشود، و حال آنکه نادر شاه اصولا- ازین بیابان نگذشته که میلی ساخته باشد و سبک و استیل بنای میل‌ها نیز به دوران سلجوقی مربوط میشود. ر، ک به حواشی تاریخ کرمان ص ۸۴ و مقاله مصحح این کتاب تحت عنوان نادرنامه، مجله راهنمای کتاب شماره ۱۱/ ۱۲ سال ۱۳۴۱.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۲

در شهر جمادی الاول سنه ۱۰۲۵ که رافم این صحیفه، محمد ابراهیم، بعد از فوز بسعادت زیارت حضرت امام الجن و الانس امام معصوم مرتضی علی الرضا، علیه و علی آبائه التحیهٔ و الثناء، با منسوبان و فرزندان بوسیله فوت خاله مرحومه‌ام و پرسش پسر خاله نور حقه مردمی و مروت، نور حدیقه سخاوت و فتوت میرزا ابو الفتح سلّمه اللّه تعالی و ابقاه فی ظل اعلیحضرت والد الماجد السلطان المطاع ملک جلال الدین و الدنیا، خلّد ظلاله العالی، بسیستان رفته قریب دو ماه در ملازمت تراب مستطاب ملک اسلام و مخدوم- زادگان عظام بسر برده بالحاح و التماس بسیار رخصت حاصل کرده متوجه مسکن و وطن بود، آثار خیرات قاوردی را به رأی العین مشاهده نمود.

اگرچه از امیال قلیلی بجا مانده اما مناره دوگانه برجاست و در راهی که از کرک جدا شده بجانب گشت «۱» خبیص «۲» میرود رائیان «۳» می‌گویند که یک دو مناره کوچک هست و حقا که چیزی فوق آنچه قاورد در بیابان کرک نموده مقدور بشر نیست که بعمل آورد. هرکه بنظر امعان در آثار آن ملک ملک نشان نگرد سایر اوضاع او را تفرّس می‌تواند نمود.

انّ آثار نا تدّل علینافانظروا بعدنا الی الآثار و از طرف یزد، در ده فرسنگی یزد چاهی ساخت و مرد بنشاند و آنرا الحال «چاه قاورد» میگویند. و معتمدان با امانت و دیانت در ممالک بر کار کرد.

چهار حد «۴» کرمان چنان شد که گرگ و میش باهم آب خوردی. و خصب و

---

(۱)- گشت؟ چنین است در اصل و شاید هم دشت خبیص؟ گشت در اصطلاح محلی معنای میدانگاه و حوزه و حومه هم میدهد.

(۲)- خبیص، همان شهداد امروزی است که در جنوب شرقی کرمان واقع شده و سرزمینی حاصلخیز و هوائی گرم دارد. محصول عمده آن مرکبات خصوصا پرتقال بسیار شیرین و لطیف و پرآب و همچنین خرماست. این ناحیه اغلب معرض تاخت و تاز اقوام بلوچ و همچنین مهاجمین خراسان بوده است.

(۳)- رائیان، اصطلاح محلی است در کرمان برای کسانیکه بار و میوه و امثال آنرا بر خر نهاده خصوصا از شهداد و سیرچ به کرمان میآیند؛ امروز «رائیها» خوانده میشوند.

ظ: از راه، آنها که از راه میآیند! رائی به معنای بیننده هم هست.

(۴)- ن. ل: چهار صد (؟)

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۳

فراخی بحدّی شد «۱» که نقله اخبار آورده‌اند که وقتی در صمیم زمستان بجیرفت میرفت چون حرکت رکاب فرمود در بردسیر کرمان صد من نان بدیناری سرخ بود. بعد از آنکه بدولتخانه جیرفت فرود آمد، انهای رأی پادشاه کردند که هم در این هفته در بردسیر، نود من بدیناری کردند؛ و نیز آرد سیاه و تباه می‌پزند؛ در حال با ده سوار از خواص عزم بردسیر کرد و یک شبانروز ببردسیر آمد و جمله نانبایان را بخواند و گفت: تا من بشدم ملخخواری در این شهر افتاد؟

گفتند: نی.

گفت: آفتی دیگر از آفات سماوی رخ داد که آسیاها خراب شد؟

گفتند: نی.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گفت: لشکری بیگانه روی بدین جانب نهاد؟

گفتند: نی!

گفت: سبحان اللّه العظیم! چون من با حشم از این شهر رفتم مئونت و خرج ولایت از دو با یکی آمد، بایستی که یکصد و بیست من نان بدیناری شدی. پس چند تن «۲» از معارف خبّازان در تنور تافته نشاند و بسوخت! و باز بجیرفت آمد.

فتح فارس و قتل قاورد

ملک قاورد در آخر عهد ولایت فارس از فضول فضلون «۳» خالی کرد و تخت ملک شیراز را بجمال عدل خویش جالی «۴»، و چون

---

(۱)- شاید: رسید؟

(۲)- ن. ل: جندی

(۳)- ن. ل: فضلان

(۴)- فضلون، فضل بن حسن معروف به فضلویه که نسب خود را به ارشیر بابکان میرسانید، چون دولت آل بویه ضعیف شد در شهور سنه ۴۴۸ ابو منصور فولاد ستون را که آخرین آن طبقه است گرفته در یکی از قلاع محبوس ساخت و بر تمامی فارس استیلا یافت، تا آنکه قاورد ابن جغر بیک سلجوقی لشکر بدانجا کشیده، وی را چون قدرت مقاومت نبود بالضروره بدیوان الب ارسلان رفت و مجددا حکومت فارس را به مقاطعه گرفت، .. اما بهرحال در سال ۴۶۴، خواجه نظام الملک برای دفع او بفارس آمد (چه طغیان کرده بود) و تسلیم خواجه شد و در یکی از قلاع محبوسش ساختند و در آن قلعه درگذشت، خاندان او در فارس و شبانکاره معروفند. ر ک:

تاریخ کرمان ص ۸۰- روضة الصفا، چاپ سنگی ص ۶۴

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۴

فارس او را مسلم شد برادر کهترش الب ارسلان محمد که بعد از عمش طغرل بیک پادشاه ایران بود در لب جیحون بر دست یوسف برزمی، چنانچه در مقاله اولی ذکر شد «۱»، مقتول گردید و امراء حضرت بحکم ارث و وصیّت، سلطان ملکشاه را بر تخت نشاندند و بعد از خراسان توجه عراق نمودند. و قاورد خود در اصل ذات پادشاهی دلیر فرزانه بود و ضبط بحکم کبر سن و تعرّف دقایق امور پادشاهی و سلطنت و تکشف از حقایق احوال سپاهی و رعیت، با وجود خود، سلطنت ملکشاه را که هنوز سنین عمرش بعشرین نرسیده بود جایز نمیشمرد.

تحریک امراء مزید علت شده با لشکری که داشت بهوس سلطنت عراق- بامید اتفاق امراء پرنفاق- عازم همدان شد و ملکشاه از ری بدر همدان آمد و میان ایشان مصافی عظیم رفت و سه شبانروز عراصه جدال برچیده نشد و چون فرزین بند ملکشاه قایم بود، امراء، اسب در میدان وفاق قاورد نتوانستند جولان داد و بالاخره لشکر قاورد چون اصحاب پیل خوار و ذلیل شده پیاده و سوار رخ بیکبار از عرصه کارزار برتافتند و شاه را در ماتگاه گذاشتند.

قاورد نیز عنان برتافته سالک وادی فرار شد و در اثناء هزیمت، او و دو پسرش امیرانشاه و سلطان شاه را اسیر گرفته نزد ملکشاه بردند، و قاورد را روزی چند مقید داشته در شب خفیهٔ خبه کردند و امیرانشاه و سلطان شاه را میل کشیدند، و این واقعه در شهور سنه ۴۶۶ اتفاق افتاد «۲».

---

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(۱)- مقصود قسمت اول کتاب است که شامل تاریخ سلاجقه بطور کلی بوده و متأسفانه توسط هوتسما بچاپ نرسیده است.

(۲)- قتل قاورد، ظاهرا موجب قتل قاورد توطئه و سروصدایی بوده است که بین امراء ملکشاه وجود داشت و محمد بن ابراهیم نیز بدان اشاره کرده و گفته بود که اصولا قاورد بر اثر مکاتبات امرای ملکشاه متوجه همدان شد.

ظهیری نیشابوری در مورد قتل قاورد گوید: بر ظاهر قصبه کرج میان هردو گروه ملاقات افتاد و تا سه شبانروز مصاف کردند تا عاقبت قاورد منهزم شد و سببش آن بود که از خیل ملکشاه سواری بر شخصی از حشم قاورد زخمی زد که کمرگاه نیمه و بالای او بگذرانید، سر و دستها از او جدا شد و کفل و رانها بر اسب بماند! قاورد چون چنان زخمی مشاهده کرد فرار بر قرار اختیار کرد ... و بدست حشم ملکشاه گرفتار آمد ... لشکریان تطاولی مینمودند و تجاسری میکردند بنابر فتحی که کرده بودند، مواجب نان پاره افزون میخواستند و در حضور نظام الملک بسهو لفظی بر زبان راندند: یعنی «اگر اقطاع و مواجب ما زیاد نخواهد بود، سعادت سر قاورد باد!».

نظام الملک قبول کرد که امشب به گاه خلوت صورت این معنی بر رأی سلطان عرضه دارم ... شب رمزی ازین معنی با سلطان بگفت و صلاح و فساد کلمه بر او روشن کرد، سلطان بفرمود قاورد را شربت زهر چشانیدند، و هردو چشم پسرش را میل کشیدند.

روز دیگر که لشکر به تقاضای جواب باز آمدند، گفت: دوش ازین معنی خبری با سلطان نیارستم گفت که متفکر بود و تنگدل و مجال سخن نماند، بسبب آنکه قاورد، دوش از سر ضجرت، زهر از نگین انگشتری درمکیده بود، سلطان بسیار از پازهر هندی و تریاق و سلسال بربری بوی داد، اما چون در اعضاء و امعاء پراکنده بود و اجل رسیده، نافع نبود، جان بداد!

ایشان ازین سخن متوحش و از حدیث گذشته بترسیدند و جمله دم درکشیدند.

(سلجوقنامه ظهیری ص ۳۰، راحة الصدور راوندی ص ۱۲۷)، در زبدة التواریخ آمده است که قاورد به تخنیق کشته شد.

تاریخ گزیده (ص ۴۷۹) فوت قاورد را در سال ۴۶۵ دانسته، و جهان‌آرای قزوینی (نسخه خطی) گوید: چهارم شعبان در حوالی همدان با سلطان ملکشاه مصاف داده اسیر شد و به زه کمان کشته گردید». بسال ۴۶۵ ه. (لب التواریخ)، در حبیب السیر سال ۴۶۳ ضبط شده است. در باب کیفیت این واقعه رجوع شود به اخبار الدولة السلجوقه ص ۵۸ و تاریخ وزیری مصحح نگارنده ص ۸۴

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۵

او را فرزندان بسیار بود. از پسران آنچه نام ایشان بما رسیده: امیرانشاه، و کرمانشاه، و سلطانشاه، و تورانشاه، و شاهنشاه، و مردانشاه، و عمر، و حسین.

و گویند چهل دختر داشت بعضی را در حکم امراء آل بویه کرد و اکثر بعلویان داد. «۱» از آنجمله هشت دختر به ولی صالح شمس الدین ابو طالب زید زاهد نسّابه مدفون به خبیص که جدّ راقم است و هفت پسر او داد.

---

(۱)- زید زاهد نسابه، گویند که قاورد شاه دختری داشته بسیار زیرک، و هرکس خطبه میکرد تزویج نمی‌نمود و میگفت: «این شخص کفو او نیست» و آخر به بابا زید مجرد که هم سید و هم عارف بود داده است و سادات خبیص از فرزندان ایشانند. (رساله عبد الرزاق کرمانی ص ۱۰۹). مقبره بابا زید در شهداد، در تذکره محرابی (مورخ قرن دهم هجری) نامبرده شده و هنوز نیز این محل باقی و مورد احترام عموم است.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۶

گفتار در ذکر کرمانشاه بن قاورد که پادشاه دویم است از پادشاهان کرمان.

قاورد در وقت توجه بحرب ملکشاه او را بر جای خویش نشاند. چون خبر قضیه پدر استماع نمود بر سریر سلطنت نشسته یکسال

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حکم راند و درگذشت «۱».

---

(۱)- بنابر این زمان حکومت او باید سال ۴۶۶ و ۴۶۷ هجری بوده باشد، در اخبار الدولة السلجوقیه روز وقوع جنگ بین قاورد و ملکشاه چهارشنبه بیست و ششم جمادی الاولی سال ۴۶۶ آمده است و گوید چون قاورد قبلا با امرای ملک مکاتباتی داشته، گمان میکرد باو کمک خواهند کرد، ولی امیر تمیراک (تمیرال؟) بر او غلبه کرده و هرچند او را تطمیع نمود قبول نیفتاد و قاورد را نزد ملک برد، ملک با دیدن عم خود به سائقه خویشاوندی به گریه افتاد ولی خواجه نظام الملک گفت: «الملک عقیم» مواظب بأش که اگر تو بدست او گرفتار شده بودی با تو چه میکرد؟ و او را بزندان انداخت.

در زندان عمید ابو الرضا درخواست کلیدهای خزائن و علامات دفائن را کرد، قاورد گفت «بلاد کرمان تضایقت حدودها، دخلها قلیل و ساکنها علیل» و ضمنا اضافه کرد که ذخائر او بسیار کم است و تقاضا داشت که او را آزاد کنند تا به سرزمین عمان بازگردد و نامه‌ای هم به سلطان نوشت ولی نامه را به سلطان نرسانیدند (از ترس آنکه او را آزاد کند) و به تخنیق او را کشتند. (اخبار الدولة السلجوقیه ص ۵۸)، اما اگر تاریخ واقعه را در ۴۶۵ بگیریم (طبق سایر روایات)، حکومت کرمانشاه یک سال عقب‌تر خواهد بود.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۷

گفتار در ذکر سلطان شاه بن قاورد که پادشاه سیم است از پادشاهان کرمان

اشاره

سلطان شاه چون با پدر و برادر اسیر سلطان ملکشاه شد برادرش امیرانشاه را، که شمه‌ای از مردی و مردانگی او در دیوان حکیم ازرقی مذکور است- و چون نزدیک ده قصیده در مدح او دارد ذکر همه موجب تطویل میشود، از یک قصیده این چند بیت ثبت افتاد:

لحکیم ازرقی

همایون جشن عید و ماه آذرخجسته باد بر شاه مظفر

امیرانشاه بن قاورد چغری‌جمال دولت و دین راست یاور «۱»

خداوندی کجا کوته نمایدبه پیش خطه او خط محور

اگر خورشید بودی دست رادش‌شدی دشت زمین «۲» یاقوت احمر

زمین باران جودش گر بیابدبجای سبزه روید از زمین زر

به در بند سجستان آنکه او کردمثال کرده حیدر به خیبر

حنا «۳» و کوهه زین داشت ششماه‌بجای خواب خوش بالین و بستر

در این ششمه زمانی بر نیاسودز دار و گیر گرد آن «۴» معسکر

بگرد اندر همی شد مهر پنهان‌بخون اندر همی زد چرخ چنبر

---

(۱)- نسخه نفیسی: جمال دین و دین را پشت و یاور.

(۲)- ن. ل جرم زمین.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(۳)- حنا: قبضه زین.

(۴)- ن. ل: پیلان معسکر

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۸ ز بانگ کوس غرّان، چشم کودک‌همی احول شد اندر ناف مادر «۱»

ز بیم جان همی جان کرد پنهان «۲»چو درّاج از پس خس‌ها غضنفر «۳»

زمین دریای موج‌افکن شد از خون‌در او کشتی سوار و کشته لنگر

اجل بازو زنان هرسو همی رفت‌بخوان اندر چو مرد آشنا ور

جهانی دیده بر خسرو نهاده‌بتیر و نیزه از دیوار و از در

ز شه برج از قضا را چرخ داری «۴»ملک را یافت در میدان برابر

ز خون شمشیر هندی بر کفش لعل‌ز خوی خفتان رومی بر تنش تر

چو آتش چرخ را پر کرد و بشتافت‌که آتش بند را «۵» پاداش و کیفر

برو بازوی او بر گستوان دارخدنگ راست زد «۶» بر گستوان در

ز زخم تیر تا پای خداوندبدستی مانده بد با نیر «۷» کمتر

ز دیگر سو بدانسو تیر بگذشت «۸»که از تیری نیالودش بخون پر

ملک چون سرو و گل شادان و خندان‌نشاطی «۹» باد پائی خواست دیگر

ملایک در هوا «۱۰» آواز دادندز شادی در شگفت: اللّه اکبر

ز فرّ ایزد و آثار دولت‌نشانی باشد این واضح نه مضمر

دو پیکر بود اسب و مرد جنگی‌بسوزانی و تیزی برق و صرصر

بزخم اندر چه داند پیر بیجان «۱۱»تفاوت جستن از پیکر به پیکر «۱۲»

---

(۱)- ن. ل. رحم مادر

(۲)- ن. ل: تن کرد پنهان:

(۳)- صید غضنفر

(۴)- ز شه برجی قضا را چرخ داری.

(۵)- کز آتش بیند آن پاداش و کیفر

(۶)-

بزد بر بازوی بر گستوان دار،خدنگی راست رو بر گستوان در

(۷)- کذا، شاید: یا نیز (؟)

(۸)- بدیگر سو از آن سو تیز بگذشت

(۹)- بساطی (؟)

(۱۰)- ملایک بر هوا

(۱۱)- احتمال دارد تیر بی‌جان یا تیر و پیکان یا تیر پیچان باشد

(۱۲)- تفاوت کردن از پیکر به پیکر

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۹ بگیتی ز آب دانش «۱» خیره‌تر نیست‌دو جانور یار سلطان ستمگر «۲»

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سیاوش را و خسرو را نیازردچو فرّ ایزدی بدآب و آذر

تهوّر گرنه بد بودی ز شاهان «۳»نه جوشن داردی در کین نه مغفر

چه باید مغفر از آهن مر آن راکه یزدان داده باشد مغفر از فر

ایا شاهی که شخصت را بیاراست‌بعقل و حلم یزدان پیکر و بر

فزون شد دولتت تا بازگشتی‌ز جنگ سکزیان «۴» دیو منظر

توان بردن هنوز از جنگ جایت‌دریده زهره سکزی به زنبر «۵»

از اکنون تا پسین روزی ز گیتی‌بر آن خاک ار فرود آید کبوتر

ز بس آغاز «۶» خون، گر دانه چیند،طبر خون «۷» رویدش از حلق و ژاغر «۸»

چنان کردی که بر ایوان شاهان‌بجای جنگ گاه رستم زر «۹»

از این پس مر ترا در زین نگارندتن تنها دریده قلب لشکر

بعون رخش و زال و تیر سیمرغ «۱۰»ز یک تن کرد رستم پاک کشور

تو تنها گر بکوشی با سپاهی‌چو قوم عاد در بالای صرصر «۱۱»

چنان شان باز گردانی که از بیم‌برادر سبق جوید بر برادر

ترا سیمرغ و تیر گز نبایدنه رخش جادو و زال فسونگر

---

(۱)- حتما ز آب و آتش بوده است.

(۲)- دو جان او بار سلطان ستمگر

(۳)- شاید: تهور گر نبد، سودی به شاهان

(۴)- سکزیان: سیستانیان، اهالی سیستان

(۵)- زنبر- زنبیل، ظرف بزرگ

(۶)- آغار: نم، رطوبت، زه، آنچه ترا بد از کوزه و مانند آن

(۷)- طبر خون: بید سرخ

(۸)- ژاغر: چینه‌دان

(۹)- بجای جنگهای رستم زر

(۱۰)- پر سیمرغ

(۱۱)- چو قوم عاد بر بالای اشقر.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۰ ز مردی و جگر نگذاشت باقی‌مصور بر تو ای «۱» زیبا مصوّر «۲»

الا ای نامور شاهی که هستی‌ز شاهان در هرانواعی مخیّر

ز سهم افزای کاری باز گشتی‌که آن نادیده «۳» کس را نیست باور

ز خفتان معصفر بند بگشای‌ز ساقی باده‌ای بستان معصفر

بجای جوشن اندر پوش قاقم‌بجای نیزه بر کف گیر ساغر

قدح بر کف نه و عنبر همی بوی «۴»برافروز آتشی چون چشم عبهر «۵»

اگر بستان آزاری بپژمرد «۶»به آذر بوستانی کن ز آزر «۷» ***

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ایا شاهی که ار نظم مدیحت‌نگردد سیر طبع مدح گستر

مرا از نظم در خاطر عروسی است‌که از مدح تو خواهد نقش و زیور «۸»

---

(۱)- این زیبا مصور؟

(۲)- در دیوان ازرقی این اشعار اضافه است:

شجاعت هدیه‌ای باشد خدایی‌یلان را در دماغ و دل مستر

کسی را در جهان ضامن نگیردبشخص فربه و بالای ستگر

به پیش شیر لاغر پیل فربه‌چنان باشد که کوهی پیش یک ذر؟

و لیکن گاه کوشش بردراندوال از پیل فربه شیر لاغر

الا ای نامور شاهی ... (۳)- در اصل: با دیده

(۴)- قدح بر کف نه و عبهر بینبوی ...

(۵)- عبهر: صفت نرگس

(۶)- از متن شعر برمیآید که این جنگ در پائیز صورت گرفته، بیت اول هم صراحت بر این معنی دارد.

(۷)- در دیوان ازرقی این اشعار اضافه است:

درختان رز اکنون تا نه بس دیریکایک زرد کرده سبز چادر

برین گردون دریا چهر از میغ‌بپیوندد سماریهای عنبر

سماریهای عنبر چون گران شدفروبارد ز عنبر عقد گوهر

وزان باریدن گوهر به نیسان‌بخندد باغ و بر بالا صنوبر

(۸)- در دیوان اضافه است:

بقای ذکر مردم نظم عالی است‌که دارد پای با ارکان و اختر

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۱ بسا کاشعار من در مدحت توبخواهد گشتن از دفتر بدفتر «۱» و این قصیده شصت و چهار بیت است همه بر این نظم و اسلوب-

و سلطان شاه را بعد از قتل قاورد شاه میل کشیدند. اما سلطان شاه را، بنابر تقدیر سمیع بصیر، آینه نظر از آه قصد تیره نشد و بادام بصر از سنگ تکحیل شکسته نگشت، و شخصی از خدم پدرش او را از لشکرگاه ملکشاه بدزدید و بر پشت خویش بکرمان آورد «۲».

در کرمان، کرمانشاه، که پدر او را بجای خویش نشانده بود، کلبه دنیا را وداع کرده بود و دیگر پسران قاورد در قلاع بودند؛ مهد امیر حسین که طفل بود بر تخت می‌نهادند و بار میداد. چون رکن الدوله سلطان شاه برسید- در ماه صفر سنه ۴۶۷- تخت ملک موروث را بزینت فرّ خویش رتبت افزود و امور ممالک را در نصاب تقویم قرار داد.

چون مدت یکسال از ملک او برآمد، سلطان ملکشاه بنابر حرکت قاورد، بقصد استیصال نهال اقبال خاندان قاوردی، عزم کرمان فرموده با لشکری بسیار

---

(۱)- پایان قصیده اینست:

الا تا هردرختی نیست طوبی‌الا تا هرغدیری نیست کوثر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چو کوثر عمر و عیشت باد شیرین‌چو طوبی شاخ بختت باد پربر

(۲)- کیفیت میل کشیدن سلطان شاه را ضمن حکایتی چنین گویند: «سلطانشاه روزی در بعلیاباد بعشرت مشغول بود و مجلسی چون بهشت آراسته و وقتی خوش میرفت و ندیمان را خلعت‌ها میداد و ولایات می‌بخشید، ناگاه صاحب خبر آمد، یک انگشت کاغذ پیش وی فرستاد.

چون آن کاغذ مطالعه فرمود، گونه او متغیر گشت. پس فرمود که: زود مجلس برچینید تا مستی باز شهر بریم! طباع ندما بهم برآمد که چه حادث شده است؟ گفت صاحب خبر نموده که ملکشاه به اصفهان میرسد، گفتند ای پادشاه للّه الحمد که زیادت ازین نیست، از اصفهان تا کرمان صد و چهل فرسنگ است و از بعلیاباد تا شهر پنج فرسنگ! آخر این مجلس تمام بسر توان برد، ... گفت: «شما نیک میگوئید، اما معذورید که پالان ندیده‌اید»، گفتند ای شاه پالان چه معنی دارد؟ گفت من در خدمت پدر خویش ملک قاورد بعراق بودم بهمدان، چون او را واقعه آن افتاد، مرا بگرفتند و میل کشیدند، و در حالت میل کشیدن پالانی از استر بیاوردند و بر من نهادند و کسی بر سر آن نشست تا من حرکت نکنم!»

و سلطانشاه را میل کشیده بودند، اما حدقه باطل نشده بود. (عقد العلی ص ۶۴)

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۲

و حشری بی‌شمار بر در بردسیر نزول کرد. «۱»

سلطان شاه در شهر متحصن شده، بلباس خضوع متّلبس شده، بقدم خشوع پیش آمده پیغام فرستاد که: مرا چهل خواهر است که بحکم خویشی ناموس سلطان جهانند، کرم و فتوّت سلطان عالم روا ندارد که بدست خربندگان لشکرگاه افتند!

بعد از تردّد سفراء و استشفاع امراء و وزراء، چون سلطان سوگند خورده بود که شهر کرمان را خراب کند، تصدیق سوگند سلطان را، یک برج از قلعه کهن که آنرا برج فیروزه میگفتند خراب کردند و سلطان بعد از آنکه هفده روز بر در بردسیر مقام کرده بود باز گشت «۲».

سلطانشاه پادشاهی بود عشرت دوست، در مدت ده سال که پادشاه کرمان بود غیر عشرت به امری دیگر نپرداخت، و در آخر عهد ملک او از برادران او در کرمان تورانشاه مانده بود، او را بجانب بم فرستاد نه بطریق نیابت بل بحکم

---

(۱)- حرکت ملکشاه بکرمان، آنطور که از جهان‌آرا برمیآید «ملکشاه در سنه اثنی و سبعین لشکر بدانجا کشیده بلده کرمان را هفده روز محاصره کرد و بعد از آن به امان از آنجا برخاست،» بنابراین حمله ملکشاه پنجسال بعد از بتخت نشستن سلطانشاه باید صورت گرفته باشد.

منتظم ناصری و ابن اثیر نیز وقایع جنگ ملکشاه و سلطانشاه را در سال ۴۷۲ دانسته‌اند و ابن اثیر گوید که ملکشاه در ۴ محرم ۴۷۳ به اصفهان بازگشت (الکامل ج ۱۰ ص ۴۳) با این حساب، قول صاحب تاریخ که گوید: پس از یکسال که از حکومت سلطانشاه گذشت ملکشاه متوجه کرمان شد، قابل تأمل است.

(۲)- نباید ملکشاه از بنی عم راضی شدند که در بلاد کرمان و بلوچستان نام ملکشاه را در خطبه مقدم بر نام سلطانشاه بخوانند و در وقت ضرورت از فرستادن سپاه مضایقه ننمایند.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۳

استهانت «۱».

چه ملک تورانشاه در میان زنان «۲» پرورده بود، و در تضاعیف شمایل او جنس بی‌سنتی «۳» بود، و اکثر سخن بزبان کرمانی گفتی، و سلطانشاه و دیگران از وی حساب پادشاهی برنمی‌گرفتند «۴».

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(۱)- واقع اینست که تورانشاه را تبعید کرده بود، و ظاهرا از او وحشتی داشته است. در عقد العلی آمده است که: «برادر خویش را، ملک تورانشاه، تیمار نداشتی و قصد کشتن و تکحیل نیز بکردی و گفتی ازین برادر من هیچ نیاید، و او را به بم فرستاده بود». بقرار ظاهر نجات این جوان از چنگ قتل به علت دخالت ناصر الدین کسری منشی و وزیر ملک بوده است.

(۲)- ن. ل. زمان؟

(۳)- کذا، جنس بی‌سنت؟ آیا مقصود اینست که خوی یا عضو خلاف طبیعتی داشت؟ یا احتمالا خبثی بی‌سببی؟ خفتی بی‌سببی بود

(۴)- صاحب جهان‌آرا نیز گوید: «در میان زنان بزرگ شده بود و در لهجه و ادا بایشان مشابهتی داشت،» جالب‌تر از آن، سخن گفتن او بزبان کرمانی است، ظاهرا سخن گفتن رسمی و خانوادگی سلاجقه احتمالا ترکی بوده است و این یک تن چون با زنان کرمانی انس گرفته و زبان کرمانی آموخته بود به لهجه کرمانی صحبت میکرده و این امر را برادر در حکم نقطه ضعف او شمرده است؟

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۴

گفتار در ذکر ملک عادل ملک محیی الدین عماد الدولهٔ تورانشاه بن قرا ارسلان بک که پادشاه چهارم است از پادشاهان کرمان

اشاره

چون سلطان شاه از اوج ملک بحضیض هلک پیوست «۱» از اولاد قاورد جز عماد الدوله تورانشاه نمانده بود. سرای ملک بحکم ارث حق او شد و امرا به بم رفته او را بدار الملک بردسیر آوردند و در ماه رمضان سنه ۴۷۷ بر تخت قاوردی صعود فرمود و چون قباء ملک بر قامت قابلیّت او راست بایستاد، ساز عدلی ساخت که مردم نواهای انصاف نوشروان فراموش کردند، و از لطایف حسن سیرت غالیه‌ای آمیخت که عبیر عهد عمر بن عبد العزیز در جنب آن بویی نداد.

و منصب وزارت به حاتم روزگار و صاحب نامدار صاحب مکرم بن العلاء «۲»، که اخبار کرم او در صدور کتب که بر نام او ساخته‌اند ثبت است و دواوین شعراء مفلق

(۱)- مرگ سلطانشاه، حبیب السیر و تاریخ گزیده و روضهٔ الصفا سال وفات او را در ۴۷۶ دانسته‌اند اما جهان‌آرا گوید: در سنه سبع و سبعین [۴۷۷] وفات یافت؛ و چون تورانشاه در رمضان ۴۷۷ از بم به کرمان آمده و به سلطنت نشسته، فوت سلطانشاه طبعا در اوایل سال ۴۷۷ باید اتفاق افتاده باشد.

(۲)- مکرم بن العلاء، مراد ناصر الدین ابو عبد اللّه مکرم بن العلاء وزیر ادب‌پرور شاعردوست تورانشاه و ممدوح ابو اسحاق ابراهیم بن عثمان الغزی و منعم مقاتل بن عطیه است.

ظاهرا مکرم بن علاء بعدا وزارت تورانشاه و ایرانشاه را نیز داشته است، در دیوان معزی قصیده‌ای مربوط به وزیر ایرانشاه است که گوید:

صاحب دولت مجیر ملت و صدر کفاهٔناصر دین کدخدای خسرو گیتی‌ستان

سید و تاج وزیران مکرم آنکه هست‌منعم فی کل حال مقبل فی کل شان

گوش او گوئی بکرمان بشنود بیواسطه‌هر کجا در کشوری آید ز درویشی فغان

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چون عباسی و غزّی و برهانی و معزی بحسن آثار و کمال بزرگواری او شاهد عدل، و عباسی در مدح او و تعرض و ذم نظام الملک که با یکدیگر معاصر بودند، می گوید:

(شعر)

الشیخ یعطی درهما من بدرهٔو الصدر یعطی بدرهٔ من درهم- تفویض فرمود.

از شواهد کرم او حکایت آمدن شبل الدوله است بکرمان، و آن بر این نهج در تاریخ «مرآت الجنان و عبرهٔ الیقظان» مذکور است در ذکر فوت شبل الدوله در ۵۰۵:

و فی السنهٔ المذکورهٔ، ابو الهیجاء مقاتل بن عطیهٔ بن مقاتل البکری الحجازی- الملقب شبل الدولهٔ- کان من اولاد امراء العرب، فوقع بینه و بین اخوته وحشهٔ اوجبت رحیله عنهم، ففارقهم و وصل الی ببغداد، ثم خرج الی خراسان و اختص بالوزیر نظام الملک و صاهره، و لما قتل نظام الملک رثاه ببیتین و قدّم ذکر هما فی ترجمته، ثم عاد الی بغداد و اقام بهامدهٔ و عزم علی قصد کرمان مسترفدا وزیرها مکرم بن العلاء، و کان من الاجواد.

و کتب الی المستظهر باللّه قصته، یلتمس منه الانعام علیه بکتاب الی الوزیر المذکور یتضمن الاحسان الیه، فوقع المستظهر علی رأس قصته: «یا ابا الهیجاء، ابعدت النجعهٔ، اسرع اللّه بک الرجعهٔ، و فی ابن العلاء مقنع فطریقه (؟) فی الخیر مهیع (؟) و ما یسدیه الیک تستحلی ثمرهٔ شکره و تستعذب میاه برّه، و السلام».

فاکتفی ابو الهیجاء بهذه الاسطر و استغنی عن الکتاب و توجه الی کرمان.

بقیه پاورقی صفحه قبل

_____او بکرمانست و از جودش بهر اقلیم هست‌منتی بر هرمکین و نعمتی در هرمکان

نام اینصاحب که دستور است ایرانشاه رااز فضایل هست در ایران و توران داستان مرحوم اقبال در یادداشت‌های خود می‌نویسد:

گوش او گوئی بکرمان بشنود بی‌واسطه‌هر کجا در کشوری آید ز درویشی فغان بظن غالب مقصود از این شخص که معزی او را ناصر الدین و صاحب میخواند صاحب ناصر الدین ابو عبد اللّه مکرم بن العلاء وزیر مشهور سلاجقه کرمان است و اگر این حدس صحیح باشد معلوم میشود که مکرم بن العلاء لا اقل تا ۴۹۰ که ابتدای سلطنت ایرانشاه است حیات و وزارت داشته، قطعا مقصود همان مکرم بن العلاست که غزی در اشعار خود او را بلقب مجیر الدوله میخواند.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۶

فلما وصلها قصد حضرهٔ الوزیر و استأذنه فی الدخول، فأذن له، فدخل علیه و عرض علی رأیه القصهٔ، فلمّا رآها قام و خرج عن دسته اجلالا و تعظیما لکاتبها و اوصل لابی الهیجاء الف دینار فی ساعهٔ، ثم عاد الی دسته، فعرفه ان معه قصیدهٔ یمدحه بها، فاستنشده ایاها، فانشده:

دع العیش یدرع عرض الفلاالی ابن العلاء و الّا فلا فلمّا سمع الوزیر هذا البیت اطلق له الف دینار آخر، و لما کمل انشاد القصیدهٔ اطلق له الف دینار آخر، و خلّع علیه، و قاد الیه جوادا یرکبه، و قال له: «دعاء امیر المؤمنین مسموع و مرفوع، و قد دعا لک بسرعهٔ الرجوع،» و جهزّه بجمیع ما یحتاج الیه، و رجع الی بغداد، و کان من الادباء الفضلاء. «۱»»

بنای مسجد ملک

و از حکایات عدل ملک عادل یکی آنست که بغایت عمارت- دوست بود و همواره اصناف محترفه در سرای او برکار بودندی،

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(۱)- خلاصه ترجمه این بخش این است: در سال فوق، ابو الهیجا مقاتل بن عطیهٔ بن مقاتل بکری حجازی ملقب به شبل الدوله که از امیرزادگان عرب بود، بین او و برادرانش کدورت و وحشتی ایجاد شد که لازم مینمود از آنان جدائی گزیند، پس، از برادران جدا شد و به بغداد آمد، آن‌گاه به خراسان رفت و در درگاه نظام الملک منزلتی یافت و چون نظام الملک بقتل رسید به دو بیت او را رثا گفت که در شرح حال او ذکر شد.

پس ببغداد باز گشت و مدتی در آنجا می‌بود و آنگاه عزم کرمان نمود بامید آنکه بدستگاه وزیر آن دیار مکرم بن علا که از بزرگمردان و بخشندگان بود راه یابد. پس نامه‌ای به المستظهر باللّه نوشت و از او تقاضا نمود تا نامه توصیه‌آمیزی از او به وزیر بنویسند. مستظهر باللّه بر بالای تقاضانامه او نوشت: «یا ابا الهیجاء ... الخ»

ابو الهیجا به همین چند سطر اکتفا کرد و دیگر نامه‌ای نخواست و بسوی کرمان آمد و چون بدانجای رسید، بدرگاه وزیر آمد و اجازه حضور خواست، پذیرفت و چون رفت و داستان را بازگفت، و او را دید، برخاست و از مسند خود برای تکریم او از جای برخاست و دستور داد فورا هزار دینار به ابو الهیجا بدهند و دوباره به مسند بازگشت. پس گفت که قصیده‌ای در مدح او دارد و او اجازه داد که بخواند و خواند:

دع العیش ...

وزیر که این بیت را شنید، هزار دینار دیگر باو داد و چون قرائت قصیده پایان یافت، باز هزار دینار باو داد و خلعت بخشید و اسبی باو سپرد و گفت که فرمان امیر المؤمنین بر چشم و جان است و باید زودتر بازگردی. آنگاه وسایل بازگشت او را فراهم ساخت و او به بغداد بازگشت.»

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۷

و او از محاورت و مخالطت اهل صناعت و حرف تحاشی ننمودی، وقتی در شهور سنه ۴۷۸ درودگری «۱» در سرای شهر کار میکرد دو شاگردی با وی که به اولاد ترکان مشابهتی داشت.

ملک از درودگر پرسید که این کودک ترک‌زاده است؟

درودگر گفت: این مسأله حق تعالی از تو پرسد! مادر این پسر میگوید که از من آمده است؛ ترکی در خانه من بحکم نزول ساکن است، لابدّ جواب این، ترا باید داد- و آنوقت مقام لشکری در شهر بود، و ربض هنوز نساخته- «۲»

ملک تورانشاه را سخن درودگر بر آتش قلق و اضطراب نشاند و دیده دلش را از دود اندوه تیره گردانید، و حالی فرمود تا مهندسین ولایت و استادان بنا را حاضر کردند و در ربض بیرون شهر بنای سرای خویش فرمود و در جنب سرای، مسجد جامع و مدرسه و خانقاه و بیمارستان و گرماوه و اوقاف شگرف بر آنها نهاد، «۳» و فرمود تا امراء دولت و صدور حضرت و معارف ولایت همه در ربض منازل ساختند. و چون مکالمه درودگر و ملک روز سه‌شنبه بود و همان روز بناء عمارات شد آن محله به «محله سه‌شنبهی» معروف گردید و حال التحریر اگرچه ویران است اما بهمان اسم مشهور است.

و از یمن عدالت اوست که بعد از پانصد و پنجاه سال هنوز مسجد جامع او که

(۱)- بروایت تذکرة الاولیاء محرابی: گلکاری

(۲)- در ایام سالفه، وقتی سپاهیانی بر شهری چیره میشدند، لشکریان را در خانه‌ها تقسیم میکردند و هرصاحب خانه‌ای مجبور بود یکی یا چند تن سپاهی را در خانه خود نگاهدارد و معلوم بود کزین میان چه فسادها برمیخاست. در تاریخ بخارا نیز هنگام تسلط عرب بر شهر چنین واقعه‌ای، یعنی تقسیم افراد سپاهی را در خانه مردم، می‌بینیم.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(۳)- از موقوفات تورانشاه چیزی فعلا باقی نیست، محلتی را که صاحب تاریخ نام میبرد به محله شاه عادل موسوم و معروف است و سابقا در جنوب شرقی کرمان قرار داشته و اکنون جزء شهر مرکزی محسوب میشود.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۸

بمسجد ملک بازمی‌خوانند از حلیه عمارت بیکبارگی عاطل نشده، «۱» و قبّه مدفنش زیارتگاه اناث و ذکور و محل اجابت دعوات نزدیک و دور است و عدالت خبر و اسمش «۲» شده، بعد از مرور و کرور اینهمه اعوام و شهور، نزدیک خلایق به ملک عادل مشهور، اینهمه ملوک و پادشاهان که بعد ازو آمدند و عمارات عالیه مذّهب مزیّن ساختند و پرداختند نه اثر از قصور و مسکن ایشان هست و نه از قبور و مدفن.

باز بر سر سخن رویم: رعیت بر موافقت لشکری بر ظاهر شهر عمارات کردند و جای فراخ شد و نزول خاست. «۳»

و ملک محمد بن ارسلان شاه بن کرمانشاه بن قاورد در عهد پادشاهی خود گفتی که از قبیله ما، یعنی اولاد و اسباط قاورد، دو پادشاه بوده‌اند که در محراب پادشاهی مقتدائی و پیشوائی را بشایند و مآثر و مفاخر روزگار ایشان شاید که مثبت گردانند: یکی ملک تورانشاه بوده است، و دویم را مسمّی نکردی و ذکر نفرمودی، یعنی که منم!

ملک تورانشاه بعد از آنکه سیزده سال در بسط بساط عدل داد داد، در شهر ذی العقده سنه ۴۹۰ از محنت سرای دنیا بتربت جای عقبی خرامید، «۴» رحمهٔ اللّه علیه رحمهٔ واسعهٔ.

---

(۱)- مسجد ملک. اعتماد السلطنه در مرآت البلدان (ج ۴ ص ۱۱۸) و صاحب تاریخ کرمان (ص ۹۲) بنای مسجد ملک را به قاورد نسبت میدهند و چنانکه در متن این تاریخ اشاره شده ظاهرا اشتباه است و سمط العلی نیز مینویسد (ص ۱۸): جامع ظاهر شهر کرمان و رباط تورانشاهی بنا کرده معمار همت آن پادشاه مبارک ایالت [تورانشاه] است. در باب مسجد ملک رجوع فرمائید به راهنمای آثار تاریخی کرمان تألیف مصحح این کتاب (ص ۴۹- ۵۸)

(۲)- شاید: خبر اسمش شده؟ یا جزو اسمش شده

(۳)- در اصل خواست؟ و ظاهرا مقصود آنست که نزول یعنی منزل کردن سپاهیان در منازل اشخاص از میان برخاست.

(۴)- فوت تورانشاه را حبیب السیر در سال تسع و ثمانین و اربعمائه [۴۸۹] دانسته است. جهان‌آرا گوید، ترکان خاتون زوجه ملکشاه امیر «انر» را به تسخیر کرمان فرستاد. در جنگ تیری بر تورانشاه خورده مغلوب شد. با وجود آن لشکرش بواسطه حسن معاش ازو برنگشتند، او بهمان زخم در سنه سبع و ثمانین [۴۸۷] درگذشت، صاحب تاریخ کرمان گوید در سنه ۴۸۸ ترکان خاتون را هوای ریاست کرمان در سر افتاد ... در مغلوبه تورانشاه زخم تیری یافت، ... تورانشاه از همان زخم بمرد، (ص ۸۸)، ابن اثیر این جنگ را در سال ۴۸۷ دانسته و گوید یک ماه بعد از تیر خوردن بمرد، (ج ۱۰ ص ۸۹). بنابراین در ضبط فوت او دو سال اختلاف است و بهرحال بایستی قاعدهٔ ضبط تاریخ سلاجقه اصح باشد.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۹

گفتار در ذکر ملک ایرانشاه بن تورانشاه که پادشاه پنجم است از قاوردیان

اشاره

بهاء الدوله ایرانشاه بن تورانشاه، در بیست و هفتم ذی العقده سنه ۴۹۰ بعد از پدر بر تخت قاوردی نشست «۱» و معانق ملک موروث و ملا بس اشغال پادشاهی شد و روزگار نداء

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(شعر)

لئن فخرت بآباء ذوی شرف‌لقد صدقت و لکن بئس ما ولدا «۲» در میداد و صوتی که ابراهیم بن مهدی عباسی «۳» در هجو محمد بن احمد بن ابی دؤاد گفته است در حق او صادقست.

– و احمد بن ابی دؤاد در خلافت مأمون ندیم و جلیس حضرت خلافت گشت و در هنگام حلول اجل [به] برادر خود معتصم وصیت کرد که در جمیع امور با احمد بن [ابی] دؤاد مشاورت کند و چون متعصم خلیفه شد یحیی بن اکثم را از قضاء بغداد

---

(۱)– جهان‌آرا گوید در بیست و هفتم ذی قعده سنه سبع و ثمانین و اربعمائه بسلطنت نشست.

(۲)– اگر به پدران صاحب شرف افتخار کنی درست است، اما بد فرزندی از آنان بر جای ماند!

(۳)– ابراهیم بن مهدی عباسی مکنی به ابو اسحق برادر هرون الرشید بود، مردی ادیب و شاعر بود و در غنا بر هرکس تقدم داشت و خنیاگران در صناعت خویش او را حکم میکردند، در سال ۲۰۲ اهل بغداد بر او بیعت کردند و در آنوقت مأمون به خراسان بود، در ۲۰۴ که سپاهیان مأمون به بغداد آمدند، ابراهیم مخفی ولی بالاخره دستگیر شد و مأمون آزادش کرد، (لغت‌نامه دهخدا)

در این کتاب «صوتی ساخته بود» اصطلاح محلی است یعنی تصنیفی و آهنگی توأم با شعر ساخته بود.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۳۰

معزول کرده «۱» [منصب او را] به ابن ابی دؤادد داد، و در زمان واثق و متوکل نیز قاضی القضاۀ بغداد بود و اول کسی که در مجلس خلفاء افتتاح سخن می‌نمود او بود و تا او سخن نمیگفت دیگری ابتدا نمیکرد، و وی از اصحاب و اصل بن عطاء «۲» معتزلی بود، و خلفاء، مغالق وقایع منیعه بمفاتیح آرای ثاقبه او مفتتح میساختند و در ارتفاع مراتب و اجتماع مناقب مشارالیه بنان اکابر زمان بود و سابق فرسان میدان مروّت و احسان.

و پسرش محمد نه بر جاده سیادت والد سالک و نه عنان سمند دولت را بدست مکارم اخلاق ماسک بود، بنابراین ابراهیم العباسی که در فضل و شعر و غنا مشهور بود این شعر را گفته صوتی ساخته بود،

[شعر]

عفت مساو [تبدّت] منک واضحۀعلی محاسن ابقاها ابوک لک

لقد تقدمت ابناء الکرام به‌کما تقدم آباء اللئام بکا و اثبات تقدم ابن مذکور بر ابناء کرام بسبب اب مذکور دلالت میکند برین که ابن مذکور متصف بصفات ذمیمه که خلعت رفعت اب بخبث صفات قبیحه‌اش ملوّث گشته است و عدم تعیین جهت مذمت ابن مذکور دال است بر آنکه جامع صفات ذمیمه است و تخصیص ذمّش بوصفی دون وصفی ترجیح بغیر مرجّح، بنابراین شعر جامع الکلم باشد در باب ذم–

تکفیر ایرانشاه

ایام خود را بر شراب و لیالی بر خواب مقصور گردانید و از همنیشنان هنرمند اعراض نمود و سایه اختیار بر چند دون بی‌دین افکند.

از جمله اراذل که اختصاص قرب داشتند شخصی بود او را کاکابلیمان «۳» گفتندی، به خبث اعتقاد موصوف و به سوء سیرت معروف، ایرانشاه را بر ارتکاب

---

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(۱)- یحیی بن اکثم (وفات ۲۴۴ ه.) از ادبا و فقهای مشهور بود و در ۲۰ سالگی سمت قضاء بصره را یافت و در زمان مأمون به قضاوت بغداد رسید.

(۲)- و اصل بن عطاء غزال (وفات ۱۳۱ ه.) پیشوای فرقه معتزله بود که مدتها در بصره اقامت کرد و حسن بصری از مریدان او شد.

(۳)- در کودکی مصاحبان بد چون کاکا یتیمان (کذا) و دیگر بی‌قیدان همدم محرم او شده وی را به فسق و فجور تحریص نمودند. (جهان‌آرا)

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۳۱

محذورات و استحلال محظورات دلیر گردانیدند تا چند قاضی و عالم را هلاک کرد و بدین حرکات سمت الحاد بر جبین اعتقاد او نهادند و او را به کفر و فلسفه منسوب کردند.

اتابک او نصیر الدوله مردی مسلمان دیندار بود، بسیاری او را نصیحت نمود، هیچ در نگرفت و با اینهمه دولتخواهی قصد کشتن اتابک کرد. چون اتابک را معلوم شد بگریخت و با پانصد سوار بجانب اصفهان رفت، چون او برفت ایرانشاه مدتی فارغ دست از آستین کفر و الحاد بیرون آورد. «۱» امراء دولت از رکاکت عقیدت او در تعظیم قدر دین و ضعف رأی او در تمشیت امور، ازو نفرت گرفتند و از وی تبرّی نمودند [و او] مقام باز صحرا برد؛ و مقدّم امراء ترکی بود او را خلق بازدار «۲» گفتندی، جمعی بخدمت شیخ الاسلام قاضی جمال الدین ابو المعالی که مقتداری آنروزگار بود رفتند، [و] تقریر کرد [ند] که ایرانشاه با کاکابلیمان قرار داده که روز جمعه در جامع، ائمه علماء و کبرا را قتل نمایند، و چون عوام بمانند لابدّ کیش ایشان گیرند.

قتل ایرانشاه

شیخ الاسلام و علماء انام و قضاۀ عهد بر خلع او متفق شده فتوی نوشتند که «هرگاه پادشاهی الحاد و زندقه بر دین اسلام اختیار کند خون او مباح باشد، و لا طاعۀ للمخلوق فی معصیۀ اللّه تعالی» «۳»: و عوام را بر

---

(۱)- در سمط العلی جریان تکفیر ایرانشاه بدین صورت آمده است:

«ایرانشاه که از پدر چون خاکستر از آتش آمد، حاکم شد و بسبب آنکه با باطنیان و ملاحده مکاتبت و مصادقت ورزید از ربقه ایمان منخلع شد و جمهور اعیان بر قلع او متفق النیۀ شدند، و خواص و عوام به فتوای ائمه عهد قاضی ابو العلاء بکویه- قدس اللّه روحه- و امام تاج القراء که هردو از علماء و اولیاء و اصفیاء بودند به اباحت خون آن زندیق بر فتک و قتل او انگیخته شدند» (سمط العلی چاپ مرحوم اقبال ص ۱۷)

(۲)- نام این ترک در جامع التواریخ حسنی «چلق بازدار» آمده است و نام قضاتی که به قتل ایرانشاه فتوی داده‌اند قاضی ابو العلاء و سلطان تاج القراء ذکر شده است.

(۳)- و لا طاعۀ للمخلوق فی معصیۀ الخالق، و السلم. مرحوم بهار گوید: این خبر در تواریخ دیده نشد و خبری لطیفست! (حاشیه تاریخ سیستان ص ۱۱۴)

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۳۲

خروج فتوی دادند، و قبل از آنکه جمعه در آید و مراد و مقصود کاکابلیمان و سایر لئیمان و پادشاه بیدینان برآید در سحرگاه شب پنجشنبه نفیر عام کردند و در وبام ایرانشاه فرو گرفتند و کاکابلیمان و پیروان را و خاصانرا به دوزخ فرستادند.

ایرانشاه با فوجی از غلامان، بام سرای امارت را حصار ساخته روی بشفاعت نهاد و بخدمت قاضی جمال الدین ابو المعالی پیغام فرستاد که: «چون سروران این کار از میان رفتند من از ایشان اعراض کردم و توبه مینمایم، مرا خلاص دهید»!

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چون فتوی بقتل او داده بودند و از اهل ارتداد بود این سخنان نافع نیفتاد.

ایرانشاه در شب با کوکبه‌ای از غلامان از میان وحشت و غوغا خود را بیرون افکند و روی بگرمسیر نهاد، و چون به جیرفت رسید گفت اینجا حصاری نیست که مرا از قصد خصوم پناهی باشد، روی بجانب بم آورد. اهل شقّ بم «۱» از معامله با خبر شده بودند، سوار و پیاده بیرون آمدند، و مظنه ایرانشاه آنکه باستقبال او آمده‌اند! تا گرد سپاه او فرو گرفتند و همه را بقتل آوردند «۲». ایرانشاه با دو سوار، جان از مهلکه بیرون برد و بگریخت باراده آنکه پناه بر قلعه سموران، که از امّهات معاقل و حصون کرمانست، برد.

از دار الملک، فرخ قفجاق را با فوجی از حشم پی او فرستادند، در منزلی که آنرا «کوشک شیرویه» گویند بایرانشاه رسید و همانجا او را هلاک کرد. «۳» سر او ببردسیر آورد. از مبداء جلوس او تا ظهور اعلام ارسلانشاهی پنجسال بود.

---

(۱)- شق بم، در دوره‌های اولیه تاریخ کرمان بعد از اسلام، کرمان را بدو بخش شرقی و غربی تقسیم کرده و به دو «شق» نامیده بودند: شق شرقی شامل بم و نرماشیر و جیرفت میشد و شق غربی شامل سیرجان و سایر نواحی غربی، افضل گوید: و کرمان را دو شق نهاده‌اند، شق شرقی بم است و شق غربی سیرجان» (عقد العلی ص ۶۶)

(۲)- ظاهرا این نخستین بار است که اهل بم از مهمان ناخوانده پناهنده خود چنین پذیرایی کرده‌اند و بار دوم در قضیه پناهندگی لطفعلی خان و هجوم آقا محمد خان تکرار شد!

(۳)- قتل ایرانشاه، در تاریخ کرمان مصحح نگارنده (ص ۹۰) آمده است:

فرج نام چقماق [ط: فرخ] او را تعاقب کرده در سنه چهار صد و هشتاد و نه در بلوک کوشک بر دست فرج مقتول شد. ولی این تاریخ اشتباه است و چون ایرانشاه پنجسال حکومت کرده پس قتل او بایستی حدود ۴۹۴ باشد، حبیب السیر قتل او را در ۴۹۴ ذکر کرده و جهان‌آرا گوید. «فرخ چقماق از عقب شتافته وی را در منزل کوشک شیرویه در سنه اربع و تسعین و اربعمایه [۴۹۴] بقتل آورد.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۳۳

گفتار در ذکر ملک محیی الاسلام «۱» و المسلمین ارسلانشاه بن کرمانشاه بن قاورد که پادشاه ششم است از قاوردیان

اشاره

چون ایرانشاه از بیضه ملک و حومه غوغا بیرون رفت، در شهر [از] اولاد و احفاد و اسباط قاورد ظاهرا کس نبود که اهلّیت جلوس بر تخت قاوردی داشته باشد.

قضاه عهد را اعلام دادند که در محلت کوی گبران جوانی است ارسلانشاه نام، میگویند پسر کرمانشاه بن قاورد است. قضاة و امراء دولت بخدمت او پیوستند، او را خلقی و خلقی یافتند در قالب پادشاهی ریخته، و حلّه صورت و سیرتی دیدند بر منوال خسروی بافته، او را از زاویه مسکنت برداشته به معراج سلطنت بردند «۲» و روز بیست و دویّم محرم سنه ۴۹۵ بر تخت سلطنت نشاندند.

مدت چهل و دو سال پادشاهی کرد که غبار نامرادی بر دامن دولت او ننشست.

اسلاف او زحمت کشیدند و او سلطنت کرد و اجداد او خوان نهادند و او دعوت خورد.

---

(۱)- لقب محیی الاسلام را ظاهرا بعلت آن به ارسلانشاه داده‌اند که بعد از الحاد ایرانشاه، او مجاری دین و مذهب را در دستگاه حکومتی به روال سابق درآورده است.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

علاوه بر این لقب دیگر او معز الدین و کنیه‌اش ابو الحارث بوده است:

بو الحارث ارسلانشه کرمانشه آنکه هست‌او را معز دولت و دین از فلک خطاب

(۲)- در مدت حکومت ایرانشاه، تبار و ذریت قاوردی اکثر به تیر قهر و شربت زهر مقتول و مسموم و مسمول و مکحول شدند و از تخمه سلجوقی، شاهی که سزاوار باشد نماند، شخصی از محترفه عرضه داشت که کودکی از ارومه قاوردی، ارسلانشاه نام، پسر کردانشاه [کذا، و ظاهرا کرمانشاه] بن قاورد در حجر تربیت اسکافی مقیم گوی گبران مترشح منصب خسروی و شهریاری است (سمط العلی ص ۱۸). در تاریخ گزیده آمده است که ارسلانشاه، که از بیم خود را پیش کفشگری پنهان نموده بود، او را پادشاهی دادند، (نسخه چاپ عکسی ص ۴۷۹). از غایت خوف در دکان کفشگری بسر میبرد (جهان‌آرا).

مقصود از کوی گبران ظاهرا همان گبر محله امروزی است که از محلات معروف کرمان است.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۳۴

کرمان بعهد او پر و بال عمارت بگسترد و با خراسان و عراق لاف مباهات خضرت و نضارت زد. رعیت در روزگار عدل او طعم سلامت و لذّت عافیت در کام جان دیدند و ارباب عمایم در کسب علوم و تحصیل هنر شروع کردند.

از اطراف و اکناف آفاق طبقات علماء روی بوی نهادند، و قوافل روم و خراسان و عراق- بل تمامی آفاق- ممرّ خویش بهندوستان و حبشه و زنگبار و چین و دریا باز سواحل کرمان افکندند، و عمارت ربض شهر، که در عهد عمّش تورانشاه عادل بنیاد شده بود، متصل دیههای حومه شد، و غرباء شرق و غرب آنرا از جهت لطف هوا و عذوبت آب و عموم عدل و امنیت و شمول خصب و جمعیت وطن خویش ساختند.

و بر قاعده اسلاف، شحنه ملک ارسلانشاه در عمّان بود، و ملک فارس بگرفت و چاولی سقابو «۱» را مقهور کرد.

در آخر عهد او در یزد میان او و علاء الدوله اشجار مشاجرت ببار آمد «۲» و امیر علی بن فرامرز، التجا باز حضرت کرمان کرده التماس مصاهرت نمود؛ «۳» و یزد بدو داد و امیر محمد بن کی ارسلان را بشحنگی یزد فرستادند.

دختر سلطان محمد بن ملکشاه را بخواست «۴» و به عظمی تمام او را از عراق بکرمان آورد. و در بلاد کرمان بقاع خیر بنا نهاد از مدارس و رباطات.

---

(۱)- چاولی، اتابک چاولی حاکم شیراز و امیر الامراء سلاطین سلجوقی بوده است. چاولی در ترکی به معنی «باز» مرغ شکاری معروف است. توضیح این واقعه در اضافات آخر کتاب خواهد آمد.

(۲)- ابو جعفر کالیجار، از امرای آل بویه در اصفهان بود، پس از وفات او پسرش ابو منصور علاء الدوله فرامرز جانشین پدر شد (۴۳۳) و طغرل سلجوقی حکومت یزد را به این علاء الدوله فرامرز داد، علی بن فرامرز پسر او که داماد سلطان سنجر هم بود اغلب در خراسان سکونت داشت. (تاریخ جعفری یزد مصحح ایرج افشار ص ۱۹ و ۲۰)

(۳)- علی بن فرامرز بن علاء الدوله بعد از پدر بحکومت یزد و توابع اشتغال داشت و در سنه تسع و ستین و اربعمائه (۴۶۹) ارسلان خاتون دختر چغر بیک عم سلطان ملکشاه را که سابق در حباله القائم بامر اللّه عباسی بود بخواست و خاتون مذکوره بغایت فاضله‌ای فیلسوف بوده، در سنه ست و ثلاثین و خمسمائه (۵۳۶) کشته شد (جهان‌آرا).

(۴)- مقصود ارسلان شاه است که دختر سلطان محمد را گرفته بود.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۳۵

در ایام ملک او بهرامشاه بن مسعود از برادر خود ارسلانشاه در غزنین منهزم شده باستمداد کرمان آمد، «۱» ملک ارسلانشاه او را به خروارها زر داد و چندان عطا کرد که در حوصله انسانی گنجائی نداشت و گفت: چون سلطان اعظم سنجر بر مسند سلطنت است،

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ترک ادبست مرا لشکر دادن و الّا بدانچه مقدور بود تقصیر نمیکردم؛ و یکی از امراء حضرت [را] در خدمت بهرامشاه بپایه سریر سنجری فرستاد و استدعاء اعانت بهرامشاه کرد. و چون سلطان ماضی سنجر به ذات خود بهرامشاه را به غزنین برده بر سریر سلطنت محمودی نشاند و کار ملک بر بهرامشاه مستقیم شد امیری از خود به اسم بشارت بکرمان فرستاد، و ملک ارسلانشاه بفرمود تا چهار شهر بزرگ کرمان «۲» و دیگر شهرها را یکهفته آذین بستند.

چون ملک او متطاول شد و سن او از هفتاد درگذشت، ادمان شرب شراب و کثرت جواری و حجرات در ظاهر و باطن او خلل پیدا کرد و جنس فرتوتی احیانا غالب میشد «۳».

فرزندان ارسلانشاه

و او را فرزند بسیار بود پسر و دختر، چند تن در حیات او حیات خود را وداع کردند و آخر عمر او هفت یا هشت پسر در حیات بودند.

پسر مهین او را کرمانشاه گفتند [ی] و پدر، او را ولّی عهد خویش کرده بود، و در اوقات غیبت از دار الملک بردسیر او را قایممقام خویش میکرد.

اما پسری بود که از قلّت هدایت و ضعف کیاست استقلال تقدّم نداشت، ملک ارسلانشاه مادر او را دوست داشتی- و او را زیتون خاتون گفتندی، او را به بردگی

---

(۱)- بهرام شاه بن مسعود بن ابراهیم بن مسعود بن محمود: ارسلانشاه، چون در غزنین پادشاه شد برادران خود را گرفته در محبس انداخت، از جمله اخوان، بهرامشاه مجال فرار یافته پیش خال خود سنجر سلجوقی شتافت و با کمک او بالاخره بر برادر پیروزی یافته او را [ارسلان را] در ۵۱۲ هلاک ساخت.

(۲)- چهار شهر بزرگ کرمان، ظاهرا مقصود، بردسیر (کرمان) و سیرجان و جیرفت و بم بوده است.

(۳)- بواسطه غلو در مباشرت و شرب مدام خرف شده و در سنه ست و ثلثین و خمسمائه [۵۳۶] درگذشت، سنش از هفتاد سال متجاوز بود (جهان‌آرا). با ضعف پیری مدام در شرب مدام و علی الدوام در آغوش شاهدان سیم اندام بود، لهذا در اواخر عمر حواسش اختلال پیدا کرده در سنه پانصد و سی و شش راه عقبی گرفت. (تاریخ کرمان مصحح نگارنده ص ۹۲)، اما متن تاریخ، وفات او را در ۵۳۷ نوشته است.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۳۶

فروخته بودند اما امیرزاده بوده است از ولایت هرات، چون احوال خود با ملک ارسلانشاه کشف کرد او را در نکاح آورد- زنی بغایت عاقله و خیّره بود، در کرمان خیرات بسیار فرمود از مدرسه و رباط، و او را عصمت الدین لقب بود، و اوقاف او را «اوقاف عصمتی» گفتندی، مدرسه درب ماهان و رباط ربض یزدیان از ابنیه او بود.

ملک ارسلانشاه بحکم شفقت پدری میخواست که از سرگین ترنجی سازد، ساخته نمیشد! ملک ارسلانشاه کرمانشاه را میخواست و حق تعالی محمد را. امیر ناصر الدین سبکتکین میگفته: «عنایتی باسمعیل و عنایت اللّه بمحمود «۱».»

در میان فرزندان او، ملک محمد بحسن سیرت و کمال هدایت و فرط تیقّظ و درایت و جدّ سیاست مشهور بود. چون بنظر کیاست در احوال پدر نگریست دانست که وفات پدرش با اختلاف اهواء امراء دولت و تزاحم خصوم مملکت سبب فتنه‌ای بزرگ و اضطرابی عظیم گردد.

و شبی از لیالی ماه صفر سنه ۵۳۷ ملک ارسلانشاه از عارضه‌ای سبک تشکّی نمود، ملک محمد پیشدستی کرده پدر را از سرای

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دشت در ربوده بقلعه کوه «۲» فرستاد و تخت ملک موروث بیاری بخت بگرفت. و چون ملک محمد واسطه عقد اولاد بود و جمله امراءا حضرت و ارکان دولت و رعایاء ولایت را کمال استقلال او معلوم بود و انوار پادشاهی و آثار جهانداری در افعال و اقوال او مشاهده میکردند و این قرعه فال پیش از حلول واقعه میزدند، این حرکت را کس انکار ننمود. کمر متابعت او بر میان مطاوعت بستند.

---

(۱)- یعنی من مایل هستم پسرم اسماعیل بسلطنت برسد ولی عنایت خداوندی شامل حال محمود (سلطان محمود بعد) است.

(۲)- قلعه کوه، مقصود آنست که پدر را از کاخ شهری (سرای دشت) به قلعه کوه (همان قلعه دختر امروزی که آن ایام آبادان بود و ارگ و محافظ شهر محسوب میشد) برد و خود بر سلطنت نشست، باصطلاح امروزی کودتا نمود، منتهی کودتای سفید!

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۳۷

کرمانشاه از عجز و کم‌بصیرتی بعد از قضیه پدر در رباط بعلیاباد «۱» پنهان شد، او را هم در روز باز دست آوردند و خرمن عمرش بباد فنا برداد.

و سلجوقشاه که دلیر و مردانه و عاقل و فرزانه بود از شهر بیرون شد و روی بگرمسیر نهاد.

قرا ارسلان بک پناه باز کهف کرم برادر برد و دست در فتراک خدمت و ضراعت زد، او را استحیا فرمود و در خدمت خویش بداشت تا خود زیرکی کرد و راه آخرت پیمود «۲».

برادران کهین و برادرزادگان را، قرب بیست نفر، بر قلاع شهر و دشت قسمت کرد و آنجا فرستاده همه را به میل تکحیل از اثارت گرد فتن و ادارت آسیاء محن باز داشت «۳»!

---

(۱)- رباط بعلیاباد، مقصود همان بالیاباد فعلی است که «بن در» بالیاباد نیز خوانده میشود، این آبادی که امروز سر آسیاب کرمان است و مرکز پادگان نظامی، ظاهرا توسط ابو علی بن الیاس حاکم کرمان (که در ۳۱۸ از طرف سامانیان بر کرمان تسلط یافت) ساخته و آباد شده است. ظ: با علی‌آباد، (ر ک حواشی تاریخ کرمان مصحح نگارنده، ص ۶۱)

(۲)- چنین بنظر میرسد که مقصود مؤلف آنست که خودکشی کرده باشد. در اصل ننمود!

(۳)- یعنی چشم آنانرا میل کشید تا نتوانند به فکر توطئه و اخلال بیفتند.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۳۸

گفتار در ذکر ملک مغیث الدنیا و الدین محمد بن ملک ارسلانشاه که پادشاه هفتم است از قاردیان

اشاره

ملک مغیث الدین «۱» محمد پادشاهی بود عادل، سایس، دانا، پیش‌بین، عالم- دوست، علم‌پرور، حق‌گستر:

پادشاهی که از مهابت اوشیر در بیشه شب نکردی خواب

با شمول سیاستش در جوی‌جز بفرمان او نرفتی آب

در سخا هرچه کرده محض کرم‌در سخن هرچه گفته عین صواب.

کرمان به دور ملک او حرم عدل و امن گشت و محل آرام و آسایش و سکون.

ملک را هوس علم نجوم غالب بودی و چیزی از آن چون معرفت تقویم و علم مدخل حاصل کرده، و ازین جهت ظنّ مردم آنکه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بطلمیوس عهد است؛ و برمقتضای هوای او میل رعیت بتعلم و تأدب بسیار شد و اکثر محترفه اولاد را بر تفقّه تحریض نمودند و بتربیت او بازار هنر نفاق «۲» گرفت و متاع دانش رواج یافت.

در ایام پادشاهی خود در چهار شهر کرمان منادی فرمود که هرکس از فقها قدوری «۳»

---

(۱)- کنیه ملک محمد را جهان‌آرا ابو الفوارس آورده است.

(۲)- نفق السوق، قامت و راجت تجارتها، (المنجد)

(۳)- قدوری، ابو الحسین احمد بن حمدان البغدادی، جزوه‌ای در فقه بنام المختصر دارد و ظاهرا مقصود همین جزوه است.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۳۹

یاد گیرد صد دینار آقچه «۱» بر دست همت خود واجب کردیم که هرسال بر وجه ادرار «۲» بروی رسانیم؛ و اگر جامع الصغیر یاد گیرد پانصد دینار بدهیم؛ و اگر جامع الکبیر یاد گیرد هزار دینار بوی رسانیم، «۳» بدین امید هزار مرد فقیه و مفتی شدند!

در حفظ مصالح ممالک و رعایت احوال رعیت و ولایت، شب سرمه سهر «۴» در چشم کشیدی و در دریاء تفکر غوطه خوردی، و در شهر صاحب خبران گماشت تا دقایق خیر و شر و حقایق مجاری امور خرد و بزرگ انهای رأی او میکردند، و تا اصفهان و خراسان عیون و جواسیس میفرستاد تا روز بروز احوال شرق و غرب باز مینمودند.

روزی از ندماء سؤال کرد: در کدام محلّت سگی زاده است دو سپید و دو زرد و یکی سیاه‌سپید؟

ندما گفتند: علم ما به ولادت کلاب محیط نیست! مگر رأی اعلی را از آن اعلام داده‌اند؟

گفت: در محلت کوی گبران سه شب است که این اتفاق افتاده است، و او را غرض از ذکر زادن سگ و تلوّن بچگان او تنبیه مردم بود تا دانند که در تعرّف احوال ولایت تا کجاست. سلجوقیان و غز درکرمان متن ۳۹ گفتار در ذکر ملک مغیث الدنیا و الدین محمد بن ملک ارسلانشاه که پادشاه هفتم است از قاردیان ..... ص : ۳۸

ما و جلساء حضرت را قضات و ائمه و اکابر و معارف اهل بیوتات اختیار فرمود. اشتغال او به شرب روز ورود رسولی بود یا تجدّد جشنی یا ارضاء قومی.

و حواشی سرای و خدم بارگاه، که عادت آن داشتند که با پدرش لگام فضول فراخ می کردند و مرکوب حماقت را پاشنه میزدند، زهره آن نداشتند که در خدمت او مهر سکوت از حقّه نطق بردارند.

---

(۱)- آقچه، کلمه مغولی بمعنی زر یا سیم مسکوک و توسعا هرمسکوکی:

و ز پی آن تا زند، سکه بنام بقاش‌میزند از آفتاب آقچه موزون فلک (خاقانی)

(۲)- ادرار: مقرری و شهریه

(۳)- چندین جامع کبیر و صغیر از فقها و مفسرین معروف هست، درینجا گمان میرود مقصود جامع کبیر ابو عبد اللّه محمد بن حسن شیبانی متوفی ۱۸۷ باشد، ازین شخص کتاب دیگری نیز بنام جامع صغیر هست که ظاهرا باید مقصود مؤلف باز همین کتاب باشد.

اتفاقا یکی از فقهای همان عهد کرمان یعنی ابو الفضل عبد الرحمن بن محمد کرمانی متوفی ۵۴۳ ه. بر جامع کبیر شیبانی شرحی نوشته است. درین باب رجوع به کشف الظنون شود.

(۴)- سهر، بیداری و بیدارخوابی

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۴۰

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ملک محمد و سلجوقشاه

چون بر تخت قاوردی صعود فرمود و هنگام حرکت گرمسیر آمد و از سعادتسرای بردسیر بدولتخانه جیرفت نقل نمود.

در همانسال که سال اول ملکش بود برادرش سلجوقشاه از راندگان هردری و یاوگان هر شهری، مطرودان هردرگاهی [و] مردودان هربارگاهی، حشو هرمصطبه [ای و] خس هرمسبعه‌ای «۱»، سپاهی جمع کرد و به جیرفت آمد. بر ظاهر جیرفت از جانب غربی التقاء افتاد و میان هردو لشکر بازار جنگ گرم شد و هریکی از رجال حرب و ابناء طعن و ضرب متاع بسالت و بضاعت شجاعت خویش عرض دادند.

و غلامی، که روی بازار کار و پشت مردان کارزار سلجوقشاه بود و محرّض او بر طلب ملک، کشته گشت. و آن غلام را ارقش بوزه‌چی «۲» گفتندی، هزار سوار در یکخانه زین- گویند وقتی سلجوقشاه با این ارقش و پنجاه سوار که با ایشان بود در میان بافق «۳» و بهاباد بر هزار سوار یزدی زدند و یک کس سلامت بیرون نگذاشتند: یا کشتند یا خسته و مجروح کردند-.

چون ارقش کشته شد نظم عقد آن اوباش در حیّز تبدّد افتاد و سلجوقشاه مصلحت در هزیمت دید و از جیرفت به قطیف «۴» و عمّان افتاد.

ملک محمد همه عمر از کار سلجوقشاه اندیشه‌ناک بود و دل مشغول او. روزی در جیرفت بر خوان او «کیکو» بود و حکیم مختص الدین عثمان که از جمله خواص و ندماء ملک بود- و مردی عالم و خوش‌محاوره و مزّاح بود و بذله‌های او در کرمان به مثل باز میگفتند- حاضر بود.

ملک گفت من این کیکوی جیرفت دوست میدارم، این را چه خاصیت است؟

---

(۱)- ارض مسبعه، تکثر فیها السباع، (المنجمد)

(۲)- ارقش، با فتح قاف: آنکه نقطه‌های سیاه و سپید داشته باشد. (منتهی الارب)، با کسر قاف: فهمیده، کاردان (برهان)، اما درین متن این نام ترکی است و نام خاص است.

(۳)- در نسخه لیدن بافت چاپ شده و حال آنکه صحیح آن بافق است که با بهاباد در حدود راور و نزدیک یزد قرار دارد، نه بافت که بین سیرجان و کرمان واقع است.

(۴)- قطیف از بنادر عمان است.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۴۱

حکیم گفت: کیکو سرد و تر باشد، و دل و دماغ را تر دارد.

گفت: دیگرچه؟

گفت: تشنگی بنشاند.

گفت: دیگرچه؟

گفت: خواب خوش آورد.

گفت: دیگرچه؟

گفت: حرارت تسکین دهد.

گفت: دیگرچه؟

گفت: سلجوقشاه را دست و گردن بسته از زیر خوان بیرون آورد و بدست بندگان تو دهد! آخر تره که چندین منافع او برشمردمی،

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دیگرچه میخواهی؟

ملک بقهقهه بخندید و اسب نوبتی، اسپی تازی، با ساختی مغربی باز داشته بود همچنان تنگ بسته «۱»، و جبه و دستاری باهم، بحکیم داد.

گویند روزی ملک محمد در صحرای جیرفت در میان سبزه به عشرت مشغول بود. شخصی نامه‌ای آورده بدست او داد. چون بر خواند در حال برجست و آن عشرت ترک کرد و برنشست و روی بجانب بردسیر نهاد، و کس را حدّ آن نه که موجب آن حرکت باز پرسد؛ تا ملک بصحراء راین «۲» رسید. صدر الدین ابو الیمن را که خواجه‌ای معتبر بود بخواند و گفت: ابو الیمن، هیچ میدانی که موجب رحیل من بدین تعجیل چه بود؟

گفت: رأی خداوند بر غوامض امور واقف باشد، خاطر ما بندگان به کنه آن نتواند رسید.

گفت: سبب این بود:

و نامه بدست صدر الدین داد: نوشته بودند که پنجم ماه سلجوقشاه با لشکری

---

(۱)- ن. ل به تک بسته؟ تنگ بسته یعنی درحالی‌که زین و یراق بر پشت او بود.

(۲)- راین، نام آبادئی بین راه بم و کرمان، که بسیار خوش آب و هواست و عرب در باب آن گفته: ما رأی رائیک مثل الرائن ... ۲۱ فرسنگ تا کرمان فاصله دارد، قدماء شراب راین را با زعفران قاین هم‌سنگ دانسته‌اند.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۴۲

تمام از لحصا «۱» بیرون رفت و ما را معلوم نیست که برچه عزم بوده است. صدر الدین گفت: ای خداوند، از اینجا تا لحصا قریب پانصد فرسنگ برّ و بحر در میان است. گفت ای ابو الیمن، احتیاط آن است و او با ملک لحصا دوستی دارد و در لحصا کشتی بسیار، اگر از راه دریا بسر ما آید چه کنیم؟ چون احتمال دارد که درویشی نامه‌ای بمن رساند، احتمال آن دارد که او خود هم بتواند آمد.

ملک محمد بسیار مال و نامه و رسول فرستاد تا سلجوقشاه را در عمّان شهربند کردند. و در آخر ملک [ملک] محمد خلاص یافت و در حوالی کرمان بدست عناد تخم فساد میکاشت.

در اول عهد ملک طغرلشاه او را در سرحدّ انار «۲» در قبض آوردند و هلاک کردند، و تربتش آنجاست.

کتابخانه ملک

خیرات ملک محمد از بنا و مدارس و رباطات و مساجد بردسیر و بم و جیرفت زیادت از حد شرح است. خان «۳» سربیزن، که ورای آن چیزی نفرموده‌اند، از بناهای اوست. و در ربض بردسیر بر یک رسته مارستان، و مدرسه، و رباط، و مسجد، و مشهد مرقد خویش بنا فرمود «۴». و در جیرفت و بم هم بر این نسق. و در شهر بردسیر بر در جامع تورانشاهی «۵» دار الکتبی فرموده مشتمل بر

---

(۱)- شهری است [از یمامه] بر صحرایی نهاده که از هرجانب بدانجا بخواهی رفت بادیه‌ای عظیم بباید برید، و نزدیکتر شهری از مسلمانی که آنرا سلطانی است به لحسا، بصره است.

از لحسا تا بصره صد و پنجاه فرسنگست. و چون از لحسا بجانب مشرق روند هفت فرسنگی دریاست، اگر در دریا بروند بحرین باشد.

(سفرنامه ناصر خسرو چاپ دبیر سیاقی ص ۱۱۲)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

این نام بصورت لحصاء نیز نوشته شده است. در معجم البلدان یاقوت، الاحساء نام شهری در بحرین آمده است.

(۲)- انار، نام آبادیی است در ۳۵ فرسنگی کرمان بطرف شمال غربی بین رفسنجان و یزد در ناف کویر، از دهات قدیمی است و آب و هوای گرم دارد، و در باب آن گفته‌اند:

از انار و اناری‌ام بیزارو قنا ربنا عذاب النار،

(۳)- خان، کاروانسرا

(۴)- قاعدهٔ باید مقبره او در حوالی مسجد ملک و محله شاه عادل باشد. ولی امروز بدین تفصیل عمارتی در آنحدود نیست.

(۵)- جامع تورانشاهی، مقصود مسجد ملک است.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۴۳

پنجهزار پاره کتاب از جمله فنون علوم «۱».

در اواخر ملک او، غز «۲» در خراسان آمد، و خواجه از طبس «۳» بخدمت وی پیوست و طبس را باز کرمان داد. و تا ظهور ملک مؤیّد «۴» و قوت گرفتن کار او در خراسان، شحنه کرمان در طبس بود.

و رشید جامه‌دار که والی اصفهان بود رسول بکرمان فرستاد و وعده کرد که نایبی فرستد تا اصفهان به ملک محمد دهد «۵» و ملک محمد [تمشیت؟] این مهم را امیر عز الدین محمد انر را از خراسان استدعا فرمود، و بر عقب، لبّیک اجابت برسید

---

(۱)- در کرمان کتابخانه‌ای ساخته پنج هزار کتاب در آنجا وقف نمود.

(جهان‌آرا)

(۲)- غز، مردمانی که در مشرق ماوراء النهر سکونت داشتند و بقول صاحب حدود العالم:

«مردمانی شوخ روی و ستیزه‌کار و بددل و حسودند و خواسته ایشان اسب و گوسفند و گاو است و بهر وقت به غزو آیند به نواحی اسلام بهر جایی که افتند برکوبند و غارت کنند و زود باز گردند و هرقبیله ایشان را مهتری بود از ناسازندگی باهم». و ابن حوقل گوید: «غزیه حدود دیارشان ما بین خزر و کیماک و سرزمین خرلخیه و بلغار است». در عهد سلطان سنجر غزان بخراسان تاختند و در ۵۴۸ سنجر بدست آنان اسیر گشت و نیشابور را در ۵۴۹ سوختند و در سال ۵۸۱ ملک دینار از خراسان بجانب کرمان بتاخت. (تسلط غلامان زرد پوست، مقاله آقای دکتر صفا در مجله دانشکده ادبیات ش ا، سال ۴، ص ۴۴)

(۳)- خواجه از طبس بخدمت وی پیوست؟ ظاهرا کلمه‌ای که اسم خواجه بوده از آن افتاده است. مقصود باید آن باشد که حاکم و والی طبس به کرمان آمده و تسلیم شده و طبس را جزو کرمان خوانده است، شاید هم بعلت تجاوز و حمله غز پناهنده شده و با بخشیدن شهر از دست رفته، خواسته است کمکی بگیرد!

(۴)- ملک مؤید، ظاهرا مقصود مؤید الدین ای به از جمله غلامان سنجر است که در سال ۵۵۲ جلوس کرده و در ۵۶۹ وفات یافته است. جانشینانش به مؤیدیه معروفند و عبارت بودند از طغانشاه بن مؤید (۵۶۹) و سنجر شاه بن طغانشاه (۵۸۱).

(۵)- و در آخر عهد ملک محمد در عراق اضطرابی بود، و خادمی که او را رشید جامه- دار میگفتند در اصفهان، و ملک محمد معتمد خویش را فرستاد و او را تقریر کرده که اصفهان بوی دهد، و اگر در اجل تأخیر می‌افتاد آن کار تمام میشد، (عقد العلی ص ۲۵)

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۴۴

با هزار مرد، همه شیران مردافکن.

امیر عز الدین به نفس خویش پادشاهی غازی محتشم بزرگ بود از لشکرکشان جهان به یمن رویت و نصرت رایت مشهور، و او را

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بهزار سوار نهادندی «۱». و ملک محمد در اعزاز مورد او لطف شاهانه و کرم ملکانه تقدیم فرمود.

و در تقریر نهضت اصفهان کعبتین استشارت گردانیدند و قرعه استخارت زدند، چون اسباب آن ساخته شد و به دروازه شروع رسیدند امیر حاجب اجل، دست ردّ بر سینه ملک نهاد، و در اصفهان همچنین رشید جامه‌دار را مدت عمر منقرض شد!.

پادشاه خونریز

و از فرط مهابت و وفور سیاست ملک محمد، امیر عز الدین محمد انر، با این عظمت و قوت دل گفت که مدت یکسال در خدمت آن پادشاه بودم هیچ روز ظن نبردم که از بارگاه و مجلس او بسلامت بیرون آیم!

ملک محمد به غایت خون‌ریز بود، و گویند که روزی که کسی را نکشتی [به] شکار شدی و گور و آهو زدی و خون ایشان ریختی، و با وجود چنین خونریزی زاهد عمانی که در قوز کوبنان ساکن بود- شیخ برهان الدین ابو نصر احمد الکوبنانی «۲»، قدس سره- ازو نقل میفرموده‌اند که زاهد را ملک تعظیم بسیار کرده بابا میخواند و او وقت وقت بشهر گواشیر شدی و به سرای ملک تردّد کردی، گفت که یکروز با ملک در سرای او میگشتیم، به موضعی رسیدیم که حدّ یکخروار «۳» کاغذ همه رقعه برهم ریخته بود، پرسیدیم که این کاغذها چیست؟

---

(۱)- شاید: برابر نهادندی؟

(۲)- برهان الدین کوبنانی از عرفای معروف بود و قبر او در کوهبنان کرمان است، شرحی ازو در مزارات کرمان ص ۱۶۲ تا ۱۶۸ میتوان دید.

(۳)- در اصل کتاب: «چند یک خروار» آمده و در بدایع دکتر بیانی نیز تکرار شده است، اما سیاق عبارت باید حد یک خروار باشد، زیرا اگرچه اغراق است، اما چند یک خروار هم موهم معنی نمیتواند باشد.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۴۵

ملک گفت: فتوی ائمّه شرع، هرگز هیچ‌کس را نکشتم الّا که ائمه فتوی دادند که او کشتنی است.

و شیخ برهان الدین قدس سرّه ملک محمد را از پادشاهان عادل دانستی.

و مدّت ملک محمد چهارده سال و چهار ماه بود. وفاتش در ششم شهر جمادی الاولی ۵۵۱ [هلالی] موافق سنه ۵۴۴ خراجی «۱».

---

(۱)- ملک محمد در ششم جمادی الاول سنه احدی و خمسین و خمسمائه [۵۵۱ ه.] درگذشت.

(جهان‌آرا و حبیب السیر ص ۵۳۷ ج ۳) اما تاریخ گزیده وفات او را در ۵۵۰ ضبط کرده است.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۴۶

گفتار در ذکر ملک محیی الدنیا والدین طغرلشاه بن محمد که پادشاه هشتم است از قاوردیان

اشاره

طغرلشاه پادشاهی بود عادل، رحیم، لطیف، مشفق بر رعیت. در همانروز که پدرش به تربتگاه آخرت خرامید، او ببارگاه سلطنت بحسب ارث بر تخت مملکت نشست و برادرش محمود شاه را در قلعه کوه «۱» محبوس فرمود و دوازده سال و کسری بر بساط نشاط و ساحت راحت پشت به چهار بالش باز داد.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و در دور او رواج اهل طرب و نفاق اصحاب لهو ظاهر شد و رعیت بموافقت آسایش «۲» «الناس علی دین ملوکهم» «۳» و متابعت «الناس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم» «۴» روی به محراب میخانه نهادند و رکوع صراحی را سجود میکردند، و روزگاری خوش میگذشت. «۵»

و قاعده ملوک کرمان چنان بود که در ماه آذر از دار الملک بردسیر انتقال باز دولتخانه جیرفت کردندی و در ماه اردیبهشت عزیمت معاودت بردسیر فرمودندی چنانکه هفت ماه موکب کبریا و مرکز عزّ و علا به بردسیر بودی و پنجماه به گرمسیر.

---

(۱)- قلعه کوه، مقصود قلعه اردشیر کرمان است که بر فراز تپه‌ای در مشرق شهر فعلی قرار گرفته و قلعه دختر نیز در کنار آن است و بقایای آن هنوز باقی است، در باب این قلاع رجوع شود به مقاله نگارنده تحت عنوان قلعه دختر کرمان در راهنمای آثار تاریخی کرمان.

(۲)- آسایش در اینجا زائد است و بنظر میآید اساس (؟) بوده باشد.

(۳)- مردم به روال و دین پادشاه خود میروند.

(۴)- مردم به زمان خودشان شبیه‌ترند تا به پدران خودشان.

(۵)- گویند در زمان طغرلشاه عشور ابریشم مکران به سی هزار دینار رسید و تمغای بندر تیز پانزده هزار دینار اجاره رفت. در بلوچستان آبادانی زیاد کرده. (تاریخ کرمان مصحح نگارنده ص ۹۶)

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۴۷

پس در ماه اردیبهشت سنه ۵۵۷ خراجی اتفاق کسوفی تمام افتاد در برج ثور بغایت مایل و سهمناک. هوا به مثابه‌ای تاریک شد که ستاره پیدا آمد. دیگر سال، که ۵۵۸ خراجی بود، ملک طغرلشاه در جیرفت رنجور شد و در بیستم فروردین درگذشت. «۱»

فرزندان طغرلشاه

اشاره

او را چهار پسر بود: بزرگترین ملک ارسلان از کنیزک، و کوچکترین ترکانشاه هم از کنیزک، و در میانه دو پسر از خاتون رکنی که بنت عمّ «۲» ملک بود: بزرگترین تورانشاه و کهترین بهرامشاه.

درین مقام ذکر اخلاق و اطوار پسران طغرلشاه بنحوی که افضل الدین ابو حامد که معروف است به افضل کرمانی، و دبیر اتابک محمد بن اتابک بوزقش بوده، و در محفل پسران طغرلشاه رتبت جلوس داشته، و فضل و فهم او بحدی بود که وقتی در مجلس اتابک اعظم اتابک سعد بن زنگی او را امتحان کرده‌اند که در «عدس» و «ماش» و «نخود» و «برنج» شعری بدیهۀ گوید؛ او بی‌تفکری تام این دوبیتی انشا کرده معروض داشت:

---

(۱)- در سنه سبع و خمسین [۵۵۷] در اردیبهشت کسوف تامی در برج ثور به غایت هایل و سهمناک واقع شد (جهان‌آرا). البته مقصود سنه خراجی است. صاحب تاریخ کرمان این کسوف را در پانصد و شصت و یک میداند و گوید در سنه ۵۶۱ و وقتی که طغرلشاه در مکران بود کسوفی تمام و هایل در برج ثور واقع گردید و چون وفات طغرل را بسیاری از تواریخ منجمله منتظم ناصری و ابن اثیر در ۵۶۵ نوشته‌اند ظاهرا صحیح‌تر است زیرا سال خراجی آن زمان با سال هجری حدود ۷ سال تفاوت داشت. این سال را حبیب السیر و تاریخ گزیده ۵۶۲ ضبط کرده‌اند و اگر این سنه صحیح باشد باید فوت او در ۵۵۵ خراجی باشد یعنی قبل از کسوف و

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اینهم طبق روایات متعدد بعید می‌نماید.

(۲)- عم طغرلشاه، از ارسلانشاه فرزندان بسیار مانده بود (هفت یا هشت پسر)، پسر بزرگ او کرمانشاه بوده است که در واقعه پدر پنهان و سپس بدست محمد شاه کشته شد، سلجوقشاه که فراری بود و دوبار بر سر ملک محمد لشکر کشید و شکست یافت، قرا ارسلان که تسلیم ملک محمد شد و بقیه برادران که اغلب در زمان محمد شاه بودند، اما خاتون رکنی دختر ترکانشاه عم طغرلشاه بوده است.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۴۸

رباعیهٔ

تا خال عدس شکل شبیخون آوردغلطان چو نخود ز چشم من خون آورد

سودای دو چشم ماش‌گون تو مرااز پوست برنج‌وار بیرون آورد و خود افعال و اقوال ایشان بچشم و گوش خود دیده و شنیده در تاریخ بدایع الازمان فی وقایع کرمان که بتاریخ افضل شهرت یافته ذکر کرده، چون بر قول او اعتماد است، اکثر احوال اولاد قاورد شاه از تاریخ او استخراج شده در قلم میآید:

ملک ارسلان

ملک ارسلان پادشاهی بود صاحب جمال و خوبروی و لطیف طبع و عادل و جوانمرد. تا هشیار بود و قور و شرمناک، امّا به شرب شراب مشغوف و بر ملازمت لهو و منادمت حریص، چون بخار شراب دماغ او را گرم میکرد ملک همه جهان بر دل او سرد میشد و التفات بموجودات نمینمود و غم مصالح ملک را از دل یکسو مینهاد و او را طاقت استماع نصیحت نمیماند، و بعد از دو پیاله افسر تکبر از سر بنهادی و از کرسی تجبّر فرود آمدی و هرکرا دیدی به شکر آب بوسه دهانش شیرین کردی!

افضل گوید که: «ما در خدمت او بودیم، وقتی که او را کلمه‌ای خوش آمدی یا شعری بشنیدی، پیش از عطا، رخسار ما را قبله [قبله] «۱» خویش ساختی و ما آنرا منصبی بلند و قربی تمام می‌پنداشتیم. یک شب، سیاهی که سقّای سرا بود، مشکی شراب در مجلس خانه آورد، با وی همان لطف فرمود و چند نوبت طوطی لب را به زیارت زاغ روی آن سیاه فرستاد تا بدانستیم که آن از فضول سکر است نه از افضال با اهل فضل!»

اما هواء او در دل رعایا و لشکری چنان متمکن بود و خاص و عام در محبت او چنان غالی که نقش نام او بر اندام خویش مینگاشتند «۲» و خدمت و دعاء او چون

---

(۱)- قبله: بوسه

(۲)- شاید مقصود این باشد که خالکوبی میکردند؟!

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۴۹

عبادت حق سبحانه و تعالی واجب میپنداشتند.

از کارهای نامحمود که بر دست او رفت، در نوبتهای «۱» ملک او، آن بود که زن پدر خود- خاتون رکنی مادر تورانشاه و بهرامشاه- را میل کشید، «۲» و آن عورت عزیزه را مثله کرد و حقوق خویشی و حرمت مادری را مهمل گذاشت.

ملک تورانشاه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اشاره

و ملک تورانشاه پادشاهی بود هزل بروی غالب: در مجالس عشرت پدر هرچه بازی و حرکات عزف و قصف «۳» بودی بوی منسوب شدی، و دلش موافقت زبان کمتر نمودی و میان قول و عمل او مسافتی دور بود:

(شعر)

و لّانت تفعل ما تقول، و بعضهم‌مذق اللسان یقول ما لا یفعل «۴»

(نظم)

باور نکنم قولت، زیرا که ترا در دل‌یکباره ره پنگست از گفتن تا کردن «۵»

ملک بهرامشاه

و ملک بهرامشاه پادشاهی بود با هیبت «۶» و استقلال سلطنت از همه زیاده، چه پادشاهی بود عاقل، رزین، زیرک، کاردان و ثورت

---

(۱)- شاید:؟ ابتدای؟ گرچه ملک ارسلان نوبه به نوبه حکومت کرد و میتوان برای نوبتها هم محملی قائل شد.

(۲)- مقصود آنست که تورانشاه و بهرامشاه برادرانش، برادر مادری او نبوده‌اند. بعبارت دیگر ارسلانشاه از بطن خاتون رکنی نبوده است و از دیگری بود. و در عبارت بعد که نام از حقوق مادری میبرد، ظاهرا از نظر احترام زن پدر است که وقتی آدم زورش باو نرسد، در حکم مادر باید محسوبش داشت!

(۳)- قصف و قصوف: اقامهٔ فی اکل و شرب و لهو و اکثر من ذلک (المنجد)؛ عزف: آوازه خوانی و غنا، و صوت الدف.

(۴)- تو آنچه گوئی خود بجای آری، اما دیگران خوش زبانانند که میگویند آنچه هرگز نخواهند کرد. در متن لیدن و بدایع دکتر بیانی هردو، «ما تقول» در مصراع اول آمده ولی برآیند مطلب آنست که باید «ما لا تقول» بصورت نافیه باشد.

(۵)- در متن لیدن بدینصورت آمده و در بدایع دکتر بیانی شده است «یکباره رهی نیکست از گفتن تا کردن»، اما گمان مخلص آنست که باید مصراع این باشد: «یک بادیه ره بیشست از گفتن تا کردن» و گمانم آنست که اگر خود افضل نیز زنده شود ولو آنکه مصراع قبل گفته او بوده باشد، تصحیح را خواهد پذیرفت!

(۶)- در اصل ماهیت؟ است و در بدایع به باهیبت تصحیح شده و شاید هم به ابهت سلطنت مناسبتر باشد تا معنی عبارت روشن شود.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۵۰

شراب عنان عقل او را از جاده حفظ مصالح و استماع نصایح نگردانیدی، و طاقت شراب داشتی، اما در دل رعیّت جای نداشت و آب و هوای دولت او البته ملایم مزاج کرمان نمی‌آمد، و از طبقات لشکر نیز شرذمه‌ای «۱» متابعت لوای دولت او نمی‌نمودند.

و او چون بر این معنی واقف گردید، رعیت و حشم کرمان را از نظر عاطفت خویش دور و محروم و مهجور میداشت، و تیرباران غضب و مقت «۲» او بر همه دایم بود و از این جهت خلقی بسیار از امراء و غلامان و معارف کرمان در نوبتهای ملک خود در آتش سیاست افکند و هلاک کرد، و میپنداشت که به وسایل عنف قوافل قلوب را از مناهل محبت ملک ارسلان بتوان گردانید و نمیدانست که «النّار بالماء تطفی و دواء الخرق ان یرقی» «۳»، لا جرم چندانکه در وظیفه قتل می‌افزود طباع نیز در نفرت و خیفت از

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وی دور [ی] مینمودند، و شنیع‌تر از همه آنکه برادر کهین، ترکانشاه را، بعلت موافقتی که با ملک ارسلان داشت هلاک کرد «۴» و ندانست که «الرحم شجنهٔ من- اللّه، فمن قطعه‌قطعه اللّه «۵»»

---

(۱)- شرذمه [با کسر شین و کسر ذال]، جماعهٔ کم.

(۲)- مقت، دشمنی و کینه‌کشی.

(۳)- آتش با آب خاموش شود و دوای پارگی آن است که بهم برآید و رفو شود.

(۴)- قتل ترکانشاه، در سنه تسع و خمسین [۵۵۹] اتفاق افتاده است (جهان‌آرا)، اما جهان‌آرا قتل او را بدستور ملک ارسلان میداند که ظاهرا اشتباه است.

(۵)- صله رحم و نگاهداری خویشاوندان شاخه‌ای وابسته به خداوند است، هرکس آنرا قطع کند، از خدای بریده باشد.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۵۱

گفتار در ذکر بهرام شاه بن طغرل بن محمد که پادشاه نهم است از قاوردیان

در بامداد روز شنبه هشتدهم ماه فروردین آواز برآمد که ملک طغرل فرمان یافت، و اضطرابی عظیم در شهر جیرفت افتاد، و ترکان و غلامان دست بتاراج و غارت برآوردند. و آن آوازه خود نتیجه نوحه جواری حجره سلطنت بود بر خوف وقوع حادثه، و هنوز ملک زنده بود! و دو روز بعد از آن در دوشنبه بیستم فروردین فوت شد «۱». فی الجمله به مجرّد آن آوازه، بهرامشاه باستظهار قوّت مؤید الدین ریحان بر تخت پدر بنشست.

و این مؤید الدین ریحان خواجه‌ای بود در خدمت ملوک سلف پیر شده، او را عقل و رایی کامل و کرم و مروتی شامل، و طول و عرضی در جثّه! «و زاده بسطهٔ فی العلم و الجسم» «۲» در حق او نازل. در اول عهد ملک طغرل قوی حال شد و در میدان مبارات با اتابک علاء الدین بوزقش مجارات نمود و غلام ترک بسیار خرید.

و در آخر عهد ملک طغرل چون علم اتابک بوزقش نگونسار شد، منصب اتابکی نیز مضاف درجه قربت او فرمودند و با درگاه پادشاه او را کرسی نهادند که بر آن نشست، چه قیام و قعود بر وی دشوار بود!

و حل و عقد مملکت در یکسال آخر ملک ملک طغرل بکلی بازوی افتاد چه او را

---

(۱)- ۵۵۸ خراجی- ۵۶۵ هجری قمری.

(۲)- قرآن کریم، بقره،: ۲۴۶ .. و فزونی داد او را [طالوت را] در پهناوری علم و خوش‌اندامی و قوت جسم ...

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۵۲

در سرای حرم باری و حجابی نبود و ملک و خواتین همه سخره و شعبده «۱» او بودند.

و او خواجه‌ای خیّر بود، و آثار خیرات او در کرمان از ابنیه بقاع و مدارس و و خانقاه بسیار است، و در راهها نزول قوافل را رباطات کرده بوده است و بر آن اوقاف فرموده تا فقراء سایله «۲» را زاد و پای افزار دهند، و مساکین مکه را همچنین وقفی فرموده، و مارستان درب خبیص که اگرچه الحال معدوم و منهدم شده، هنوز اوقاف آن دار الشفاء بعضی در دست اطباء کرمان که از اولاد طبیبی‌اند که در آن بقعه به مداوای مرضی مشغول بوده، هست.

و عادت ناپسند او آن بود که پیوسته کدخدای خود را ناخدای ترسی اختیار کردی تا از هردهی که در آن شرکتی داشتی همگی منال آن به علت حصّه خویش برمیگرفت و ارباب عاجز را محروم میگذاشت.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

القصه، چون تمامی حلّ و عقد امور در کف کفایت مؤید الدین ریحان بود و ملک و خاتون رکنی در حکم او، و مؤید الدین از پسران ملک طغرل با بهرامشاه بهتر بودی و رعایت جانب او زیاد فرمودی، به قوت و شوکت مؤید الدین، بهرامشاه بر سریر سلطنت صعود نمود و آواز کوس دمامه بآسمان رسید.

چون ملک ارسلان برین حال مطلع شد و میل اتابک بسوی بهرامشاه میدانست حالی با فوجی از حشم از شهر بیرون شد، و ترکانشاه برادرش بحکم موافقتی که میان ایشان بود دست در فتراک مرافقت برادر زد و رکاب خدمت برادر بزرگ گرفت. و ساعتی بر ظاهر جیرفت اقامت نمودند. چون کسی متعرض ایشان نبود، رأی او در توجه بهر طرف متشعّب شد و قرعه فکرت بگردانید، رغبت او بجانب شقّ بم غالب آمد. روی به بم نهاد.

و ملک تورانشاه که برادر مهین هم مادری بهرامشاه بود کس پیش برادر فرستاد که میان ما و تو عهدی است که اگر واقعه‌ای نازل شود طریق موافقت مسلوک داریم و در دفع ارسلان از حریم ملک و حرم خانه خویش تظاهر و تظافر نمائیم. این ساعت

---

(۱)- مرحوم قزوینی این کلمه را سغبه دانسته‌اند.

(۲)- ظ: سابله (مرحوم قزوینی)، مقصود راهگذران و شاید ابن سبیل است.

راه استثناء پیش گرفتن و التفات به برادر مهین ناکردن سبب چیست؟

بهرامشاه جواب فرستاد که: «اگر این کار بر وفق مراد میسر شدی و وفات پدر یکروزی در خفیه ماندی و عنان اختیار بدست بودی، تجاسر بر تقدم مستجاز نداشتمی، اما چون حادثه فلتهٔ نازل شد، لابدّ دفع خصم را خانه از دست نداد و جای پدر نگاه داشت، اکنون زینهار حرکت نفرماید و برقرار می‌باشد تا آتش ثورت فتنه منطفی شود و خلاب خلاف و اضطراب کمتر گردد. او خداوند و برادر بزرگست و من بر جاده عهدی که هست استمرار می‌نمایم و ربقه طاعت او طوق رقبه خویش میدارم. اما این ساعت هبوط و صعود من و او موجب مزید تنافر گردد لا سیّما که عمده این ملک ملک، ملک ریحان است و صولت سلطنت از شوکت غلامان او، درین فورت این معنی تقریر او کردن متعذّر است.»

تورانشاه چون این پیغام بشنید دانست که جواب سقیم است و ملک عقیم، بر فور با خواص خویش بیرون شد و روی بجانب فارس نهاد. بهرامشاه در ملک بماند.

روز دوشنبه بیستم فروردین، وفات ملک محققّ شد و خزاین بسیار و جواهر بی‌شمار بدست بهرامشاه افتاد.

و در بردسیر اتابک قطب الدین محمد بن اتابک بزقش «۱» بحکم شحنگی مقیم بود، چه در اواخر عهد ملک طغرل که پدرش اتابک بزقش از سراچه احتشام دنیی تحویل باز دار الملک عقبی کرد بحکم آنکه شوکت لشکر کرمان از خیل و خول غلامان

---

(۱)- بزقش (بوزقش)، کلمه‌ای ترکی است و معنی باز خاکستری رنگ میدهد (بوز خاکستری+ قوش باز) و وجه تسمیه‌ای که مرحوم محرابی در باب او مینویسد که بز غوچ بدانجهت گویند که هرروز یک سر بز و یک سر غوچ از کوه میآمدند و به مطبخ ایشان میرفتند البته خیالبافی است، ولی وجه دیگری که هم او ذکر میکند گرچه باز هم تخیل است ولی راهی بدهی میبرد و آن اینست که گوید: بز قوش از آن می گویند که مکاشفان، ایشان را به بازی سفید در عالم ملکوت دیده‌اند. (مزارات کرمان ص ۱۰) باید اضافه کنیم که مقبره اتابک هنوز باقی است و در کرمان به خواجه اتابک معروف است و ظاهرا مقبره خانوادگی آنان و خصوصا اجداد صالح زاهد او بوده و هنوز هم زیارتگاه محسوب میشود.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پدر او بود و حقوق انعام و احسان اتابک پدر او و دادبک صالح و ترک زاهد اجداد او بر خاص و عام ثابت، اگر مؤید الدین ریحان خواست و اگرنه، اهمال آن‌جانب ناممکن بود.

چون منصب اتابکی به مؤید الدین دادند لابدّ شحنگی دار الملک بردسیر و دادبگی با قطب الدین میبایست گذاشت چه اهلیّت تقدم و پیشوائی داشت و طول عهد نیکوکاری پدر او در دل مردم کرمان نهال مهر و محبت ایشان کشته بود.

اتابک محمد خود مردی حلیم سلیم خردمند ساکن بود و در آداب سپاهی- گری استاد، چون پنج ششماه در عهد ملک طغرل و اوایل عهد ملک بهرامشاه به اسم دادبگی «۱» و شحنگی موسوم بود، چنانکه معلوم خواهد شد، اتابک شد و همگی مهمات کرمان بازوی افتاد، و احوال او در انخفاض و ارتفاع مرهٔ هکذا و مرهٔ هکذا مختلف، چنانکه گزارش خواهد یافت.

و خلق بد او آن بود که در پرده ظلام بدره‌های زرسخته و سخته‌های نقره خام به وثاق امراء و غلامان مؤیدی میفرستاد، و بامداد در وضع‌خوانی و اطعام نانی مضایقت میفرمود «۲»؛ افضل کرمانی می‌آورد که هرچند درین باب با وی بتعریض و تصریح می‌گفتیم اثر نمیکرد و از آن عادت عدول نمی‌نمود.

القصه، چون قصه وفات ملک به اتابک محمد رسید شرایط احتیاط بجای آورد و در ضبط شهر و قلاع اهتمام تمام نمود و خطبه و سکّه بر نام ملک بهرامشاه فرمود.

اتفاق را وکیل خیل «۳» قطب الدین محمد از جهت طلب وجوه دیوانی و ارزاق

---

(۱)- دادبگی، ریاست عدالتخانه و مرکب ازداد بمعنی عدل و بیگ بمعنی رئیس است و بک در ترکی شاید مخفف بیوک بمعنی رئیس و سر بوده باشد، (لغت نامه)

دادبک از رای او دست ستم بند کردزانکه همی رای او حکمت نابست و پند سوزنی

(۲)- مقصود بیان خست اوست که از یکطرف از دادن نانی کوتاهی و دریغ میکرد و از سوی دیگر شبها برای رشوه و تطمیع غلامان رقیبش مؤید الدین ریحان، پول و سکه طلا و نقره بخانه آنان میفرستاد.

(۳)- وکیل خیل، میر آخور، آنکه اسبان امیر را نگاهداری کند.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۵۵

و علوفات حشم بردسیر در آن هفته به جیرفت رسیده بود و تا طغرل زنده بود در ترویج وجوه مماطلتی میرفت، وفات ملک سبب نفاذ کار او شد.

و از جهت آنکه دار الملک در دست قطب الدین بود او را کاری شگرف برآمد و مال بسیار و تحف بی‌شمار بر وجه سر کلاه «۱» دادند و در ازاحت علل او مثال فرمودند و هرچه ممکن شد در تمکین و تربیت و مراعات قطب الدین محمد تقدیم نمودند و وکیل خیل او را پیش از حرکت خویش به راه راین گسیل کردند.

و چون ملک ارسلان با برادرش بهرامشاه منازع بود و گاهی این غالب و آن مغلوب و وقتی آن مقبل و این منکوب میشدند، اولی آنست که احوال او نیز بر سبیل اجمال گفته شود، و باللّه التوفیق.

---

(۱)- ن. ل: سر کلافه، در بدایع دکتر بیانی: بر وجه سه کلاه. اما ظاهرا بنظر مصحح باید سر کلاه باشد، یعنی مالیات سرانه که از طرف مردان- یعنی کلاه‌داران نه زنان که کلاه بر سر ندارند- داده شده باشد، یعنی زنان معاف بودند و مردان هرکس سرش به کلاهش می‌ارزید مالیات میداد؟

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۵۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گفتار در ذکر ملک ارسلان بن طغرل بن محمد که پادشاه دهم است از قاوردیان

اشاره

چون ملک ارسلان از جیرفت عزم بم نمود و به در شهر بم رسید، از شهر زیادت تمانعی ننمودند: ساعتی در شهر بستند و چون ملک عزم استخلاص فرمود بی‌مقاسات کلفتی در گشاده شد و اهل بم استقبال کردند، و گوئی دیر بود تا انتظار قدم میمون او می‌کشیدند! همه کمر اطاعت بربسته در خدمت او یکدل بودند، و از جیرفت طبقات لشکر از ترک و دیلم روی به حضرت ملک ارسلان نهادند و هواء دولت او در دلها پای باز کرد و سودای خدمت او در سویدا «۱» خاص و عام جایگیر آمد.

بهرامشاه و مؤید الدین ازین معنی دل‌شکسته می‌شدند و خال اختلال بر چهره جمال ایشان ظاهر میشد، چند روزی در جیرفت بودند. پس، از جهت قرب مسافت جیرفت با بم، عزم بردسیر نمودند- براه بافت- تا از صوب بم دورتر افتند و لشکر نتواند گریخت! و در ماه اردیبهشت به دار الملک رسیدند.

و هواء ملک ارسلان یوما فیوما متضاعف و رعیت و حشم در گریز و اتصال بخدمت او ساعة فساعة متزاید، و لواقح «۲» خشم بهرامشاه و موّید الدین بر لشکر و رعیت نفط انداز و آتش غضبشان آهن گداز.

---

(۱)- ن. ل: سودای؟، سویدا مصغر سوداء و آن نقطه سیاهی است در قلب که مرکز عشق و عرفان و تجلی حقیقت در درون آدمی است:

من چو از خاک لحد لاله صفت برخیزم‌داغ سودای توأم سر سویدا باشد حافظ

(۲)- لواقح، من الریاح، التی تحمل الندی، ثم تمجه فی السحاب فاذا اجتمع فی السحاب صار مطرا. ایضا: السیاط (تازیانه‌ها) (المنجد)

گفتن در رفتن اتابک محمد از بردسیر بجانب بم بخدمت ملک ارسلان و آمدن تورانشاه با لشکر فارس و رفتن بهرامشاه بطرف خراسان و آمدن ملک ارسلان از بم و انهزام توران شاه و فارسیان

اشاره

چون شهر بردسیر باز دست آمد و ملک بهرامشاه از غدر اتابک محمد ایمن شد، رعایت جانب او را اهمال نمود و در قضاء حق وفاداری او امهال فرمود.

غلامان قطب الدین بجانب بم میگریختند و هرروز خیلی و هرشب جمعی از حشم او کم میشد «۱».

قطب الدین محمد چون تباهی ملک ملک بهرامشاه و اعلای لوای ملک ارسلان دید روی به قبله اقبال وی آورد و یکشب با باقی حشم و غلامان خویش لبّیک حرم کرم ملک ارسلان زد و به خدمت او پیوست «۲». بازوی ملک ملک ارسلان به انضمام قطب الدین قوی شد و اعداد شوکت وافر و امداد نصرت متوافر و متظاهر.

و در بردسیر بهرامشاه ماند و مؤید الدین و خواص خدم ایشان، و حیرت بر ضمایر

---

(۱)- درین حال اغلب امراء و اساتین مملکت روی و دل با ارسلانشاه کردند، هرشب ده ده و پنج پنج بجانب بم فرار و روی نیاز به

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آستان ارسلانشاه نهادند تا شبی امیر آخور که بلغت سلجوقی چغماق گویند اسبان خاصه طغرلشاهی را با زین و یراق مرصع برداشته بخدمت ارسلانشاه رفت، دو روزی بعد از آن، وقتی که بهرام شاه به شکار بود قریب دو هزار نفر از سپاهیان، خزانه را مصحوب خود کرده بدرگاه ارسلانشاه شتافتند.

(تاریخ وزیری مصحح نگارنده ص ۹۹)

(۲)- از عجایب اتفاقات آن بود که روز آدینه در جامع جیرفت جماعتی از مشاهیر خواجگان جمع بودند، یکی ازیشان ابو طالب بافتی بود که او را هلاک کردند و از جهت اضطراب وقت، رنج دل میگفتند و از جانب خصم بم ترسان می‌بودند، مصحفی نهاده بود.

رئیس ابو طالب گفت فالی بر نیت خصم ملک برگیریم. چون مصحف برگشادند، این آیت برآمد: و حشر لسلیمان جنوده من الجن و الانس ... رئیس ابو طالب گفت: ای و اللّه، حقست و صدق و علامات آن ظاهر. پس چون ضعف در لشکر جیرفت شایع شد، عزیمت بردسیر کردند- به راه بافت-، و چون ملک بهرامشاه به بردسیر رسید تشویش و اضطراب یکی هزار شد و باقی لشکر بر قاعده به بم می گریختند، چون چند غلام و حشم از خیلخانه اتابک قطب الدین محمد برفتند، و حال مشاهده کرد که غلبه در آن جانب است، شبی با جمله غلامان خود و پدر برنشست و راه بم گرفت. (عقد العلی ص ۸)

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۵۸

و دهشت بر خواطر چنان غالب که طریق خلاص از مضایق آن بوایق «۱» نمی‌شناختند.

ناگاه در ماه خرداد خبر رسید که ملک تورانشاه [را] از اتابک زنگی «۲» که پادشاه فارس است استمداد لشکری بجانب سیرجان رسید. محنت مضاعف شد و فتنه تازه متولد، ضجرت و سخط بهرامشاه و مؤید الدین یکی در هزار شد.

نظم:

من خود از غم شکسته دل بودم‌عشقت آمد تمامتر بشکست پس با خواص حضرت صورت حال مغشوش را در بوته مقالت «۳» افکندند و سهام «۴» مشاورت را بر تخته «۵» آن حالت بگردانیدند.

زبده آراء و عمده مشاوره آن بود که: تورانشاه برادر مهین است و این ساعت قوّتی دارد، با وی از در تواضع در توان شد و بر وجه استمالت رسالتی توان فرستاد.

اتفاق بر آن افتاد که: خاتون رکنی، مادر هردو، تجشّم نماید و بسیرجان باستقبال تورانشاه شود مگر به لطف مادری اصلاح ذات البین تواند کرد و پسران دوگانه را در تناصر یکدیگر و خصمی ملک ارسلان یک کلمه تواند کرد.

خاتون تجشم فرموده چون به سیرجان رسید و پسر را دید شیطان غرور دماغ پسرش را چنان فاسد کرده بود که سخن مادر را باد شمرد و شمول رأفت و تضرّع او پای لجاجش از جای نبرد.

خاتون چون معاندت پسر مشاهده کرد و اباء او از شفاعت و ضراعت معاینه فرمود به بهرامشاه نبشت که کار این جانب نه بر وفق صلاح ساخته است، پسر من تورانشاه مالک زمام اختیار نیست، و لشکری غریب و شوکتی بسیار با وی؛ فرزند بهرامشاه راه نجات طلبد و در خلاص خویش کوشد.

---

(۱)- بوائق؛ باقه الویل، اصابه و فاجأه، بأئقه: الداهیة، الشر، ج: البوائق.

(المنجد)

(۲)- اتابک زنگی، مقصود اتابک مظفر الدین زنگی بن مودود است که بعد از برادرش سنقر بحکومت فارس رسید و سلطان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ارسلان بن طغرل سلجوقی حکومت فارس او را تأیید کرد و مدت چهارده سال حکومت کرد و در سال ۵۷۴ ه. درگذشت.

(۳)- مقالت: گفتگو و مشورت.

(۴)- سهام: جمع سهم تیرها و قرعه‌ها.

(۵)- در نسخه لیدن: سخته آن حالت، در بدایع دکتر بیانی: سخته اجابت، اما بگمان بنده باید تخته آن حالت باشد؟

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۵۹

التجاء بهرامشاه به خراسان

عرصه جهان ازین خبر بر بهرامشاه و مؤید الدین تنگتر از سوراخ سوزن نمود و در طلب مفرّ و اختیار مقرّ اندیشه کردند، خلاصه مشورت آن بود که ملک مؤیّدْ «۱» که پادشاه خراسان است لشکری تمام دارد، و او را چون قریب العهد بسلطنت است هنوز خزانه جمع نشده است، اگر مال و خزانه خویش فداء او کنیم همانا حکم امداد و شرط انجاد بجای آورد. بدین عزیمت روز آدینه آخر ماه خرداد سنه ۵۵۸ خراجی از دار الملک بردسیر بیرون شدند و از راه خبیص روی بجانب خراسان نهادند.

ورود لشکریان فارس

در روز شنبه اول ماه تیر من السنهٔ، ملک تورانشاه با لشکر فارس رسید، و شهر بردسیر از لشکر خالی، چند دیلم که مقیم دروب «۲» بودند، و قاضی ولایت، در حفظ شهر و ضبط حصار جدّ نمودند.

و لشکر فارس بر ظاهر شهر و نواحی خرابی بسیار میکرد «۳».

چهار روز بر این جمله بگذشت، بامداد روز پنجشنبه «۴»، بی‌خبر مردم، رایات منصوره ملک ارسلان از جانب بم بر قصد و کید بهرامشاه برسید و بر سر تورانشاه و لشکر فارس افتاد و چون هدایت ربّانی و قضاء یزدانی مساعدت نمود هفتصد غلام که عدد لشکر ملک ارسلان بود پنجهزار مرد فارسی را هزیمت کرد! و این اول مصافی بود که در کرمان واقع شده بود.

حشم و غلامان کرمان تا آن غایت جنگی ندیده بودند و مصافی نکرده و آئین

---

(۱)- ملک مؤید آی‌ابه نام مملوکی از سلطان سنجر بود که در ۵۴۸ بر نیشابور و طوس و نساوا بیورد و دامغان استیلا یافت و در ۵۶۹ بر دست تکش خوارزم شاه مغلوب و مقتول شد.

او سلسله مؤیدیه را در خراسان بوجود آورد، پس ازو پسرش طغانشاه بن مؤید آیبه بحکومت رسید و در ۵۸۱ وفات کرد و در ۵۸۳ تکش مستقلا خراسان را زیر نظر گرفت.

(۲)- دروب جمع درب، در دروازه.

(۳)- ملک تورانشاه به بردسیر رسید و بر تخت سرای دشت نشست و لشکر فارس سر در ولایت نهاد و به غارت و تاراج مشغول شد و شهر بردسیر را درها ببستند و پلها بشکستند و در شهر عوام رعیت و چند مرد دیلم بود. (عقد العلی ص ۱۰)

(۴)- عقد العلی: پنجم ماه تیر ...

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۶۰

و قوانین رزم و رحمت بر اسیران نمیدانستند، شمشیر بر اهل فارس نهادند، و خلقی بسیار هلاک کرد و قومی را در قبض آورد، و ملک ارسلانرا فتحی شگرف برآمد، و تورانشاه منهزم بجانب فارس رفت و در یکهفته سه پادشاه، کرمان تصرف کرد!

پس کلی ممالک کرمان ملک ارسلانرا مسلم شد از شوایب منازعت و خصوم صافی، چون اتابک محمد شرایط بندگی نیکو

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بتقدیم رسانیده بود منصب دادبگی و اتابگی و شحنگی دار الملک بردسیر هرسه، چنانکه باسم و رسم اتابک بزقش بود، باز قطب الدین محمد فرمود.

وزارت در بم به ضیاء الدین ابو المفاخر که مشرف دیوان بم بود مفوّض فرموده بود، چه وقت طلوع رایات منصوره ارسلانی بشقّ بم خدمتهای پسندیده کرده بود و جان و مال بر کف فدی نهاده، برقرار صدر وزارت او را مسلّم ماند، و بمزید تمکین و تقویت مخصوص شد.

و او مردی جوانمرد بود و محمود اخلاق و اقبال، در کنوز بر وی گشاد و ودایع و امانات بسیار که مؤید الدین ریحان به معارف و خواجگان شهر داده بود همه بدیوان ملک ارسلان آوردند و کار خزانه و سرای و خرج خیل از آن به نوا شد.

و پنج شش ماه نطاق ملک مسدود بود و رواق امن محدود، مردم به خواب رفاهیت فرو شدند و پنداشتند که تورانشاه تیغ طلب ملک باز نیام کرد و بهرام شاه دست از ملک جوئی بشست!

در اوایل خریف تورانشاه دیگر [بار] لشکر خواست و به حدود فرگ «۱» و طارم «۲» آمد. از بردسیر ملک ارسلان با سپاهی جرّار چون شیر گرسنه از مرغزار بیرون آمد و روی بجانب گرمسیر نهاد. و ملک تورانشاه بحدود دشت بر «۳» درآمده

---

(۱)- فرک (پرک) از توابع بلوک سبعه فارس است هفت فرسنگی میانه جنوب و مشرق کپکان (فارسنامه ناصری)

(۲)- طارم میانه مشرق و جنوب فرک و دوازده فرسنگی سرچاهان است،

(۳)- دشت بر، از توابع ارزویه (جنوب غربی کرمان) و پیوسته به خاک فارس است، دشت بر تا ارزو یازده فرسخ فاصله دارد (جغرافیای وزیری نسخه خطی)، این نام در جامع التواریخ حافظ ابرو بصورت «صحرا بر» آمده است.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۶۱

بود. چون مسافت در میان دو لشکر نزدیک شد لشکر فارس زخم خورده بودند، در حال طعام پخته و خیمه زده و بنگاه گذاشته سپر مخالفت افکندند و سر نیزه و روی علم با شیراز گردانید.

لشکر گرمسیر در آن بردسیر رطبی دیدند چون عقیق مذاب آب‌دار و چون قاروره شهد خوشگوار، عنان نفس رها کردند. هوای گرم نامعتاد در ایشان اثر کرده بیماری در ایشان ظاهر شد، وبائی حادث و جمعی کثیر از اتراک در آن حالت سهمناک هلاک شده روی به مغاک خاک نهادند. ملک ارسلان عنان عزم از آن طرف زی جیرفت گردانید، بیماری غلامان و هلاک لشکر برقرار.

گفتار در بازآمدن بهرامشاه از خراسان بجیرفت و محاربه با برادر و هزیمت ملک ارسلان و استعانت جستن از حضرت عراق

ملک بهرام شاه چون بخراسان رسید بر ملک مؤیّد آن عرض داد- از جواهر نفیس و ملابس فاخر و نقود نامعدود و اجناس مختلف و اوانی مرصّع و آلات مجالس و دیگر نفایس- که هرگز در ممالک خراسان نه در خزانه سلطان سنجر دیده بودند و نه در مکنت امراء او، لا جرم سه هزار مرد به وی داد چون شیر درنده و چون شمشیر برنده، شیران کارزار و دلیران روزگار و هزبران روزکار، و از جمله امراء بزرگ سیف الدین تنگز و بغراتگین و صلاح الدین میمون و ارغش زاوه «۱» در خدمت او روان گردانید، و در وقت تعیین عدد مدد، ملک مؤیّد با مؤید الدین گفت: زنهار تا درین لشکر به عین استحقار و نظر استقلال «۲» منگرید، چه اگر به عدد اندک می‌نماید در آن میان مرد هست که او را بهزار مرد نهاده‌اند: اینک ارغش زاوه‌ای.

بهرام شاه از راه سیستان بکرمان آمده در ماه اسفند ارمذ سنه ۵۵۸ خراجی

---

(۱)- در نسخه لیدن و بدایع دکتر بیانی: ارغش‌زاده، و ظاهرا منسوب به زاوه باشد.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ارقش کلمه‌ایست ترکی مرکب از: ار، یر مرد؛ و غش پروازکننده، که می‌توان آنرا «پرنده مرد» ترجمه کرد.

(۲)- استقلال: کم و قلیل شمردن.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۶۲

موافق سنه ۵۶۶ خبر توجه بهرام شاه به جیرفت رسید و ملک ارسلان با مشتی حشم بیمار پرتیمار میان اقدام و احجام «۱» فروماند: نه روی گریز و نه طاقت ستیز، و اندیشه او در طریق مختلف مشعب.

بالاخره تقدیری که سابق بود عزیمت او را بر مدافعت دشمن و مقارعت خصم مقصور گردانید و با لشکری که حاضر بود و قوت رکوب داشت از جیرفت بیرون آمد و بر صحرای قمادین التقا افتاد و لشکر کرمان را چشم زخم رسید و ملک ارسلان و اتابک محمد و اکثر امراء عاز جنگ بیرون شدند و روی بصوب عراق نهاد و ترکان شاه برادر کهین ملک ارسلان [را] با فوجی از اصحاب عمایم و رجاله دیالم دستگیر کردند و همه را به نکال و عذاب موقوف داشتند.

غارت جیرفت

و قمادین موضعی بود بر در جیرفت، مسکن غرباء روم و هند، و منزل مسافران برّ و بحر. خزینه متمولان، گنج خانه ارباب بضایع شرق و غرب.

لشکر خراسان در قمادین افتاد و استباحت آن خطه فخمی و افتراع «۲» آن عروس دوشیزه بر دست ایشان رفت و آن را عالیها سافلها کردند. و چند روز در جیرفت و نواحی و رساتیق بازار نهب و غارت قایم بود و قتل و شکنجه و تعذیب دایم.

و مؤید الدین، بزرگان ولایت را که اسیر بودند یک‌یک را میخواند و به الوان جفا و انواع سرزنش و تقریع میرنجاند. و اسم وزارت بر [ابو] مفاخر نهادند، و از جهت استخلاص قلعه بم او را مغرور داشت چه قلعه بم در دست پسر وی بود.

و شحنه‌ای به بردسیر فرستادند، و فرمود تا صد هزار دینار نقد کرمانی از جهت نعل‌بهای «۳» لشکر بر شهر و رعیت قسمت کنند. چون شحنه بهرام شاه به گواشیر

---

(۱)- احجام، باز ماندن و توقف کردن.

(۲)- افترع البکر، از ال بکارتها

(۳)- نعل‌بها پولی بود که مأمورین دیوانی و محصلین مالیات معمولا هنگام انجام مأموریت خود از محکومین دریافت میداشتند و این غیر از اصل مالیات یا جریمه و در واقع برای ترمیم سائیده شدن نعل سم اسبشان بود که راهی را پیموده بود، و بیچاره‌ای را زیر مهمیز کشیده بود!

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۶۳

رسید و مال تقبّل قسمت کرد؛ در هرخانه چندان قلق و حسرات از هزیمت ملک- ارسلان حاصل بود که تحمل مال قسمت و غرامت در مقابل آن وزنی نیاورد.

پس ملک بهرام شاه در اوایل سنه ۵۵۹ خراجی عزم بردسیر فرمود و مالی که قسمت رفته بود بر لشکر تفرقه کرد و امراء بزرگ را رخصت معاودت خراسان داد، و چند امیر با فوجی حشم در خدمت خویش بداشت.

و مردم کرمان همه از سوز واقعه ملک ارسلان بر پلاس ماتم و جمله در لباس غم، و آتش خشم بهرام شاه و مؤیّد الدین بر قاعده زبانه زن، و عناکب «۱» کینه‌شان بر زوایای بعض رعایا پهانه تن «۲».

و مؤید الدین اهل ودایع و امانات خویش را به چارمیخ «۳» مطالبه می‌زد و بعد از مقرعه «۴» تقریع و توشیح توبیخ، باسترداد آن

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

معذب میداشت تا جماعتی را مستأصل کرد و چند توانگر را از ذروه استغنا به حضیض فاقه و عنا افکند.

و از سخنهای موحش او یکی آن بود که: «من تجربت کردم و معتمدان و خواجگان کرمان را بر سنگ امتحان و محک اعتبار زدم، آبریزی «۵» از همه امین‌تر یافتم! بحکم آنکه چیزی در آبریز سرای خویش دفینه ساختم و به علم خویش باز یافتم، و آنچه به خواجگان و معتبران کرمان سپردم خیانت کردند و بخصم من دادند»! و هرگز مصیبتی ازین مولم ترو رزیتی «۶» ازین موجعتر همانا به رعیت کرمان نرسید.

---

(۱)- عناکب، عنکبوت‌ها.

(۲)- پهانه‌تن، پهانه، چوبکی باشد که درودگران در شکاف چوبیکه به اره می‌شکافند فرو برند، اما ظاهرا مقصود در اینجا تار تنیدن است.

(۳)- چارمیخ کردن نوعی مجازات بود که محکوم را دو دست و دو پا به چهارمیخ محکم می‌بستند که هیچگونه حرکتی برایش ممکن نبود، سپس انواع تعذیب به کار میبردند تا اقرار کند و تسلیم شود.

(۴)- مقرعه، نوعی تازیانه که بر سر چوبی بسته شده بود، و تقریع: تازیانه زدن.

(۵)- آبریز، مستراح، مبال.

(۶)- رزیه، مصیبت بزرگ.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۶۴

عزل و نصب وزراء

ملک بهرام شاه چون بم مسلّم کرد و پسر [ابو] مفاخر باز دست آورد، وزیر ضیاء الدین ابو المفاخر و پسر را در مصادره و مطالبه هلاک کرد، و روزی چند وزارت به زین الدین کیخسرو داد که وزیر پدرش بود. پس ناصر الدین افزون که محتشم و صاحب منصب کرمان بود التزامها نموده وزارت قبول کرد و چندگاهی در ظلمت آن سودا خبط عشوا کرد «۱». وزارت او علاوه رنج مردم شد چه از لشکر غریب و نزول منازل و سرایهای خاص و عام و انواع تکلیف، مردم در رنج بودند. پس او را معزول کردند و رئیس رستم ماهانی را بجای او بداشتند.

قتل برادر

شبی بهرام شاه در مجلس عشرت. با ترکانشاه برادر کهین آغاز عربده نهاد، آن کودک دانست که دبران «۲» ادبار طالع شد و عقارب اقارب در حرکت آمد. از مجلس برخاست و در پناه گلبنی گریخت، بهرام شاه بفرمود تا او را باز جستند، و هلاک کرد.

و بهرام شاه در سنه ۵۵۹ خراجی عزیمت جیرفت ننمود «۳» از جهت اتصال ملک ارسلان بحضرت «۴» عراق.

گفتار در باز آمدن ملک ارسلان بن طغرل از حضرت سلطان ارسلان بن طغرل با لشکر عراق و متحصن شدن بهرام شاه در گواشیر

اشاره

ملک ارسلان چون از مصاف جیرفت در ضمان سلامت بیرون شد روی بحضرت

---

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(۱)- هو یخبط خبط عشواء، ای یتصرف فی الامور علی غیر بصیرة. و العشواء، مؤنث الاعشی: آنکه پیش پای نبیند.

(۲)- دبران (با دو فتح): منزلی از منازل قمر که پنج ستاره در برج ثور را مشتمل میشود.

(۳)- ظاهرا مقصود آنست که آن سال استثناء برخلاف سال‌های دیگر، زمستان را به جیرفت نرفت. چه سلاطین سلجوقی کرمان سالی پنج ماه را در جیرفت میگذراندند.

(۴)- حضرت: دربار، درگاه، آستان.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۶۵

عراق نهاد، و عراق در آن زمان سلطان ارسلان بن طغرل «۱» داشت، و مدبّر ملک اتابک ایلدگز «۲»، و مادر سلطان که حاضنه «۳» سلطنت و ملکه ایران بود در حکم او، و فرزندان بزرگ چون اتابک پهلوان و اتابک قزل ارسلان و غیرهما آورده بود، و ملک عراق بر سنن استقامت جاری، و کتایب نصرت و ظفر در ظلّ چتر سلطانی متناصر و مترافد، و کتب فتح بلاد و قمع اعادی از جوانب متوارد.

اتفاقا ملک ارسلان وقتی رسید که اتابک ایلدگز اینانج در قلعه طبرک «۴» ری دربندان «۵» میداد. به یمن مقدم او، هم در آن هفته، شبی اینانج را کشتند و قاتل مشخص نشد «۶».

و ری بر مّتها «۷» در حوزه ملک سلطان آمد، و فتحی که در حساب خواطر ضمایر و وهم نبود روی نمود.

---

(۱)- ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه، هشتمین سلطان سلجوقی عراق و کردستان که از ۵۵۶ تا ۵۷۱ سلطنت کرد. پادشاهی خوب‌صورت و نیکوسیرت و باحیا و رحمت بود.

جهان‌آرا مرگ او را در نیمه جمادی الاخر سال ۵۷۱ نوشته است.

(۲)- اتابک نصرة الدین محمد بن ایلدگز برادر مادری ارسلان بن طغرل و تقریبا زمام همه کار بدست او بود، او در ۵۸۲ وفات کرد.

(۳)- نگهدارنده و سرپرست، آنکه طفلی را حضانت کند.

(۴)- طبرک (با سه فتح) دژی است بر فراز کوهی خرد نزدیک ری، این قلعه را طغرل ابن ارسلان شاه در سال ۵۸۸ خراب کرد. لشکریان چندان بن و پیهای آن را کاویدند تا آن‌جا را با خاک یکسان کردند.

(۵)- دربندان، مراسم محاصره کردن شهرها و قلاع و بستن دروازه‌ها، ترکیبی از نوع آئینه‌بندان و چراغان و امثال آن،

(۶)- در اواخر سال ۵۵۵ حسام الدین اینانج که سابقا بطرف مازندران گریخته بود بنزد سلطان تکش به خوارزم رفته ازو لشکر ستانده به ولایت عراق شتافت و در حوالی قزوین دست به قتل و غارت برآورد، در ۵۶۳ باز به ری آمد. سلطان، اتابک نصرة الدین محمد بن ایلدگز را به جنگ فرستاد و قرار به مصالحه و ملاقات شد، برحسب تقدیر در شبی که صباحش موعد ملاقات بود اینانج را در منزلش کشته یافتند و هیچکس ندانست که آن امر از که صادر شد. (حبیب السیر)

بنابراین این سفر ملک ارسلان باید در سال ۵۶۳ ه (- ۵۵۶ خراجی؟) صورت گرفته باشد.

(۷)- رمه، (با ضم اول و میم مفتوح مشدد)، قطعه از هرچیز، و یقال اعطاه الشیی برمته ای بجملته.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۶۶

سلطان و اتابک و جمله امرا بقدم و رکاب ملک ارسلان تفأل نمودند و سایه همای عاطفت بر فرق همایون وی افکندند و همه در لزوم اعانت و وجوب اغاثت او یک کلمه شدند، لا سیّما مادر سلطان که او را بفرزندی قبول کرد و با وی حجاب برداشت و جناح اشبال «۱» بر احوال او پوشانید تا او را برحسب مراد از حضرت باز گردانید. و جمله امراء و معارف عراق چون قراغوش «۲» و اتابک

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شیرگیر و عز الدین صتماز و عز الدین دینوری و اتابک یزد، و از فارس مجاهد گورکانی و غیرهم در خدمت او بکرمان فرستاد.
و از کرمان بر هواء ملک ارسلان جمله خیول اتابکی و صنوف حشم و اصحاب قلم روی بجانب اصفهان نهادند و بعضی در خدمت رکاب و سایه رایات او تا ری و ساوه و هرکجا که مقصد او بود شدند. چون هواء سرد سخن «۳» دم انفاس ز مهریری فرو بست و عیار شب و روز ربیعی بمیزان طبیعی یکی شد و از توده‌هاء کافور جویهای گلاب روان شد و سنه ۵۶۰ خراجی درآمد، ملک ارسلان از حضرت عراق با سپاهی چون ابر آذاری «۴» متراکم با غرّش رعد و نالش برق،

[بیت]

سپاهی چو شب صحن گیتی نوردز گردش سیه گنبد لاجورد

[مصراع]

بزینتی که بر آید شب چهارده ماه، به راه فارس روان شد.
و بهرامشاه عیون و جواسیس بر گماشته بود و روز بروز تفحّص احوال مینمود.
چون حال برینجمله شنید ترتیب محاصره کرد، و مؤید الدین غلّه بسیار و حوایج

---

(۱)- اشبال، از باب افعال، سرپرستی کردن، خصوصا سرپرستی مادر از فرزندان پس از مرگ پدر، و شوهر نگرفتن و پدری کردن در باب آنان

(۲)- این نام در تاریخ اخبار الدولة سلجوقیة بصورت دیگر آمده و گوید:
«پسر وسطی [ارسلان] به همدان خدمت ارسلانشاه بن طغرل آمد و ارسلانشاه وسایل رفتن او را بکرمان فراهم کرد و امیر جمال الدین محمد بن ناصر الدین اقوش والی همدان که از ابطال و فرسان بود همراه او شد و در سال ۵۶۴ از همدان حرکت کرد. چون به گواشیر رسید، شهر و قلعه تسلیم امیر جمال الدین شد و خزائن بیشمار بدست آورد. سپس امیر محمد بن اقوش به عراق بازگشت».
(از اخبار الدولة السلجوقیه ص ۱۶۶).

(۳)- در اصل سخن. و در بدایع دکتر بیانی سخت آمده است، اما مرحوم قزوینی باحتمال بسیار ضعیف تصور کرده که در اصل شتوی بوده و تحریف یافته است.

(۴)- آذار، ماه اول بهار سریانی

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۶۷

بیشمار از نوع ذخیره ساخت و مجانیق و عرادّات بر دروب و بروج نصب کردند.
و احوال انهاء ملک مؤیّد کرد، و او امیر قراغوش که پیری کاردیده بود و امیر جمال الدین آیبه و فوجی از حشم بر سبیل استمداد فرستاد، و در شهر لشکری تمام مجتمع شد. ملک ارسلان روز اول ماه تیر سنه ۵۶۰ خراجی به در بردسیر آمد و با سپاهی بی‌قیاس در دشت مقام ساخت و از اطراف و نواحی کرمان [مردم] روی بمعسکر ملک ارسلان نهادند و لشکرگاه را از بناء قصور و گرمابه و بازار و حوانیت و دار- الضرب و بیّاع خانه و دار الحکم، مصری جامع و شهری معظم ساختند و باتفاق در آن سال دخل شتوی چنان حاصل شد که در سوابق اعوام و سوالف ایام مثل آن معهود نبود و الوان نعمت از ثمار و فواکه از حدّ توقع درگذشت.
لشکر عراق در مبادی نزول چند روز گرد شهر و بارو برآمدند و جنگهاء سلطانی پیوستند، حاصل آن جز هلاک رجال و مجروحی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ابطال نبود.

چون حصانت اطراف و مناعت جوانب و اعطاف شهر دیدند معلوم شد که استخلاص آن به جهد انسانی و جنگ سلطانی در وسع نیست و فتح آن به کلید استعجال محال است، موزه مکابدت «۱» خطر از پای بکشدند و جوشن مجاهدت خصم از پشت بگشادند و بر وساید «۲» ترفّه تکیه فرمودند و به «خیش خانه «۳»» تنعّم توجه نمود،

---

(۱)- مکابدت، تحمل.

(۲)- وساید، جمع و ساده- تخت.

(۳)- خیش خانه، ظاهرا منازلی را که برای مناهی و ملاهی ترتیب می‌داده‌اند خیشخانه میگفته‌اند، تقریبا نمونه همان اماکنی که امروز بنام اماکن فساد خوانده میشود و جای عیش و نوش پنهان از دیگران است. کلمه خیش معنی پارچه و پارچه سفید می‌دهد و شاید چادرهای ظریفی بوده است که در باغها و خانه‌ها بدین منظور می‌زده‌اند.

سلطان مسعود غزنوی چنین خانه‌ای داشته در کوشک باغ عدنانی، که فرمود: «خانه‌ای برآوردند، خواب قیلوله را، و آن را مزملها ساختند. و خیشها برآوردند، چنانکه آب از حوض روان شدی و بر بام خانه شدی و در مزملها بگشتی و خیشهاتر کردی، و این خانه را از سقف تا بپای زمین صورت کردند: صورت‌های الفیه، از انواع گرد آمدن مردان با زنان، همه برهنه، (تاریخ بیهقی ص ۱۲۴). در تجارب السلف آمده است که منصور از آئین پادشاهی دو چیز پسندیده اختراع کرد: یکی خیش‌خانه کتان که از برای دفع گرما می‌زنند ... دوم اسب نوبت. در باب این منازل رجوع فرمائید به مقاله مصحح کتاب تحت عنوان «مبارزه با مبارزه با فساد»، مجله یغما سال یازدهم ص ۵۲۰

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۶۸

در لشکرگاه عراقی و کرمانی ندماء و ظرفاء و مطربان خوش‌آواز و اسباب عیش مهیا و مشارب طرب و مراد مهنّا.

ملک ارسلان و امراء عراق و کرمان عنان رخش هوی در میدان فراغ فراخ کردند و دامن غبوق در گریبان صبوح «۱» بسته، کم حصار و اهل حصار گرفتند «۲»، اگر از شهر بیرون می‌آمدند و فسادی کرده متعرض لشکرگاه میشدند ایشانرا دفع میکردند و مالش میداد، و لشکرگاه بر امتداد ایام بر خصب راحت میفزود و از تزاحم خلق و کثرت نعمت جنّت عدن می‌نمود.

و بهرامشاه و مؤید الدین از خراسان استمداد لشکر میکردند و قواصد و فیوج «۳» متصل میداشت، و ملک مؤیّد از فرط حزم، معاندت با حضرت عراق را عاقبتی وخیم میدانست و لشکری نامزد نمی‌کرد و در جواب می‌نبشت که مصلحت در مصالحت است و برادران باهم ساختن و کرمان قسمت کردن و خوردن، و غربا را از میانه بیرون کردن و به خراسان و عراق فرستادن!

و روز بروز لشکر صحرا در نعیم مقیم می‌آسود و اهل حصار در عذاب الیم میفرسود، و بهرامشاه بتهمت هواء ملک ارسلان هرروز بعضی از امراء دولت و طبقات معارف کرمان از شهر وجود به دروازه عدم بیرون میکرد و بر در سرای سیاست میفرمود تا خلق بسیار هلاک کرد. و در شهر یتیم و بیوه سر در سجده دعای بد «۴» می‌نهادند.

مدت ششماه طول آن محاصره بکشید، و رنج مردم به غایت رسید و قوت رعیت حصار باز آن آمد که درویشان و عورات یکمن و دو من غلّه بهزار حیله بشهر میبردند و به تسعیری تمام میفروختند. چون رشته طاقت مقیمان طاق شد و سنّت «الفرار مما لا یطاق «۵»» واجب، هرکس براهی بیرون میگریخت، و امراء و معارف شهر از بارو فرو می‌جستند.

---

(۱)- غبوق شرابی که شبانگاه نوشند، و صبوح آن شراب که صبحگاهان بیاشامند.

(۲)- کم چیزی گرفتن (بکسر میم)، کاری یا کسی را ناچیز و خوار پنداشتن

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(۳)- فیوج: پیک‌ها، جمع فیج معرب پیک

(۴)- دعای بد: نفرین.

(۵)- الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین، گریختن از آن‌چه که در طاقت و قدرت تحمل نیست، از سنن پیامبران است!

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۶۹

گفتار در ذکر مصالحه ملک- ارسلان و بهرامشاه و تسلیم دار الملک گواشیر بملک ارسلان و رفتن بهرامشاه بجانب دار- الملک بم و جدا شدن اتابک مؤید الدین ریحان از بهرامشاه و رفتن بیزد و مقیم شدن در آنجا

اشاره

امیر قراغوش مردی بزرگ بود و پیر جهاندیده و از امراء سلطان اعظم سنجر، بر سبیل مناصحت با بهرامشاه گفت که: «بر لشکر عراق در همه جهان گشوده است و بر ما در چهار دروازه بسته، و ما را به تحیّل حیل یکمن غلّه بدست می‌افتد، و ایشان شتوی خوردند و صیفی «۱» دارند و محال است که چون مدت شش ماه مقاسات این محاصره کردند بگزاف این کار فرو گذارند؛ و اگر ایشانرا علوفه مرد مرد و چهارپای از اقاصی عراق نقل باید کرد قدرت و مکنت آن دارند، و گفته‌اند که:

«اتابک ایلدگز روباه بگردون گیرد!» یعنی او را مایه اصطبار بسیار است. زیادت ازین جدّ و جهد که ما بجای آوردیم در وسع نیست.

«ششماه گذشت که هیچکس از ما شبی تمام نخفته است و روزی نیاسوده و شکم سیر ناکرده و زره از پشت ناگشاده؛ و ملک ارسلان بیگانه نیست که در ولایت تو دندان طمع تیز کرده است، و سعی در طلب باطل نمیکند: او درین ولایت همان حق دارد که تو داری.

«و کرمان عرصه فسیح دارد و چنان نیست که دو پادشاه بر نتواند داشت. آن روز که توانستی زدی و غالب آمدی، امروز که غلبه در جانب اوست جز ساختن و صلح وجهی ندارد. بعضی از ولایت بر وفق مراد در کنف امن و سلامت خوردن اولیتر از ملازمت مکاشفت و مداومت مخالفت. کار حصار داری بخلل شد، اگر تدارک فرمائید «۲» و اگرنه [مصراع] جائی رسد این این کار که دستت نرسد.»

---

(۱)- شتوی، آن محصول که در زمستان کاشته شود و در اوایل تابستان بدست آید چون گندم و جو شیرین، و صیفی حاصلی است که در اواخر زمستان و اوایل بهار کارند و در اواخر تابستان و پائیز بدست آرند چون گندم بهاره و جو ترش صیفی که از اواخر بهار تا اوایل پائیز بیشتر مدت نمی‌خواهد و عوام در مثل برای رشد طبیعی دختران و بلوغ کوتاه‌مدت آنان گویند که «دختر چون جو ترش است، از لحظه کاشتن، تا روز درویدن آن بیش از صد روز وقت لازم نیست!»

(۲)- جمله ناقص بنظر میرسد اگرچه موهم معنی هست، ولی می‌توان گفت شاید چنین بوده است: اگر تدارک فرمائید [فبها، چه بهتر] و اگرنه ...

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۷۰

بهرام شاه چون این کلمات عین شفقت و محض نصیحت دانست بسمع قبول اصغا فرمود و گفت: «تو مرا بجای پدری، من زمام این کار بدست فرط شهامت تو دادم» امیر قراغوش خواص خدم خویش را بیرون فرستاد و امراء عراق را از مراصد مکاوحت به موارد مصالحت دعوت کرد بر آنکه: دار الملک بردسیر و چهار دانگ ولایت ملک ارسلان را باشد، و دو دانگ ولایت و دار الملک بم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بهرام شاه را.

و چند روز درین تقریر بودند و تردّد نمود تا تمام شد و رضاء جوانب بدان مقرون و متصل، و کرمان را ثلث و ثلثان کردند: بردسیر و سیرجان و جیرفت و خبیص و توابع و مضافات چهار دانگ؛ و بم و مکرانات دو دانگ.

و چون بهرام شاه عزم انتقال بجانب بم فرمود، مؤید الدین ریحان گفت:

ای پادشاه، من خدمت جدّ پدر تو ملک ارسلان شاه کرده‌ام و زندگانی در راحت و آسایش گذاشته، و این ساعت پیرم و طاقت مقاسات ندارم، و در کار کرمان تدبّر و تفکر کردم، بوی فلاح از حوالی آن نمی‌آید! و این صلح توان دانست که تا چند بماند و تا کی بکشد! چه اصحاب اغراض از جانبین در هدم بناء مصالحت و مهادنت سعی کنند و این کار برقرار نگذارند.

و مرا حجّ اسلام بر ذمّتست و فرض آن گزاردنی، رخصت میخواهم تا از خدمت مصاحبت معفوّ داری و رضا دهی تا این عزیمت به امضاء رسانم و در مواقف مقدّسه و مناسک معظمه، ترا دعاء خیر گویم و از خدایتعالی در خواهم تا تو را به غایت امانی دو جهانی برساند. پس اگر عمر وفا کند و در کیسه حیات قراضه‌ای از بقا مانده باشد بعد از قضاء حج و عمره، واجب خدمت تو میدانم: بازآیم و پیش از اجل محتوم جمال همایون ترا بازبینم،

[رباعیهٔ]

گر در اجلم مساهلت خواهد بودروشن کنم این دیده بدیدار تو زود

پس گر به خلاف گردد این چرخ کبودبدرود من از تو و تو از من بدرود! بهرام شاه را رقّت آمد و گفت: تو مرا بجای پدری و تا این غایت مجهود خویش بنفس و مال در تربیت و معاونت من مبذول داشتی، امروز اگر بر سمت مروت و سنن ابوّت استمرار نماید و مرا از فواید رأی و تدبیر خویش محروم نگذارد دوستتر دارم.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۷۱

[بیت]

هرچه در آینه جوان بیندپیر در خشت پخته آن بیند اما چون سخن از ادای فرض حج می‌گوید من روا ندارم که مانع آن باشم چون همت آن پدر با «۱» منست بدان مستظهرم و آثار آن بینمی.

او را رخصت حج داد و عازم بم شد، و از لشکری عراق مجاهد گورکانی و چند امیر دیگر در خدمت رکاب ملک بهرامشاه تا بم مساعدت مرافقت نمودند، و امیر قراغوش- چون در عهد سلطان سنجر مذکور و محتشم بود و او را امیر خراسان گفتندی و ملک مؤید را یکسواره دیده بود و وقعی نمیدانست و حفظ مصالح حال را خدمت او میکرد- چون بکرمان افتاد عزم مراجعت خراسان از دل یکسو نهاد و در صحبت لشکر عراق روی به خدمت سلطان ارسلان «۲» آورد.

و مؤید الدین را خزانه‌ای وافر بود و چون انقلاب کرمان میدانست میخواست تا آنرا از محتکده کرمان بیرون افکند، و با اتابک یزد سابقه مودتی داشت و مقدمه مکاتبتی. حضور او [را] در کرمان فرصتی تمام دانست و از خدمت ملک بهرام شاه به بهانه اداء حج مرّخص شده در جوار اتابک یزد شد و با وی اساس مجاورت حرم کرم نهاد.

از آنجا که کمال لطف طبع اتابک رکن الدین سام بود ازین معنی بشاشت تمام نمود و سعادت روزگار خویش در آن دانست، و مؤیّد الدین را مصحوب خویش به یزد برد و در تقدیم اسباب اکرام و احترام او شرط میزبانی بجای آورد.

و مؤید الدین در مدت مقام یزد ذخایر و دفاین و نفایس خزاین‌که داشت فدای نفس خویش میکرد و هرروز تحفه‌ای طرفه و مبرّتی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تازه به اتابک سام میفرستاد و معاقد مودت بمزید احکام مخصوص میگردانید و بمراضعت «۳» کاس شراب، ریاض استیناس را سبز و سیراب میداشت.

---

(۱)- در اصل: بدربای؟

(۲)- مقصود ارسلانشاه بن طغرل پادشاه عراق است نه ملک ارسلان حاکم کرمان.

(۳)- مراضعت، همشیر شدن و همراه سیراب شدن از شیر.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۷۲

افضل الدین ابو حامد احمد بن حامد الکرمانی در تاریخ بدائع الازمان فی وقائع کرمان میگوید که: من در خدمت اتابک یزد بودم بعد از ده پانزده سال که مؤید الدین گذشته بود، هیچ درج «۱» کلام اتابک سام از وظیفه شکر مؤید الدین خالی نبود. و ذکر اصناف الطاف و فنون تحف و ظرف که او در مدت مقام یزد ایثار کرده بود دایم میداشت «۲».

القصّه، مؤید الدین سالی پنج شش، برین هیأت، ساکن آن بقعه بود تا غلامان او که عمده لشکر کرمان بودند به یزد شدند و او را باز کرمان آوردند. و در سن شیخوخت کرّهٔ دیگر متصدی منصب اتابکی شد؛ چنانچه در جای خود گزارش خواهد یافت.

---

(۱)- در اصل: درس کلام ...

(۲)- در متن تاریخ، فوت مؤید الدین ریحان در ۵۷۸ هلالی ذکر شده و چون اتابک سام نیز در ۵۸۹ فوت کرده است، بنابراین قول افضل که گوید: بعد از ده پانزده سال ...

ظاهرا اغراقی شاعرانه است، چه اتابک ۱۱ سال بعد از فوت مؤید الدین درگذشته است و علاوه بر آن سفر افضل به یزد حدود ۵۸۴ هجری بوده است نه بعد از آن، در این باب رجوع شود به مقاله مصحح این کتاب در مجله دانشکده ادبیات، شماره ۴ سال هشتم تحت عنوان «افضل کرمان» ص ۸۵- ۶۱

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۷۳

گفتار در ذکر جلوس ملک ارسلان بر سریر دار الملک بردسیر، کرّت دیگر

اشاره

بعد از توجه ملک بهرام شاه بجانب دار الملک بم، ملک ارسلان در دار الملک بردسیر آمد، و وزیر او در لشکرگاه جوانی بود اصفهانی از اسباط نظام الملک؛ و زیادت هدایتی نداشت-- اما در اصفهان ملک ارسلان را خدمتها کرده بود و این منصب خریده- و در مقام لشکرگاه و غله بر صحرابی کفایت او کار می‌رفت «۱» و رشد و غّی «۲» او اثری نداشت.

چون در شهر آمدند، او مردی غمر «۳» غریب بود. در استیناف مصالح ممالک و تدارک خلل و تقریر امور جهانبانی حاجت افتاد به فحلی باذل با کفایتی کامل و تدبیری شامل، ناصح الدین ابو البرکات [را]- که وزیر ملک طغرل بود و از آن رتبت استعفاء خواسته و در خرقه اهل تصوف گریخته و از دنیا با کنار شده- در میان کشیدند و اسم وزارت بر وی نهاد

و او با عصاء و خرقه کبود، تن در آن داد و عدل و ظلم هرچه پیش آمد مباشرت آن کرد، و دیوان عدوان در مساجد و رباطات و مدارس میداشت «۴»، و ظاهرا املح المتقدمین و افصح المتأخرین حافظ شمس الدین محمد شیرازی در باب چنین صوفیان گفته:

---

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(۱)- جمله چنین است، و در بدایع دکتر بیانی: و در مقام لشکرگاه و غلبه بر صحرا بی کفایت او کار می‌رفت، هرچند معنی‌دارتر است اما بکلی رفع اشکال نمی‌کند.

(۲)- غی، گمراهی

(۳)- غمر، با فتح اول و سکون ثانی: جاهل و نادان.

(۴)- بنظر می‌رسد که این نخستین بار باشد که از مدارس و مساجد و خانقاهها برای مسایل سیاسی و رتق و فتق امور دیوانی مستقیما استفاده شده باشد؟

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۷۴

[نظم]

صوفی نهاد دام و سر حقّه باز کردبنیان مکر با فلک حقه باز کرد

بازیّ چرخ بشکندش بیضه در کلاه‌زیرا که مکر و شعبده با اهل راز کرد چون ماه دی سنه ۵۶۰ خراجی «۱» درآمد ملک ارسلان عزیمت جیرفت نمود [با] قطب الدین محمد اتابک و ناصح الدین بو البرکات وزیر، و تا اول ماه خرداد سنه ۵۶۱ آنجا بماند. پس بنظام حال و فراغ بال باز دار الملک بردسیر آمد و بقضاء شهوت و شرب قهوت مشغول شد و از حفظ مراتب مخلصان و رعایت حقوق بندگان غافل، تا عقارب کید طرمطی «۲» و اصحاب او در حرکت آمد و سرکیسه فتنه نو گشاد.

گفتار در ذکر مبادی احوال طرمطی و در پیش افتادن او

اشاره

طرمطی غلامی زیرک بود از غلامان امیر داد قدیم هنری زیادت نداشت، اما ترکی زیرک بود تازیک دوست و شراب‌خواره، پیوسته با رنود و اوباش مقیم زاویه خرابات بود.

و بحکم خواجه تاشی رفیع الدین محمود سرخ، که مردی بود حیول لجوج طالب غایت کارها، با وی معرفتی داشت.

و خواجه‌ای دیگر بود او را زین الدین مهذب گفتندی: مردی جوانمرد نیکو عهد نیک معاملت،

[شعر]

فتی کان فیه ما یسرّ صدیقه‌علی انّ فیه ما یسوء الأعادیا «۳» با رفیع و طرمطی افتاد و ثالث ثلثه شد، و رفیع دست افزار حیلت و مکر دهاء در کار آورد، و زین الدین آداب حسن العهد و نیک معاملتی استعمال فرمود تا طرمطی را از خاک خسارت به اوج امارت رسانیدند.

اگرچه طرمطی در مصاف جیرفت هنری ننمود، بل در خدمت رکاب ملک-

---

(۱)- ۵۶۰ خراجی ۵۶۷ هلالی (؟)

(۲)- طرمطی؟، ممکن است از کلمه طرمطای [با ضم ط و ر] (که پرنده‌ای است مگس- خوار) گرفته شده باشد و احتمال دارد بصورت لقبی هزل‌انگیز عامیانه بر سر این سردار نهاده شده باشد و شاید هم کلمه‌ای ترکی خاص باشد.

(۳)- مردی که دروست آنچه که دوست او را بدان دل خوش شود، همچنانکه او راست آنچه که دشمن را نیز بدان زیان نرسد.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۷۵

ارسلان به عراق شد و زین الدین نیز موافقت نمود و در اصفهان از تجار کرمانی که او را به حسن نیت می‌شناختند استقراض می‌فرمود و در مصالح طرمطی صرف میکرد و اسباب احتشام او میساخت، چون از عراق معاودت نمودند طرمطی را نهال نیک نامی «۱» شده بود:

[نظم]

انّ القناۀ التی شاهدت رفعتهاتنمی و تنبت انبوبا علی انبوب «۲» و زین الدین در لشکرگاه باعث او می‌بود در خدمت ملک ارسلان و منادمت او، و در اثناء آن، التماس مزید اقطاع و نانپاره میکرد تا نام طرمطی به امارت برآمد.

و چون فتح دار الملک شد و به جیرفت رسیدند و رفیع با ایشان پیوست و کار تمام شد، آغاز فضول نهاد و «دمنه» وار بر ترک دمید که اتابک چرا باید که در میان سه منصب که مظنّه حشمت و مدخل منافع است- یعنی اتابگی و دادبگی و شحنگی- جمع سازد؟ و بگسترانیدن حبل حیل، خیل و خول اتابک محمد را بعضی به مال و فوجی را بجاه و فرقه‌ای را بتهدید و وعید از راه می‌برد.

و اتابک محمد شراب کمتر خوردی و در ندیمی ملک رغبت ننمودی، و طرمطی همواره در خدمت بود و نزدیک خیک «۳» و قریب قرابه، لهذا هرروز عقد «۴» دولت طرمطی منتظم‌تر میشد و قاعده احوال اتابک منثلم‌تر «۵»، و اتابک ازین معنی دل‌شکسته و جان خسته «۶».

---

(۱)- کذا، و ظاهرا: نهال بخت نامی (یعنی بارور و بالنده) شده بود. (مرحوم قزوینی در حاشیه کتاب خود نوشته‌اند، ظ: نهال نیک نامی نامی شده بود.)

(۲)- این نیزه‌ای را که بینی بلند و رساست، حلقه به حلقه رشد یافته و بالا گرفته است

(۳)- خیک مقصود خیک شراب است و آن مشکی باشد که از شراب پر کنند و به مجالس آرند

(۴)- عقد، (با کسر عین) گردن‌بند، حلقه.

(۵)- منثلم، شکافته و خلل یافته

(۶)- ملک ارسلان به عشرت و ملاهی مشغوف بود ... در مستی حرکاتی کرد که ثمرات آن ندامت بود: در مستی بذل بسیار کردی و تمیز معتبر نداشتی، عطاء امیر و سپهسالاری به مطربی دادی، گوئی در حق او گفته بودند:

شهری که ز تو بخواست لشکر شکنی‌دادی به مخنثی نه مردی، نه زنی

رای تو چنین سست شد ای شاه جهان‌پیش تو چه دف زنی، چه شمشیر زنی! (عقد العلی ص ۱۲)

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۷۶

و کدخدای او ناصر الدین کمال صرّه‌های زر و مصحفی در آستین نهاده گرد امیران و غلامان برمیآمد و باستحلاف میخواست که عهد ایتلاف بر جای دارد: سوگند خوردن و زر گرفتن و رفتن یکی بود!

اتابک را حواشی و خواص او بر آن میداشتند و میگفتند که بمجاهدت یا غفلت شرّ این ترک کفایت میتوانی کرد، و اتابک یا از کمال عقل یا از ضعف دل و خور «۱» و جبن طبیعت خود را با این سخن نمیداد و بفرط وقار و ترصّد فرج به حین انتظار لباس تجلّد می‌پوشید و کاس تصبّر می‌نوشید تا کار بجائی رسید که منصب دادبگی و یک نیمه شحنگی از وی فرو گشادند و به طرمطی داد.

و اتابک شکایتی درین باب بسمع ملک نرسانید و راه مضایقت نرفت که پادشاه اگرچه عاقل بود از نباهت و خمول امراء دولت فارغ و غافل بود، آخر شوکت و قوّت طرمطی بعد از یکسواری و تنها روی میدید و میدانست که همه خیل و حشم اتابک‌اند که

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پشت بر کعبه شکر کرده‌اند و روی به بتخانه غدرآورده، و بر آن خاموش میبود.

چون هواء زمستان سنه ۵۶۱ «۲» آغاز سرد گوئی و ترش روئی نهاد عزم جیرفت کردند: طرمطی با عدّتی وافر و عددی کثیف، و اتابک بر هیأتی نازل و حالی ضعیف.

اهل جیرفت روی به قبله اقبال طرمطی آوردند و هرظرف و تحف و لطایف نعم که ساخته و پرداخته بودند به سرای طرمطی کشیدند.

گفتار در ذکر ابتدای نقض میثاق و هدم بنیان یگانگی میان پادشاهان دوگانه در هنگام مقام جیرفت

از جانب بم مخایل نقض عهد و دلایل نکث میثاق ظاهر میشد و گریختن و آمد شد غلامان از جوانب موجب تغیّر خواطر و تشویش ضمایر، در مبدأ مصالحت، ادمش که غلامی بود از غلامان مؤیّد الدین با چند غلام از ملک ارسلان گریخته با بم شد و با ملک بهرام شاه پیوست.

---

(۱)- خور (با فتح خ): فتور و سستی.

(۲)- ۵۶۱ خراجی ۵۶۸ هلالی

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۷۷

و چون شاخ خلاف برآمد، ادمش؛ اظهار رجولیت را، خواست که در صمیم زمستان تاختنی به بردسیر کند. و آنوقت ربض بردسیر معمور و مسکون بود، و مردم بسیار از تجار و غرباء اطراف با اموال وافر در کاروانسرایها حاضر.

چون ادمش از بم عزم خروج کرد خبر به جیرفت رسید، ملک ارسلان، ایبک دراز را با فوجی از غلامان از جیرفت به راه راین گسیل فرمود تا دفع آن تاختن کنند. در راه به یکدیگر رسیدند، و ادمش در دست ایبک اسیر شد و او را با چند غلام مقیّد و مغلول، بجیرفت آورد.

و چندان‌که تکدّر مشارب صفا میان برادران زیادت میشد تحکم غلامان و التماسات ایشان از حدّ درمیگذشت. ایبک دراز که ملک ارسلان او را از مصرع «۱» کشتی‌گیری به مشرع «۲» امیری رسانیده بود از جهت محاربه‌ای که با ادمش کرده [و] او را اسیر آورده بود توقع بیش از حدّ از ملک ارسلان داشت و چون مصور خاطر او مصور ظاهر نشد، سنگ کراهیتی در راه افتاد. فصیل «۳» وفا را رخنه کرد و از فرضه حفاظ بیرون جست و از جیرفت به بم گریخت «۴» و از بهرام شاه درخواست که خدمتی که بر دست ادمش تمام نشده بود- یعنی تاختن بردسیر- او تمام کند.

و با چند غلام به بردسیر آمد و سحرگاهی، علی حین غفلة، در کاروانسرای غربا و منازل اکابر و متمولان بردسیر افتاد و تاراجی تمام کرد، و تا نماز پیشین بازار غارت گرم داشت، و مالهاء وافر و نعمت متکاثر و نقود نامعدود و حلی عورات و ثیاب منقوش و هرچه خف «۵» بود و حمل آن ممکن بود ببرد و باز بم شد.

و رعیّت بیچاره را ازین فتنه بتازگی سیلاب بلا تا بلب رسید و از مصاعد استغنا

---

(۱)- مصرع، میدان کشتی، تشک کشتی‌گیری، مصارعة: کشتی گرفتن.

(۲)- المشرع و المشرعة، مورد الشاربه آبشخور

(۳)- فصیل، دیوار اطراف شهر، بارو.

(۴)- در تاریخ وزیری آمده است که ای بک دراز دست (؟) که از فحول امراء بود، استدعای حکومت بلوچستان نمود. خواهش او

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به عمل نیامد، بلکه بر لیغ حکمرانی آنجا بنام اتابک قطب الدین که با اتابک خصم بود صادر شد، اتابک کینه ارسلانشاه را در دل گرفت.

(ص ۱۱۳).

(۵)- خف: سبک و خفیف

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۷۸

به مهابط فاقه و عنا افتادند، و غرباء که در کسوت جمال و ثروت در آن شهر آمده بودند همه پلاس افلاس بر دوش، روی براه نهادند.

القصّه، بناء مصالحت میان پادشاهان منهدم شد و در استعداد مکاوحت و استمداد مخالفت، بهرام شاه از خراسان مدد خواست. امیر ارغش زاوه‌ای و چاولی قوده- کش «۱» و کریم الشرق (؟) را فرستادند. و ملک ارسلان عز الدین تنگر «۲» را از یزد استدعا فرمود.

گفتار در ذکر محاربه پادشاهان و ظفر یافتن ملک ارسلان بعد از فرار لشکریان

چون اسباب محاربت از جانبین ساخته و پرداخته شد، ملک ارسلان از جیرفت براه شعب در فارد و سربیزن توجه نمود، و ملک بهرام شاه نیز از دار الملک بم بر عزم استخلاص بردسیر حرکت کرد، و در ماه اردیبهشت سنه ۵۶۲ خراجی «۳» در حدود راین، التقاء پادشاهان افتاد.

چون لشکر خراسان حمله کردند اکثر حشم کرمان را پای ثبات از جای بشد و از مقر عزیمت روی به مفر هزیمت نهادند. اما ملک ارسلان و اتابک محمد قدم «النصر مع الصبر» بفشاردند و علم تجلّد برافراشتند؛ ملک، طرمطی را دید که عنان انحراف برمیگردانید، گفت: هی‌هی! تو [هم] بخواهی رفت؟!

طرمطی در سکر وحشت خجل و دهشت وجل «۴» سرگشته شد و بناکام بایستاد، حق تعالی امداد نصرت فرستاد و نسیم ظفر از مهبّ «۵» لطف الهی وزیدن گرفت، و علم

---

(۱)- قوده‌کش، ظاهرا باید مرکب باشد از قوده [با فتح قاف و سکون واو] بمعنی اسب جنیبت و یدک، و کش از مصدر کشیدن: در واقع کسی که اسب جنیبت حاکمی را هدایت کند یدک‌کش. قوده در اصلاح محلی معنی بافه و دسته علف را هم میدهند.

(۲)- در متن لیدن عز الدین تنگر و در متن بدایع دکتر بیانی عز الدین لنگ و در حاشیه لنگر چاپ شده و البته صحیح همان عز الدین لنگر است که معروفترین اتابکان یزد بود برادر رکن الدین سام. او ظاهرا در ۵۸۴ به اتابکی رسیده است و وفات او در ۶۰۴ روی داده است. البته درین تاریخ که ازو دعوت به عزیمت کرمان شده، قاعدهٔ هنوز به مقام اتابکی نرسیده بوده است.

(۳)- ۵۶۹ هلالی (؟)

(۴)- وجل، باد و فتح: ترس و وحشت

(۵)- مهب، جای هبوب، آنجا که باد از آن‌جا برخیزد.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۷۹

دولت بهرام شاه منکوس و طالع سلطنت او منحوس شد، و هزیمت شد، و با لشکر خراسان فرار برداشتند، و جمله بنه و اثقال بگذاشتند، و چند امیر معروف دستگیر شدند.

نماز شام، برعکس واقعه خبر به گواشیر رسید. اصحاب دواوین اتابک و طرمطی که پیش از مصاف با اغروق «۱» به بردسیر رسیده بودند، همه عروس طرب «۲» را طلاق دادند و ناقه هرب را زمام برکرد، و اکثر معارف و اهل هواء ملک ارسلان بی‌مرکوب و توشه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

از شـهر بیرون شدند، و روی به سرحد عراق نهاد، و مصیبتی تازه و اضطرابی بی‌اندازه شب بیست و هفتم رمضان سنه ۵۶۹ هلالی در بردسیر حادث شد.

چون شب به نیمه رسـید، مسبّح فتح و مبشر ظفر دررسید و از سلامت ملک ارسلان و نصرت لواء او خبر درست آورد، شهر سکون گرفت و مردم را رمقی بازآمد و التزام نذور کردند، و قومی که فرار کرده بودند بعد از دو سه روز از مسافات مختلف باز گردیدند! و روز عید فطر ملک ارسلان به طالع مسعود و خاتمه محمود در شهر آمد.

جهان بکام و فلک راعی و ملک داعی‌امید تازه و دولت قوی و بخت جوان یعقوب به بازدید جمال یوسف آن قدح فرح نوش نکرد که اهـل کرمان به بازدیـد آن پادشاه کردنـد، عجایز عاجز از حرکت او را به پهلو «۳» اسـتقبال نمودند و هرنقد مضروب که در شهر بود در پای مرکوب او ریختند.

پس ملک ارسـلان بر عادت معهود و طریقت مألوف به اسـتماع اغانی و تشرّب شراب ارغوانی مشغول شد. و طرمطی، با آن انخذال که او را در حومه التقا افتاده بود، عنان رعونت فرو نمیگرفت و دیو وسوسه رفیع او را بر قاعده مغرور می‌داشت.

میل کشیدن ناصر الدین افزون

و درین سال «۴» اوزار وزارت از ناصح الدین بو البرکات برگرفتند و ناصر الدین افزون را در آن افکندند، پس

---

(۱)- اغروق، بار و بنه سپاه

(۲)- در اصل طلب؟

(۳)- در اصل: او را پهلو

(۴)- یعنی در سال ۵۶۹ هلالی

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۸۰

رفیع از تفویض وزارت به ناصـر الـدین پشیمان شـد، چه ناصـر الـدین مردی بود محتشم از خانـدان آل کسـری، وزیر بن الوزیر بن الوزیر، و ناپاک رفیع و امثال او را وزنی ننهادی.

تقریر طرمطی کرد که این منصب از نصاب اسـتحقاق بیرون میباید آورد و ناصـر الدین را در زندان عزل مؤیّد و مخلّد موقوف کرد، بدانکه عصابه «۱» تکحیل بر جبین مردمک چشم او بندند و چشـمه بصـر او را به ذرور «۲» آهک بینبارنـد. و بر مقتضای اشارت او، آن صدر بزرگوار را- که زبده خاندان مجد و شرف و خلاصه دودمان جود و کرم بود- میل کشیدند و خانه او بر وی زندان کرد.

و بهرام شاه از مصاف راین شکسـته و خسـته با قومی برهنه باز بم شد و تجدید اهبت «۳» پادشاهی و ترتیب اسباب جهانداری از سر گرفت.

و سنه ۵۶۲ خراجی موافـق ۵۶۹ هجری بر التهـاب زبـانه خلاـف میـان پادشاهان و گریز طبقات حشم از جانبین بآخر رسـید، و ملک ارسـلان بر قاعده به جیرفت شد و در مفتتح سـنه ۵۶۳ باز بردسیر آمد «۴»، و طرمطی باسـتظهار تغافل پادشاه بر جریمه تطاول اصرار می‌نمـود و از وخـامت مغبّت «۵» لجـاج غافـل می‌بود تـا از مادر «اللیل حبلی «۶»» فرزنـد تقـدیری و نتیجه قضائی در وجود آمـد که بدست دمار فرش عناد طرمطی را طی کرد «۷».

---

(۱)- عصابه (با کسر اول)، عمامه و دستار

(۲)- ذرور (با فتح اول) آن گرد که در چشم پاشند شفاء و بهبودی را.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(۳)- اهبت (با ضم اول و فتح سوم) وسیله و تهیه وعده و آنچه که برای انجام امری بکار آید چون وسیله سفر و امثال آن.

(۴)- ۵۶۳ خراجی موافق ۵۷۰ هلالی.

(۵)- مغبت، با فتح میم و غین، و باء مشدد: عاقبت هرکار

(۶)- حبلی (با ضم اول و آخر مقصور)، آن زن که باردار باشد، در واقع نظر بر این شعر بود: شب آبستن است و چه زاید سحر؟

(۷)- طی کردن: پیچیدن امثال فرش و طومار.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۸۱

گفتار در ذکر رفتن اتابک محمد بخدمت ملک بهرامشاه به دار الملک بم و آوردن او بدار الملک بردسیر

در ماه خرداد سنه ۵۶۳ خراجی، «۱» بر قاعده معهود، گله ستوران خاص و عام به علفخوار و مرغزار مشیز «۲» فرستادند و امیر علاء الدین ابو بکر- برادر اتابک قطب الدین محمد- امیر آخور پادشاه بود و بر سر گله، با حشم و غلامان خویش عزم خروج می‌کرد.

در شب، اتابک، کدخدای خویش- ناصر الدین کمال- را بخواند و جا خالی کرد «۳» و گفت:

زین طایفه کار ما نخواهد شد راست‌تا چند ازین نشست؟ بر باید خاست! ای ناصر الدین، با غفلت این پادشاه و حق ناشناسی او درمانده‌ام، افسر این مملکت من بر سر او نهادم؛ مشتی مجهول از غایت شقاوت می‌کوشند تا او را از سریر سلطنت فرود آورند. و حلّ و عقد این گره بدست منست، و مثل عوام چنانکه:

«هرکس خر بر بام برد فرود تواند آورد»! «۴»

---

(۱)- مطابق ۵۷۰ هلالی

(۲)- مشیز، آبادی بس قدیم است در ۱۴ فرسنگی مغرب کرمان فعلی که امروزه حوزه آن به بردسیر معروف است. کوهستان مشیز و نگار و دره‌های اطراف رودخانه آن دارای النگ‌ها و علفزارهای دائمی است که معمولا، سابق بر این‌که اسبی در دسترس مردم بود، هرسال فصل بهار، اسبها و دواب را در آنجا به علفچر میبردند. اما امروز دیگر نشانی از علف و اسبی نیست، چه آن اسبان راهوار را همان مردان بزرگ و نیکوکار سوار شدند و بهمراه خود بردند!

(۳)- جا خالی کرد، یعنی خلوت کرد و خانه از غیر بپرداخت، نه بمعنای مصطلح امروز که جا خالی کردن را مرادف گریختن و از میدان در رفتن بکار برده‌اند.

(۴)- و متأسفانه این نه اولین بار و نه آخرین بار است که صدری، ولیعهد جوانی را به سلطنت بردارد و اینگونه حق ناشناس و سرکش تلافی بیند، گله خواجه نظام الملک‌ها و و قائم مقام‌ها و امیر کبیرها بیجاست!

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۸۲

فردا روز آدینه بعد از نماز، برادر، ابو بکر با گله به مشیز میرود، و عزم من آنکه با غلامان خاص خویش و ترکان پدری «۱» در شب بر پی او بیرون شوم، و گله را برانیم و به جانب بم رویم. از شهر بسبب پیادگی، کس بر پی ما نیارد آمد. بهرامشاه چنانچه «۲» هست ازین برادر متمیّزتر و متیقّظتر است و این ساعت مفلوک و منکوب و مقهور و مغلوب، لا شکّ منّت این موهبت بدارد و از افتادگی برخیزد، و در هفته او را باز دار الملک گواشیر آورم «۳» و سزای مخالفان چنانکه شرطست بدهم.

ناصر الدین گفت:

[بیت]

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اقبال درین سپه‌کشی قایدتست‌در هرمنزل پیک ظفر رایـد تست «۴» ای خداونـد! این نه رأی انسـانیست و نه انـدیشه جسـمانی: این وحی ربّـانی و الهـام روحـانیست؛ ایـن ارشـاد بختسـت و تلقیـن اقبـال. و بنـده دسـت در فـتراک دولت زده است، چه بی‌سـایه دولت خداوند، مرا یکروز عمر مباد! «و اذا عزمت فتوکل علی اللّه «۵»» تأخیر جایز نیست.

اتابک برین تقریر، با سواری چهارصد، بیرون شد و گله در پیش گرفت و به راه بافت به جیرفت شد.

شمس الدین مغونی

اشاره

و از جمله امراء و ارکان دولت، که با اتابک طریق بیوفائی سپرده بودند و بر سمت خلاف مروت رفته و سمت

---

(۱)- مقصود ترکـانی است که در خـدمت پـدرش اتابـک بزقوش بوده‌انـد و تـاکنون در خـدمت فرزنـدش اتابـک محمـد وفـادار و پابرجای مانده.

(۲)- بجای چنانکه- آنطور که، همانسان که- برخلاف امروز که چنانچه اختصاصا بجای اگر و هرآینه بکار رود.

(۳)- یعنی ظرف یک هفته او را به بردسیر آورده بر سریر حکومت خواهم نشاند.

(۴)- قاید: افسر و سرهنگ؛ راید: راهبر و راهنما.

(۵)- چون بکاری عزم کردی، بر خدای توکل کن ...

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۸۳

غدر بر روی روزگار خویش نهاده، شمس الدین مغونی «۱» بود- شحنه جیرفت- که روی از محراب صواب گردانیده بود و اقتدا به مسیلمه کذّاب «۲» کرده و به ترّهـات و تزویر رفیع خسـیس گمراه، گمراه گشـته، اتفـاق نیـک را درین حـالت در جیرفت بـود و به عشرت مشغول و از طوارق

[شعر]

«یا راقـد اللیل مسـرورا باوّلهان الحوادث قد یطرقن اسـحارا «۳»» غافـل. اتابـک امیری بـا چنـد غلام از پی‌اش فرسـتاد و او را در قبض آورد، و اول حکمی که بر وی فرمود خلاص امیر مخلص الدین مسـعود بود- و مخلص الدین مسـعود خواجه‌ای بود از خواص خدم ملـک ارسـلان، حقوق خـدمات ثابت کرده و بارها از بهر او جان بر کف نهاده، روزی به جیرفت، در دیوان، میان او و رفیع مناقشتی رفت، رفیع در آن باب غلوّ نمود تا «مخلص» را به «قلعه سلیمان» «۴» فرستادند- و آن قلعه در حدود مغونست.

---

(۱)- مغون، از آبادیهای کرمان است بر سر راه بافت به جیرفت.

(از مسالک الممالک اصطخری ص ۱۷۰)

(۲)- مسـیلمه کـذاب، [بـا ضم اول و فتـح دوم] از معاریف عرب از بنی یمامه که ادعای پیغمبری کرد در زمان حضـرت رسول و در سال ۱۲ هجری کشته شد.

مقصود از مسیلمه درین جا اشاره به رفیع است.

(۳)- ای که شب را آرام خفته‌ای شادان از برآیند آن، آگاه باش که در نیمه‌های شب است که حوادث در خانه را خواهد کوفت.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(۴)- قلعه سلیمان، ظاهرا همان قلعه سلیمانی است که از امهات قلاع جیرفت محسوب میشود و این قلعه در حوالی در فارد و بر فراز کوه سلیمانی است. این دژ، بقول اعتماد السلطنه، در سمت شرقی جیرفت و بشکل مخروطی است و ۱۲ هزار قدم ارتفاع آنست و مشتمل است بر سه مرتبه و فقط یک راه دارد، در هرمرتبه چندین برکه است که در پناه کوه حفر شده است، (مرآت البلدان).

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۸۴

شمس الدین بحکم سواری فرستاد، کوتوالی که بود او را رها نکرد از آنکه از صورت حال و شکل واقعه وقوف نداشت.

دیگر باره شمس الدین کس فرستاد و احوال انهاء کرد، هم راه منع رفت.

اتابک بفرمود که شمس الدین را هلاک کنند.

زنهار خواست و گفت: این نوبت اگر او را نیارند حکم سیاست بجای آرند، و شمس الدین را هلاک کنند.

و شمس الدین بخط خویش رقعه نبشت، و بر خط او تزویر نتوانستی کرد:

چه خطی عجب مسلسل نبشتی- و کس در کرمان بر آن شیوه نه نبشتی- و نشانی که میان ایشان [بود] باز نمود، و احوال اعلام داد که حیات او متعلق حبس و اطلاق مخلص الدین است.

او را خلاص دادند، و همینکه به جیرفت رسید، اتابک، مخلص الدین مسعود و شمس الدین مغونی را- مطلق و محبوس- برداشته روی به بم نهاد.

استقبال بهرامشاه از اتابک

اشاره

مبشر اقبال و طایر میمون فال و پیک دولت و برید «۱» سعادت نامه بخت و مراد بدست بهرامشاه داد. از مژده این خبر ظفر اثر، هرمویی بر تن او لبی خندان شد، و روضه حیاتش نضارت گرفت پس از ذبول، و کوکب سعادتش طالع شد پس از افول، طبع آشفته‌اش شکفته شد و طایر دل رمیده‌اش آرمیده گشت و دانست که روزگار بد مهر در آشتی میزند و فلک کینه‌کش راه مصالحت میجوید، و بخت و دولت بخشم رفته از در صلح باز آمد.

[رباعیهٔ]

عاشق برت ای شمع چگل باز آمدمسکین چه کند ز دست دل باز آمد

فریادکنان غمین غمین شد ز برت‌تشویر خوران خجل خجل باز آمد موکب اتابک را بقدم استعجال استقبال نمود.

---

(۱)- برید [با فتح اول] پیک و قاصد و نامه‌بر.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۸۵

و اتابک در بم بعد از تقدیم وظایف اکرام و احترام و لطایف تقریب و ترحیب، چندان توقف فرمود که غبار و غثاء «۱» سفر از اعطاف بیفشاند.

حرکت به بردسیر

اشاره

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پس کوس عزیمت دار الملک بردسیر بزدند و سراپرده نهضت به صحرا بیرون بردند، و به یمن فال و حسن حال چتر اقبال همایون روانه شد و لشکر به در بردسیر کشیدند.

ملک ارسلان و طرمطی با فوجی حشم پیاده در شهر شدند، و چون شب درآمد ملک ارسلان در حال حصار و لشکر و ذخیره قلعه و شهر نظر تأمّل فرمود: هیچ اسباب مقام شهر و حصارداری مهیّا ندید. رای صایب آن دانست که شهر را بگذارد و جان ببرد. نیم شبی آواز برآمد که ملک ارسلان رفت!

و فوجی از امراء و حشم شهر بخدمت ملک بهرامشاه آمدند، و طرمطی را قرب اجل و قضاء بد، بند پای او شد و بعد از چندین حقوق احسان ملک ارسلان عقوق طغیان نمود و در خدمت او نرفت، و با وجود که بواسطه محبت او ملک موروث را وداع نمود و از دار الملک بآن آراستگی و مملکت بآن استقامت مهاجرت مینمود، با او مواصلت و مرافقت روا نداشت.

القصّه، ازین آوازه گل هردلی شکفته شد و لاله هرلبی باز خندید، چه مردم اگرچه استقامت و یکرنگی «۲» کار ملک میخواستند، گرفتار شدن ملک ارسلان و رنج او در مزاج هیچ رعیت و لشکری راست نبود. پس بر مراد اهل و داد نفس او بسلامت برست و ملک برادرش را مسلّم شد.

بامداد دوشنبه منتصف ماه خرداد سنه ۵۶۳، چتر میمون ملک بهرامشاه در دار الملک بردسیر آمد «۳».

[بیت]

---

(۱)- غثاء با ضم غین: خاشاک

(۲)- ن. ل: دیگر یگی؟

(۳)- ۵۶۳ خراجی- ۵۷۰ هلالی (؟)

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۸۶ بگاه روز خجسته، بفرّ فتح عظیم‌به طالعی که تولّا بدو کند تقویم ...

و در سرای دشت نزول فرمود.

قتل طرمطی

و طرمطی با چند غلام بصحرا آمد و دست بوس کرد و در خدمت رکاب به سرای ناصر الدین افزون، که او را رنجانیده بود و بر تکحیل او تعویل کرده، حق تعالی جزع «۱» دیده او را از التماس میل نگاه داشته بود و نرگس بیناء او را از سموم آتش مصون گذاشته؛ درین وقت بینائی خود ظاهر ساخته به رکاب بوس ملک بهرامشاه آمده بود.

در سرای ملک، طرمطی را بازدید و گفت: ای امیر، آئینه چشمم بنگر که چه روشن است!!

گفت: ای خداوند، چه روز این سخنست؟

پس طرمطی از سرای ملک بیرون شد بر عزم وثاق خویش، با اتابک گفتند که: هنوز چشم احتیاط باز نخواهی کرد؟ و همچنان بر سمت سهولت «۲» خواهی رفت؟

طرمطی از سرای بیرون شد، او را دیگر کجا بینی؟

اتابک این معنی معروض ملک داشت، ملک کس بر پی او فرستاد و او را باز سرای آورد، و کار عمرش بآخر رسانید. و این اولین پاداش کافر نعمتی است که با ملک ارسلان کرد.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گفتار در ذکر رفتن ملک ارسلان بجانب یزد و مقام کردن

چون ملک ارسلان از بردسیر بیرون شد، بر راه راور، روی به یزد نهاد و چون به مقصد رسید، اتابک یزد در اعزاز مقدمش غاشیه تجلیل و اکرام بر کتف اذعان و دوش

---

(۱)- جزع [با کسر یا ضم اول]، قسمتی و بخشی از هرچیز، قطعه‌ای: الجزعة قلیل من الشیئ، البقیة منه.

(۲)- مقصود مساهله و سهل‌انگاری است

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۸۷

موافقت گرفت، و نطاق «۱» عبودیت بر میان اخلاص بست، و او را در ایوان تعظیم بر مسند تکریم نشاند، و خود در موضع خضوع و اطاعت بقدم خشوع و طاعت بایستاد، و در تقدیم اسباب پادشاهی و ترتیب ادوات ملاهی حکم میزبانی بجای آورد.

و پیوسته بر اداء لوازم خدمت مواظبت می‌نمود و سوگند مغلّظه میخورد که اگر مرا خانه یزد در سر این خدمت باید کرد سپر تجلّد نیفکنم و از بذل مجهود درین باب تقاعد ننمایم، و اگر غرض به لشکر یزد برنیاید بنفس خویش به حضرت عراق روم و لشکری به مال بخرم و بیارم.

دو ماهی برین نسق حق مجالست و مؤانست گزارد، پس بر خیال و توهّم عورات و غلامان و هواء لشکر کرمان، در صمیم تموز و طغیان حرارت تابستان، ملک ارسلان با اتابک یزد و لشکر، به سرحد کرمان آمد.

ولایت کرمان بأسرها «۲» در حکم و فرمان بهرامشاه و اتابک آمده بود و جمله اصحاب اطراف و امراء نواحی مملکت به خدمت درگاه بارگاه پیوسته، و اکناف کرمان را آئین استقامت بسته، و صحن بساتین مملکت به ریاحین راحت و سلوت «۳» آراسته، و سرو چمن سلطنت را بدستیاری چمن پیرای عدالت پیراسته، و رعیت ایمن و خوشدل، و اسعار برقرار و انواع نعم و الوان غلّات و ثمار متجاوز حدّ شمار، و طبقات لشکر از ترک و دیلم مجتمع، و عزایم در سلک طاعت منتظم، و ملک بهرامشاه از پوست غضب و قتل و خشم سریع شنیع بیرون آمده و به تدارک سوابق نقمات و تلافی مافات اشتغال فرموده!

چون خبر حرکت لشکر یزد به بردسیر رسید، ملک بهرامشاه از دار الملک بردسیر با لشکری جرّار و حشمی بسیار به عزم کارزار روی به سر حدّ آورد. و چون مسافت ما بین فئتین متقارب شد، و متوقع ملک ارسلان به وقوع نپیوست- عنان باز جانب یزد گردانید، و بهرامشاه باز دار الملک گواشیر آمد.

---

(۱)- نطاق، کمربند. میان‌بند.

(۲)- بدایع: با سرحدها (؟)

(۳)- سلوت با ضم و فتح سین هردو: کمال آسایش و عیش

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۸۸

گفتار در ذکر ارتحال و انتقال ملک نیکو خصال ملک بهرامشاه از دار ملال

اشاره

چون مدت یکسال و نیم به حسن سلطنت ملک بهرامشاه، ملک کرمان محفوظ و مضبوط بود و فرش و مهاد امن و امان و فراغ مبسوط، و وزیر ملک بهرامشاه ظهیر الدین افزون مستوفی دیوان بم بود، و خازن او شهاب الدین کیا محمد بن المفرح دیلمی که

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حاتم «۱» نقش خاتم جود او نتوانستی خواند، و معن بن زائدهٔ «۲» معنی کرم او درنیافتی.

شعر:

فتی کملت اخلاقه غیر انه‌جواد فما یبقی من المال باقیا «۳» و به حلاوت اخلاق آن بزرگان، مرارت حنظل حوادث از حلقها می‌شد، و دهنها به شکّر شکر ایشان شیرین.

ملک بهرامشاه به صیقل عدالت و رأفت زنگ بغض رعیت از آینه ضمیر میزد «۴» و رعیت حلقه بندگی او در گوش هوش میکشیدند و داغ دعاگوئی او بر سرین اعتقاد می‌نهاد، زمانه غدّار را از رواج روزگار او رشک آمد و از روی نفاق، نفاق کار و بار او را برهم زد.

و در اواخر تابستان سنه ۵۶۴ خراجی بهرامشاه را مبادی استسقا پیدا آمد،

---

(۱)- حاتم طی یا طایی، معروف و از بخشندگان و اهل کرم عرب است.

(۲)- معن بن زائده شیبانی از فرمانروایان معروف عرب در سیستان و به بذل و بخشش معروف بود، او در سال ۱۵۱ ه. به سیستان آمد و با همه جود و بخشش خود، معذلک مردی سختگیر و خونخوار بود و به مردم سیستان ظلم بسیار کرد، مردم از ستم او بجان آمدند، کارگران کاخ او، شمشیرها در بسته‌های نی پنهان کردند و هنگامی که از ساختمان بازدید میکرد او را بقتل آوردند (۱۵۲ ه.) درین باب رجوع شود به کتابی که محشی این کتاب در باب یعقوب لیث صفاری نوشته است و بزودی منتشر خواهد شد. و هم به تاریخ سیستان ص ۱۴۵ و ۱۴۶

(۳)- مردی که اخلاق او کمال یافته و چنان بخشنده ایست که دیگر از مال چیزی باقی نگذارد.

(۴)- شاید میزدود (؟)

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۸۹

اطباء و پزشکان حاذق حاضر ساختند و اسالیب معالجت پیش گرفتند، اما چون در جام عمر جرعه حیات نمانده بود، هیچ دار و نافع نیامد. و در شهور سنه ۵۷۰ هجری- در ریعان شباب و عنفوان جوانی و بسطت ملک و نفاذ فرمان- او را از فضاء عرصه سلطنت در ربودند و در مضیق تابوت افکند. «۱»

دست اجل بریده که عقد کرم گسست‌بیخ قضا بکنده که شاخ شرف برید

---

(۱)- ظاهرا در ۵۶۳ خراجی مستسقی شده باشد، زیرا اگر تفاوت سال خراجی و هلالی را بر طبق ضبط این کتاب، هفت سال حساب کنیم و مرگ بهرامشاه در ۵۷۰ باشد، قاعدهٔ بیماری او بعد از ۵۶۳ خراجی نمی‌تواند حادث شده باشد.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۹۰

گفتار در ذکر محمد شاه بن بهرامشاه که پادشاه یازدهم است از قاوردیان

اشاره

چون قضیه هایله بهرامشاه رخ داد، دیگرباره عرش دولت منثلم شد، و قواعد سلطنت منهدم، و عقود امن و استقامت منفصم. اهواء در حیّز تشعّب افتاد، و کلمات در مطارح اختلاف و تشتت «۱». و کرمان بهم بر آمد، و هرطایفه‌ای راهی «۲» زدند و مفرّی جستند:

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

امیر ایبک دراز با جوقی غلامان و چند [تن] مذکور از امراء دولت از غمار «۳» آن فتنه بجستند و از غبار آن محنت بیرون شدند و روی به جانب جیرفت نهاد.

و جمعی از حشم و وزیر ظهیر الدین، به صوب یزد، به خدمت ملک ارسلان رغبت نمودند.

و اتابک محمد را چون گل باغ دولت از دست شده بود، صواب آن دید که با گلاب بسازد، و به اتفاق خاتون رکنی والده بهرامشاه، محمد شاه بن بهرامشاه را که در سن هفتسالگی بود بر جای پدر نشاند و روزی چند در بردسیر در خدمت آن طفل، مقاسات غوغا و اضطراب کرد. چون کعبتین تقدیر، نقش مراد نمی‌نمود و صهباء صبی آن طفل بوی سکون نمی‌داد، اندیشه کرد که سابق علی سهل پرورده

---

(۱)- مرحوم وزیری فوت بهرامشاه را در سنه پانصد و شصت و هفت نوشته است که به هیچ حساب- نه هلالی و نه خراجی- جور در نمی‌آید، و باز نوشته است که روز وفات او اهالی کرمان خطبه و سکه بنام ارسلان شاه جاری کردند که این نیز صحیح نیست، زیرا پس از مرگ او، چنانکه در متن این تاریخ آمده است، «در کرمان آشوب افتاد و بهم بر آمد و هرطائفه راهی زدند ...»

(۲)- در اصل رای زدند

(۳)- غمار، جمع غمره، ازدحام و شدت.

و از خاک بر گرفته ملک بهرامشاه است و در قلعه بم بحکم اختیار او کوتوال، و چند سرهنگ دارد، اگر این ملک را رمقی و این کار را رونقی خواهد بود جز به معونت او نباشد. محمد شاه را برداشت و با جمعی از غلامان و حشم خویش روی بجانب بم نهاد.

گفتار در ذکر مبادی احوال سابق الدین علی سهل «۱» و مقام او در کرمان و رفتن اتابک محمد در رکاب محمد شاه به بم

علی سهل از دیه حمد آباد «۲» بود از رستاق ترشیز «۳» از جمله شاگردان احمد خربنده که صعلوک «۴» و عیّار خراسان بوده است. و علی سهل سرهنگی مستجمع آلات در آن پیشه و از عداد شیران آن بیشه، و در خراسان به خدمت درگاه کریم الشرق موسوم بود، و او را در عهد ملک طغرل چند نوبت به نامه به کرمان فرستاده.

در عهد ملک بهرامشاه در دویّم نوبت که از ملک مؤیّد لشکر خواست، در خدمت کریم الشرق به بم آمد و در خدمت پادشاه و بزرگان دولت هرروز ورقی از اوراق حسن اخلاق باز میکرد و نافه‌ای از شمامه شمایل خویش می گشاد و دلها را به اظهار فنون مردی و مردمی صید میکرد تا از دهلیز خمول و خفا، پای در سرای وجاهت و نباهت نهاد و چند سرهنگ بر وی گرد آمد.

چون اتابک محمد از ملک ارسلان گشته بجانب بم آمد و بهرامشاه را برداشته به بردسیر میبرد، چنانکه «۵» مشروح گذشت، بهرامشاه چند سرهنگ دیگر مضاف سلجوقیان و غز درکرمان متن ۹۱ گفتار در ذکر مبادی احوال سابق الدین علی سهل و مقام او در کرمان و رفتن اتابک محمد در رکاب محمد شاه به بم ..... ص : ۹۱

---

(۱)- این نام در عقد العلی (ص ۳۹) شایق الدین علی سپهسالار آمده است.

(۲)- در ن. ل: دیر حمد آباد، در بدایع بیانی: دیه محمد آباد.

(۳)- ترشیز، همان کاشمر امروزی خراسان است.

(۴)- صعلوک، (با ضم صاد) ظاهرا همان سالوک است که در تاریخ سیستان آمده است. (حاشیه مرحوم بهار ص ۲۲۴)، و اینان مردمانی بودند عیار که سالها کوهستانهای خراسان را از خود کرده، اطاعتی از حکام و امرا نداشتند. و از جمله آنان بود، در زمان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یعقوب لیث؛ احمد بن- عبد اللّه خجستانی و ابو بلال خارجی و غیره- «اینان راهزنی کردندی و گفتندی که، حق خویش قبل از عطاهای مسلمین برگیریم و هرچه در راهزنی بستندی گفتندی: سلطان را خبر کنید که فلان مبلغ مال صعلوکان گرفته‌اند»

در باب عیاران و عیاری رجوع فرمائید به فصل اختصاصی کتابی که اینجانب درباره یعقوب لیث نگاشته‌ام و بزودی منتشر خواهد شد.

(۵)- در اصل: چنانچه

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۹۲

مردان علی سهل گردانید و حصار و قلعه بم به وی سپرد.

و او درین کوتوالی و پیشوائی طریق مروت نهاد و شیوه عدالت بر دست گرفت و در رعایت جانب رعیت و اقامت مراسم راستی و عدالت و محافظت حقوق اکابر و اصاغر چنان «۱» اهتمام نمود که اولاد ملک طغرلشاه در جنب او کم شدند «۲» و به اضافت با وی باز هیچ آمدند.

و چون مردم به عهد ولایت او بر فراش معاش بیاسودند و از ارتعاش افتادگی انتعاش یافتند، کم سلجوق و سلجوقیان گرفتند «۳» و خاص و عام مهره مهر او بر گردن جان بستند.

پس هرروز رشته بأسش قوت میگرفت و کیسه یسارش امتلاء می‌پذیرفت و درجه جاهش اعتلاء می‌نمود. و تا بهرامشاه زنده بود اظهار عبودیت میکرد و بر سمت طاعت می‌رفت.

پناهندگی به بم

اشاره

اتابک محمد را خیال آن نمود که علی سهل پرورده و برکشیده ملک بهرامشاه است و مردی است به جمال رجولیت مذکور و به کمال حسن عهد مشهور، و شهری و قلعه [ای] در دست او، چون یاران قدیم و حشم کرمان و خواص بهرامشاه از سمت حفاظ تجنّب نمودند و از سنن وفا تنکّب، باشد که او را حق نعمت بهرامشاه دامن دل گیرد و فرزند خداوندگار را جای و پناهی دهد و خود برقرار می‌باشد.

برین تمنی، محمد شاه را برگرفت با جمعی معدود، و به بم شد. علی سهل اول روز رسم ترحیب و تقرّب و شرط خدمت به جای آورد و نزول و علوفات ترتیب کرد و اتابک و محمد شاه را در ربض فرود آورد و در شهرستان نبرد، «۴» «و هذا من اوّل

---

(۱)- در اصل- چون؟

(۲)- و شاید هم: گم شدند.

(۳)- کم کسی گرفتن (با کسر میم)، او را بچیزی نشمردن و بحساب نیاوردن.

(۴)- در اصل: بزد؟ ولی باید نبرد باشد، یعنی او را در خارج شهر جای داد و ارگ را بدست او نسپرد.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۹۳

الدّن دردّی. «۱»

اتابک بدانست که این مخایل مخالفت است. بعد از دو سه روز که موسم آسایش بود، اتابک پیش سابق علی کس فرستاد که: «تو مردی باشی به حسن سیرت موصوف و به فرزانگی و جوانمردی معروف، و میدانی که ملک بهرامشاه بر تو حق نعمت و تربیت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دارد. امروز آن پادشاه به جوار حق پیوست، و ترا از آن اختیار کرد که در ناصیت شهامت تو آثار حسن عهد مشاهده کرد و دانست که با فرزند او غدری نکنی و حقوق احسان او را رعایت فرمائی. این ساعت خول و خدم و خیل و حشم پدرش همه متفرق شدند، و جز این حصار و قلعه در دست نماند. الیق به وفاداری و انسب به حق‌گزاری تو آن باشد که او را در شهر بم بر تخت نشانی، و من و تو کمر بندگی بندیم. چون لشکر پراکنده، بینند «۲» که کار به نسق التیام مطرّز است و این ملک در سلک قرار منتظم، همه روی بدین جانب نهند، و چون شوکت و قوّت حاصل آمد اگر خصمی در معارضت زند جواب او توان داد.»

سابق علی این فصل بشنید و جواب فرستاد که: «همچنین است که خداوند اتابک میفرماید، و من نهالی‌ام که ملک بهرامشاه غرس فرموده است، و لا شک از سر حسن الظن به وفاداری و حلالزادگی من، برین اختیار اقدام نموده، و امروز بحمد اللّه ظنّ او صادقست و فال او وحی ناطق.

بیت:

همچنان بنده‌وار یار توأم‌بر سر عهد استوار توأم ولایت پادشاه راست و حکم مملکت اتابک را، و مرا با کوتوالی کار، و اینک در موقف طاعت ایستاده‌ام و نطاق بندگی برحسب استطاعت بسته. بلی این کاری

---

(۱)- اول جام شراب درد آن پدید آمد، ضرب المثل است هنگامی که از ابتدای کار شروع به چموشی و نافرمانی بشود. دن خم شراب باشد و گاهی از آن افاده خود شراب و جام شراب هم میشود:

تا چند دلت مایل بادنجانست‌دن را بطلب از آنکه با دن جانست شیخ الرئیس قاجار

شمیسهٔ کرم برجها قعر دنهاو مشرقها الساقی، و مغربها فمی. یزید بن معاویه

(۲)- در اصل: میشد؟

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۹۴

معظم است و شکلی مبهم، و گره این جز بناخن تفکر نتوان گشاد، یکشب مهلت میخواهم تا قرعه اندیشه بگردانم و سر رشته این کار درست کنم و خبر بازدهم».

پس سابق علی سرمه سهر در بصر بصیرت کشید، و در شش جهت عالم نظر کرد، و هفت اقلیم فطرت زیر پای رخش فکرت آورد:- ملک ارسلان را با لشکر یزد در سرحد کرمان دید روی به دار الملک بردسیر نهاده؛- و ایبک و غلامان در جیرفت دید چشم طمع گشاده، و دهان حرص باز کرده؛- و ملک تورانشاه را (دید) در عراق، حدوث مثل این حالت را بر قدم انتظار ایستاده.

فرار اتابک و پادشاه

اشاره

و دانست که چون [ملک] ملک ارسلان را مسلّم گردد، جز قصد اتابک، مهمی دامن همت [او] نگیرد، و لا سیّما که خصم ملک زیر جناح ترشیح دارد و میپرود، و چون بازبینی خصومت همه جهان تا در سرای من آمد «۱»، رأی آنست که هجومی کنم و ملک و اتابک را در قبض آرم تا هرپادشاه که نشیند، مرا وسیلتی باشد، و چهره جاه و منصب مرا وقایتی.

و فرمود تا دروازه‌هاء ربض شهر فرو بستند، و خود و سرهنگان، بامداد در سر ملک و اتابک و حواشی افتادند. اتفاق نیک را بر عزم رکوب، اسبان در زین بودند. اتابک بر نشست و ملک را بر پیش زین خویش گرفت و چند مرد جلد که در خدمت اتابک بودند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دروازه را در بشکستند، و اتابک و ملک بیرون افتادند و حواشی برخی جست و بعضی ماند.

اتابک چون ازین ورطه خلاص یافت، در مفرّ و مقر خویش تفکر کرد:

– بر دست راست بردسیر بود: به ملک ارسلان رسیده؛– و بر دست چپ جیرفت بود:

ایبک و لشکری آنجا.

---

(۱)– و شاید: آید، یعنی تا چشم برهم زنی همه دشمنی‌های مملکت متوجه خانه من که در بم است، شود.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۹۵

به راه حسار «۱» بیرون شد و کرمان را وداع کرد و روی بجانب ایگ «۲» نهاد.

چون آنجا رسید، امراء ایگ به اقدام «۳» اعظام استقبال نمودند و ایشانرا در منازل اکرام فرود آورده، گفتند:

بیت

گر ز آمدن دوست خبر داشتمی‌بر رهگذرش گل و سمن کاشتمی

گفتار در آمدن ملک ارسلان از یزد با اتابک یزد بدار الملک بردسیر و عزم جیرفت کردن و مانع شدن ایبک دراز دخول ملک را با اتابک یزد و مراجعت اتابک و رفتن ملک بمیان حشم کرمان

اشاره

چون اتابک محمد از بردسیر عزم بم کرد، وزیر ظهیر الدین و جمله معارف کرمان روی به سرحدّ یزد آوردند و به ملک ارسلان پیوسته، گفتند:

بیت

برخیز و بیا که خانه آراسته‌ایمز آنرو به دعاء شب ترا خواسته‌ایم اتابک یزد و برادرش شرف الدین پیشنا «۴» و غلامان ایشان در خدمت ملک ارسلان آمدند، و روز اول از ماه دی سنه ۵۶۴ خراجی «۵» به دار الملک رسیدند و پانزده روز در بردسیر مقام کردند، و وزارت بر ظهیر الدین مقرر فرمودند، و روز شنبه پانزدهم ماه دی عزم جیرفت کردند.

---

(۱)– در بدایع دکتر بیانی: جشار، در متن لیدن: حسار، در حدود العالم آمده است که:

ایج و اصطهبانات و حیار (؟) شهرکهایی‌اند به براکوه نهاده، کم مردم و با کشت و بر ز بسیار، (ص ۱۳۵ چاپ دکتر ستوده). در فهرست اسماء ولایات این حدود، چنین کلمه‌ای نمی‌توان یافت، جشنیان از توابع بوانات و چنار از توابع آباده یا کربال یا کوه گیلویه و حصار و ابرج و حصار کوه گیلویه را نیز نمیتوان باین حساب آورد. و بگمان من این کلمه صورت مصحف خشناباد است [با ضم خاء] که میانه شمال و مشرق فرک و سرحد بین کرمان و فارس واقع و از سردسیرات است و تا قریه درآگاه (از توابع سیرجان) بیش از شش فرسخ فاصله نیست و نزدیک نی‌ریز است و تا شیراز شصت فرسنگ فاصله دارد. رجوع به فارسنامه ناصری ص ۲۱۸ شود.

(۲)– ایگ، همان ایج است که در قدیم شهری معتبر و چندین سال پایتخت ملوک شبانکاره بود، میانه مشرق و جنوب اصطهبانات

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به مسافت چهار فرسنگ.

(۳)- اقدام با فتح اول جمع قدم- پا

(۴)- کذا، و شاید شرف الدین پیشتاز، و بهرحال چنین نامی در خاندان اتابکان یزد دیده نشد.

(۵)- ۵۷۱ هلالی (؟)

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۹۶

چون به منزل در فارد نزول افتاد، خبر کردند که امیر ایبک دراز با دیگر امراء و غلامان سر عقبه مادون «۱» گرفته است. و لشکر یزد را در جیرفت. نخواهد گذاشت، و میگویند که اگر ملک از لشکر غریب مهاجرت کند و با حشم خویش بسازد، ما حلقه بندگی در گوش جان داریم. و اگرنه تا جان داریم میکوشیم.

ملک را این سخن غریب نمود؛ قیبه کشتی گیر را بخواند، که او در کشتی استاد ایبک بود، و بفرمود تا خبری درست بیاورد- و مسافت دو سه فرسنگ بود- قیبه شب را بازآمد و گفت: خبر راست است، و ایبک زمین بوس میرساند و میگوید که «من بنده قدیم درگاه علی‌ام، و این ساعت بر هواء خدمت خداوند از خصم ملک و اتابک محمد بازگشتم، و اینک لشکری تمام به امید نظر عاطفت پادشاه ترتیب کرده‌ام، بحمد اللّه پادشاه را چون عرصه ملک خالیست و منازعی در مقابله نه، محتاج مدد غرباء نیست. اتابک یزد بر سوابق شفقت و بزرگی که نموده است و تجشم مصاحبت فرموده، منّت بدارد و ولایت سرحدّ کرمان که میخورد ازین مملکت زیادت از آن به وی نمیرسد، بسلامت بازگردد و آنرا و برادرش بخواند.» و قیبه را فرمود تا این فصل در حضور ایشان ایراد کند.

شرف الدین پیشنا مردی بود به شجاعت مشهور و به غایت بسالت مذکور:

افضل الدین کرمانی گوید «من از دور می‌شنیدم که شرف الدین می‌گفت: «که فردا چون روز آید، آن گندکان را از آن عقبه بزیر آورم». روز دیگر روی به پای عقبه نهادند. افضل الدین ابن [ابو] حامد الکرمانی گوید: «ما جماعتی از اصحاب عمایم از خدمت رکاب باز ایستادیم، و به دیهی شدیم که آنرا سرسنک «۲» خوانند، چه متیقّن بودیم که لشکر یزد گذر نتواند [کرد] و با لشکری به عدد افزون و بالا دست مقاومت نتواند نمود. چون روز به نماز پیشین رسید از سربیشها آواز آمد که لشکر یزد بر گردید! ملک چون به پای عقبه رسید ایبک را نزدیک خواند و گفت: «اتابک یزد بر

---

(۱)- عقبه مادون، مقصود گردنه مادون است و گردنه و گدار، گذرگاههای صعب را در کوهستان گویند.

(۲)- ممکن است «کل سنگ» از دهات جبال بارز باشد.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۹۷

من حقوق بسیار دارد؛ دو سالست که رنج ما میکشد بامید آنکه ما او را در کرمان منصبی دهیم و مکافات خدمات او نمائیم، رضا می‌باید داد تا به جیرفت آید و یک هفته نظاره گرمسیر ما بکند و به سلامت بازگردد».

ایبک ترکی لجوج بود، بر گفته خویش اصرار نمود، و با وی سخن ملک درنگرفت. پس ملک گفت: من انتقال باز دار الملک بردسیر کنم- تا حق تعالی چه خواسته است- و عنان بگردانید و باز میان حشم آمد و قصه لجاج ایبک با اتابک یزد بازگفت.

اتابک چون در آن سنگلاخ نه مجال جنبش «۱» دید و نه مقام کوشش- عقابی بر عقبه‌ای، با وی «۲» چه توان کرد- گفت: ای پادشاه، مرا هیچ غرض در بردسیر و جیرفت نبسته است، همت ما درین جدّ و جهد آن بود که ملک در کنف سلامت و ظلّ دولت به خانه خویش و ملک موروث باز رسد، [ع] و انّی سألت اللّه ذاک فقد فعل «۳». و ما آنچه از خدای خواستیم، از نصرت و ظفر، یافتیم و راه بخانه خویش باز میدانیم. و این زمستان- با تراکم افواج محن و تلاطم امواج فتن- مقام بردسیر دشوار باشد. چون چتر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

همایون به مبارکی در بیضه ولایت گشاده شد با بندگان خویش ساختن اولیتر، هر چند میدانیم که با این لشکر و حشر، کرمان هرگز قرار نگیرد و هرچند زودتر بهم برآید.

وداع کرد و باز گردید و روی باز یزد نهاد، و ملک ارسلان با خواص خویش با لشکر پیوست و به جیرفت شد و اسم اتابکی بر ایبک نهاد، و زمستان بگذاشتند.

---

(۱)- در اصل: جایش؟

(۲)- در اصل: عقابی بر عقبه بادی؟ تصحیح قیاسی است، بدینمعنی که همچون عقابی بر قله کوهی نشسته و دور از دسترس ماست، با او چه توان کرد؟

(۳)- من این از خدای میخواستم و چنان شد.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۹۸

گفتار در بازآمدن اتابک محمد از جانب ایگ و گرفتن دار الملک بردسیر

چون ملک و اتابک محمد دو ماه در ضیافت خانه امراء ایگ بودند، بر عزم استمداد روی به فارس نهاد و در بسا «۱» خاصبک با ملک و اتابک محمد پیوست و فوجی از سوار و پیاده داشت.

و این خاصبک مردی بود مکّار حق ناشناس، با اتابک محمد آغاز مساوی «۲» اتابک زنگی نهاد و گفت از وی و مدد وی حسابی بر نتوان گرفت، مصلحت آنست که من در خدمت باشم و هم تا حدود کرمان رویم: لشکر کرمان چون بدانند که ما را قوّتی هست، دیگرباره میل سیل موّار «۳» ایشان با وادی جانب تو افتد. برین قرار روی باز کرمان نهادند.

و اتابک محمد را پسری بود، چالاک، خوب‌روی، مردانه نوخاسته و بخصایل فرزانگی آراسته پهلوان‌نام، با پدر رأی زد و گفت: ای پدر، شهر بردسیر خالیست و شحنه او امیر بو الفوارس کوهی دیلمی عاجز مجهول، اگر سحرگاهی چند سوار در پس دیوارها نزدیک دروازه شهر کمین سازند و چون در بگشایند خود را در شهر اندازند همانا اهل شهر را دست مدافعت و طاقت ممانعت نباشد؛ و من بنفس خویش مباشر این مهم و تهوّر خواهم بود، تا اگر راست آید دولت خداوند اتابک باشد و اگر- عیاذا باللّه- تیر قصد خطا رود و آنرا تبعه‌ای باشد من فداء جان خداوند باشم و حمل بر حرکتی کودکانه کنند

اتابک گفت: چنین گفته‌اند «آزمون رایگان «۴»!» روز ششم فروردین سنه

---

(۱)- پسا- همان فسا و آن نام شهری است به فارس، شهری خرم و بزرگ و او را قهندز است و ربض، و شهرهای کردیان و خیر (ظ: خبر) از پساست. (حدود العالم)

(۲)- مساوی، بدی‌ها و بدگوئی.

(۳)- موار: مواج و پرجوش و خروش.

(۴)- ظاهرا این جمله «آزمون رایگان» ضرب المثلی بوده است تقریبا معادل این ضرب المثل کرمانی: سنگ مفت و چغوک (گنجشک) مفت! یعنی آدم دست بکاری میزند که انجام آن بهرحال ضرری ندارد.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۹۹

۵۶۵ «۱» بر موجب قرار پهلوان خود را در شهر افکند و حصار را فرو گرفت، و امیر بو الفوارس کوهی را در قبض آورد و محمد شاه و اتابک و خاصبک در شهر شدند.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گفتار در آمدن ملک ارسلان به در بردسیر و فرو گذاشتن اتابک ایبک و در شدن بشهر و رفتن ایبک از در بردسیر بجانب بم

چون خبر به جیرفت رسید که روزگار از پس پرده فتنه، شعبده تازه بیرون آورد و کار مملکت از حالی بحالی گردید، ملک و اتابک ایبک را روی مقام جیرفت نماند؛ پیش از معهود خروج کردند و وزیر ظهیر الدین و کیا محمد بن المفرّح خازن به جانب بم و خانه خویش توجه نمودند.

توصیف بم

افضل الدین ابو حامد احمد الکرمانی گوید که مرا رنجکی بود و در خدمت رکاب نتوانستم بود و مقام متعذر شد با رنجوری، در صحبت جمعی از دوستان به بم شدم، اول رمضان بود، سی روز بر فراش بماندم و طاقت انتعاش نداشتم.

و ولایت بم حکایت از بهشت میکرد: خطه‌ای مشتمل بر الوان نعیم، و والئی عادل، و کاری مستقیم. بلدهٔ طیبهٔ و رب غفور، «۲» از سابق علی انصافی شامل و سیاستی کامل، زبانها نعمت حسن ایالت او را شاکر. چون مرا خفتی حاصل آمد، بعد از عید، به خدمت سابق پیوستم. عظمت بارگاه و رفعت درگاه، و قعود حشم و قیام خدم، و حسن محاورات و لطف محاضرات سابق، به پادشاهی ذو شوکت مانست.

فی الجمله مراعات فرمود و عطاها داد. و بزرگان و زیرکان بم، که عمرهاست که بنات افکار من می‌دیدند و سودای مشاهده می‌پخت، در اکرام من مبالغت نمودند و

---

(۱)- خراجی، موافق ۵۷۲ هلالی.

(۲)- شهری پاکیزه و خداوندی بخشایشگر.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۰۰

مرا باز خانه نمیگذاشتند، و انس دل من غریب به حسن معاشرت می‌جستند.

باز سر قصه رویم. چون ملک ارسلان و اتابک ایبک به بردسیر رسیدند غلّه هنوز سبز بود، و نه بر ظاهر قوت مردم بود و نه در شهر ذخیره، روزی دو سه مقاسات گرسنگی کردند. ملک ارسلان ایبک را فروگذاشت و در شهر شد، و محمد شاه را بی‌آسیبی که به وی رساند به قلعه فرستاد.

چون ملک در شهر شد، ایبک با چند امیر و فوجی از غلامان از در بردسیر برخاسته به بم شد، و دهم رمضان به بم رسید. و سابق علی، لا لحب علی بل لبغض معاویهٔ، او را به قدم اعزاز استقبال نمود و وساده جلال نهاد و سر سفره افضال گشاد، و حالی ایبک و لشکر را در شهر فرود آورد، و مبانی معاهدت محکم گردانید.

غارت جیرفت

اشاره

ایبک بعد از چند روز، هم در رمضان، سرهنگان سابق را با ترکان خود برداشته [عزم] تاختن جیرفت نمود، و قمادین که محط رحال رجال آفاق و مخزن نفایس چین و خطا و هندوستان و حبشه و زنگبار و دریا بار و روم و مصر و ارمنیه و آذربایجان و ماوراء النهر و خراسان و فارس و عراق بود، و جیرفت و رساتیق را، زیر و زبر گردانید؛ و آنچه دیدند- از صامت و ناطق- همه باز بم آوردند.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و در بردسیر، مجد الدین محمود پسر ناصح الدین بو البرکات، که خواجه معتبر معتمد عالم رزین متین بود، بحکم آنکه [آن] ولایت که خانه او بود در میان بردسیر و بم افتاده بود «۱» و از تعرض اهل بم مستشعر می‌بود و در تمهید قاعده مصالحت و مهادنت «۲» بین الجانبین میکوشید، او را در صمیم تابستان به بم فرستادند تا در آن

---

(۱)- از ظاهر امر چنین برمیآید که این ناصح الدین از اهالی راین یا دارزین بوده باشد که میان کرمان و بم واقع شده‌اند. چه اگر اهل ماهان بود تا بم فاصله زیاد داشت که تصور کنیم در مسیر تعرض اهل بم واقع شود و از راین بآن سو نیز آبادی معتبر و مهمی نیست جز دارزین و بنابراین فقط همین دو آبادی است که میتواند «از تعرض اهل بم مستشعر» باشد!

(۲)- صلح و ترک جنگ و بقول امروزیها «آتش‌بس»

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۰۱

باب سعی نماید و عقد عهد را متبرّم گرداند.

مجد الدین محمود کفایت خویش در آن مبذول داشت و «هدنهٔ علی دخن «۱»» صلحی درهم پیوست و جوقی غلامان که به زن و فرزند بردسیر «۲» اشتیاقی زیادت داشتند، رغبت مراجعت بردسیر نموده در خدمت مجد الدین محمود به بردسیر آمدند. و چون بناء صلح بر صدق مصافات نبود، مدّت آن دراز نکشید.

بیت:

دل اگر با زبان نباشد یارهرچه گوید زبان بود بیکار

گفتار در رفتن ملک ارسلان و اتابک محمد بجانب بم و محاصره کردن و محصور شدن ایبک و سابقعلی در شهر بم

در ینوقت وزارت به مجد الدین محمود دادند، او رای زد و گفت: ریش حادثه چون به مرهم لطف مصالحت مندمل نمی‌شود، لابدّ آنرا به داغ عنف مکاوحت مداواهٔ باید کرد که «آخر الدواء الکی «۳»».

برین تقریر عزم بم را اختیار روز فرمودند، و زین الدین رسولدار «۴» به رسالت حضرت فارس حاضر بود، و او مردی بود مکّار حیّال فضول‌جوی، او را بر سبیل محیل «۵» گسیل کردند و استمداد فوجی از حشم فارس نمود. زین الدین، عرض

---

(۱)- هدنهٔ علی دخن، صلح بر فساد، سکون بر دود و خاکستر، در حکم آرامش قبل از طوفان. سکونی که بعلتی خاص- نه صلح- پیش آید.

(۲)- در اصل: بردست؟

(۳)- آخرین دوا داغ کردن است، یعنی بیماریی که با هیچ دوایی بهبود نیابد، فقط با داغ کردن احتمال بهبودی خواهد داشت. حافظ گوید:

به صوت بلبل و قمری اگر ننوشی می‌علاج کی کنمت؟ آخر الدواء الکی و این شعر کنایه بر داغ کردن پیشانی دارد که معمولا اشخاص مخبط و مجنون را پیشانی داغ میکردند.

(۴)- رسولدار، معمولا کسی بود که در دربارها مأمور پذیرایی و نگهداری سفراء و رسولان میشد، از جمله مقام کسانی که امروز در وزارت خارجه تشریفات را اداره میکنند.

(۵)- کذا، و به اقرب احتمال: بر سبیل تعجیل.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۰۲

فضول خود را، در آن باب مبالغت کرد، و امیری دو سه با جمعی حشم برگرفت و به دو منزلی بم به خدمت ملک ارسلان پیوستند، و بر در بم فرود آمد.

چون در بم قریب سه هزار سوار و پیاده بودند از شهر بر عزم ضبط ربض و حفظ دشت بیرون آمدند و لمعه برق ضراب و صیحه رعد طعان میان دو لشکر به آسمان رسید، و یازده روز ربض و دشت بم از لشکر ملک ارسلان نگاه داشتند، و چون غلبه عظیم در جانب لشکر دشت بود و قرب ششهزار سوار و ده هزار پیاده در ظلّ رایت ملک ارسلان، روز دوازدهم، دشت و ربض بم عنفا قهرا بستدند، و دیوار خراب کردند، و تا لب خندق رسید.

لشکر شهر باز حصار شد، و بیرونیان به محاصره مشغول شدند. ایبک و سابقعلی سرمه سهر در چشم کشیدند و موزه تعب در پای، و در کار حصار داری جدّ بلیغ نمود، بر هربرجی امیری از امراء معروف خیمه زدند و شب تا بامداد به شمع و مشعله حراست میکردند، دو ماه از رقعه مقارعت و عرصه منازعت سر برنیاورد، و خلقی بسیار از شهر و دشت هلاک شد. و صد غلام نوخط، که بنده درم خریده اتابک محمد بودند، مجروح شدند.

اسپهسالار سیف الجیوش، که مردی ظریف بود، میگفتی که: درین لشکر کار کن هست، کارفرما نیست! یعنی اتابک و ملک را استخلاص این شهر و طریق آن بدست نیست.

آب بستن به شهر بم

اشاره

فی الجمله، محقّق شد که گره این حادثه به ناخن مجاهدت گشادن متصور نیست.

جمعی از قضات و معارف و رعایاء بم که از سابق، سابق و لا حق، حقد و حسد در ضمیر داشتند و در لشکرگاه به اثاره «۱» غبار وحشت مشغول، به خدمت اتابک

---

(۱)- اثاره، برانگیختن و برپا کردن.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۰۳

آمدند و گفتند: «ما از پیران شنیده‌ایم که آفت شهر بم از رود ابارق «۱» است، اگر آوردن آن رود و در خندق شهر بم افکندن میسر گردد لابدّ دیوار خراب شود، و شهر گشاده».

پس فرمودند تا جمله بازیار «۲» و کهنگین «۳» حوالی بم و نرماشیر جمع کردند و از بیست فرسنگ رود آوردند «۴» و در خندق افکند، آب غلبه کرد و ربض و دیوار شهر سر به نشیب خرابی آورد، از یکطرف که [رو] بصحرا داشت ایبک و سابق علی و جمله امراء و حشم و رعیت شهر با بیل و کلند و تبر و تیشه بیرون آمدند و راه آب از خندق به صحرا گشادند. چون خبر به لشکرگاه رسید، آن رخنه را مسدود کردند بر آنکه امراء دولت به نوبت بر سر آن بند می‌باشند، یک دو شب پاس آن بازداشتند: خدمتی

---

(۱)- ابارق، با فتح اول و کسر راء، در لغت جمع ابرق بمعنی زمینهای درشتناک آمیخته از خاک و سنگ و ریگ است. و نام محلی خاص است نزدیک چاه ملک، در سه فرسخی شهر بم و نزدیک دارزین، این نام در بعضی کتب جغرافی بصورت اوارک هم آمده است. خشک رودی از کنار این ده میگذرد و به بم میرسد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(۲)- بازیار، آن‌که کشت و برز کند، برزگر. دشتبان.

(۳)- در دهات کرمان- حدود پاریر- مقنی را چاهخو و کهکین (با فتح کاف اول) گویند و ظاهرا این کلمه، صورت دیگر همین اصطلاح است. این نکته را باید بگوئیم که باز در همان کوهستان، قنات و کاریز را کهن [با فتح کاف] گویند و قنوات آنجا اغلب بهمین نام شهرت دارد: کهن‌چنار، کهن‌سبز، کهن‌گیسک؛ و در بلورد: کهن‌شهر، و امثال آن. و بنابراین این کلمه مرکب است از کلمه کهن- قنات، و گین، پسوند اتصاف. و این‌که مثل هوتسما تصور کنیم از کوه و کندن مرکب باشد، صحیح نیست.

(۴)- ظاهرا باید هشت فرسنگ باشد نه بیست فرسنگ، زیرا اولا فاصله ابارق تا بم این قدرها نیست و ثانیا طول مسیر این رود اصولا باین حد نمیرسد و ثالثا کندن و حفر کانالهایی برای برگردان رودی، آنهم در مسیر بیست فرسنگ راه، کاری نیست که باین آسانی و درین مدت کم و با دست افراد بتوان انجام داد.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۰۴

به غایت صعب و دشوار بود و در اقامت آن تهاون میرفت؛ تا دیگر باره راه آب گشاده شد و سر در صحرا نهاد. ازین طریق نیز فارغ شدند.

بیت:

هر حیله که در وهم بداندیش نشدمن با تو بکردم و جوی پیش نشد پس ضیاء الدین ابو بکر از شهر بیرون آمد- و او مردی غریب بود خراسانی حلال‌زاده و در باب صلح کلمات ایراد کرد و آنچه شرط نصح بود بجای آورد. اتابک محمد را این سخن بر مزاج راست نمی‌آمد؛ و ملک، رعایت جانب اتابک را، عذری می‌نهاد. ضیاء الدین در استرضاء رای ملک دو سه نوبت تردد کرد، و اتابک اصرار بر تمانع می‌نمود و از وخامت «خاتمهٔ اللجاج شؤم «۱»»، اندیشه نمیکرد.

نظم:

جهان هست بسیار و مردم بسی‌به تنهاش خوردن نیارد کسی

اگر هست پر دانه روی زمین‌هوا مرغ دارد بسی دانه چین اما چون قضائی نازل خواهد بود و سرّی از اسرار تقدیر شایع خواهد شد اسباب آن ساخته گردد و مخایل آن ظاهر و لایح. آخر نوبت که ضیاء الدین ابو بکر بازآمد، شب در خیمه ناصر الدین کمال- کدخدای اتابک- بود، و در تقریر مصالحت و تعداد فواید آن خوض فرمود، و در اثناء سخن گفت: «اگر عقد صلح منتظم نشود من می‌ترسم که شکلی حادث شود بدتر از صلح!».

---

(۱)- پایان لجاجت کردن [یا لجاجت‌کننده] شوم و نامیمون است، و این مثل ظاهرا از آن زمان آمد که گویند هارون الرشید با زبیده نرد می‌باخت بر سر آن‌که هرکه فاتح شد هرچه گوید دیگری اطاعت کند، زبیده برد و هرون را گفت باید با فلان کنیز [که بسیار بدشکل و تیره رنگ و چرپ و خشن بود] یک بار مباشرهٔ کند. هرچند هرون عذر آورد، زبیده لجاجت کرد، تا ناچار هرون با کنیزک درآمیخت و از قضا کنیزک باردار شد و پس از نه ماه فرزندی آورد که او را عبد اللّه خواندند و بعدها لقب مأمون یافت و روزی که سر امین را بریدند و بجانب مأمون فرستادند، زبیده دست بر سر کوفت و گفت: لعن اللّه اللجاج، و از آن زمان گفته شد که خاتمهٔ اللجاج شوم.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۰۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اگرچه ازین سخن، «من له ادنی مسکهٔ» «۱»، میدانست که سر رشته طایرست و جمعی از لشکر بیرون بر ورود «۲» غدیر غدر عازم، یک سخن از سخنان ضیاء الدین ابو بکر در اتابک درنگرفت و سعی او ضایع ماند.

گفتار در غدر زین الدین رسولدار و لشکر فارس با ملک ارسلان و باهل بم پیوستن و برخاستن ملک- ارسلان از در بم و رفتن به جیرفت

اشاره

سرهنگ‌زاده‌ای بود مجهول در کرمان، او را ظافر محمد امیرک گفتندی، هرسازی توانستی زد. و متهوّری بود فضول دوست. اتفاق را این ظاهر در خدمت ایبک در بم بود، گفت: من اندیشه تهوری کرده‌ام، اگر راست آمد خود اقبال خداوند است و اگرنه، سپاهی از حشم کم گیرا- من شب بیرون روم، و زین الدین رسولدار را به رسن رشوت از چاه غفلت برآورم، و او را- به تطمیع مال و تمنیت مناصب- از جاده وفاء ملک ارسلان بگردانم، و در سمع وی افکنم که سرحدّ کرمان که ملاصق «۳» ولایت فارس است این حشم را مسلّم باشد، و در بلاد کرمان خطبه و سکّه بنام اتابک زنگی کنند، و آن حشم را در شهر آرم. لابدّ ملک و لشکری برخیزد، ما به سرحد رویم و ملک تورانشاه را از یزد بیاریم، و زیادت مدد از فارس التماس کنیم و کرمان مستخلص گردانیم.

ایبک را این سخن بر مذاق راست آمد، و چون تقدیر در ساختن این کار بود ظاهر بدانچه قبول کرد وفا نمود و چند شب آمد و شد تا این کار را به فیصل رساند.

---

(۱)- مسک و مسکهٔ [با ضم اول] عقل، خرد، و من له ادنی مسکهٔ یعنی کسی که اندکی عقل و شعور داشته باشد ...

(۲)- ورود، فرود آمدن گله برای آب خوردن. مولوی گوید:

چونکه گله بازگردد از ورودپس فتد آن بز که پیشآهنگ بود،

(۳)- ملاصق، پیوسته.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۰۶

شبی وقت خواب نعره برآمد که لشکر فارس بنه برگرفت و در شهر بم شد.

بلبل دل هریکی از مردم لشکرگاه ازین خبر از قفص تن بپرید و هرکه بود علاـلیق «۱» امید از خان و مان ببرید. اهل لشکرگاه را روی ستیز و پای گریز نماند و جز صبر و انتظار مرگ هیچ چاره نه. حقتعالی فضل کرد و شرّ ایشان در آنشب دفع کرد چه حشم فارس شب در شهر نشدند و هم در ربض شب گذاشت، و حال ایشان در جزع و فزع از حال لشکرگاه زارتر بود.

بامداد چون بهم پیوستند خروج کردند و از پس دیوارها خود را می‌نمودند چه هنوز غلبه در لشکر دشت بود امّا هول شب چنان دست و پای مردم را سست گردانیده بود که کسی را طاقت لگام بر سر اسب کردن نبود. امیری شبانکاره [ای] بود او را حسن سرو گفتندی- به مردی مذکور و بشجاعت مشهور- لرزه بر هفت اندامش افتاده بود، گریزان رخت درهم می‌آورد، چند نوبت سیف الجیوش- که ذکر او سابق است- لگام او میگرفت و باز میگردانید و میگفت: ای امیر، چون مثل توئی که آلت لشکری و شیرمرد حشم و جریده مفاخر عشیره [ای] درین موقف قدم تجلّد سخت نداری و لگام نشل «۲» (؟) تصبّر فرو گیری و توقف ننمائی و برین صفت راه گریز جوئی، از دیگران چه حساب؟

بیت

:

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بجائی که رستم گریزد ز جنگ‌مرا و ترا نیست پای درنگ و ایبک به لب رود آمد که مصاف رو با روی دهد، عاقبت ملک ارسلان و اتابک محمد جمله بنگاه و خیمه‌های زده و دیگهای پخته بر جای گذاشته شب را به نرماشیر

---

(۱)- علالیق، جمع علیق [با ضم عین و تشدید لام] بمعنی پیچک است.

(۲)- در متن لیدن بهمین صورت است و در بدایع دکتر بیانی حذف شده است. شاید:

فرس؟

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۰۷

آمدند و از آنجا به راهی وعر «۱» و طریقی صعب، که آنرا عقبه زرناق «۲» خوانند، روی به جیرفت نهاد.

گفتار در رفتن اتابک ایبک از بم به سیرجان و آوردن ملک تورانشاه از یزد، و مجملی از احوال تورانشاه از زمان فرار از «دشت بر» تا این وقت

بعد از رفتن ملک و اتابک به جیرفت، ایبک با سواران خویش از بم بیرون آمده با لشکر فارس باهم روی به سیرجان نهاد و ضیاء الدین ابو بکر را به شیراز فرستاد به اعلام ماجراء احوال و التماس زیادت مدد، و امیر یوسف عاشو را به یزد به طلب ملک تورانشاه.

چون سخن به ذکر ملک تورانشاه رسید مجملی از احوال سوابق ایام او واجبست ایراد کردن:

ملک تورانشاه چون از حدود «دشت بر» با مجاهد گورکانی و حشم فارس بنگاه گذاشته و خوان نهاده و خوردنی کشیده از صولت ملک ارسلان جستند و باز فارس شدند. چنانچه سبق ذکر یافت آن زمستان در فارس بود، و چون ملک ارسلان را بعد از مراجعت بهرامشاه و مؤید الدین ریحان از خراسان، آن واقعه افتاد و بجانب عراق شد و او را به‌نظر اعزاز ملحوظ گردانیدند و بر اعانت حق معاونت او متفق شدند وصیت مدد و اعانت او شایع شد و تورانشاه در فارس این اخبار استماع نمود عزم عراق فرمود و هنوز ملک ارسلان آنجا بود که به حضرت عراق رسید.

اتابک پهلوان که پسر اتابک ایلدگز و برادر مادری سلطان ارسلان [بود]

---

(۱)- وعر، مکان المخیف الوحش. جای ترسناک و وحشت‌آور، طریق وعر، بیراهه خطرناک.

(۲)- زرناق (با ضم زاء) در بخش ساردوئیه و در ۱۲ فرسنگی جنوب غربی سبزواران جیرفت است و دره‌ای دارد که موسوم به «گلوزرناق» است.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۰۸

تورانشاه را استقبال نمود و از مرکب فرود آمده در خدمت تواضع نمود. تورانشاه همچنان بر اسب او را معانقه کرد و فرود نیامد! اتابک پهلوان را این تهاون به غایت سخت آمد، و از فرط تغیّر باز گفت که: «برادر مهین با هزار سوار و پیاده و هزار تازیک و اصناف رعایا که به عشق و هواء او از کرمان بعراق آمده‌اند اینجاست و با بندگان طریق تواضع می‌سپرد، و برادر کهین آمده است گرسنه و برهنه با هزار خروار بارنامه «۱» و رعونت!» «۲».

و چون مدبّر ملک اتابک ایلدگز و فرزندان بودند این معنی سبب شکستگی بازار تورانشاه شد و فی الجمله او را جهت شرف خاندان و وسیلت خویشی مراعات کردند و میان برادران معاقد مصالحت مؤکّد گردانیدند.

و چون ملک ارسلان با لشکر روی به کرمان آورد تورانشاه به همدان مقیم شده پس مقام را اصفهان اختیار کرد، و چون خبر فوت اتابک ایلدگز بشنید

---

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(۱)- بارنامه، نازش و مباهات و تفاخر و غرور و تفرعن و کبریا:

گر خاک مرده باز کنی روشنت شودکاین باد بارنامه نه چیزیست در دماغ سعدی.

(۲)- [جهان پهلوان] با اعاظم آن دیار باستقبال آمده، حین تلاقی، ایلدگز از اسب پیاده گردیده رکاب سلطان را بوسه داد، تورانشاه بتصور اینکه او غلام بنی اعمام و خانواده ما بود، او را بقدر کمتر سرکرده‌ای بنواخت! این حرکت بر خاطر جهان پهلوان گران آمده لیکن هیچ نگفت، پس از ورود بشهر آنطور احترامی که لایق بود بعمل نیاورد. ماهی دو سه دفعه بیشتر به خدمتش نمی‌رسید، جز علوفه و آذوقه تشریفی بر او نداد، هرچه تورانشاه استدعای مدد میکرد، ایلدگز میگفت تو باید روی به کرمان نمائی و بخدمت برادر قیام کنی، تورانشاه از معاونت او مأیوس و به یزد و از آنجا به طبس رفته مدتی متمادی سرگردان و حیران بود. (تاریخ وزیری مصحح محشی این کتاب، ص ۱۰۱ و ۱۰۲)

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۰۹

عقده عزیمت او در مقام عراق واهی گشت. و چون بر اثر آن نعی «۱» مادر سلطان ارسلان، که منکوحه اتابک و حاضنه مملکت بود، بشنید در اصفهان توقف نکرد و به یزد آمد «۲». اتابک یزد او را خدمت کرد و مراسم توقیر و لوازم تبجیل اقامت فرمود و او را به مواعید اصلاح بین الاخوین موعود میداشت و به ملک ارسلان می‌نوشت که:

برادرت را به فسون و افسانه نگاه میدارم، چه اگر به حدود کرمان افتد از وی نایره فتنه متولد شود.

و غرض اتابک آنکه از کرمان سرحد بافق و بهاباد و کوبنان و راور و غیرهم میخورد. چون ایبک امیر یوسف عاشو را به طلب او فرستاد اتابک راه منع رفت و در تسلیم او تقاعد نمود. و حقدی که از ایبک در باطن اتابک بود او را از راه مساعدت میگردانید و به معذرتی تمسک می‌نمود.

چون امیر یوسف بی‌حصول مقصود باز پیش ایبک آمد، از آنجا که کمال عنف و بدخویی ایبک بود، در صفراء ضجرت نامه‌ای به اتابک یزد نبشت مشتمل بر بوارق تهدید و رواعد وعید، و اینکه: «اگر طریق اسعاف این مرتبه نسپرد، عنان باز جانب یزد گردانم، و از آنجا آثار عمارت نگذارم!» اتابک یزد تورانشاه را به تقدیم خدمت ارضاء فرمود و گسیل کرد و در منزل قریه شتران «۳» شهر بابک به اتابک ایبک پیوست.

---

(۱)- نعی، خبر فوت، شایعه مرگ

(۲)- ایلدگز بعلت قابلیتی که داشت سلطان مسعود سلجوقی، زن برادر خود طغرل را که مادر سلطان ارسلان بود بدو داد، اتابک ایلدگز را از مادر سلطان ارسلان دو پسر متولد شد: جهان پهلوان اتابک محمد و قزل ارسلان.

والده سلطان ارسلان در سنه ۵۶۸ ه درگذشت و اتابک ایلدگز نیز بعد ازو به یک ماه نماند. (لب التواریخ)

(۳)- قریه شتران، امروز معروف به دهشتران و از آبادیهای معروف بین شهر بابک و سیرجان و پاریز و رفسنجان و دو آبادی مهم شیب تل و آبشار مرکز آن است.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۱۰

و ضیاء الدین ابو بکر هنوز در فارس بود به ترتیب مدد مشغول، ایبک ملک تورانشاه را برگرفت و به حدود سیرجان آمد.

گفتار در توجه رایات سلطان ارسلان از جیرفت به سیرجان و عود به جیرفت

چون خبر خروج تورانشاه از یزد و آمدن به سیرجان به جیرفت رسید. ملک ارسلان و اتابک محمد، صیقل عزم از قراب «۱» صواب برکشیدند و با سپاهی جرّار صارم عازم قمع اعادی شده از جیرفت روی به سیرجان آوردند.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چون ایبک مطلع شد، از سیرجان باز جانب کدرو «۲» نشست، و چون ایبک به هزیمت رفت، ملک در سیرجان توقف نکرد و باز جیرفت آمد. و چون ضیاء الدین از فارس مددی تمام حاصل کرد و در کدرو به ایبک پیوست به استظهار تمام روی به جیرفت نهادند و به راه زقوقان «۳» و مغون بیرون آمدند به در جیرفت رسید.

---

(۱)- قراب، بکسر قاف: غلاف شمشیر، اما احتمال دارد بجای صیقل کلمه دیگری ..

مثلا سیف- بوده باشد؟

(۲)- کدرو، ظاهرا همان قطرو است (با فتح قاف) که قریه‌ای نزدیک فسا بین سیرجان و فارس است و عوام «کترو» گویند.

(۳)- ز قوقان، در منابع جغرافیائی دیده نشد، اما دوده در کرمان هست بنام سکوکان [با فتح سین]:

یکی سکوکان زرند که در شمال کرمان است و بعلت بعد فاصله با جیرفت نمی‌تواند مورد استناد ما نحن فیه باشد، دیگری سکوکان از دهات کهنوج بم است که فاصله آن نیز تا جیرفت زیاد است. شاید بتوان آن را با نام آبادی سکاکان مرکز ساردوئیه در مغرب جیرفت ارتباط داد.

در مسالک الممالک اصطخری آمده است که بین فارس و جیرفت، شهرهای رویین (رودان؟) و شهر کشستان (ظاهرا همان شهرستان است که در صفحه بعد از آن نام برده شده است.) و جیروقان و مرزقان و سورقان و ولاشگرد و مغون است. (ص ۱۷۰).

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۱۱

گفتار در محاربه ملک تورانشاه و ملک ارسلان و بقتل آمدن ملک ارسلان

اشاره

چون تورانشاه و ایبک به در جیرفت رسیدند در ماه اردیبهشت سنه ۵۶۶ خراجی موافق غرّه رمضان سنه ۵۷۲ هجری «۱»، ملک ارسلان و اتابک محمد با حشمی که حاضر بود بیرون شدند. و بر در جیرفت التقاء افتاد، بعد از آنکه آسیاء حرب در دوران آمده دانه عمر ارباب طعن و ضرب را آرد کرد، در اثناء محاربه- از مکمن قضاء بد- تیری بر پهلوی ملک ارسلان آمد، و چون اواخر اردیبهشت بود و هوای جیرفت به غایت گرم «۲»، و ملک ارسلان خفتانی گران در برداشت و در حرب تردّد بسیار کرده، از زخم تیر و ثقل پوشش و هوای گرم روی باز جیرفت نهاد.

و در موضعی که آنرا شهرستان خوانند از مرکوب جدا شد.

لشکر کرمان را ازین حادثه منکر دست مقاتلت سست شد و پای مقاومت بر جای نماند.

[بیت]

جهانم بی‌تو آشفتست یکسرکه باشد بی‌امیر آشفته لشکر اتابک محمد، یولق «۳» ارسلان پسر ملک ارسلان را با خواص خدم ملک ارسلان و غلامان خویش برداشته روی به دار الملک بردسیر نهاد.

و در جیرفت پیش ازین مجد الدین محمود را از تولیت عمل وزارت مصروف گردانیده بودند و دوات شرکت در پیش زین الدین مهذب- که کدخداء طرمطی بود- نهاده؛ او نیز رکاب متابعت اتابک گرفت.

---

(۱)- درینجا سال خراجی با هلالی تفاوت شش ساله پیدا کرده است، اگر اشتباه چاپی نباشد باید بحساب اختلاف سال هلالی و

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شمسی گذاشت.

(۲)- عجب است که تاریخ وزیری، وقوع این جنگ را در بلوک زرند نوشته است.

(ص ۱۱۳).

(۳)- یولک و یولق در ترکی معنی الاغ و چاپار میدهد، در تاریخ کرمان گوید: یولق نام پسر دوازده ساله ارسلان است که ایالت بم و بلوچستان داشت. (ص ۱۱۵)

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۱۲

و تورانشاه غالب آمد، و هنوز رمقی در ملک ارسلان باقی بود که ترکی از لشکر تورانشاه «شیر سرخ «۱»» نام به سر وی رسید و او را در خون غلطان دید، از اسب فرود آمده جامه را چاک زد و خاک بر سر کرد.

در این اثنا اتابک بهاء الدین ایبک در رسید و بر صورت ماجری مطلع گردید، فرود آمده سر ملک ارسلان بر کنار گرفت. هنوز نفسی با وی مانده بود. آبی خواست. ایبک، مطهره‌ای «۲» با خود داشت، شربتی آب به وی داد. بعد از خوردن آب آتش حیاتش انطفا پذیرفت، و عمر عزیزش بر باد رفته، از عرصه خاک مرغ روحش به گلشن افلاک پرواز کرد «۳».

یکی از افاضل کرمان در مرثیه ملک ارسلان قصیده‌ای نظم کرده، چند بیت از آن ثبت افتاد. «۴»

[نظم]

---

(۱)- هوتسما در حاشیه چاپ لیدن این نام را ترجمه کلمه «قزل ارسلان» دانسته است و صحیح هم معنی کرده است.

(۲)- مطهره (با کسر میم و فتح ه وراء، و هم‌چنین با ضم میم و تشدید ط) معنی ظرف آب می‌دهد که بدان شستشو کنند، اما ظاهرا نوعی قمقمه بوده که ایبک در جنگ همراه داشته است.

(۳)- چقدر داستان مرگ ملک ارسلان و رسیدن دشمن بر سر او و آب دادن باو با داستان مرگ دارا و رسیدن اسکندر ببالینش شباهت یافته است آنجا که نظامی گوید:

سکندر فرود آمد از پشت بوردرآمد به بالین آن پیل زور

تن مرزبان دید در خاک و خون‌کلاه کیانی شده سرنگون ...

(۴)- باحتمال قریب به یقین، و آنطور که آقای دکتر مهدی بیانی استدلال کرده‌اند مسلما این ابیات از افضل کرمان ابو حامد است.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۱۳ ای ماه و خور بر آن رخ زیبا گریسته‌سرو چمن بر آن قد و بالا گریسته

ای از صف ملایکه غوغا برآمده‌بر مقتل تو کشته غوغا گریسته

ای دیده ولایت بی‌تو شده ز دست‌بر ملکت تو خسرو والا گریسته

ای پشت دین و پهلوی دنیا بتو قوی‌دین هست، بر تو بر سر دنیا گریسته

دستش بریده باد که آن تیر بر تو زدملکت ندیده بر سرت آنجا گریسته ...

وصف این مصاف و معرکه، مبارکشاه، که مدّاح ایبک بود، برین گونه شرح میدهد:

[شعر]

چون به حمل شد ز حوت، خسرو سیّارگان‌لشکر نوروز شد منتشر اندر جهان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تا گل سوری نمود در بر سوری لباس‌ساری سیری نیافت هیچ ز بانگ و فغان

نطق سرایان به باغ پهلوی گل عندلیب‌همچو مبارکشه است پیش جهان پهلوان

ایبک اتابک که نیست در همه عالم چنوترک همایون نسب، گرد مبارک نشان

روی تو را چون بدید خصم تو بنمود پشت‌بر اثر او شدند لشکر تورانیان

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۱۴ آخر کار او ببرد جان به تک پای و شد «۱»در سر بی‌نفس او جان ملک ارسلان

خصم تو شد در حصار با رخ همچون خضر (؟) «۲»خیز که وقتست هین، زود که گاهست هان

او ز بسی دودمان، دود برآورده استزود برآور تو هم‌دودش از آن دودمان

عاقبت اندیش باش سار عقوبت به پیش‌با سپهی چون عقاب، بر عقب او بران ...

چون اتابک محمد به بردسیر رسید، ترتیب محاصره ساخت و در شهر متحصن شد.

---

(۱)- در اصل: جان تنک پای و سند؟ اما جان به تک پای بردن، یعنی به زحمت فرار از چنگ دشمن جان دربردن.

(۲)- چنین است در اصل، و شاید: با رخ همچون حصد (؟) و الحصد [با فتح حاء و صاد]، ما حصد من الزرع، و اسافل الزرع التی لا ینالها المنجل، و در واقع همان حصد درو کرده- که قاعدهٔ زرد رنگ است- و سیفال و پخل را معنی میدهد.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۱۵

گفتار در ذکر ملک تورانشاه [ثانی] بن طغرل که پادشاه دوازدهم است از قاوردیان

اشاره

بعد از واقعه جیرفت و قتل ملک ارسلان، تورانشاه با لشکر فارس در جیرفت توقف ناکرده عازم بردسیر شد و بر در بردسیر نزول کرد، و بر سر غلّه رسیده فرود آمد، و لشکرگاهی معظم ساخت، و بزرگان کرمان که در بم بودند- چون ظهیر الدین وزیر و شهاب الدین کیا محمد بن المفرح خازن و امام الدین قاضی احمد و اعیان و رؤساء بم- همه به خدمت آمدند. و مناصب قسمت کردند، و مراتب معیّن.

ظهیر الدین وزیر و کیا محمد خازن و امام الدین منشی «۱» چندگاهی از شهر و دشت نرد محاربت باختند و ساز مقاتلت ساختند و از جانبین قتیل و جریح بسیار شد.

اتفاق را، اتابک محمد، در شهر رنجور گشت و او را جراحتی سخت ناخوش بر ران ظاهر شد و از نگاشتن صور حرکت حرب و مدارست سور طعن و ضرب و حفظ مصالح حصار داری بازماند.

بزرگان فارس و کرمان گوی مصالحت در میدان وفاق انداختند برقرار آنکه اتابک را زمام احوال در مقام و ارتحال بدست خود باشد، و یولق ارسلان بجای فرزند می‌باشد، و شهر تسلیم [کنند]، برین قرار طراز حله صلح بافتند و رشته عهد تافتند.

و اتابک محمد را چون خفّتی روی نمود، با ضعف تن و رنج دل از شهر بیرون آمد. در باب مقصد و اختیار موئل اندیشه کرد. منیع‌تر ملجأی و حصین‌تر پناهی و نزدیکتر ملاذی، عصمت امراء فارس دید. اثقال و بنه و جواری و خواص خدم را

---

(۱)- ... ظهیر الدین وزیر و کیا محمد خازن و امام الدین منشی، سپهسالار اجل سیف الجیوش می گفت که درین عهد هرخوشه که از زمین برمی‌آید، پرچمی را از هوا بر سر او می‌آورند. (جامع التواریخ حسنی بنقل بدایع)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۱۶

برگرفت و در جوار آن بزرگان شد. او را به حسن القبول تلقّی فرمودند و گفتند چون دخول العرب کردی دندان کید خصم کند شد و دست تعرض دشمن کوتاه.

در مصاحبت ایشان با لشکر فارس به خدمت اتابک زنگی پیوست، و ملک تورانشاه به شهر خرامیده بر سریر سلطنت نشست، و روزی چند یولق ارسلان را فرزند خواند، پس آیینه بصرش در غلاف تکحیل پنهان کرده به قلعه فرستاد. و چون موسم نهضت گرمسیر درآمد «۱» امیر افتخار خوانسالار و ظافر محمد امیرک و و افتخار الدین اسفندیار نوبت سالار را در شهر بردسیر نشاندند و رفتند، و در جیرفت مرکب مراد فراخ لگام کرد. و باجتناء ثمرات لذات مشغول شد.

گفتار در رفتن غلامان مؤیدی از جیرفت به یزد و آوردن مؤید الدین ریحان و اتابک یزد به کرمان، و تسخیر دار الملک بردسیر و قتل ایبک و قعود مؤید الدین بر و ساده اتابکی

[بیت]

نانش نخوری تا که نخست از رخ [او] «۱»یک ساغر سرکه کهن باز خوری ایبک به زور بازوی خود مغرور بود و امراء بزرگ را خطاب «گنده» و «احمق» کردی! لاجرم این سه امیر محتشم که لشکرکش بودند و غلام مؤید الدین ریحان، کنگاج کردند و گفتند: «قوت پادشاه و شوکت اتابک و رونق ملک و انبوهی بارگاه و زیادتی مراکب از ماست و این ترک ابله پیوسته سنان جفا تیز کرده است و سنّت مجاملت در معاملت از میان برگرفته، ما را چون خدمت باید کرد؟ و کسی را اتابک خواند؟ خواجه مؤید الدین خداوندگار جمله امیران قدیم و حدیشت و ایبک دراز- که وی از کشتی‌گاه قیبه کشتی‌گیر بیرون آمده است- در کفّه حشمت او چه وزن دارد؟ و در صف رتبت او کجا نشیند؟ و ما نیز جواب حق تعالی چون دهیم که خواجه ما، در کربت غربت، بینوائی کشد و ما با خیل و خول و ساز و اهبت، خدمت مجهولی کنیم؟

بیت:

ای دل چو گزیر «۲» نیست از غم خوردن‌باری غم آن خورم که من دانم و من تو که امیر نصرة الدین قلچقی فردا به زی گله میروی، ما نیز بر اثر تو بیائیم و گله برانیم و میرویم تا به یزد رسیم»

در ماه فروردین سنه ۵۶۷، «۳» امیر قلچق از پیش شد و امیر چغرانه و امیر آیبه با جمله غلامان مؤیدی بر پی او شدند، و گله برگرفت و به راه بم بیرون شده روی به یزد نهادند، و ملک تورانشاه و اتابک ایبک و مشتی اوباش پیاده در جیرفت ماندند، و بعد از محقق شدن رفتن عز الدین چغرانه و غلامان مؤیّدی به یزد، ملک تورانشاه

---

(۱)- در متن «نخوری» است و ضمیر او نیز در مصراع نیست.

(۲)- در اصل: گریز.

(۳)- خراجی برابر با ۵۷۴ هلالی.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۱۸

و اتابک ایبک با جمعی سوار و پیاده اثقال باز دار الملک بردسیر کردند و اسباب حصارداری ساخت.

و چون عز الدین چغرانه به یزد رسید و به خدمت خواجه پیوست، مؤید الدین ریحان گفت:

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[بیت]

عجب عجب که ترا یاد دوستان آمدبیا بیا که ز تو کار من به جان آمد امید من بشما چنان بود که مرا به جای فرزندان باشید، نه چنان بود که مرا در وحشت وحدت غربت و از املاک و اسباب خویش چنین بی‌نصیب فروگذارید و عمر در خدمت نااهلان فنا کنید. اما عاقبت چون هنجار مصلحت خویش دیدید و بخت نیک شما را بر راه فلاح و حق‌شناسی دلالت کرد علامت سعادت شماست و امارت آنکه خاتمت کار محمود خواهد بود، و باقی عمر در وطن بسر برد. «۱»

بازگشت مؤید الدین

اشاره

چون روزی دو سه، پهلو بر بستر آسایش نهادند، در معاودت کرمان استعجال نمودند. اتابک یزد بنابر حقدی که از ایبک در ضمیر داشت اسباب نهضت ساخت و ترتیب لشکری تمام کرد و در مرافقت مؤید الدین ریحان روی به کرمان آورد، و در آخر ماه خرداد بر در بردسیر خیمه زدند و بر سر غله توده «۲» و جو دروده فرود آمدند. سبحان اللّه، اینت «۳» وقایع و نوایب متناوب:

[بیت]

حوادث ز من نگسلد، زانکه هست‌یکی را سر اندر دم دیگری هرسال رعیت بیچاره وام میکرد و خان و مان میفروخت و تخم غلّه از طبس و دیگر جوانب میخرید و میکاشت و دیگری میدرود و می‌خورد، و در اثناء این عجایب نوایب و انواع تکالیف و الوان رنجهای تفاریق از شمول قحط و قسم و عوارض تحمّل می‌افتاد.

---

(۱)- ظاهرا مقصود آنست که باقی عمر را در وطن بسر خواهیم برد.

(۲)- در اصل «غله بوده» و در بدایع دکتر بیانی «غله بودند» آمده ولی ظاهرا باید «غله توده» بوده باشد یعنی غله‌ای که درو و خرمن شده باشد.

(۳)- هم در متن بدایع و هم در متن لیدن «اینست» ضبط شده ولی بنظر میرسد که باید «اینت» باشد.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۱۹

القصه، چون ایشان به در بردسیر آمدند، میان دو لشکر سوق منازعت قایم شد و دور مقارعت دایم، لشکر دشت را روز اول مخایل ظفر متجلّی شد و دلایل نصرهٔ ظاهر آمد، و امیر ارقش زاوه‌ای که به مردی نامدار جهان بود و سردفتر ابطال خراسان- و در خدمت تورانشاه بود- اول وهلت او را در قبض آوردند و در لشکرگاه در زنجیر کشید، و تکسّر حال و تحسّر بال اهل حصار روز اول ازین معنی روی نمود، پس رعیّت و لشکری توسل به حبال احتیال می‌جستند و از شهر بیرون می‌جستند، چه هواء شهر به علت غلا مبتلا بود و در دشت ادیم صحاری در غطاء غلات متواری.

پایان کار ایبک

و ایبک روز و شب به نفس خویش مباشر هول قتال و معانق جدّ «۱» جدال می‌بود و جنگها میکرد که امثال آن از رستم زال مذکور نیست. مدت محاصره متمادی شد و خلقی بسیار از جانبین هلاک شدند و در شهر دور جور و قسمت گردان شد و دیوان مطالبت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دایم.

غلامی در خدمت ایبک بود، او را قیماز شغال گفتندی، سرخی، فتّاکی، هتّاکی، سفّاکی، بی‌باکی، ناپاکی، گستی «۲»، پستی، بدمستی، به حکم جلادت و اظهار جان‌سپاری او را عزیز میداشت و به‌نظر عنایت مخصوص.

اتابک ایبک در قسمت و مصادرت شهر از قاضی احمد مال ستده بود و بر لشکر تفرقه کرده، قیماز شغال حصّه خویش را از آن زر بستد و از شهر گریخت و به لشکرگاه آمد. روز دیگر ایبک رسولی پیش مؤید الدین فرستاد و گفت: «اتابک ایبک دعا میگوید و خدمت میرساند و عرضه میدارد که من عرصه مصاف برچیدم و توبت از ترکی «۳» و سپاهیگری کردم، زر از قاضی مسلمانان ستدم و به قیماز شغال

---

(۱)- شاید: معانق جید جدال؟

(۲)- گست، با فتح اول، زشت و قبیح و نازیبا.

(۳)- آقای دکتر بیانی آنرا به بزرگی تصحیح کرده‌اند و مناسبتر می‌نماید، مگر اینکه تصور کنیم در آن روزگار که دور دور ترکان بود، ترکی بودن و ترکی گفتن و ترکی کردن همه جزء افتخارات و اشرافیت بحساب میآمده است!

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۲۰

دادم، این وفاداری نمود! و دیگر به اعتماد کدام خیلتاش جان بدهم؟ اینک شهر و پادشاه تسلیم کردم، و خود موی باز میکنم و به خانگاهی میشوم «۱» به عذر گذشته مشغول و التماس عهد و سوگندی که کرده کردند.

و ملک تورانشاه از شهر بیرون آمد، و ایبک در سرای اتابک بوزقش- به قرب قلعه کهنه و دروازه نو- مقام کرد. و روزی دو سه او را مهلت حیات دادند، پس به قلعه بردند و قنینه قالبش از راح روح خالی کردند.

القصه، مؤیّد الدین ریحان بعد از هفت سال که در غربت بسر برده بود به خانه بازرسید. و در منصب اتابکی بنشست، و اسم دادبگی به عز الدین چغرانه نهاد.

و چون هواء گرم جلباب سنجاب از پشت باز کرد و تأثیر سموم کمتر شد و موسم حرکت جیرفت درآمد عزم گرمسیر کردند. و اتابک یزد موافقت نمود، و به جیرفت شدند، و چون با حال موافق هوای خوش رایق و شراب‌های صاف مروّق لایق آمد، همه در شب غفلت به خواب نشوت فرو شدند، تا روزگار خوابی دیگر دید و بر دیگر پهلو گردید!

گفتار در ذکر آمدن اتابک محمد از فارس با تاج الدین خلج به جیرفت، و رفتن ملک تورانشاه با مؤید الدین ریحان و اتابک یزد رکن الدین سام بجانب بم و مراجعت فارسیان بفارس به واسطه فوت اتابک زنگی، و عود تورانشاه به جیرفت و رفتن اتابک یزد به یزد

چون اتابک محمد با امراء و لشکر فارس به خدمت اتابک زنگی پیوست، او را به‌نظر اکرام ملحوظ گردانید و به اقسام انعام محظوظ و به مواعید اعانت و اغاثت مستظهر. درینوقت که خبر قتل اتابک ایبک و انقلاب تازه به فارس رسید،

---

(۱)- یعنی پناه به تصوف و عرفان میبرم و از حیطه سیاست خارج میشوم! جائی که اغلب سیاسیون در اواخر کار بدان پناه بردند چنانکه دکترهای سیاسی نیز بالاخره مجبور میشوند در چاپ هفتم مبانی فلسفه خود، فصلی بعنوان «تصوف و عرفان» بگنجانند، و در واقع چنان مینماید که بقول معروف «همه راهها به رم ختم میشود».

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۲۱

اتابک زنگی با اتابک محمد گفت: «اینک نوبت ما آمد، ما نیز صولتی بنمائیم و دستی برآزمائیم، تورانشاه در جیرفت است و

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شوکتی ندارد، و شـهر جیرفت را حصاری و پناهی نه، لشکر و خزانه و ساز و سلاح همه مبذولست؛ اگر عزیمت کرمان مصمّم است موسم حرکت آمد.»

اتابک محمد در حال، دامن جدّ در میان زد و آستین تشـمر «۱» بازنوردید، و خیمه به صـحرا زد. و اتابک زنگی، تاج الدین خلج را با سپاهی تمام در خدمت او فرستاد و در زمستان سنه ۵۶۷ خراجی «۲» به جیرفت رسیدند.

تورانشاه [و] مؤیـد الـدین و اتابک یزد، روی به بم آوردنـد. چون به بم رسـیدند، سابق علی سـهل، ملک را تمکین نکرد و در شـهر نگذاشت و بر صحرا نشاند.

خواطر اکابر و اصاغر متوزع و ضـمایر منقسم که اگر لشـکر فارس از جیرفت حرکت کند چون کنند؟ ناگاه خبر وفات اتابک زنگی «۳» و مراجعت اتابک محمد و لشکر فارس از جیرفت آوردند. «۴»

تورانشاه و مؤیـد الـدین انتقال باز جیرفت کردنـد، و اتابک رکن الـدین سام در در بم رنجور شـد و از راه بردسـیر در محفّه روی به خانه نهاد. «۵»

---

(۱)- تشمر، اراده و تهیه کاری را باستعجال دیدن.

(۲)- در متن باشتباه ۵۷۷ نوشته شده است.

(۳)- بنابر این وفات اتابک زنگی سلغری در زمستان ۵۶۷ خراجی ۵۷۴ ه.

بوده است. (یادداشت مرحوم قزوینی در حاشـیه کتاب خود). اما لب التواریخ و جهان‌آرا وفات او را در ۵۷۰ نوشته‌اند و حبیب السیر فوت او را در ۵۷۱ دانسته است. (ج ۲ ص ۵۶۰). و نقل قول ما نیز در صفحات قبل بر همین اساس بوده است.

(۴)- جامع التواریخ حسـنی بنقل از بدایع الازمان این واقعه را از قول افضل بدینسان آورده است: و من از لشکرگاه به مهمی به شهر بم شده بودم- بر در شهرستان ایستاده- ناگاه بر سر دروازه طبلی زدند و نعره برآوردند، بترسیدم و از حال آن پرسیدم.

گفتند: اتابک زنگی بجوار رحمت حق تعالی پیوست و این بشارت وفات اوست.

من آنرا رنجی (رنگی؟) دانسـتم و ناموسـی پنداشـتم، ساعت به ساعت خبر شایعتر می‌شد تا خبر از جیرفت رسـید که ملک و اتابک محمد و لشکر فارس باز رفتند.

(بنقل از بدایع الازمان دکتر بیانی ص ۸۳)

(۵)- یعنی متوجه یزد شد.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۲۲

گفتار در رفتن اتابک محمد از فارس به یزد و باز آمدن به کرمان و انعزال مؤید الدین بواسـطه کبر سن از منصب اتابکی، و اتابک شدن اتابک محمد

اشاره

اتابک محمـد را چون در فارس چند زخم مصایب بر دل آمده بود (از جهت آن پسـر دوسـتکام پهلوان که در سـنه ۵۶۵ دار الملک بردسـیر به جلادت او مفتوح شد، و دو سه سرّیّت که به هواء ایشان مشغوف بود) وفات اتابک زنگی نمک بر دل ریش او پراکند و او را در فـارس رغبت مقام نمانـد، عزم یزد کرد- به سـبب وصـلتی که با عز الـدین لنگر کرده بود- چون به خطه یزد حلول افتاد، بر اضـعاف توقع عز الـدین لنگر التزام صـنوف لطافت و تحمل اعباء ضـیافت نمود و هرچه در وسع مخلوق گنجـد- از خدمت و بذل و

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

عرض خزاین و لشکر- واجب داشت، روزی چند در ریاض نعمت او چرید و از حیاض مبرت او سیراب گردید، پس عز الدین امیر حاجب خود را- منکنه- با دویست غلام بزرگ و خرد در خدمت او فرستاد، و اتابک با این لشکر و غلامان و خواص خویش در ماه اسفند ارمذ سنه ۵۶۷ «۱» به زرند نزول فرمود.

چون خبر اقتحام اتابک با لشکر یزد به جیرفت رسید، گرهی دیگر بر رشته تدبیر افتاد، و طفل حیرتی تازه از مادر فتنه بزاد.

عز الدین چغرانه را فرستادند تا چنانکه تواند به صلح و جنگ سدّ سیلاب این بلاء حادث بکند. چغرانه چون به زرند رسید معاندت را وجهی ندید- یا شدّت شوکت اتابک را، یا رعایت حقوق انعام او را- رأی صواب آن دید که به اظفار تبصبص «۲» زمام رضاء اتابک را بدست آورد و او را بخدمت پادشاه کشد به ظن آنکه از خارهای پای مملکت آن یکی مانده است، چون آنرا بر کنند از هیچ جانب شاغلی نماند.

اتابک را با لشکر یزد به جیرفت آورد و منصب اتابکی بر مقتضای

[شعر]

قد رجع الحق الی نصابهو انت من کل الوری اولی به «۳»

---

(۱)- خراجی ۵۷۴ هلالی،

(۲)- دم جنبانی تملق.

(۳)- حق به جایگاه خویش باز رسید و تو از تمام عالم بدان اولیتری.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۲۳

بازوی دادند: مؤیّد الدین را کبر سن از حرکت مانع بود، او را باز خانه نشاندند و اسم دادبگی بر قاعده بر چغرانه نهادند.

گفتار در ذکر کدورت اتابک محمد و چغرانه و کشتن اتابک [محمد] چغرانه و آیبه و قلچق غلامان مویدی را در جیرفت، و شهادت صواحب عظام کرمان بر دست ترکان در بردسیر

اشاره

چون روزی چند بگذشت و فروردین سنه ۵۶۸ خراجی «۱» درآمد، مشارب مصافاۀ میان اتابک و چغرانه تکدّر می‌پذیرفت و هواء مخالصت تغیّر میگرفت:

چغرانه میخواست که قواعد فضول طرمطی از سر گیرد، و اتابک- به حکم سوابق ایادی و سوالف عوارف که بر وی داشت- او را وزنی نمی‌نهاد و تمکینی زیادت نمیکرد.

روز آدینه، ملک به جامع نیامد «۲» و اتابک و چغرانه بر بالائی که معهود حضور پادشاه بود نماز گزاردند، چون امام سلام باز داد آواز زخم شمشیر و داروگیر برآمد و مردم بترسیدند و بهم برآمدند و اضطرابی هرچه تمامتر حادث شد، پس بر در مسجد جامع، عز الدین چغرانه و امیریعلی شبانکاره‌ای و امیر محمّد خمارتاش و چند غلام کشته دیدند. و امیر حسام الدین ایبک علی خطیب که در خدمت چغرانه بود مجروح گردید. ساعد سعادت اتابک بدین حرکت قوی شد و مؤید الدین منکوب و شکسته در خانه ماند، و امیر آیبه و امیر قلچق- نه مرده و نه زنده- در خدمت می‌بودند.

روزی اتابک در سرای ملک به عشرت مشغول شده بود، آیبه و قلچق را قبض کردند، و آیبه را در حال از گلشن حیات به گلخن

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ممات فرستادند، و قلچق را

---

(۱)- برابر با ۵۷۵ هلالی

(۲)- معلوم میشود که آنوقت سلاطین سلاجقه کرمان، مرتبا در مسجد جامع روزهای جمعه حاضر شده و نماز میگزاردند و خطبه خوانده میشد.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۲۴

مقیّد داشت. و مردم در استحباء «۱» او سخن میگفتند، چه ترکی بود ساده و کم شرّ؛ روزی چند محبوس بود. چون عزم معاودت بردسیر فرمودند کار او نیز بآخر رسانید.

و چون سریر ملک در بردسیر مستقر شد، چندگاهی رخاء رخاء «۲» می‌جست و و نسیم نعیم می‌وزید و برد «سلو و سکون» به دلها میرسید.

و درین مدت شعار شغل وزارت از ظهیر الدین برکشیدند و در نصیر الدین ابو القاسم، که استاد سرای بود، پوشیدند. و او مردی بود به مزایای رشد و کفایت متحلّی و چشمها از رونق احتشام او ممتلی.

[بیت]

دلش برنده نقش عدم بدست کرم‌کفش زننده حدّ ستم به نوک قلم و به حکم آنکه خواجه‌ای بود کریم، لطیف، عشرت دوست، مشاهیر بزرگان و امراء و ندماء عصر بر فلک حضرت او پروین‌وار اجتماع مینمودند و در سلک خدمت او منتظم میشدند.

و در کرمان مجال مردم تنگ شده بود و وجوه دواوین اندک، و ترکان گرسنه و بینوا، چون تازیکان [را] دیدند در خیش خانه عیش خزیده و درّاعه وقار برکشیده، و شنیدند مالی و منالی دارند و به ترکان نمیدهند، روزی در خدمت اتابک گفتند که «در جیرفت مالش ترکان دادیم، اینجا نوبت تازیکانست!» و اتابک برین سخن انکاری ننمود، و ترکان سکوت او را غایت رضا پنداشتند.

و روز سه‌شنبه سیزدهم ماه تیر سنه ۵۶۸ «۳» تورانشاه به صحراء دشت خیمه بیرون شد، و اکثر تازیکان در خدمت. ترکان خود حمله کردند و در پیش ملک و اتابک وزیر نصیر الدین ابو القاسم و ظهیر الدین افزون و شهاب الدین کیا محمد بن المفرح و خواجه علی خطیب و سابق الدین زواره [ای] و فخر الاسلام و شرف کوبنانی را که ارکان

---

(۱)- استحباء، از حبوة، حمایت و جانبداری کردن.

(۲)- رخاء با ضم اول باد خفیف؛ و با فتح اول آسایش و راحت.

(۳)- و در بدایع: به صحراء دشت خام (؟) بیرون رفت.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۲۵

مملکت و اعضاد «۱» ملت و انصار دولت بودند در تیغ کشیدند و پاره‌پاره کردند.

[قطعه]

زهی وفا و مروت چنانکه در دنیابوقت راحت و محنت همه بهم بودند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به روز روی نهـادن به منزل عقبی‌ز پیش و پس به زمانی خلاف ننمودنـد چون حق تعالی خواست که شب فتنه تیره شود؛ از آسـمان هـدایت ستاره‌ها فرو ریخت و در مجلس کیـاست شـمعها فرونشـست، و قومی را که به نور بصـر بصـیرت، مخـارج نجات از مضایق حـوادث توانسـتندی دیـد، و بـه فضـل یسـار و ثروت، مـددی از جـانبی توانسـتندی کشـید از میـان برگرفت و طرق «یـأجوج» بلاـ از خرسنگهاء «۲» موانع و عوایق، پاک و هامون گردانید. «۳»

شهر بکلی ازین حرکت بهم برآمـد، و باقی تازیکان بگریختنـد، و ترکان در منازل مقتولان افتادند، و غارت کردند. بعد از چند روز غبار بلا فرونشست و شهر شوریده قرار گرفت، و خواجگان مانده را تسکین کردند، و بیرون آوردند.

و از ملک و اتابک درین حرکت خارج، هیچ کلمه انکار صادر نشد.

---

(۱)- اعضاد، جمع عضد [با سکون ضاد]: ناصران و یاوران.

(۲)- خرسـنگ، یعنی سنگ بزرک. کلمه خر معنای بزرگ و وسیع میدهد و در این کلمات هم هست: خرگاه، خرمن. در بدایع این کلمه بصورت فرسنگها (؟) آمده است.

(۳)- هـامون کردن، اصـطلاح محلی است بمعنـای خراب کردن چنـانکه بنـائی هم‌سـطح زمین و دشت و هـامون شود. تقریبا ترجمه همان «قاعا صفصفا» کردن است.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۲۶

گفتار در آمدن حشم غز بکرمان

اشاره

چون ماه مهر سنه ۵۶۸ درآمد «۱» از سـرحدّ کوبنان خبر کردند که سـلطان شاه، غز را از سرخس بیرون کرده است «۲» و چند خیل ازیشـان روی به کرمان نهاده. و بر عقب خبر، که از راه راور برآمدنـد و به کوبنان رسـید: سواری پنـج هزار با بنه و زن و فرزنـد، اما همه محروب و مسکوب «۳» و مقهور و منکوب و برهنه و غارتیده!

و سه روز در کوبنـان خرابی کردنـد و چون بر حصـار دست نیافتنـد به زرنـد آمدنـد، و اول نوبت قتل و تعـذیب نکردنـد: بر غارت مطعومی و ملبوسـی اقتصـار رفت. و عـادت شوم غز خود چنین بود که نخست از در عجز درآمدنـدی تـا حریف را بشـناختندی، اگر غالب بودندی دست بازی خویش بنمودندی.

چون این خبر به دار الملک رسـید، غلامی بود، او را سنقر عسبه گفتندی، دعوی زبان‌دانی کردی «۴»، او را فرستادند تا کیفیت حال و کمیّت رجال ایشان معلوم کند، و از مضـمون ضـمایر و مکنون بواطن ایشان بازداند که به چه مهم تجشّم نموده‌اند؟ سـنقر برفت و بازآمد، و بیرحمی خدای ناترسی- امیر قیصر بک نام- بحکم رسالت با وی.

---

(۱)- یعنی ۵۷۵ هلالی.

(۲)- سـلطان شاه (محمود) برادر تکش خان بود، خوارزم شاه ایل ارسـلان بن آتسز در سال ۵۶۸ وفات یافت و پسرش سلطانشاه در همین سال بحکومت نشـست و چون ترکان غز بحـدود خوارزم دست درازی کردند، او بر آنها تاخت و اغلبی را کشت. ملک دینار حاکم غزها خود را از بارو در خنـدق قلعه انداخت و از آنجا خارج شد. ملک دینار به نیشابور نزد طغانشاه بن ملک مؤید آمد و ازو کمـک خواست. ظـاهرا در همین احوال عـده‌ای از اهـل و قبیله او به کرمان آمده‌انـد و مـدتها بعـد خود ملک دینار چنانکه خواهیم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گفت بکرمان رسید.

(از ابن الاثیر، ج ۱۱ ص ۱۵۳ ذیل وقایع ۵۶۸)

(۳)- مسکوب، گریان و اشکریزان.

(۴)- یعنی ادعا داشت که میتواند مترجم غزها باشد،

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۲۷

و هنوز ملک در سرای دشت بود و از سوار و پیاده شوکتی داشت، همه را حاضر کردند و او را به بارگاه ملک تورانشاه بردند، زبده رسالت و عمده سفارت او این بود که: «بخدمت پادشاه آمده‌ایم، ده هزار مرد ازین جانب آمد، و پنجهزار بر صوب فارس رفت». زین الدین رسولدار حاضر بود، ازین سخن درهم افتادند، و نامعلومی چند [باهم گفتند، پس قیصر بک] گفت: «می‌باید که رقم قبول بر طاعت ما کشید تا مراسم خدمت پادشاه بجای می‌آوریم به لوازم رعیتی قیام مینمائیم».

او را، دو سه روزی، توقیف فرمودند و بعد از استخارت و استشارت جواب دادند که:

صمصام و بلاغ- که مقدمان حشم‌اند- و چند امیر مذکور به حضرت آیند، و شرف دستبوس پادشاه حاصل کنند، و حشم در زرند متوقف میباشند تا مواضع و مراتع و اقطاع و نانپاره ایشان در نواحی صرود و جروم روشن گردانیم که هیچ ناحیت تحمل شوکت و غلبه ایشان نکند، و مصداق این سخن که «به خدمتکاری و رعیتی آمده‌ایم» اینست که بر جاده فرمان پادشاه روند و از خط مثال پادشاه عدول نجویند، و قیصربک را با این جواب باز گردانیدند.

قیصر بک خود در کسوت جاسوسی آمده بود که حال عدد و عدّت لشکر کرمان بازداند، چون به حشم پیوست و عجز و ضعف حشم شهر معلوم کردند، از زرند برخاستند و روی به جانب باغین نهادند. و محقق شد که در دائره طاعت نخواهند آمد، و از نقطه طغیان که همه عمر بر آن بوده‌اند درنخواهند گذشت.

پس ردّ وقاحت ایشان واجب شد و حکم مدافعت لازم.

و در مطلع آوازه خروج ایشان انهاء این حال به اتابک تکلهٔ بن زنگی، که فارس داشت و از ممالک کرمان، سیرجان و پرک در دست او.- [لازم دیدند] و امیر خطلخ آیبه ایازی را در سیرجان نشانده، و زین الدین رسولدار پیوسته بین الحضرتین متردد کردند، و التماس مددی نمود تا قطع معرّت مضرت غز کرده شود. چه اگر بر کرمان مستولی و متغلب شوند جراد «۱» افساد ایشان به فارس سرایت کند.

---

(۱)- جراد، ملخ.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۲۸

و اتابک تکله فوجی از حشم در صحبت مجاهد گورکانی فرستاد، و بر میعاد رسیدن غز به باغین «۱»، لشکر فارس به مشیز نزول کرد. رفیع که مشیر طرمطی بود خود را از یزد به حبل حیل باز کرمان کشیده بود و در بازار دولت اتابک محمد، ساز کج تدبیر بر کار نهاده، تقریر اتابک کرد که لشکر فارس را در مشیز میباید داشت و به جنگ غز نخواندن. چه فردا قهر غز اضافت به خود کنند و نام تو برنیاید، مجاهد گورکانی را تنها باید خواند و با لشکر و حشم کرمان بیرون کردن و مالش آن طغاة دادن.

از آنجا که سهولت طبع اتابک محمد بود این رأی ناصواب و تدبیر خطا از آن غول قبول کرد. بر آن جمله با شرذمه لشکر، که در شهر بود، و مجاهد تنها بر عزم جنگ به جانب باغین شد. چون تقدیر سابق بود که غز کرمان بگیرد و دمار از خلق این دیار برآرد و آثار عمارت درین ولایت نگذارد، هیچ تیر اندیشه از کمان تدبیر راست بیرون نشد و بر هدف مقصود نیامد، و هیچ خاطر محمود فرا پیش دلی نیامد: «اذا اراد اللّه انفاذ قضائه و قدره، سلب من ذوی العقول عقولهم» «۲».

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چون به باغین رسیدند وصف حرب برکشیدند، مجاهد گورکانی و خلقی بسیار بر دست غز هلاک شدند و اتابک محمد منکوب و شکسته با جمعی نیم کشته برهنه با شهر آمد، و لشکر فارس چون از واقعه مجاهد با خبر شدند عنان باز فارس گردانید.

و این واقعه در شهور سنه ۵۷۵ هجری رخ داد.

---

(۱)- باغین، از آبادیهای معروف کرمان، که بین کبوتر خان و مرکز شهر واقع است و راه شوسه کرمان بتهران از آن میگذرد. ظاهرا آبادانی این ناحیه در قدیم تا حد بسیاری بیشتر از امروز بوده است و در تاریخ کرمان مکرر نام این آبادی آمده است.

(۲)- چون خدای، به کار بودن قضا و قدر خود را بخواهد، از صاحبان خرد عقل آنان را باز میگیرد.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۲۹

آتش محنت و دود وحشت در شهر بردسیر افتاد، از هرمحله نوحه‌ای و از هرخانه ناله‌ای و از هرگوشه فریاد بی‌توشه‌ای برآمد، نفس مملکت کرمان که از ضعف و بیطاقتی به سینه رسیده بود به لب رسید، و مسالک قوافل به سبب اضطراب بسته شد، و امداد که از اقطار متواصل بود منقطع گردید، و مخایل قحط روی نمود.

و غز را چون نقش مراد برآمد، از باغین برخاسته در کنار نهر ماهان فرود آمد، و چون مقام بردسیر از جهت تنگی متعذّر شد روی به گرمسیر نهادند. و بیچاره اهل جیرفت، غافل و بیخبر، ناگاه بسر ایشان فرود آمدند و صد هزار نفس را به انواع تعذیب و به شکنجه و نکال هلاک کرد، و سر در ولایت نهاد، و هرکجا ناحیتی معمور بود یا خطه‌ای مسکون دیدند، آثار آن مطموس و مدروس گردانیدند، و از رعیت بردسیر هرکه سرمایه حزم داشت و مجال توشه و کرای، لباد فرار بر گاو جلا می‌نهاد.

و فضاله حشم کرمان در و لوله تنافر افتاد، و از اتابک محمد کناره گرفت. و در حومه تقارب و تحارب دست برآوردند، و بعضی را میکشتند، و بعضی را میسوختند، و به دست خویش پر و بال خود میکندند.

گفتار در طغیان محمد علمدار و به بم شدن و با زمره اوباش عزم بردسیر کردن و، رفتن اتابک محمد بجانب فارس، و از فارس باز حدود کرمان آمدن و بطرف خراسان رفتن

شخصی بود از خسارات اوباش حشم و رذالات اوشاب «۱» امم، او را محمد علمدار گفتندی، و درین فترات از نفحات شیطان باد نخوت گرفت و قومی بر خود جمع کرد و از اتابک محمد بگریخت و به بم شد و در سابق علی پیوست، و بعد از چند روز جمعی از سوار و پیاده به بم بیاورد و روی به شهر بردسیر نهاد به خدمت ملک تورانشاه. اتابک محمد از آن شد آمد او بدظن شد و متحیر فروماند، و او را قدم اصطبار نماند. با ملک تورانشاه درین باب مشاورت کرد و او را از قصد ایشان تحذیر نمود، ملک گفت من از قصد ایشان فارغم؛ نفرت آن

---

(۱)- اوشاب، جمع و شب [با کسر واو] اخلاط الناس و اوباشهم، مردمان عوام و غوغا و پست.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۳۰

قوم از تست و خلاف ایشان با تو؛ و اگر در خدمت خواهی بود من تا جان دارم نگذارم و رخصت ندهم که متعرّض حواشی سرای تو باشند- و برین معنی عهود کرد و سوگندها خورد-، و اگر دلت سکون نمیگیرد و مصلحت خویش در مقام بردسیر و خدمت من نمیدانی هم مانع حرکت نمیباشم، روزی چند بیرون رو تا خود این کار کجا رسد؟

اتابک چون عجز ملک و قلّت مبالاۀ او به امثال این احوال میدانست، ترک خانه و مهاجرت وطن برخود سهلتر دید از مناقشت محمد علمدار در حال، و مقاساۀ محاربت غزّ در مآل، ملک را وداع کرد و روی به جانب فارس نهاد.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چون اتابک برفت، محمد علمدار و دیگر ارذال باز خدمت ملک پیوستند، و سنه ۵۶۸ خراجی در ضیق و مشقت بسردند. و اتابک محمد چون به فارس رسید هواء فارس نیز وباء فتنه گرفته بود و میان اتابک تکله «۱» و ابن عمّ او، قطب الدین پسر اتابک سنقر، نوایر تشاجر استعلاء می‌پذیرفت.

چون در سفره سفر همان دید که بر خوان حضر، او را زحمت بردن به حضرت عزّ الدین لنگر حیا مانع آمد و رغبت یزد ننمود، هم باز حدود کرمان آمد و به حصار زرند متحصّن شد، با چند کس معدود.

و ملک تورانشاه، وزارت به قوام الدین، پسر ضیاء الدین عمر زرندی، داده بود.

و عرصه مملکت چنان خالی بود که مراسم خواجگی و ایالت سپاهیگری همه در حمایت تیغ و قلم او میرفت، رذالات سوار و پیاده لشکر شهر برگرفت و به زرند آمد و اتابک را از عاج کرد. اتابک چون گریبان لباس راحت برخود مزرود «۲» دید و مسالک آسودگی مسدود، و مقام کرمان در مهالک خوف و جزع متعذر، و بودن در خانه و وطن با این استهانت متعسّر، از زرند روی به حضرت خراسان- به خدمت ملک طغانشاه پسر ملک مویّد- نهاد.

---

(۱)- اتابک تکلهٔ بن زنگی در ۵۷۱ بحکومت رسید و تا سال ۵۹۱ در فارس حکومت داشت.

(۲)- مزرود، (با فتح میم) لباس تنگ و مزاحم و فشار دهنده، چنانکه زره و امثال آن.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۳۱

گفتار در ذکر شمول قحط در بردسیر و آمدن غز از گرمسیر به در بردسیر، و گرگ آشتی با ملک تورانشاه کردن

اشاره

چون بهار سنه ۵۶۹ خراجی «۱» درآمد، در کرمان قحطی مفرط ظاهر شد، و سفره وجود از مطعومات چنان خالی که دانه‌ای در هیچ خانه‌ای نماند. قوت هستی و طعام خوش در گواشیر چند گاهی، استه خرما بود که آنرا آرد میکردند و میخوردند و می‌مردند! چون استه نیز به آخر رسید، گرسنگان، نطعهای کهنه و دلوهای پوسیده و دبّه‌های دریده، میسوختند و میخودند و هرروز چند کودک در شهر گم میشدند- که گرسنگان ایشان را به مذبح هلاک میبردند-، و چند کس فرزند خویش طعمه ساخت و بخورد!

و در همه شهر و حومه یک گربه نماند، و در شوارع، روز و شب، سگان و گرسنگان در کشتی بودند: اگر سگ غالب می‌آمد آدمی را میخورد، و اگر آدمی غالب می‌آمد سگ را. و اگر از جانبی چند منی غلّه در شهر می‌آوردند، چندان زرّینه و سیمینه و اثواب فاخره در بهاء آن عرض میدادند که آنرا نمیتوانستند فروخت.

یک من غله به دیناری نقره قرض میسر نمیشد. اگر در شهر کسی را پس از تاراج متواتر و غارات متوالی چیزی «۲» مانده بود در بهاء غله بدین نسق صرف میکرد و روز میگذاشت، و از تراکم مردگان در محلات، زندگان را مجال گذر نماند، و کس را پرواء مرده و تجهیز و تکفین نبود.

القصه، غزّ چون به زمستان عرصه گرمسیر را از مهرهاء سکّان و قطّان «۳» بر افشاندند، و کیسه ولایت را از نقد ثروت خالی گردانید، و جنین هردفین از رحم زمین استخراج کرد، در تابستان سنه ۵۶۹ شعبده دیگر [باخته] روی باز بردسیر نهاد، و خواستند که عذار احترام به آب اعتذار باز شویند، رسولی فرستادند پیش ملک تورانشاه

---

(۱)- برابر با ۵۷۶ هلالی.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(۲)- در اصل: خیری

(۳)- قطان، جمع قاطن بمعنی ساکن و مقیم.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۳۲

که: «ما از خراسان به عزم خدمت پادشاه و نیّت مقام کرمان آمدیم، مصداق این دعوی آنکه بر ده فرسنگی دار الملک نزول کردیم، و شکوه بارگاه ملک را و احترام جانب پادشاه را قدم در حرم ملک و بیضه ولایت و حوالی شهر ننهادیم بر انتظار آنکه مثال پادشاه به تعیین مسکن و مقام صادر شود. پس نااندیشیده لشکری به سر ما آمد، چون حال بر آن جمله دیدیم بر مقتضی «و فی الشرّ نجاة [حین] لا ینجیک احسان» «۱» به معارضه برخاستیم. اکنون امسال قاعده کلمه‌ای که پارسال ایراد کرده‌ایم برقرار ممهّد است، و نیات بر خدمت پادشاه صادق، و ضمایر در صوامع طاعت معتکف:- اگر پادشاه، عمارت ولایت میخواهد و بر نفوس و اموال و اعراض مسلمانان می‌بخشاید، به بندگی قبول کند و سمت عبودیت بر روی روزگار ما نهد و بناء معاهده را به تغلیظ ایمان و مصافحت ایمان معمور گرداند،- و اگر خواهد در میان حشم آید،- و اگر رغبت این مساعدت ننماید، حکم او راست.»

چون رسالت بر مقتضای عقل مطرّد بود و بر حفظ مصالح از قبول آن چاره نبود پادشاه، بزرگی از بزرگان ولایت با رسول غز فرستاد و به حسن اجابت رسالت داد، و تردّد نمود تا در شب نخست شمع انس برافروختند و بر قامت حال قباء صلح دوختند.

و امراء و معارف غز در بردسیر به سرای ملک- که [در] ربض است- حاضر آمدند و شرف دستبوس حاصل کرد و بانواع خلع و تشریفات مخصوص شد.

و ملک جرأت نمود و تا صحرا در میان حشم شد و به سلامت بازگشت. و غز در بردسیر طوف کرد: اگر مزروعی دید بر قاعده خورد و روی بجانب بم نهاد.

و چون نواحی شقّ بم به وسیله وجود «سابق علی» مضبوط و محفوظ بود، بر ولایت نسا «۲» و نرماشیر هجوم کردند، و صد هزار آدمی در پنجه شکنجه و چنگال نکال ایشان افتادند. و در زیر طشت آتش گرفتار شدند، و خاکستر در گلو میکردند ... و این را

---

(۱)- وقتی ترا احسان و نیکوکاری نجات ندهد، رستگاری در شر و بدکاری است.

(۲)- نسا از دهات نرماشیر است، و اینکه سمعانی گوید مزدک اهل خبیص کرمان بود و یا گوید بعضی او را از اهل نسا نوشته‌اند، شاید منسوب بهمین شهر بوده باشد، رجوع به انساب سمعانی شود. در معجم البلدان، نسا از بلوکات بم شمرده شده است.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۳۳

«قاوود غزی «۱»» نام نهاده بودند:

[بیت]

قاوود غزی، که دور باد از لب تومن خوردستم، هجر تو آنرا ماند بعد از خراب البصرة، ولایت نرماشیر و نسا در دست گرفت و عمارت فرمود و آن طرف را مستغل خود کرد، و با سابق علی- که به استدعا و استحضار ایشان متّهم بود- مدت ده سال، تا رسیدن ملک دینار، گاه در عربده شقاق بودند و گاه در قهقهه وفاق.

و در زمستان سنه ۵۶۹ «۲» باز جیرفت شدند، و بر معهود عادت، عوادی فساد و غوایل «۳» عناد غز جاری و ساری، و ایذاء خلق و انکار حق بر حال خود، و جمله حرکات و مجموع معاملات موجب نقض عهد و مقتضی نکث صلح.

گفتار در توجه غز از جیرفت به جانب بم و نرماشیر و آمدن از بم به در بردسیر بعزم مخاصمت و مشاجرت، و وفات خاتون رکنی والده ملک

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تورانشاه

چون سنه ۵۶۹ بآخر رسید و سنه ۵۷۰ خراجی «۴» درآمد. غز از جانب جیرفت به جانب بم و نرماشیر شد، و ارتفاع برگرفت «۵»، و در مهر ماه سنه ۵۷۰ به در بردسیر آمد، و جانب مهادنت را اهمال نمودند و رعایت حقوق برّ و اکرام فرو گذاشت، و شبی- وقت خواب- روی بر دروازه دشت آورد، و ملک و لشکر و رعیت همه در ربض.

---

(۱)- در اصل قاورد غزی (؟) و ظاهرا صحیح قاوود غزی است، و قاووت که در کرمان آنرا «قوتو» (به تشدید واو) گویند، عبارت است از کوفته تخم بسیاری از گیاهان: مثل خشخاش و کنف و قهوه و خرفه و سیاه‌دانه و جو برشته و گشنیز و بزر کتان و تخم کاهو و موردانه و تخم روپاس، که همه را بو داده باشند و با مقداری شکر، خوب نرم آنرا بکوبند و معمولا هنگام ناشتائی و هم چنین افطار ماه رمضان، بر سر سفره اغلب کرمانی‌ها هست (البته تا آنروز که خشخاشی در دسترس بود، و گرنه از روزی که دولت مته به خشخاش گذارده است، قوتوی کرمانی هم ازین معجون خالی است!)

(۲)- یعنی زمستان سال ۵۷۶ هلالی.

(۳)- غوایل، جمع غایله: حادثه و پیش‌آمد ناگوار و آشفتگی عام.

(۴)-- ۵۷۷ هلالی.

(۵)- یعنی محصول و عایدات را ضبط کرد.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۳۴

اتفاق را، خاتون رکنی والده ملک، رنجور بود و در آن حالت فروشد. «۱» از فریاد زنان دولتخانه و جواری سرای و شغب التجاء مردم دشت به حصار، [در] شهر اشراط «۲» ساعت حادث شد، «۳» و در دروازه‌ها چند طفل و عورت در زیر اقدام انام پایمال شدند. و تا روز دروازه‌ها گشاده بود، تا اهل ربض دشت همه در شهر آمدند.

و ملک انتقال باز سرای شهر کرد. و سرای دشت- که امثال آن بارگاهها و منازل و مغانی «۴» و مراتع و بساتین و متنزّهات در دیار اسلام نشان نمیداد: صحونی از سعت فضا جهانی در جهانی، و سقوفی از تصاویر بدیع و نقوش ملیح چون اوراق آسمان به اعشار کواکب آراسته، و چون مقاصیر بهشت به جمال حور روشن گشته- فرو گذاشتند تا سر در نشیب خرابی نهاد، و هرکس که خواست در هدم غرفات و تقویض «۵» شرفات آن پیوست و خشتهاء آن یک‌یک بار گرفتند و آن مجالس نزهت و کنایس عرش رتبت، اطلال و رسوم و ذکر جغد و برم شد «۶». لامیر معزی سجزی: «۷»

آنجا که بود آن دلستان با دوستان در بوستان‌شد کوف و کرکس را مکان، شد گرگ و روبه را وطن

در جای رطل و جام می، گوران نهادستند پی‌بر جای چنگ و عود و نی، آواز زاغ است و زغن

---

(۱)- فرو شد، یعنی درگذشت و بمرد.

(۲)- ن. ل: اشتراط.

(۳)- اشراط جمع شرط (با دو فتح) بمعنی علامت و نشانه است، و ساعهٔ اصطلاحا برای روز قیامت گفته میشود: یعنی علامات قیامت ظاهر شد ..

(۴)- مغانی، جمع مغنی بمعنی منزل.

(۵)- تقویض، درهم کوفتن و خراب کردن بنا و ساختمان.

(۶)- معلوم است که کاخی در دشتهای خارج از دوازه شهر وجود داشته و آن کاخ درین زمان نابود شده است. در باب اینکه محل

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

این کاخ چه ناحیه‌ای بوده باشد، بتصریح نمیتوان سخن گفت.

(۷)- کذا، و اولین بار است که چنین نسبتی به امیر معزی داده میشود. مگر اینکه بگوئیم مقصود و تصریح نسبت او به معز الدین سنجر بوده است نه معز الدین ملکشاه و بنا براین باید سجزی را سنجری حساب کرد.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۳۵ سنگست بر جای گهر، زهرست بر جای شکرابرست بر جای قمر، خارست بر جای سمن

آری چو پیش آید قضا، مروا شود چون مرغواجای شجر گیرد گیا، جای طرب گیرد شجن

زینسان که چرخ نیلگون کردست شاهان را نگون‌دیّار کی گردد کنون گرد دیار یار من «۱» و هنوز تا این غایت ربض بردسیر مسکون و منازل معمور و سقفها مرفوع و بازارها برپا و کاروان‌سرایها برجا بود، درین طامّه کبری بکلی عمارت ربض برافتاد، و رعایا بعضی مردند و بعضی جلاء وطن کردند، و کار بجائی رسید که کرمانی که در عموم عدل و شمول امن و دوام خصب و فرط راحت و کثرت نعمت، فردوس اعلی را دوزخ می‌نهاد «۲» و با سغد سمرقند و غوطه دمشق «۳» لاف زیادی میزد، به اندک روزی، در خرابی، دیار لوط و زمین سبا «۴» را سه ضربه زد. «۵»

القصه، غز گرد بردسیر برآمد و آنچه در حومه دید برد، و از تعذّر مقام روی به نواحی نهاد.

گفتار در بیرون آمدن مؤید الدین ریحان از خرقه تصوف و اتابک شدن، و لشکر بسیرجان بردن و در آنجا مردن، و مجمل احوال غز

چون غز از در شهر برخاست، مؤیّد الدین ریحان، که بر دست فارس میدان فرسان، و شّطاح جهان، مترجم کلام رحمن، شیخ شمس الدین [ابو]

---

(۱)- از قصیده معروف معزی به مطلع:

ای ساربان منزل مکن جز در دیار یار من تا یک زمان زاری کنم، بر ربع و اطلال و دمن ...

(۲)- مرحوم دهخدا در لغت‌نامه تصحیح قیاسی آنرا «دورخ» نوشته است.

(۳)- غوطه، نام باغستانهای اطراف دمشق که از رود خانه بردی سیراب میشود.

(۴)- دیار لوط، همان سرزمین لوط است که بفرمان خداوندی از میان رفت، و سبا سرزمینی است در کشور یمن که در زمان بلقیس و سلیمان پیغمبر از آبادانی زبانزد بود.

(۵)- سه ضربه زدن: مغلوب کردن و در نرد حریف را از میدان بدر کردن.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۳۶

محمد روزبهان «۱» توبه کرده بود و خرقه پوشیده، قاروره توبت بر سنگ زد و گلیم خرقه بر آتش نهاد و دیگر باره اتابک شد! و لشکر شهر برگرفت و به سیرجان شد بر تمنّاء آنکه امیر خطلخ آیبه ایازی مددی کند.

و روزی چند علوفه بیرون برد، چون بمقتضای آیت و «ما تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ» «۲» [و] فرموده: «اذا اراد اللّه قبض عبد بارض جعل له فیها حاجة» «۳» مؤیّد الدین را شراب عمر به درد رسیده بود و مدت بقا بآخر کشیده، در آن خاک او را بخواندند. لبیک اجابت گفت. و او را در رباط خواجه علی «۴» به سیرجان دفن کردند، و لشکر بی‌هیچ مراد بازگردید.

---

(۱)- ابو محمد مشهور به شیخ شطاح پسر ابو نصر بقلی فسائی است که در بلده فسا متولد گشته در شیراز تربیت یافت. در جمیع علوم رسمی مرتبه‌ای عالی داشت، تفسیر عرایس و کتاب الانوار فی کشف الاسرار و شطحیات فارسی و عربی از آثار اوست، مدتی در مکه معظمه مجاورت نمود، غالبا طواف را بر بام کعبه می‌نمود.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فوت روزبهان در نیمه محرم سال ۶۰۶ در شیراز اتفاق افتاد. او مدت پنجاه سال در جامع عتیق شیراز همت بر نصیحت خلایق می گماشت، و در خانقاه خود مدفون گردید، از اوست:

اگر آهی کشم صحرا بسوزدجهانرا جمله سر تا پا بسوزد

بسوزم عالم ار کاری نسازی‌چه فرمائی، بسوزم یا بسازی؟ (از فارسنامه ناصری ص ۱۴۷ و حبیب السیر ج ۲ ص ۳۳۱) این نام در متن لیدن بصورت شیخ شمس الدین محمد روزبهان آمده است و مرحوم قزوینی در حاشیه کتاب خود نوشته‌اند که چنین کسی که در زمان مؤید الدین قابلیت دستگیری چنین امیری را داشته باشد نمیتوان شناخت و بنابراین تصحیح فرموده‌اند که مسلما مقصود همان ابو محمد روزبهان بقلی بوده و گرچه لقب شمس الدین در جائی برای روزبهان نیامده است.

(۲)- هیچکس نمیداند که در چه سرزمینی خواهد مرد. (قرآن کریم قسمتی از آیه ۳۴ از سوره لقمان)

(۳)- و چون خدای خواهد کسی را در جائی قبض روح کند، او را در آن سرزمین حاجتی و نیازی خواهد نهاد.

(۴)- ظاهرا این رباط، باید همان مقبره‌ای باشد در حدود نصر آباد سیرجان که گویا مدفن شاه بن شجاع کرمانی نیز همانجا بوده است. خواجه علی [شیخ ابو الحسن علی بن خواجه حسن سیرجانی] از صوفیه بزرگ آنحدود و مراد شاه بن شجاع بوده، و ظاهرا شاه شجاع در مقبره پیر بخاک سپرده شده و مدفن او سالها برجای بوده است که شاهرخ تیموری چون در ۸۱۹ بجانب کرمان آمد، بروایت حافظ ابرو، در سیرجان «بزیارت مرقد منور و مشهد معطر شاه شجاع کرمانی توجه نمود.» (جغرافی ورق ۱۶۳)، و رجوع به شد الازار ص ۱۸۱ شود.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۳۷

و از بردسیر، قومی از غلامان بر اثر غز شدند برای آنکه چیزی از بنه غز باز گردانند، در دست غز اسیر آمدند و هلاک شدند. و غلامی معروف با چند ترک در حصار «قریه العرب» «۱» متحصن شدند. غز قصد آن حصار کرد و بستد و جمله را به وحشت- خانه فنا فرستاد. و بر این نسق هرسال فوجی از آن ترکان، که در مشاورت و مباشرت و مبادرت قتل خواجگان مشارک بودند، بر دست غز هلاک میشدند تا از آن مدبران نافخ ناری و ساکن داری نماند «۲».

چون زمستان سنه ۵۷۰ «۳» درآمد، [غز] روی باز گرمسیر نهاد، و با سابق علی، گاه در مرقد صلح و موافقت می‌خفتند و گاه بر منهج حرب و مخالفت میرفتند.

و چون دانستند که کرمان، ایشان را خانه شد و منازعی نیست، [روی] به عمارت گرمسیر آوردند، و رستاق جیرفت و ولایت نرماشیر را زراعت کردند و بازیار را مراعات واجب داشتند.

و از اصفهان و سیستان، بلکه از بیضه ممالک فارس، اصناف اموال و چهارپای و رخت قوافل می‌آوردند و برهم می‌نهادند، و در حدود سردسیر و گرمسیر، استخلاص چند حصن و حصار کردند که درو سیصد چهارصد مرد بود و همه را قتل کرد:

چون حصار کورفک- که کردان داشتند، «۴» و حصار را وروزرند- که امیر حیدر داشت- تا سپاهی و تازیک کرمان همه درین فتنه هلاک شدند یا جلاء وطن کرد.

---

(۱)- همان ده تازیان امروزی است که حدود اسفندقه و در کوهستانهای غربی کرمان قرار دارد. و البته غیر از دهتازیان بندر عباس است.

(۲)- نافخ ناری و ساکن داری نماند، یعنی چنان نابود شدند که حتی یک تن که آتشی را پف کند و ساکن خانه‌ای باشد نبود.

(۳)- ۵۷۰ خراجی برابر با ۵۷۷ هلالی.

(۴)- حصار کورفک، تشخیص محل دقیق این حصار برای بنده ممکن نشد، اگر تصور نکنیم که مقصود حصار «کورگه» در

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سیرجان بوده است، باحتمال ضعیف میتوان حدس که همان محلی باشد که امروز «کوچ‌کردون» خوانده میشود در پنج فرسنگی بمپور، چه مؤلف اشاره میکند که این حصار در دست کردان بوده است.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۳۸

و منازل ربض بردسیر و سرایهاء دشت، که یک شبر «۱» از آن به یک مثقال تبر «۲» خریدندی، چنان شد که بوم از بیم وحدت از آن خرابها میگیریزد و جغد از وحشت آن اطلال می‌پرهیزد.

[رباعیهٔ]

آنجا که بدی نغمه چنگ و دف و نی‌بینی ز دد دشت درو اکنون پی

هرجا که پریرخی درو خوردی می‌امروز همی دیو گریزد از وی و اینهمه خرابی کرمان نتیجه آزار خاطر و رنجیده رفتن قدوهٔ الاولیاء شیخ محمد، رحمه اللّه، از کرمان بود در عهد ملک ارسلان: گویند که بهرامشاه و مؤید الدین ریحان مرید شیخ بودند، چون هردو بخراسان شدند و ارسلانشاه از بم باز کرمان آمد، بدگویان تقریر به ارسلانشاه کردند که این مرد دوست بهرامشاه و مؤید الدین ریحان است و چندین هزار مرید دارد، بودن او در کرمان خطر است.

پس کسی پیش شیخ آمد و گفت: ملک از تو رنجیده است، و مردی ترکست.

شیخ گفت: ما از ترکان نترسیم، ما از کسی ترسیم که در همه عمر کفش مردی راست نهاده باشد!

و از روی خشم برخاسته از کرمان برفت، و گفت: «ما کرمان را پشت پای زدیم چنان، که در پای مناره شاهیگان «۳» گرگ بچه کند»، و چنان بود؛ بیرون گواشیر به نوعی خراب شد که گرگ در پای مناره شاهیگان بچه کرد!

شیخ مبارک گازر «۴» که مردی بود صالح- و مشهور که پیوسته ابدال برو ظاهر شدندی-- و مصاحب شیخ الاسلام برهان اقدین کوبنانی، گوید که هیچکس زهره نداشت که تنها به شاهیگان بگذشتی از ترس گرگ مردم‌خوار:

[بیت]

تا دل مرد خدا نامد به دردهیچ قومی را خدا رسوا نکرد «۵»

---

(۱)- شبر (با کسر شین)، فاصله بین انگشت ابهام و خنصر تقریبا یک وجب

(۲)- در اصل نبر؛ ولی شاید تبر زد بوده که شکر باشد و معرب آن طبرزد است

(۳)- مناره شاهیگان، ظاهرا همان محله شاهیجان امروزی است.

(۴)- در باب شیخ مبارک گازر (شمس الدین) رجوع شود به مزارات کرمان ص ۱۳ تا ۱۶.

(۵)- شعر از مولوی است.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۳۹

گفتار در آمدن امیر عمر نهی بشهر خبیص، و در میان غز شدن و ریاست کردن، و استدعاء غزان اتابک محمد را جهت زعامت حشم، و باز آمدن اتابک محمد از خراسان به میان غز به ریاست ایشان

اشاره

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

امیر عمر نهی را، که سبط امیر تاج الدین ابو الفضل سیستانی «۱» بود، از غایت غمری هواء پادشاهی غز سلسله رغبت عزیمت کرمان بجنبانید، و با جمعی از حشم خویش بیامد، و شهر خبیص را فرو گرفت، و در میان غز شد، و چنانکه عادت غز است اول در تقریب و اجلال و آخر در تنکیل و اذلال او را ترحیب نمودند و نام ملکی بوی نهاد، و او را در تخریب بلاد و تعذیب عباد یار خویش ساخت.

و چون اتابک به حضرت خراسان رسید، ملک طغانشاه او را به طوق زرین مطوّق گردانید و حسن الظن او در قصد آن حضرت محقق، و فرمود که اگر در جوار ما خیمه اقامت خواهی زد اوتاد اقرار محکم گردان تا انواع اصطناع تقدیم افتد، و هرمنصب که التماس کنی مبذول باشد، و اگر ما را آن خصم الدّ- یعنی سلطانشاه- بر در خانه نبودی خود به تقویت او امداد و اسعاد کردمی تا به حصول مراد باز خانه شدی. اتابک محمد چون دواعی مخاصمت میان طغانشاه و سلطانشاه دایم دید و در آن خواست افتاد که از آن گریخته بود [مصراع] «هر جا که روی بخت تو با تست ای دل»، و از کرمان غز به اتابک محمد می‌نبشت که «امیر عمر نهی مردی غمر غریبست و اصحاب اطراف با ما در نمی‌سازند و همه نرد [عدم] طاعت و دغا می‌بازند، اگر اتابک به ولایت و خانه خود رغبت نماید ما ربقه حکم او را، رقبه اذعان، نرم میداریم و از خط امر او تجاوز ننمائیم»، و بقایاء خدم و خول او از بردسیر می‌نوشتند که:

[بیت]

«گر باز آئی زهر تو من نوش کنم‌صد حلقه بندگیت در گوش کنم عرصه ملک بردسیر خالیست، و ما دست انتظار ستون سر اصطبار کرده‌ایم، اگر میل باز خانه قدیم میفرماید، ما خاک سمّ مرکبش سرمه دیده میسازیم»؛ این معانی

---

(۱)- شاید همان ابو الفضل باشد که بقول ابن اثیر در زمان سلطان سنجر صاحب سیستان بوده و نوه‌اش حرب بن محمد بن ابی الفضل حکومت کرمان را یافته است.

(ابن اثیر ج ۱۲ ص ۱۲۵).

داعیه حرکت او شد به جانب کرمان.

در اوایل سنه ۵۷۱ خراجی «۱» از راه تون بیرون آمد و به خبیص مقام ساخت.

چون غز را از ورود او خبر شد، صمصام و بلاق- که امراء حشم و مطاع قبیله بودند- به نفس خویش به خدمت او آمدند و او را، مخصوص مزایای تفخیم و محفوف عطایای تعظیم، از خبیص برداشته در میان حشم بردند و به در بردسیر نزول فرمود.

اتابک خود را در مغاک هلاک افکنده بود، اول واجب تقدیم مناصحت دانست؛ با امراء و مقدّمان حشم گفت: شما را ولایتی چون کرمان به دست افتاده، اگر اساس جهانداری بر قاعده انصاف نهید و به طیّار «۲» راستی ستانید و دهید، کار شما هرروز طراوت تزاید پذیرد و صاحب طرفان کرمان چون بینند که بساط امن گسترده است و قبح معاملات غز به گزلک عدل و عقل سترده، همه بر جناح استقبال و قدم استعجال به خدمت مبادرت نمایند و عالم شوریده قرار گیرد و شما را سری و سامانی روشن گردد؛ و نشاء سعادات و فاتحه خیرات آنست که با پادشاه وقت بسازید و متّبع فرمان او کنید و مراضی خاطر عاطر او به دست آرید.

این موعظه- اگرچه نه گوشواری بود گوش غز را پرداخته، و نه شعاری بود قامت شقاوت ایشان را دوخته- حالی اتابک را تصدیق کردند و وعده قبول داد:

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[بیت]

تو سرو روانی و سخن پیش تو بادمیگویم و سر به هرزه می‌جنبانی! و در مصالحت ملک تورانشاه و التزام احکام طاعت و ارتسام اطاعت خوض کردند، و «هدنهٔ علی دخن»، قرار دادند که: ششماه ملک در شهر باشد، چون امارات رشد و صلاح، و علامات خیر و فلاح، از حشم معلوم شود در میان ایشان آید.

و چون اتابک محمد با غز پیوست، کار امیر عمر نهی روی در تراجع نهاد، و خود در جام عمرش جرعه‌ای زیادت نمانده بود: نصیب خاک فنا شد

---

(۱)- برابر ۵۷۸ هلالی

(۲)- طیار، شاهین ترازو

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۴۱

گفتار در ذکر کشته شدن ملک تورانشاه بر دست ظافر محمد امیرک، و بر تخت نشاندن محمد شاه بن بهرامشاه

چون اتابک محمد به کرمان بازآمد. ظافر محمد امیرک به وی پیوست- و این ظافر محمد امیرک آنست که در خدمت ایبک بود، و ذکر او سابق است، و اسلاف او خود داغ عبودیت آن دولت داشتند- اما اصل بد، او را به رعایت حقوق نمیگذاشت.

اتابک از مشیز او را به نیابت خود در شهر فرستاد. چون ظافر در شهر آمد، دکان فضول بیار است و بضایع اکاذیب برطبق عرض نهاد. و چون عرصه ملک از طبقات صدور و امراء خالی بود، اوباشی دو سه در پی‌اش افتاد و حل و عقد و تولیت و عزل درون شهر به دست فروگرفته، طافر ایشان را در آن کارفرمایی «۱» فاتحه استحسان میخواند و ایشان «ان یکاد» استعظام بر وی میدمیدند و در خفیه بنای فتنه معظم و اساس حادثه منکر می‌نهادند، و ملک تورانشاه بیچاره از آن غافل.

روز هرمز ماه «۲» تیر سنه ۵۷۲ خراجی موافق سنه ۵۷۹ هجری، علی الصباح، ظافر با چند سرهنگ و بطال به در حجره ملک شد و بی‌رخصت و استجازه در سرای حرم آمد- و تورانشاه خود رنجور [بود] و به علت نقرس مبتلا- حجاب حرمت برداشت و برقع حیا از رو برگرفت و آن مسکین رنجور را پاره‌پاره کرد، و محمد شاه بن بهرامشاه را از قلعه به زیر آورد و بر جای وی بنشاند و گردن رفاعت بفراشت، و بر وجه امتنان با اهل شهر میگفت که: «نیم مرده ظالم مکار غدّار را برداشتم، و پادشاهی جوان بخت عادل نشاندم».

و محمد شاه با آنکه کودک بود و از محبس قلعه به مجلس سریر ملک رسیده، به

---

(۱)- در بدایع و در متن هردو قرآیتی؟ بنظر حقیر در اصل کارفرمایی بوده است و به تصحیف و تحریف باین صورت درآمده است.

(۲)- روز هرمز ماه تیر، تقویم پیش از اسلام براساس این بود که بجای هفته هرروز از ماه نام خاص داشت و «اورمزد» روز اول هرماه بود، این رسم ظاهرا تا مدتها بعد از اسلام نیز رواج داشته است خصوصا در کرمان، که دور از مرکز خلافت بود، بسیاری از رسوم و آداب اصیل! ایرانی مدت‌ها بر جای ماند چنانکه هنوز هم بسیاری از آن مراسم هست.

بهرحال مقصود روز اول ماه تیر است.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۴۲

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فراست اصالت و عرق سلطنت، میدانست که اقدام بر آن کبیره نه حدّ ظافر بود، و هر کس که مثل این جریمه مستجاز داشته است از وخامت عاقبت آن جان نبرده است، و تبعه «۱» آن حرکت مذموم و فعل مشؤم در وی رسیده است.

چون برین تجاسر روزی چند برآمد- و غز پرده صلح دریده بود و قواریر مواثیق بر دیوار نقض زده و مراسم مقاتلت از سر گرفته- روزی خبر دادند که فوجی غز بر دو فرسنگی شهر میگذرد. ظافر از غایت غرور جانب حزم را مهمل گذاشت و با تنی چند معدود به تاختن غز شد.

توطئه قتل ظافر

اشاره

محمد شاه چون همیشه با معتمدان و خواص جانداران «۲» خود قرعه مشاورت دفع ظافر میگردانید، درین روز یکی از خواص او علاء الدین سلیمان نام گفت: «ای پادشاه، دفع این غادر فاجر را روز به ازین بدست درنمی‌آید: چون ما از شهر بیرون رویم، خداوند، بفرماید که دروازه‌های چهارگانه شهر فروبندند، و کلید دروب و قلاع بخدمت او آورند، و خود با معتمدان ترک و دیلم بر باروی شهر نشیند، من او را ضربه‌ای زنم، هرچه باداباد!».

پادشاه گفت: اگر این کار برنیامد، و خطا افتد، خلقی بسیار کشته شوند، و جهانی در بلا افتد.

علاء الدین سلیمان گفت: هرگاه دروازه‌ها بسته باشد، هرفتنه و واقعه‌ای که باشد در بیرون باشد. اگر، نعوذ باللّه، او خلاص یابد، شما دروازه‌ها فرو بندید و او را باز اندرون نگذارید.

پادشاه او را دلداده گفت: بسم اللّه، با او بیرون شو، و چون باز در شهر آید جزاء

---

(۱)- تبعه (با فتح اول و کسر ثانی)، ما یترتب علی الفعل من الخیر او الشر، آنچه از خیر و بد بدنبال کاری پیش آید.

(۲)- جاندار، آنکه حافظ جان شاه باشد، و در واقع در حکم گارد مخصوص شاهی است و بسا احتمال که کلمه ژاندارم خارجی نیز مشتق از همین کلمه باشد.

حافظ گوید:

یار زیبای من ار قلب بدینسان شکندببرد زود به جانداری خود پادشهش

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۴۳

فعل ذمیم و سزاء عمل قبیح او را در کنار وی نه، تا عبرت دیگر متعدیان و موعظه دیگر بی‌ادبان شود.

بر مقتضای فرمان، علاء الدین سلیمان و موافقان همه منتهز فرصت بودند، تا بر در دروازه ماهان، علاء الدین سلیمان نیزه‌ای بر پشت ظافر زد که سنان جان‌ستانش از زیر پستان ظافر بیرون آمد، و دیگر یاران مدد کرده او را پاره‌پاره کردند. و در شهر خواجه‌ای بود که منصب وزارت به رسم او بود، و شخصی دیگر که اسم خازنی بر وی، و با ظافر در قمار این جرأت هم دست بودند و در غبار این زلّت «۱» همپای، در پس دیوار اختفا گریختند؛ محمد شاه عیون تجسس برگماشت تا هردو را بازجستند و به ظافر ملحق ساخت.

و در شهر یک خواجه محتشم مانده بود از خاندان مجد و شرف و دودمان جود و کرم «۲»، او را شرف الدین بن عزیز خواندندی، پسر عزیز منشی ممالک کرمان بود که ملک العلماء عهد بود، و عالم علوم شریعت زیر خاتم خاطر او و کتایب نصرت تیغ در حمایت نوک قلم او، و شرف الدین مسعود در مبدأ شباب طلعتی داشت مقبول و هیأتی مطبوع و جمالی فایق و ذکاء باطن با حسن

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ظاهر لایق.

[بیت]

کافر چو دید غایت حسن رخ تو گفت‌پاکا مصوّری، که چنین صورت آفرید! اعباء شغل وزارت به قوّت عقل و فرط کفایت او منوط فرمودند، و اشغال لشکرکشی و لالابگی «۳» به مخلص الدین مسعود مربوط، ملکی بی‌جمال و دیوانی بی‌منال و رعیتی بی‌مال همه در تاریکی فتنه مشت میزدند و به تحمل و احتیال، بر انتظار فرج، روزی به شب میبردند.

و قوام الدین زرندی و شرف الدین، در تنافس وزارت، یکدیگر را نرگس بصر

---

(۱)- در بدایع و هم در متن لیدن: ذلف (؟)، تصحیح قیاسی است.

(۲)- ظاهرا مقصود خاندان رکن الدین صلاح کرمانی است که در المضاف و عقد العلی نیز به تکرار از آنان توصیف شده است.

(۳)- لالابگی، ظاهرا مقامی مانغد اتابکی یا ریاست خادمان و احتمالا لله بگی بوده است.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۴۴

از حدیقه حدقه برمیکشیدند، تا کسوت وزارت از شرف الدین خلع کردند و در قوام الدین پوشید، و ترکان در استحبا و ابقا و اهلاک و افناء هرکس که میخواستند، بی‌زجر زاجری و منع مانعی، تصرف میکردند:-- مجد الدین محمود پسر ناصح الدین بو البرکات را مگر در صرّه ثروت در می‌دیدند، او را کشتند و اسباب خانه برد،- و مخلص الدین مسعود که اختصاص قربت و اخلاص خدمت پادشاه مینمود، دور جور به وی رسید و او را هم پاره کردند و به مطبخ آخرت فرستاد،- و مشتی رعیت بیچاره که از بیدرمانی و ناایمنی راه و عدم کرایه در مضایق اضطرار مانده بودند، همه روز در شکنجه مطالبت بودند و همه شب بر دریچه پاسبانی!

گفتار در رفتن محمد شاه به جانب بم، و اراده غدر کردن با سابق علی، و بهزیمت با سابقعلی بگواشیر عود نمودن

اشاره

چون در سنه ۵۷۳ خراجی موافق سنه ۵۸۰ هجری در بردسیر قحطی عظیم حادث شد، و آب بینوائی به لب رسید، وزیر قوام الدین زرندی و ترکان متفق شدند و تقریر کردند که روزی چند به جانب بم باید شد به مهمانی سابقعلی: که سابق علی، اگرچه بر ولایت بم مستولی است، آخر چون پادشاه وقت و صاحب حق ولایت به وی رسد، مراسم خدمت فرو نگذارد و حق نعمت ملک بهرامشاه را رعایت کند.

برین تقریر عزم بم کردند؛ و چون رسیدند، سابق علی بشاشت کریمانه نمود و در موقف عبودیت بایستاد، و مجهود طاقت در میزبانی بذل کرد، و پادشاه را مفرد و لشکر را جدا، شرط انزال بجای آورد، و مواجب همه معیّن و مبیّن گردانید.

چون روزی چند در ریاض آن نعمت چریدند و احشاء پالوده را به الوان مطاعم و حلاوه و پالوده آلوده کردند! بر مقتضای «گرسنه چون سیر شود رگ فضول در وی بجنبد،» و فرموده «نعوذ باللّه من الکریم اذا جاع و من اللئیم اذا شبع» «۱»، ترکان مکّار غدّار خونخوار نابکار سفاک بی‌باک ناپاک هتاک، چون رواج کار سابق

---

(۱)- پناه می‌برم بر خداوند، از کریم و بزرگمرد اگر گرسنه شود و از لئیم و پست- فطرت، چون سیر شود.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۴۵

و گرمی بازار دولت او دیدند: شهری ساکن و رعیتی ایمن، حضرتی پرخواجگان معتبر و حشمی در طاعت یکسر، و بازاری به انواع نعم آراسته و خطّه‌ای پرمال و خواسته و تصاریف دهر از حومه او برخاسته، و کاری مستقیم و امتی در نعیم مقیم، عرق حسد در آن طایفه بدکردار در کار آمد و باهم گفتند: چرا باید که دار الملک بردسیر که مرکز سریر سلطنت و صدف گوهر مملکت است بدان صفت به صنوف قحط و بلاـ ممتلی باشد و بم که ربوده دزدی «۱» و دزدیده سرهنگی باشد، برین نسق به فنون خصب و نعمت متحلی.

[بیت]

آری چو تو را سوخته باشد خرمن‌خواهی که بود سوخته هم خرمن من کنکاج کردند و اتفاق نمود که سابق را در قبض آرند و هلاک کنند و ولایت فرو گیرند.

و سابقعلی هربامداد به خدمت ملک می‌پیوست و در موکب او به صحرا میشد، و این معنی به خاطر او نمیگذشت.

ترکان این مواضعت به سمع پادشاه رسانیدند و تقریر کردند که: صلاح حال و فراغ بال تو بدین دست بازی متعلّق است، و ولایتی معمور باز دست افتد. و بدین حرکت غز مالیده شود و در دایره طاعت آید.

و ملک از سر کودکی و بی‌برگی اگر این صنعت با پدر او میکردند راضی بود؛ گفت. فردا چون به خدمت آید و به صحرا رویم کار را باشید «۲».

سابق، بامداد علی الصباح، بر قاعده، به خدمت ملک پیوست و روی به صحرا نهاد، محمد علمدار که مغمور ایادی سابق بود و سرمست مکارم لاحق او، برخلاف معتاد، با سابق گفت که امروز به صحرا چه کار داری؟ خدمت ملک کردی و حکم بندگی بجای آوردی، باز باید گشت.

---

(۱)- مقصود سابقعلی است که از عیاران و صعلوکان خراسان بود و این طایفه بر مقتضای احوال به راهزنی و دزدی شهرت یافتند و چندان غلط هم نبوده است!

(۲)- یعنی مستعد کار و منتهز انجام توطئه باشید.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۴۶

سابق به کمال کیاستی که داشت، نقش تدبیر و صورت تقریر ایشان تصویر کرد و با ترکان گفت: «مرکوبم خوش نمیرود، فرستادم تا خنگ راهوار بیاورند، و امیران و ترکان بروند که من بر اثر می‌آیم.» و باز گردید و با قلعه شد.

چون سابق فوت شد «۱»، پسرش را- نصرت الدین حبش، و ربیب «۲» او را- شمس الدین طهماسب- گرفتند، و کاری مهیّا و نعمتی مهنّا و هواء ضیافتی سازگار و آب لطافتی خوشگوار در سر این مکر شنیع و غدر فظیع کردند. و سرهنگان غلبه نمودند و ملک و ترکان به تک پای از آن ورطه خود را بیرون افکندند، و بنگاه و چند زن مطربه- که در خدمت ملک بودند-- و جمعی تازیک را گذاشته: گرسنه به بم شده بودند، گرسنه و برهنه باز بردسیر آمدند! و پسر و ربیب سابق با خود آوردند به گرو تازیکان و زنان که مانده بودند. چون روزی چند برآمد، نصرة و طهماسب را باز دادند و تازیکان و زنان مطرب را باز گرفتند!!

---

(۱)- یعنی از چنگ رفت و خود را خلاص کرد و از دسترس دور شد.

(۲)- ربیب، پسر خوانده. پسر زن از شوهری دیگر.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۴۷

[حکومت مبارکشاه]

گفتار در بردن سابقعلی مبارکشاه را که یکی از ملک‌زادگان سلجوق بود از گواشیر به بم

مقرئی بود از بردسیر که در سرای «خاتون رکنی» تعلیم اولاد و غلامان کردی، و در وقت فترات به بم افتاده بود، و در خدمت سابق حاضر میشد، و آیتی میخواند. بعد ازین حادثه با سابق گفت: و «جزاء سیئة سیئة مثلها «۱»».

من لعبی میدانم که بدان جواب محمد شاه باز توان داد، و انواع مکافات بر دل او نهاد. در گواشیر پادشاه‌زاده‌ای هست از ارقاب محمد شاه- برادرزاده خاتون است- و من معلّم او بوده‌ام، او را میل کشیده‌اند امّا ستاره بصرش در برج مقله «۲» مستقیم است، و تکحیل، قوّه باصره او را ضرری نرسانده، اگر میخواهی که ترا از آل سلجوق شاهی باشد، من او را سهل اینجا توانم آورد و این خدمت از دست من برخیزد.

سابق را این سخن موافق آمد و گفت: تصمیم عزم از تو و ترتیب اسباب راه بر من، هرگه که روی، چهارپای و آنچه بکار آید مصحوب تو بفرستیم.

مقری اسباب آن حاصل کرد و به بردسیر آمد. چون معلم آن پسر بود و در خانه او حجاب نه، این حکایت در باطن کودک متمکن کرد و درجه پادشاهی و فرماندهی در سمع وی افکند.

کودک دعوت او را اجابت کرد، و دو سه فضول طلب و مکر «۳» را تسویل کرد،

---

(۱)- قرآن کریم، سوره شوری آیه ۳۸. پاداش بدی همچنان بدی خواهد بود.

(۲)- مقله، آن قسمت از چشم که سفیدی و سیاهی جایگیر است، حدقه، مطلقا: چشم

(۳)- کذا، و شاید: مکار و یا مکره، جمع ماکر

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۴۸

و یکروز بیگاه آن کودک را لباس زنان درپوشید و از در دروازه بیرون آورد، و چهارپای آسوده در ربض بسته داشت، شب را به بم رسیدند.

سابق شرایط اعزاز بجای آورد و او را در شهر، دار الملک راست کرد و اسباب پادشاهی از چتر و علم و نوبت و سلاح‌کش همه ساخت، و دختر خویش را به حباله وی درآورد.

و مبارکشاه بعد از مقاسات قحط گواشیر و محاصرات متصل، پادشاهی شد با سوار و پیاده و چتر و علم و خیل و حشم. اما جائی که نظر عنایت الهی نباشد سعی مخلوق چه اثر کند؟ چون او را لطف مشیّت ربّانی و قوت سعادت آسمانی یار نبود، در آن مدت، هلال رایت ملک دینار از افق خراسان طالع شد و به نرماشیر رسید.

سابقعلی همت بر خدمت وی مقصور گردانید، و صیانت خانه را نزد غز، مقدم او را استقبال نمود

فرار مبارکشاه

اشاره

مبارک شاه ازین معنی دل‌شکسته شد و با خود گفت که: سابق از این پادشاه بترسید، و خان و مان فدای نفس خویش میکند، اگر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ملک دینار او را مؤاخذت فرماید که پادشاه‌زاده‌ای که مقیم شهر است بیرون میباید فرستاد، سابق را کجا غم من گرفته باشد؟ لابدّ مرا وقایه عرض خویش کند.

اقسام این خیالات بر سقف دماغ نقش کرد، و از سابق بگریخت! سابق ازین معنی ملول شد و تفحص فرموده او را باز دست آورد و مراعات کرد. و مبارکشاه پرده از چهره خیال خویش برداشت، و سرّ استشعار معلوم سابق گردانید.

سابق گفت: معاذ اللّه، این چه اندیشه است؟ تو مرا بجای فرزندی، و من جگر گوشه خویش در حکم تو کرده‌ام و بدست تو داده، این غدر ذمیم را به کدام مذهب مستجاز دارم؟

چون ملک دینار برخاست و کودک از آن خوف ایمن شد، به تازگی آغاز حرکتی چند نهاد نه ملایم عرق سلطنت و شرف حسب- و سابق را از اهتمامی که در کار او بود ندامت دامن دل گرفت.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۴۹

و چون چند روزی برآمد، دیگر باره بگریخت سابق فرمود تا تجسس کردند و او را به دست آورد، پس با وی گفت: ای کودک، آنچه من میخواهم ارادت الهی برخلاف آنست، من میخواهم که ترا پادشاهی سازم، و حقتعالی ترا این سعادت ننهاده است. اگر از این منزل ملولی و از من سیری، جهان فراخست و راه گشاده، من ترا از حرکت بر مراد خود مانع نمیباشم، پای دخترم از بند گشاده کن و هرجا خواهی رو!

[بیت]

اکنون که ترا رخت وفا در بنه نه‌سیری ز من و من بتو هم گرسنه نه کودک، طلاق دختر داد و کرمان را وداع کرد، و روی به جانب سیستان نهاد، و از آنجا به خدمت سلاطین غور «۱» پیوست، او را در غور نانپاره‌ای دادند، و هم آنجا تا عمری داشت مقیم بود.

گفتار در بیرون آمدن اتابک محمد از میان غز و بقلعه ریقان رفتن و از آنجا به خبیص توجه کردن و از خبیص بگواشیر شدن

چون اتابک محمد دو سال در مطموره صحبت غز صبر کرد و اثر نصایح و مواعظ هیچ ظاهر نمیشد، و قومی را مشاهده کرد که اعلام اسلام نگونسار کرده‌اند و نهال مردمی و مروت از بیخ برآورده، نه ایشانرا خواص عالم انسانی و نه برگ رعایت حقوق مسلمانی، اراقت خون مردم مسلمان واجب‌تر دارند از سنّت قربان، چند پادشاه را از بطانه «۲» خویش بدوزخ فرستاده و سلجوقیان و غز درکرمان متن ۱۴۹ گفتار در بیرون آمدن اتابک محمد از میان غز و بقلعه ریقان رفتن و از آنجا به خبیص توجه کردن و از خبیص بگواشیر شدن ..... ص : ۱۴۹

---

(۱)- غور نام ولایتی است معروف در میان خراسان قریب به غزنین و غرجستان و بیشتر بلاد آن کوهستان است. مرکز آن فیروزکوه نام داشت. امرای غور از نیمه قرن ششم تا سال ۶۱۲ که خوارزمشاه بساط آنان را درهم پیچید استقلال داشتند.

درین وقت که مورد صحبت صاحب تاریخ است سیف الدین محمد و غیاث الدین محمد بن سام و شهاب الدین حکومت داشتند: غیاث الدین در غور و شهاب الدین در غزنه. غیاث الدین در ۵۵۸ بحکومت رسید و تا ۵۹۹ حیات داشت، شهاب الدین نیز در همین سالها فرمانروائی میکرد و در سال ۵۸۲ لاهور را گرفت.

احتمال میرود که پناهندگی مبارکشاه به دربار غیاث الدین بوده باشد، بدلیل آنکه بروایت همین تاریخ، محمد شاه هم به دربار شهاب الدین رفته است.

(۲)- بطانه [با کسر باء] سریر و تخت.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۵۰

چند شهر معظم را کلاته کرده، آیت «وَ لَنْ تُفْلِحُوا إِذاً أَبَداً» «۱» طراز دولت ایشانست و رمز «کُنْتُمْ قَوْماً بُوراً» «۲» سرّ خاتمت ایشان، بر سنّت «فَفَرَرْتُ مِنْکُمْ لَمَّا خِفْتُکُمْ» «۳» بر در ریقان «۴» خود را از قلزم هلاک و گرداب وحشت مصاحبت و مرافقت ایشان در زورق خلاص و سفینه نجات افکند و در حصار ریقان شد. چون غزّ از در ریقان برخاست، به راه بیابان در خبیص پای باز کرد.

سوار و پیاده شهر چون از رسیدن اتابک به خبیص با خبر شدند قفص حبس بشکستند و از مضایق قحط بیرون جستند و روی به خبیص نهاد.

چون شهر خالی شد و پهلوی شوکت اتابک قوی، طریقی بیرون از صلح و ساختن نماند. خواجه جمال گریدی که از گرید «۵» طبس بود و مردی کریم منعم، از شهر بردسیر به رسالت نزد اتابک محمد به خبیص فرستادند، و ملک و اتابک تذکر عهد قدیم کردند، و به تازگی نطاق وفاق به تأکید میثاق بر میان جان بستند.

و اتابک در شهور سنه ۵۷۴ خراجی موافق با سنه ۵۸۱ هلالی، با جمعی که به وی پیوسته بودند، در شهر آمد. و اگرچه در شهر آفت قحط و غلا به مخافت هلک و فنا موصول بود، به طلوع هلال رایت اتابکی، تباشیر صبح صلاح روی نمود و تقاتل و تخاصم از میان برخاست، و بر مدافعت غز یکدل و یکدم شدند.

---

(۱)- آیه ۱۹ از سوره کهف، و تمام آیه اینست: «إِنَّهُمْ إِنْ یَظْهَرُوا عَلَیْکُمْ یَرْجُمُوکُمْ أَوْ یُعِیدُوکُمْ فِی مِلَّتِهِمْ وَ لَنْ تُفْلِحُوا إِذاً أَبَداً» اگر اهل شهر قادر شوند بر شما سنگسار کنند شما را و برگردانند شما را در مذهب خود، دیگر هرگز رستگار نشوید.

(۲)- کنتم قوما بورا، قسمتی از آیه ۱۱ از سوره فتح: و شما گروهی هلاک شده‌اید.

(۳)- قسمتی از آیه ۲۱ از سوره شعراء: پس فرار کردم، چون ترسیدم از شما.

(۴)- ریقان، همان ریگان است که دهی است از دهستانهای بخش فهرج بم- و بعد از محمد آباد، و حدود یکصد و پنجاه خانوار جمعیت دارد، نخستین آبادی مرز بلوچستان و بم است و بعد از آن آبادی چاه ملک قرار دارد.

(سفرنامه بلوچستان و کرمان، ص ۱۲)

(۵)- آبادی معروف بنام گرید در طبس نیست و ظاهرا همان کرند است از قرای طبس.

(حاشیه مرحوم اقبال بر المضاف).

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۵۱

درین اثنا خبر بیرون آمدن ملک دینار از بیابان کوبنان، و رفتن او به جانب راور- تا به خبیص رود بر عزم نرماشیر- و الحاق به حشم غز به بردسیر رسید. سوار و پیاده شهر جمع شدند- قریب سیصد نفر- و به خبیص شد بر آنکه مانع مرور او باشند. و با او هشتاد سوار بود، همه خسته و مانده.

چون مسافت نزدیک شد از جهت صیت مردی ملک دینار، که در جهان شایع بود، حشم کرمان را دل مضاربت و طاقت محاربت او نبود. متعرض او نتوانستند شد. چون ملک دینار به نرماشیر رسید- چنانکه در خاتمه به تفصیل تحریر خواهد یافت- و غز با وی پیوست، به در بردسیر آمد، و خواجه جمال گریدی در وقتی که از گواشیر به رسالت نزد اتابک محمد به خبیص شد (چون اتابک مردی بود سهل جانب کم‌غور و پیوسته محتاج مشیری و مدبّری، و در حال رخا و استقامت ناصر الدین کمال که خواجه و کدخدای او بود [با او] بسر میبرد) و درین حالت غایب بود، چون خواجه جمال را دید و درستی و چستی او، استصحاب او را غنیمتی تمام و فوزی شگرف شمرد خدمت خویش او را مکانی مکین داد.

و خواجه جمال اگرچه بسیار گفتی اما همه سخن حق گفتی، و او را بر محال صبر نماندی، و دروغ نگفتی و نتوانستی شنید، و

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خیانت نکردی، و خاینان را دشمن داشتی، و سخن حق از هیچ پادشاه باز نگرفتی. چون اتابک را دید که «یخلط الماش بالدر» «۱» و تمشیت امور معاش نه بر وجه صواب می‌فرمود، اتابک را ارشاد میکرد و اشارات او نافع میآمد، شغف اتابک به وجود او زیادت میشد.

چون لشکر به اتابک پیوست و از خبیص او را به شهر گواشیر بردند، خواجه جمال را با خود ببرد، و سلمان سرای او شد، و مصالح احوال او رعایت میکرد، و بر وقت وقت- بر عادت بسیار گوئی- نفسی از ذکر مساوی ناصر الدین کمال

---

(۱)- ماش و در را باهم می‌آمیزد، یعنی به خوب و بد و باارزش و بی‌ارزش بیک طریق رفتار و بیک نظر نگاه میکند.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۵۲

برمیآورد و میگفت: اگر ترا مدبّری کافی و کدخدای راستگوی بودی هرگز ترا این وقایع پیش نیامدی.

و ناصر الدین کمال در کوبنان بود. اتابک او را استدعا فرمود. چون حاضر آمد، خدّام اتابک کلمات خواجه جمال نقل کردند. نهال حقد جمال در جان و دل جای گرفت و به ازعاج جمال یا قبض و قتل او جان بر میان بست. خواجه جمال امارات خلاف مشاهده کرد و اتابک را به ناصر الدین باز گذاشت، و به کوبنان شد.

چون ملک دینار با حشم غز به در بردسیر رسید، خواجه جمال قصد حضرت او نمود و به خدمت آمد، و ملک او را منصب نیابت و وکیل دری داد و او حصار زرند را عمارت کرد و خود بدانجا نشست. و ملک دینار چون ارتفاع سور و غور خندق و استحکام قلاع بردسیر بدید دانست که تسخیر شهر بردسیر به گشودن حصون اطراف تیسیر می‌پذیرد: از در بردسیر برخاست و به جانب خبیص شد، و از آنجا به راور.

گفتار در ذکر رفتن ملک محمد شاه به حضرت عراق و فوت اتابک محمد در بردسیر و مأیوس باز آمدن محمد شاه و به بم شدن و از آنجا بسیستان و خوارزم و غور، و انقطاع دولت سلجوقیان در کرمان

چون ملک دینار از در بردسیر برخاسته به جانب خبیص شد، امراء و صدور شهر که یرقان جوع و خفقان خوف بر ایشان غالب بود و هواء جلای وطن چیره «۱» محمد شاه را تصویر کردند که تو پادشاهیی جوان بخت، بهر حضرت که رسی برحسب التماس حکم امداد و اسعاد مبذول دارند؛ تا آن کودک را از گاه جاه برگرفتند و در چاه راه افکند.

با آنکه غز در کرمان توغل «۲» نمود ملک تورانشاه و اتابک محمد به عراق می‌نبشتند و قصّه استعانت برمیداشتند، و از حال ضعیف و بیچارگی خویش و تغلّب خصم انهاء به بارگاه اتابک پهلوان و دیگر پادشاهان میکردند و تذکیر شواجر رحم واجب

---

(۱)- در اصل، و هم در بدایع دکتر بیانی: خیره (؟)

(۲)- توغل: پراکنده شدن در نواحی بلاد.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۵۳

میداشتند؛ هیچکس از آن حضرت لبّیک اجابتی نگفت و اندیشه اعانت و اغاثتی نکرد! و اگر جوابی می‌نبشتند مشتمل بود بر تمهید عذری و تقدیم و عده‌ای، تا در شهر به طریق هزل و استهزاء میگفتند: «لشکر به گندنان رسید!!».

و محمد شاه چون طراز طیلسان احوال خویش نقش نامرادی میدید، در ماه شعبان سنه ۵۸۲ هجری عزم عراق کرد. و جماهیر مشاهیر کرمان چون حاکم ولایت، قاضی قوام الدین و مجیر الدین مستوفی و غیرهما خود را بر فتراک او بستند و او را بدرقه ساختند و از زندان موحش کرمان رستند، و روی به جانب یزد و عراق نهاد.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[فوت اتابک محمد]

و اتابک محمد در شهر ماند با جمعی سوار و پیاده، و کس بر سرّ سینه او مطلع نه، که سر محاصره و مکابره دارد با ملک دینار یا در مصافحت و موافقت خواهد زد؟

چون تقدیر دیگری را کار میساخت و اسباب بختیاری می‌پرداخت، هشتم ماه رمضان سنه ۵۸۲ هجری، بی‌حلول علّتی ظاهر و وقوع سقمی مخوف، اتابک محمد، روزی دو سه چون مبهوتی بود؛ پس از ذروه حشمت به حفره وحدت انتقال کرد.

و در کرمان، به رفتن ملک و خفتن اتابک، روزگار ملکت را ختم کردند، و سرای امارت را در برآوردند، و لوای شهریاری بخاک افکندند، و دفاتر بزرگواری به آب دادند.

ناصر الدین کمال، خزانه و بنه اتابک محمد برداشت و به عراق به خدمت محمد شاه شد، و کار شهر بکلی مضطرب و منقلب شد. مشتی رعیت عاجز بیچاره ماند و جمعی سپاهی از ترک و دیلم و سرهنگ. شیطان غرور، باد تسویل و تضلیل در ایشان در دمید که تا ملک به امداد رسد ضبط این حصار توان کرد. و ترکی نادان سینه تقدم بفراشت بی‌استظهاری و ذخیره‌ای متوکلین علی زاد الحجیج «۱». و نیت بر محاصرت و همت بر مخالفت غز مقصور گردانید.

---

(۱)- متکی و توکل کنندگان بر توشه ذخیره حج گزاران، یعنی کسی که بامید دیگری بکاری پردازد و از ذخیره دیگری قصد ارتزاق داشته باشد.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۵۴

[پایان کار محمد شاه]

و چون بهار درآمد، ملک دینار به در بردسیر آمد و چنانچه در خاتمه مشروح محرّر میگردد، بعد از مجادله به عصالحه شهر تسلیم کردند.

و چون محمد شاه از شهر بیرون شد به در حصار زرند آمد و جنگ درپیوست، چند مرد از آن او سر تیزی نمودند و در خندق حصار شدند، همه را هلاک و مجروح کردند.

پس خواجه جمال او را نزلی فرستاد و گفت: ای ملک، ترا این ساعت ضعفی هست، و از استخلاص کلاتهای «۱» عاجزی، و پادشاهی قاهر با سپاهی غالب در کرمان آمد. با وی ساختن و وصلتی در خواستن و در طرفی از اطراف کرمان بودن مفیدتر [است] ازین سفر پر گزاف و قطع مسافت دراز: مدت ده سال برادر پدرت می‌نبشت و فریاد الغیاث میکرد و به زبان شفاعت و فرط ضراعت مددی میخواست، التفاتی نرفت. این سعی ضایعست و مقاسات هجرتی نه نافع، اگر ملک سخن من می‌شنود من بحکم وساطت قدم خدمت در میان نهم و این کار باتمام [رسانم].

محمد شاه را سمع قبول مساعدت نکرد و روی به راه نهاد. چون بعراق رسید او را حوالت مدد به فارس کردند! و چند فرزند اتابک زنگی را که بر سبیل نوا، در حضرت بودند- اکرام جانب محمد شاه را- در صحبت او باز خانه فرستادند! و از امراء عراق عز الدین قبه «۲» و بوزقش شمله‌کش در خدمت او روانه کردند تا اتابک تکلهٔ بن زنگی لشکر خویش اضافت کند و او را باز خانه رساند.

اتابک تکله پادشاهی بود قانع، و حبّ سلامت بر وی غالب، و اگر او را برگ محاکات اوباش و مبارات هردزد و قلاش بودی این تهور خود بنمودی و ملک کرمان

---

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(۱)- کلاته، ده خرابه و ویرانه و کوره ده به اصطلاح محلی، و کلاته کردن بمعنی خراب کردن و ویران کردن.

(۲)- کذا در متن و در بدایع، و ظاهرا: قیبه (؟)

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۵۵

فرو گرفتی، چون خود را نکرد، در اعانت و امداد و اقامت مراسم انجاد محمد شاه نیز تقاعد نمود و به حکم تجاور دیار و تلاصق بلاد در قرب گرفت «۱» غز شد.

و در عراق نیز میان سلطان طغرل و اتابک قزل ارسلان غبار وحشتی حادث شد: امیر دوگانه عراقی «۲» آن حالت را اغتنام نمودند و روی باز عراق نهاد، و محمد شاه با حشم و حواشی خویش روزی چند در فارس ماند، پس چون مقام او از توقع مددی و فایده‌ای و حصول غرضی خالی بود، روی باز حدود کرمان نهاد؛ و قصد جانب بم کرد (چه ملک دینار در شهر بردسیر آمده بود)، و اتباع و اشیاع «۳» او در حبّز تفرق افتادند: بعضی در فارس از متابعت او انحیاز نمودند و باز دار الملک بردسیر آمد، و فوجی در خدمت او به بم رسید، [مصرع] باز آمدم و غمانت باز آوردم!

سابقعلی چون محمد شاه را دید بر در هرنااهلی ایستاده و دست سؤال پیش هردونی دراز کرده و بیحاصل باز در او آمده، او را- رعایت حقوق نعمت پدر او- سلسله رقّت بجنبانید و التفات خاطر به احوال سابق نکرد، چه «ذکر الوحشۀ- نصف الوحشۀ» و این نوبت در مراسم خدمت و لوازم طاعت بیفزود، و دختر خویش را در حکم او کرد، و شش ماهی بر فراش راحت بیاسود.

پس چون وجود او در بم سبب خرابی ولایت و استیصال سابق خواست شد، سابق او را و دختر خود را در خدمت او به جانب سیستان گسیل فرمود.

و محمد شاه از سیستان نشاط حضرت خوارزم فرمود. و خوارزمشاه تکش در توقیر و احترام او مبالغت فرمود و در بارگاه قدس و مجالس انس او را زیر دست فرزندان خویش می‌نشاند و وعده قرب اعانت و سرعت اغاثت میداد، و خوارزمشاه را محبتی به دلی و مودّتی، نه تکلفی، با محمد شاه بیفتاد و در کار امداد و اعانت او گرم ایستاد. هم از کسان محمد شاه در ابطال آن قاعده سعی کردند و عقیدت او فاسد گردانید.

---

(۱)- در قرب گرفتن، نزدیکی کردن و روی خوش نشان دادن.

(۲)- مقصود عز الدین قیبه و بوزقش شمله‌کش است.

(۳)- یعنی اطرافیان محمد شاه.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۵۶

پس چون بر ساحل محیط کرم تشنه، روزی چند صبر کرد و اثر شفاء عارضه نمیدید، چهار تکبیر «۱» بر آن حضرت کرد. و عنان عزیمت بر صوب غور و غزنین گردانیده و در خدمت سلطان شهاب الدین «۲» مقاسات سباحت دریاهاء ژرف و صعود کوههاء پربرف و مسافات دراز و سفرهاء جان‌گداز کرد «۳»، تا حقّه قالبش از گوهر روح خالی شد، و تخم قاورد بیکبارگی برافتاد.

سپهر جادو کار ازین دست بازیها بسیار داند و روزگار مشعبد ازین چرب دستیها بیشمار دارد!

پس خیل و خول محمد شاه بعضی در خراسان باز ایستادند و برخی باز کرمان آمد.

و این خاتمه دولت آل سلجوق است در کرمان، و چون ذکر اولاد و احفاد قاورد در ذیل این مقالت وعده شده ... «۴»

---

(۱)- در متن لیدن و در بدایع دکتر بیانی: جهازتکسر (؟) آمده است و البته غلط است و صحیح آن چهار تکبیر است و چهار تکبیر زدن بر چیزی یعنی دست شستن و چشم پوشیدن از آن بالکل، و اشاره به تکبیرهای چهارگانه است که در نماز میت خواند شود و

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به عقیده اهل سنت چهار و به سنت شیعه پنج است. حافظ گوید:

من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق‌چار تکبیر زدم یکسره بر هرچه که هست

(۲)- مقصود شهاب الدین غوری است که در حواشی صفحات پیش نامی از او برده شد این شهاب الدین در سال ۶۰۲ ه. بقتل رسید. (ابن الاثیر ج ۱۲ ص ۸۷)

(۳)- ظاهرا مقصود آنست که بهمراه شهاب الدین در لشکرکشی‌های هند و کشمیر و سایر نقاط صعب العبور شرکت داشته است.

(۴)- جمله در متن بهمین صورت ناتمام است ....

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۵۷

شجره نسب سلجوقیان کرمان

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۵۹

۲ حکومت غز در کرمان

اشاره

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۶۰

خاتمه در ذکر پادشاهی ملک دینار و اولاد او در کرمان، و جمعی دیگر بر سبیل اجمال تا زمان طلوع رایت قتلق سلطان براق حاجب

گفتار در رسیدن ملک دینار به ولایت کرمان

ملک دینار بیست و دویّم رمضان سنه ۵۸۱ هجری، از راه بیابان کوبنان، به رستاق کوبنان به دیه آویز «۱» سر بیابان نزول فرمود، با جمعی اندک «۲».

و از راه بیابان به جانب راور شد، تا به خبیص رود بر عزم نرماشیر.

و چون خبر ورود او به بردسیر رسید، سوار و پیاده شهر، جمع کردند- قریب سیصد مرد- و به خبیص شدند، به عزم آنکه مانع مرور او باشند. چون مسافت

---

(۱)- عقد العلی: دیه آریز.

(۲)- جریان فرار ملک دینار از سرخس و آمدن او به کرمان بقول جوینی ازینقرار است:

سلطانشاه مغافضهٔ به سرخس بر سر ملک دینار که یکی بود از امرای غز، دوانید و اکثر ایشان را طعمه شمشیر کرد، و ملک دینار خویش را در خندق قلعه انداخت، و از حصار او را به موی از آب برکشیدند، و بقایای غزان به حصار پناهیدند. و سلطانشاه متوجه مرو شد، و آنجا ساکن گشت، و لشکر ختای را بازگردانید، و دائما تاختن به سرخس می‌برد تا اکثر غزان متفرق گشتند.

و چون ملک دینار در قلعه عاجز شد، و اکثر حشم ازو برگشتند، و او مانند دینار ناسره در بن صره بماند، ایلچی نزدیک طغانشاه فرستاد و بسطام عوض سرخس ازو التماس کرد.

ملتمس او را مبذول فرمود و امیر عمر فیروز کوهی را به سرخس فرستاد، تا قلعه بدو تسلیم کرد. (دینار قلعه را به امیر عمر داد) و خود به بسطام رفت.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چون سلطان تکش بر عزیمت عراق از خوارزم به جاجرم رسید، ملک دینار، دینار و ملک خود بگذاشت و به طغانشاه متصل گشت .... طغانشاه باده هزار مرد آراسته با دینار و خواسته بر عزم مصاف متوجه سرخس شد، چون در «آسیای حفص» روز چهارشنبه بیست و ششم ذی الحجه سنه ست و سبعین و خمسمایه [۵۷۶] آسیای حرب در دوران آمد ... سلطانشاه به قوت الهی کامران شد و غنایم بسیار از مال و خواسته به خزانه او رسید و از جمله آن غنایم سیصد تخت نرد به خزانه سلطانشاه رسیده بود ... و ملک دینار بجانب کرمان رفت و اتراک غزی بهر کجا مانده بودند بدو متصل شدند. (جهانگشای جوینی ج ۲ ص ۲۲)

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۶۱

نزدیک شد حشم کرمان را طاقت مقاومت با ملک نبود، با آنکه در خدمت او هشتاد سوار بیش نبود- همه کشته سفر و خسته بیابان-، و حشم کرمان اضعاف آن عدد- همه آسوده- چون حقتعالی او را کاری نهاده بود، تعرّض او ممکن نشد، و بسلامت او را به مقصد رسانید.

چون از خطر خبیص بیرون شد خود را به ملک کرمان تهنیت کرد و گفت:

اینجا منزل «لگام‌گیر» «۱» بود، چون به عافیت رستیم کرمان را بردیم. و در عهد ملک خود، از روز وصول به خبیص، از توقیعات و تملیکات محمد شاه نمیراند «۲» و میگفت:

«پادشاه کرمان، از آنروز باز، منم».

و ملک دینار را با وفور شجاعت و شهامت و مردی که صیت بسالت او در جهان شایع بود، عقلی کامل بود و عدلی «۳» شامل و رائی به منهاج طریق پادشاهی بینا و ذهنی به تصرف در وجوه کدخدائی دانا.

در مدت هشت سال، که عهد ملک او بود، مرهم راحتی بر جراحت دلها نهاد و رایحه رفاهیتی به مشام اهل کرمان رسید. و بعد از جدبی «۴» مدقع خصبی مفرط روی نمود، و هرگز در بردسیر چهار صد من گندم به دیناری نبوده است مگر در عهد او، و در بم هفتصد من، و در جیرفت هزار من. و شمایل حمیده و خصایل پسندیده او در اثناء شرح ایام ملک او مفصل معلوم گردد.

القصه، چون از مهلکه خبیص بیرون جست و به نرماشیر نزول فرمود، سابقعلی که والی بم بود به قدم طاعت پیش رفت و در موقف متابعت بایستاد، و جلّاب اخلاص در قدح اختصاص بر دست وفاق به مذاق آن پادشاه باستحقاق رسانید، و چند امیر غز- چون عز الدین زکریا و غیره- در خدمت سابق بودند و قریب دویست سیصد مرد غز در بند و زندان [او]، چه سابق سال پیش هفتصد مرد غز در قبض آورده بود و

---

(۱)- منزل لگام‌گیر، اصطلاحی خاص است و ظاهرا مقصود منزلی است که باید دیگر در آنجا استراحت کرد، یعنی لگام و دهنه اسب گشود و توقف کرد.

(۲)- کذا، و ظاهرا سخن نمی‌راند.

(۳)- در نسخه اصل: عدتی.

(۴)- تنگی و سختی شدید

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۶۲

به تفاریق اکثر را به دوزخ فرستاده، و امیر زکریا و دیگر امراء به اختیار خویش به وی پیوسته. چون سنه ۵۸۲ هلالی درآمد، عزم بردسیر کرد و حشم غز را از جیرفت استدعا فرموده به راه بم بیرون آمدند، و از دو سردار حشم: صمصام به سجن سجین شده بود، بلاق با حشم در منزل «نی‌بید» «۱» به خدمت ملک پیوست، و به در بردسیر آمد. و کار شهر از رسیدن ملک اگرچه دشوار بود دشوارتر شد، و رشته بلا دو تا. و ملک دینار از پس پرده رجولیّت لعبهاء کوشش بیرون میآورد که اهل شهر را غریب مینمود و امثال

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آن مشاهده نکرده بودند.

گفتار در آمدن خواجه جمال گریدی از کوبنان بخدمت ملک دینار

خواجه جمال گریدی، که ذکر او در آمدن اتابک محمد از خبیص بکرمان شده، چون به وسیله منافست و مناقشت و منازعت ناصر الدین کمال کدخدای اتابک محمد از خدمت اتابک مهاجرت کرده به کوبنان شد، آنجا میبود تا خبر آمدن ملک دینار به در بردسیر استماع نمود، عزم خدمت ملک کرد و به وی پیوست. ملک او را منصب نیابت و وکیل دری ارزانی داشت، و بازوی ملک دینار به ورود او قوی شد، و رایهاء سودمند زد، و تدبیرهاء صایب پیش او نهاد.

و از جمله رایهای صایب او یکی آن بود که حصار زرند عمارت کرد، و مقام خویش آنجا برد، و غله‌ای که دید ذخیره کرد، و راه خراسان و یزد و عراق که بردسیر را گشاده بود بسته شد، و مقصد تجارت دار الملک با زرند افتاد.

اهل شهر بردسیر را هیچ لقمه‌ای ازین گلوگیرتر نیامد، و اعیان شهر روی به زرند نهادند، چه خواجه جمال در کرمان بسیار مقام کرده بود و مردم عادت مروت و خلق فتوت و دستگیری و اعانت او میدانستند، و او در حصار زرند خوان کرم نهاد و دست سخا گشاد، و هرکس که به وی رسید او را غریق انعام و رهین اکرام

---

(۱)- نی‌بید، نام آبادیی است درست میان بم و کرمان، منازل بین کرمان تا بم عبارت است از ماهان، دو راهی راین، سینه جانان، نی‌بید، تهرود، اوارق، دارزین خواجه عسکر، بم.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۶۳

خویش میگردانید، و غلّه در پشت چهارپای خویش به خانه او میفرستاد.

و چون ملک دینار از در بردسیر برخاست و روی به گشودن اطراف نهاد، محمد شاه از بردسیر عزم عراق فرمود، به در حصار زرند آمد و جنگ درپیوست- چند مرد از آن او سر تیزی نموده در خندق حصار شدند، همه را هلاک و مجروح کردند.

پس خواجه جمال او را نزلی بیرون فرستاد و محمد شاه را نصیحت نمود که با ملک دینار مصالحه نماید و به طرفی از اطراف کرمان راضی شود.

محمد شاه را توفیق قبول مساعدت نکرد و روی به راه نهاد. کار حصار زرند از این معنی بالا گرفت و ملک دینار را مایه اعتماد بر جمال و قوت اعتضاد به مخالصت او یکی هزار شد.

دیگر سال خود شهر بردسیر مسلّم کرد، و ملک دینار تیسیر آن فتح از یمن تدبیر و حسن هدایت خواجه جمال دانست، و حقیقت چنان بود. چه مردم کرمان به وجود خواجه جمال [و] کمال احتشام و رونق قبول او در خدمت ملک دینار مستظهر شدند، و اگر خواجه جمال و وزیر قوام الدین مسعود در خدمت ملک دینار نبودی او را کار کرمان زود مهیّا نشدی.

گفتار در ذکر نزول ملک دینار به در بردسیر، و ترک محاصره شهر کردن، و رو بفتح خبیص و اطراف آوردن

اشاره

چون ملک دینار به در بردسیر رسید، و حصانت اطراف و متانت سور و غور خندق و اقدام سوار و پیاده شهر دید، دانست که استخلاص آن در حدّ طاقت بشر نیست، بل استفتاح آن به ضبط اطراف و گشادن حصارها و نواحی میسر گردد. [مصراع] کاین خار یگان یگان توان کن ز پا.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

لا جرم حشم را به راه زرند به استخلاص حصار راور فرستاد و خود با فوجی به در خبیص شد.

امیر رکن الـدین عثمان، برادر اتابک محمد، در خبیص بود، روزی دو سه تجلّد نمود و شـهر از تعّرض ملک دینار نگاه داشت، شبی چند سرهنگ بر دیوار

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۶۴

خبیص آمدند و شهر را فرو گرفتند، و نهبی و غارتی نکرد. و امیر رکن الدین عثمان را عزیز و مکرم با خود به جانب راور برد.

و در راور دو حصارست: یکی سـهل المرام گشاده شـد، و آن دیگر قلعه‌ای محکم است، و چنـد سـرهنگ جلد از آن اتابک یزد در آن قلعه بودنـد. در اثنـاء محاربت تیری از قلعه بر روی ملک دینار آمـد «۱» و بر عقب آن زخم، حصار گشاده شـد. یکی از فضـلاء کرمان حاضر بود، این دوبیتی بگفت: «۲»

رباعیهٔ

تیری که بدو داد عدو پاسخ شاه‌آمد به نظاره رخ فرخ شاه

و آورد کلید قلعه و پیش کشیدشـکرانه بوسه‌ای که زد بر رخ شاه ملک بعد از فتح، سـرهنگان را تسـکین فرمود، و از سختی و نرمی کمان استعلام کرد، پس او را و دیگر سرهنگان را بدرقه داد و باز یزد فرستاد. «۳»

و کوبنان اگرچه در دست اتابک یزد بود، اما آن خطّه را والیی عاقل فاضل زاهـد صاحب رأی بود از اهل ولایت و خاندان رؤساء و مقـدمان قدیم- او را مجاهد الدین محمد کرد «۴» گفتندی- تا ملک دینار نرسـیده بود حومه ولایت خود را به حسن تدبیر، و لشـکر را به اصابت رای، محفوظ و مضبوط میداشت و هرسال خدمتی ظاهر

---

(۱)- [ملک دینار] چنـدان نزدیک شد به دیوار حصار که از قلعه تیری بر روی مبارکش آمد، و در آن دهش به دست خویش تیر را از روی بیرون کرد و بینـداخت و پیکـان در خـد چپ نزدیک چشم بمانـد ... هم در آن حالت حصار تسـلیم کردنـد و جمله سوار و پیاده بیرون آمدند، (عقد العلی ص ۲۳)

(۲)- شعر از افضل کرمان ابو حامد است و خود گوید: من در این حالت دوبیتی گفتم و از کوبنان به راور فرستادم ... (عقد العلی)

(۳)- ظن مردم چنان افتاد که به اهلاک اهل حصار مثال دهـد و یک شـخص را زنـده نگـذارد، همه را بنواخت و رخصت نـداد که یک چوبه تیر از سواری و پیاده‌ای ضایع شود و همه را در کنف سـلامت مصـحوب بدرقه خویش به حضـرت یزد فرستاد. شنیدم که در آن حالت معلوم شـد که آن تیر کدام سـرهنگ انداخته است، او را حاضـر کرد و احوالی کمان و سـختی او بپرسـید، پس فرمود. «برو، تا چشم ترا آسیبی نرسانند»! (عقد العلی ص ۲۳)

(۴)- از طوایف کرد در تاریـخ کرمـان نـامی برده نشـده است و ممکن است از کردهـای فـارس- مثـل رم بـا زنجـان- و یا از «کوچ کردون» نرماشیر باشد.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۶۵

به غز میفرستاد در سر رشوه به امیر سیف الدین الب ارسلان که مطاع حشم بود.

از این جهت غز در کوبنان هیچ خرابی نکرد.

و چون خوارزمشـاه تـاختن به سـر ملـک دینار آورد [و] او را از حـدود گرگان بتاخت، مجاهـد به نور فراست، خاتمه احوال تقریر و تصویر کرد و همیشه [میگفت] ملک دینار بکرمان آید. مردم میگفتند: او در نیشابور «۱» متمکن شد و داماد ملک طغانشاه است «۲» کی هواء کرمان کنـد؟ گفت:- اگر عمر بود، ملک دینار را بر تخت دار الملک ببینیـد! و خود در مقام ملک دینار به گرگان قاصـد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خویش دو کرّت بخدمت او فرستاده بود و معاقد معرفت مؤکد گردانیده. «۳»

چون اتفاق وصول رایت ملک دینار افتاد به حدود کوبنان، مجاهد به جوار حق پیوست، و او را پدری پیر و چند پسر مانده بود. ملک دینار بر وفات او توجّع نمود، و پیوسته میفرمود که در کرمان جز او عاقلی نبوده است: از مسافت سیصد فرسنگ با من مبانی مودت محکم میکرد، و دیگر مقدمان کرمان؛

---

(۱)- یعنی ملک دینار، که در ۵۷۷ نیشابور را گرفته بود.

(۲)- ظاهرا خواهر ملک طغانشاه دختر ملک مؤید زن او بوده است. (حواشی تاریخ کرمان مصحح نگارنده ص ۱۲۹)

(۳)- ظاهرا آمدن ملک دینار به کرمان بدعوت عده‌ای از مردم کرمان صورت گرفته و علاوه بر آنکه در متن همین تاریخ اشاره شده بود که سابقعلی حاکم بم متهم به دعوت غزها به کرمان بوده است، در عقد العلی نیز از دعوت مجاهد کوهبنانی صحبت به میان آمده است بدین ترتیب:

«چون سال احدی و ثمانین هلالی درآمد، قریب هفت سال بود که حشم فراغز به کرمان رسیده بود و جمله جروم کرمان را در دست گرفته و عمارت کرده و صرود معطل و خراب مانده، ... اهل تمیز ... از حق تعالی سرعت فرج می‌خواستند؛ ... امیر عالم مجاهد الدین کوبنانی از جمله اهل کرمان عاقلتر بود که به دیده بصیرت و نظر فراست دیده بود که استعداد و استقلال ملک کرمان که دارد، و بارها با من (افضل کرمانی) گفته که این کار آن پادشاه را نهاده‌اند که مقدمه لشکر او هشت سال است که مقام گرفته است ... به حکم این استبصار سه نوبت قاصد خویش به حدود گرگان فرستاد ... در ماه رمضان سنه احدی و ثمانین (۵۸۱) خبر به کوبنان رسید که عزایم منصوره عماد الدین [ملک دینار] بر صوب کرمان مقصور است ... امیر مجاهد الدین در آیینه غیب به شش سال از پیش، نقش و صورت این روز دیده بود، (عقد العلی ص ۱۹).

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۶۶

من به در خانه آمده‌ام و تیغ خلاف باز دوش نهاده، سپر حماقت در روی کشیده‌اند!!

پدر مجاهد، نصیر الدین کرد، پیری عزیز جهاندیده بود. ولایت کوبنان مسلّم داشت و خدمت و پیشکش فرستاد، و خطبه به نام ملک دینار کرد، و پیغام داد که:

[بیت]

دیر است که ما چشم به ره میداریم‌دیدار تو را راه نگهمیداریم ملک از راور عزم جیرفت و از کوبنان تنکّب نمود.

گفتار در ذکر آمدن ملک دینار به در بردسیر، و فتح دار الملک و خطبه خاتون کرمانی صبیه ملک طغرل، و فوت وزیر قوام- الدین مسعود، و رجوع وزارت به خواجه جمال

اشاره

چون موسم اعتدال لیل و نهار و جهان‌آرایی بهار درآمد و بر بساط غبرا سندس خضرا گستردند و خاک امرد عذار سبز کرد، ملک دینار به راه قلعه در اشوب «۱» بیرون آمد و آن قلعه را مستخلص گردانید و روی به در بردسیر نهاد. جوقی سپاهی که در شهر بودند- اگرچه در عدد ایشان قلّتی بود همه مردان کاردیده و ترکان برگزیده بودند و در این بیست سال درع مجادلت از پشت نگشاده و تیغ مقاتلت از مشت ننهاده- این نوبت بناء جنگی نهادند که نه از رستم مذکور بود و نه از بیژن مأثور، اما

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[بیت]

چو بی‌دولتی، تخم دانش مکارچو دولت بود نیست کوشش بکار ملک دینار چون دید که روز تهاون و وقت تکاسل نیست، به نفس خویش معانق جدال و مباشر اهوال قتال میبود، و در مخاوف حروب و مضایق دروب توغّل می‌نمود، چون چند روز بر این نسق بگذشت، مرد شهر اکثر هلاک شدند و باقی مجروح، و کار بر مردم تنگ. آوازه صلح برآوردند و بر آن مقرر شد که ملک از در شهر برخیزد تا جماعتی که از سوابق جرایم و سوالف تخالف مستشعرند سر خویش گیرند و جلاء وطن کنند.

---

(۱)- ظاهرا باید همان قریه دراشکون باشد که در حدود سربنان زرند که در یک و سنگی راه زرند به راور واقع است، در کهنوج نیز «درآشو» یی هست که با ما نحن فیه تناسبی ندارد.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۶۷

ملک روزی چند معدود برخاست، پس اول رجب سنه ۵۸۳ هجری عنان باز در شهر گردانید، روز آدینه پنجم ماه رجب علماء و ائمه و اکابر شهر بیرون شدند و کلیدهاء شهر و قلاع پیش وی بردند.

و از بدایع حیل و کاردانی ملک دینار یکی آن بود که چون شهر تسلیم افتاد، دخول ملک را اختیار روز میفرمودند و در آن باب خوض میکردند، یکی از گوشه‌ای با وزیر قوام الدین مسعود گفت که «برات فلان محل رجعت کرد، عوض آن بر راور میخواهند.» ملک چون این سخن بشنید پرسید که این چه حکایت است؟

وزیر قصه بازگفت.

ملک فرمود: زنهار، یک من غلّه برات بر راور منویسید که نان این جماعت ائمه و بزرگان از آنجا میباشد، و آن غله جهت ایشان گذاشته‌ام. جماعت علما و ائمه چون نام غلّه شنیدند، دیگر اختیار روز نکردند و گفتند: «ای پادشاه، هیچ روز مبارک‌تر از روز آدینه نباشد، هم امروز در شهر باید آمد!»

و ملک بعد از نماز آدینه در شهر آمد، و بساط عدل و مهاد امن بگسترد، و طبقات رعایا را استمالت فرمود، و به مواعید عاطفت و اشبال «۱» عدالت و سجال «۲» افضال موعود داشت؛ دیلمی و ترکی که مقدّم لشکر شهر بودند به حبال معاهدت تمسّک نمودند و در خدمت بایستادند. پس ترک گفت: مرا از خشم حشم غز استیحاشی هست، اگر پادشاه مرا به طرفی فرستد تا نوایر وحشت منطفی شود پس باز خدمت پیوندد، از رحمت شاهیش بدیع ننماید. ملک او را رخصت داد که روزی چند به کوبنان شود.

پس در حق او تضریب کردند و ترخیص او از اهمال جانب حزم فرا نمودند، او را بازخواند، و در شکنجه مصادره کشید تا از زخم دوال نکال هلاک شد. و چون

---

(۱)- اشبال، عطوفت و مهربانی کردن، از مصدر ثلاثی شبول.

(۲)- سجال [با کسر سین] جمع سجل [با فتح سین]، عطاء و بخشش و نصیب و بهره.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۶۸

دیلمی پیشواء این حالت مشاهده کرد «من نجی برأسه فقد ربح» «۱» برخواند و شهر را به ملک بازگذاشت و خود از پیش حزام «۲» هزیمت بر رخش عزیمت کشیده بود، و اثقال و احمال و اهل و عیال را به کوبنان فرستاده، آنجا رفت و جماعت را برداشت و روی به خراسان نهاد.

و مشتی حشرات که در شهر بودند، و از جهت نان، جان مردم میگرفتند و آبروی مسلمانان برده، همه را زیر پای پیل فنا پست کرد.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و دیالم که مقیم ولایت بودند وصیت ثروتی داشتند، ایشان را در عقابین «۳» عقاب مؤاخذت کشید و مجموع ضروع «۴» ایشان به انامل طلب بدوشید، چه حبّ مال بر آن پادشاه غالب بود، و زود [زود] عنان عطا رها نکردی، و در مطالبت تنگ ارهاق سخت برکشیدی، لاجرم در مدت هشت سال که پادشاه بود در خزانه او چندان حاصل شد از انواع اموال و اجناس و نقود که از قلم کاتب و خنصر عقد محاسب تجاوز نمود، اما به قدر یک دینار نقد بعد وفات او به فریاد فرزندان او نرسید، چنانکه مذکور شود،

و در ماه شعبان سنه مذکوره «۵» خاتون کرمانی را- صبیه ملک طغرل عمه محمد شاه را- خطبه فرمود، و او را در حکم خود آورد- چه دختر ملک مؤیّد که در حباله او بود از خراسان با خود نیاورده بود و در نیشابور گذاشته- چون شهر مسخّر شد، خواجه جمال را بفرستاد و او را از نیشابور باز کرمان آورد.

و چون سالی از تسخیر شهر بگذشت، وزیر قوام الدین مسعود- که خواجه‌ای محتشم و از خاندان آل کسری و وزراء قدیم کرمان بود- و قوام الدین به ذات خویش

---

(۱)- تمام شعر اینست:

اللیل داج و الکباش تنتطح‌نطاح اسد ما اراها تصطلح

فمن نجا برأسه فقد ربح

شبی است تاریک و قوچ‌های گران شاخ به شاخ زدن بیکدیگر مشغول، و گمان نکنم شاخ بشاخ گذاشتن شیران مصلحت باشد. هرکه بتواند سر خود را نجات بخشد، سود کرده است.

(۲)- حزام، [با کسر حاء]، تنگ، آنچه میان چارپایان را بدان محکم بندند.

(۳)- عقابین، دو چوب بلند که مجرمان را بدان بندند. (ناظم الاطباء)

(۴)- ضروع جمع ضرع [با فتح عین]، پستانهای گاو.

(۵)- یعنی سال ۵۸۳

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۶۹

لبّ ناب آن اکابر و مخ خالص آن اکارم، طینت مبارکش بر کمال علم و حلم و حیا و مروت و کم آزاری مجبول

[شعر]

ورث الوزارة کابرا عن کابرکالرمح انبوبا علی انبوب «۱»

[بیت]

زهی دست وزارت از تو دستورچنان کز پای موسی یابه طور در ماه شعبان سنه ۵۸۴ او را عین الکمال «۲» رسید و از دست «۳» سیادت به صدر سعادت انتقال کرد، و در مرثیه او یکی از فضلاء کرمان گفته «۴»:

[نظم]

شمس شرف از فلک درافتادگنج کرم از جهان برافتاد

از دست اجل قوام دین راشد پای ز جا و در سر افتاد سرای وزارت بی‌کدخدای ماند و دیوان ملک بی‌دستور گره گشای، و چون بر

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

عرصه کرمان هیچ بیدقی نمانده بود که فرزینی توانستی کرد، و شمول قحط و وبا و عموم مرگ و جلا- هیچ بزرگ‌زاده‌ای را نگذاشته بود که استحقاق منصب وزارت داشتی، و خواجه جمال در خدمت پادشاه محلی رفیع و قربتی تمام یافته بود و احکام ملک بکلی در دست نقض و ابرام او، تقلّد منصب وزارت را متعیّن شد و مشغله آن شغل- اگر خواست و اگرنه- در گردن شهامت وی افتاد.

گفتار در عصیان اولاد مجاهد و گرفتن شحنه ملک دینار و به یزد فرستادن، و آوردن حشم به کوبنان و قصد راور، و رفتن ملک به راور و بر خصم غلبه کردن

درین تاریخ که کوبنان در دست بود و شحنه و گماشته پادشاه آنجا، اولاد مجاهد الدین. به حکم اتصالی که با یزد داشتند- لباس عصیان پوشیدند

---

(۱)- وزارت را پدر بر پدر به ارث برده‌اند چنانکه نی حلقه به حلقه و بند به بند.

کابر بزرک.

(۲)- عین الکمال، اصطلاح است تا بدانجا که گویند چون کسی به کمال رسد، دچار چشم شور خواهد شد و بقول معروف چشم خواهد خورد و آسیبی باو خواهد رسید.

(۳)- دست، مسند و تخت.

(۴)- محتمل است که شعر از افضل باشد

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۷۰

و کاس طغیان نوشیدند و شحنه ملک دینار را قبض کرد، و به یزد فرستاد و لشکری از یزد استدعا کرد. و ملک دینار از جهت غیبت حشم- که در گرمسیر بود- و نیز اندک مایه غبار وحشتی، در میان متحیر فروماند و در اقدام و احجام متردّد شد.

خواجه جمال را با وفور سخا و مروت، کمال صرامت و شجاعت حاصل بود، ملک را بر قصد کوبنان تحریض نمود. و چون بر موجب توقف واقف شد، با ملک گفت: «بنده دو سه سال شد تا در خدمت است، و در این مدت یکروز جوشن جدال از پشت نگشاده‌ام و تیغ قتال از مشت ننهاده، هرگز ندیدم که آحاد حشم هنری نمودند یا در واقعه‌ای نامی کردند؛ خود مباشر اهوال «۱» میباشی، و دار الملک بردسیر بکمال مردی «۲» خویش گرفتی، حشم، حریفان دغااند نه شیران وغا، و نیز صد یا دویست غلام محل آن ندارد که پادشاه دفع ایشان را تکلف شوکتی کند، و به مزید قوّتی محتاج باشد، به قوت دل و فرّ بخت و عون دولت و توکل بر فضل الهی، با فوجی از غلامان و سرهنگان که حاضرند روانه شویم، چون حق تعالی امداد نصرت فرستد و این مهم بی‌امداد و اعانت حشم کفایت کند، آن خود دولتی تازه و اقبالی بی‌اندازه باشد، و حشم را معلوم شود که مدد آسمانی و طالع سعد به امداد ایشان محتاج نیست».

و به این مبالغات ملک را گرم کرد، و دوشنبه غره رمضان سنه ۵۸۴ بر صوب راور بیرون شدند- چه فوجی از غلامان یزد بعد از استخلاص کوبنان قصد حصار راور کرده بودند- روز پنجشنبه چهارم ماه رمضان، صد و پنجاه غلام آهن‌پوش با ملک دوچار خوردند، و چون قلّت عدد ملک مشاهده کردند حمله آوردند، و اقدام اکثر حشم بر جای نماند و به هزیمت شدند.

پس ملک نیزه خواست، و غلامی معروف را زخمی زد مفضی به زهوق «۳» روح.

چون او بیفتاد دیگران هزیمت کردند و روی به جانب کوبنان نهاد، و چون

---

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(۱)- در اصل: اموال

(۲)- ن. ل، مروتی (؟)

(۳)- مفضی [اسم فاعل از افضا] منتهی؛ زهوق، رفتن.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۷۱

خواجه جمال وزیر را چند زخم رسیده بود و مجروح شده، روزی چند در راور بماند «۱».

و ملک رایت فتح افراشته و تخم رعب در زمین دل خصم کاشته، باز به دار الملک آمد، و اتفاق را جمال الدین امیر حیدر، امیری معروف با دویست سوار و پیاده، از طبس سودای ولای ملک دینار پخت و هواء خدمت او نمود و در این تاریخ به راور رسید، خواجه جمال در صحبت او با شوکتی تمام و شکوهی وافر در محفه باز بردسیر آمد. و حشم غز چون از این فتح آگاه شدند همه دنبال تبصبص بجنبانیدند و عذر تقاعد خدمت نهاد.

گفتار در نهضت رایات محمد شاه از فارس به بم، و موافقت سابقعلی با وی، و فرستادن لشکر به خبیص، و گرفتن خبیص، و توجه اعلام دیناری بطرف بم بر عزم استیصال محمد شاه و سابقعلی

چون ملک محمد شاه از فارس نومید شد، باز حدود کرمان آمد. و چون دار الملک به تصرف ملک دینار در آمده بود، عزم بم کرد. و سابقعلی حقوق انعام پدرش را رعایت کرد و شرایط خدمتکاری به تقدیم رسانید و به وجود و حضور او استظهار نموده- بعد از اظهار یگانگی با ملک دینار و تمهید قواعد متابعت، آداب موافقت تیره گردانید و آتش مخالفت برافروخت و ساغر مطاوعت بر خاک افکند و نامه میثاق به باد داد- چند سرهنگ را فرستاد و خبیص را فرو گرفت.

ملک دینار در صمیم زمستان قصد بم کرد و چند روز مقام فرمود پس از آنجا به در خبیص آمد تا آن شرذمه اوباش را مالش دهد. چون از جهت زحمت حشم و قلت علوفات، مقام خبیص متعذر بود، امیر شمس الدین تتار را بر در خبیص نصب فرمود با فوجی حشم، و خود انتقال باز در بم کرد.

چون کار بر اهل بم دشوار شد از در خشوع درآمدند و وضع صلح کردند بر

---

(۱)- در اصل: نماند

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۷۲

آنکه: سابق باز دایره طاعت آید، و ملک محمد شاه را گسیل کند. و ملک رجعت دار الملک کرد، و سرهنگان خبیص، چون امیر تتار ایشان را راه نفس فروبست، حصار را بگذاشتند و رفتند و شهر او را مسلّم شد.

گفتار در توجه ملک به در کوبنان، و باز عود به دار الملک نمودن، و شدن خواجه جمال به حصار زرند، و رفتن ملک از در بردسیر به زرند، و بیرون آوردن خواجه جمال و محبوس کردن او

در نهضت بم، وزیر، در خدمت رکاب نبود- از جهت جراحات مصاف راور در بردسیر باز مانده، حسّاد غیبت او را فرصت شمردند و ساز سعایت ساختند و به مضراب تضریب نواختند، و در تقبیح افعال او تصریح نمودند.

و از مناقب ملک دینار یکی آن بود که اصغاء سخن ساعی ننمودی و کلمات غرض‌آمیز نمّام را استماع نفرمودی و از فاتحه تقریر ساعی خاتمه غرض او مشاهده کردی و روشن بگفتی که: مطلع این سخن از فلان حالتست و مقطع به فلان جا میرسد.

القصه، کلمات سعایت به سمع وزیر رسید، و اگرچه ملک اظهار نکرد و اثر هیچ تغیّر ظاهر نشد، خواجه جمال از عوادی «من یسمع

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یخل» «۱» مستشعر شد و چون در ماه تیر سنه ۵۷۷ خراجی موافق سنه ۵۸۵ ملک عزم کوبنان کرد، بعضی حشم در خدمت رکاب او به در کوبنان آمد و اکثر در زرند به رفع غلات مشغول شد.

چون ولایت زرند اقطاع حشم غز بود، و خواجه جمال در زرند و نواحی ضیاع و املاک بسیار و حصص و عقار بیشمار داشت، و غز وقت ارتفاع بر سمت ایفاء و سنن ارعاء «۲» نمیرفتند و رعایت جانب وزیر نمی‌فرمود، و خمس و عشر دیوانی چنانکه از حصص آحاد رعایا میگرفتند از آن وکیل او فرو نمیگذاشتند، بل در آن مبالغت زیادت

---

(۱)- من یسمع یخل، کسی که چیزی شنید اندیشه و خیالی خواهد کرد.

(۲)- ارعاء، رعایت کردن.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۷۳

می‌نمودند، و با زیار و متصرف «۱» را میرنجانیدند، و درین سال بر معتاد تعدی استمرار مینمودند و جانب وزیر مهمل میداشت.

و کلا این حال انهاء کردند، و خواجه بر در کوبنان قصه غصه خویش به سمع ملک رسانید، و اصدار مثال فرمود که دست تعرض کوتاه دارند و جانب مراعات مرعی. صدور مثال هیچ اثر نکرد، بل در تعذیب و کلا و بازیاران وزیر بیفزودند! و نصیب «۲» غله تمام برداشت.

خواجه جمال روز خروج از بردسیر بر عزم کوبنان مراسم تیقّظ تقدیم فرموده بود و خانه خود را خالی کرده، و اکثر رختی [که] داشت به زوایای خفا ودیعت نهاده، بر در کوبنان آن استخفاف غز در زرند اضافت سعایات سابق به بم شد، و خواجه جمال دل بکلی از مقام کرمان برگرفت و جهد کرد که در معسکر در کوبنان آیت «فررت منکم» «۳» برخواند، مسیر نشد.

ملک، روزی بیست، بر در کوبنان بود. چون استخلاص آن در کار نبود روی باز دار الملک نهاد، خواجه جمال در زند با ملک گفت که: حشم آنچه حاصل دید از غلّه من برد، اگر منکری بر باز یاری مانده است بی‌حضور من محصّل نشود. به رخصت و فرمان یکهفته توقف کنم که نان سرهنگان حصار زرند این خواهد بود. ملک او را رخصت توقف داد.

خواجه بر عزم گریز در حصار شد- و بعضی از حشم هنوز در حوالی حصار بود و بریشان گذشتن متعذر- خواجه ناچار در حصار ماند بی‌اسباب محاصره؛ نه ذخیره‌ای تمام و نه لشکری متفق و نه سلاحی مهیّا و نه مشیری دانا، دو سه شخص از رستاق زرند او را بر آتش غدر می‌نشاندند و باد خطر میداد، تا آب اخلاص او در

---

(۱)- متصرف، درینجا ظاهرا بمعنی پیشکار است.

(۲)- نصیب بمعنی بهره و حظ و محصول است.

(۳)- فَفَرَرْتُ مِنْکُمْ لَمَّا خِفْتُکُمْ فَوَهَبَ لِی رَبِّی حُکْماً وَ جَعَلَنِی مِنَ الْمُرْسَلِینَ (آیه ۲۰ از سورهٔ الشعراء) گریختم از شما چون ترسیدم از شما، پس بخشید، مرا پروردگارم حکم، و گردانید مرا از پیغمبران.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۷۴

خدمت ملک تیره کردند و آبروی او بر خاک ریخت.

چون ملک از استماع این اخبار بدظنّ شد، ضرورت شد معاودت زرند فرمودن و به دو سه روز این مهم را کفایت کردن. چون ملک به در حصار زرند رسید؛ هم به غدر، سرهنگان حصار، خواجه را بیرون آوردند، و خواجه به اختیار خویش تیغ و کرباس برداشت، خدمت ملک شده، او را عفو فرموده، امّا مقید باز بردسیر آورد.

گفتار در مخالفت سابق محمد بن میمون و علاء گنگ رؤساء مزاج و رسوخان، راسو خان و رفتن ملک از جهت گوشمال ایشان، و اطلاق خواجه

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

جمال از حبس و زندان

چون ملک از بردسیر آمد، هنوز پهلو بر فراش سکون ننهاده، خبر دادند که علاء گنگ و سابق محمد بن میمون- که رؤساء مزاج «۱» اند- قوم خویش را از اداء خراج معهود و خروج از عهده مال مضروب منع میکنند، و هرکس قلعه‌ای می‌پردازند و پناهی می‌سازند.

ملک، نمد زین خشک ناشده بر رخش طلب نهاده، روی به ولایت مزاج آورد، و جماعت متمرّدان از عقل زایل بر قلل رواسی «۲» بی‌ذخیره و آب، خیمها زده بودند و عزم تمانع مصمّم کرده، به مدت یکهفته ایشان را چون عقاب از آن عقاب «۳» فرود

---

(۱)- این قلعه ممکن است همان آبادی مریچ [با فتح میم] باشد که از رستاق کوه شهری کهنوج و نزدیک منوجان است، دهی بنام مزنگان نیز در ساردویه داریم، و بهرحال نمیتوان تصور کرد که مقصود قلعه مزایجان لار باشد، چه از ما نحن فیه خارج است.

(۲)- رواسی، جمع راسیه، کوه‌های بلند و مرتفع.

(۳)- عقاب، [با کسر عین] جمع عقبه، بمعنی گدار و گردنه صعب العبور.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۷۵

آورد، و حکم تأدیب و تحریک- از غارت غله و استخراج اموال مصادره- تقدیم فرمود، و به خاینان امان داده رایات منصوره، به بشارت «نصر من اللّه و فتح قریب»، باز بردسیر خرامید.

و در رجب سنه ۵۸۵، روزی در اثناء عشرت و مجلس لهو، با ندماء حاضر گفت:

- «مدتی شد تا خواجه جمال محبوس است، و با کمال اجمال و احسان او با مردم، هیچکس قدم در راه تخلیص او نمی‌نهد و زبان شفاعت نمیگشاید، اگر من به واسطت رحمت و شفاعت کرم خویش او را خلاص دهم مرا چگوئید؟»

ندماء جمله در سجود و خدمت افتادند و عذر سکوت، هیبت بارگاه جلال، نهادند.

پس بفرمود تا او را حاضر کردند، و بنواخت، و تفویض منصب وزارت و وکیل دری مخصوص داشت، اما املاک و ضیاع او را بازنداد و به خاص گرفت.

گفتار در متابعت کردن عماد الدین مغونی، و رفتن ملک دینار به جیرفت، و از آنجا نهضت جانب هرموز کردن، و تسخیر قلعه منوجان

عماد الدین مغونی که شحنه جیرفت بود بعد از تمرد بسیار و چند نوبت محاربه با ملک و حشم، از خواب غفلت برآمد و به چشم انباه راه رشاد و سداد بدید و قصّه حال خویش بر ملک عرض داد، و انهاء کرد که: «ولایت هرموز «۱» همیشه همواره در اعمال جیرفت معدود بوده است، و امیر لشکری که والی ساحل بود و آباء او، نائب و گماشته اسلاف ما، و قلاع

---

(۱)- هرموز، نام بندری بوده است در کنار دریای عمان، در مغرب میناب و برابر جزیره هرمز و قشم که بسیار آبادان بود و ظاهرا در محل همین آبادی امروزی که شاه بندر خوانده میشود قرار داشته است.

حدود العالم گوید: «بر نیم فرسنگی دریای اعظم است، جای سخت گرم است و بارگه (پیش بندر) کرمان است». ملوک قلهاتی هرموز در قرن هفتم هجری در تاریخ ایران شهرتی داشته‌اند. ظاهرا بعد از مهاجرت مردم آن به جزیره هرمز، نام شهر به این جزیره داده شده است. رجوع شود به ملاحظات آخر سمط العلی بقلم مرحوم اقبال آشتیانی ص ۱۲۶ و ۱۲۸ و مقاله نگارنده در نشریه فرهنگ کرمان (۱۳۳۳)،

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۷۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سواحل قلعه منوجان «۱» در دست کوتوال مغون، از جهت آنکه بعد از فوت ملک طغرل و فترات جیرفت و تضییع اموال قمادین، قافله عراق گذر به ثغرتیز «۲» که از اعمال والی جزیره است انداختند و مدتی شد که از ثغرتیز «۲» گذر باز آن فرضه افکنده‌اند، و ایشان را از آن اموال بسیار و ثروت بیشمار و ذخایر وافر جمع شده است؛ از صوب معرفت تنکب می‌نمایند و [از] استقبال مواد مودت تجنب می جویند؛ و پادشاه کرمان را از زر خراجی و اسب تازی ولایت هرمز، خراجی مفنّن و قانونی معیّن بوده است، و چند سال شد تا یک درم به کس نداده‌اند و التفات به هیچ آفریده نکرده، اگر ملک- به طالع همیون و اختر میمون- نهضت گرمسیر فرماید، خراج چند ساله از آن قوم استخراج توان کرد. و اگر به سعی جمیل ملک، حق باز نصاب استحقاق آید، توفیقی باشد موجب ثواب جزیل».

ملک چون نام زر خراجی و اسب تازی شنید در ماه آذر به جیرفت رسید، و عماد الدین بخدمت پیوست، و ملک و حشم را به مضایق و مداخل کوچ و بلوص «۳» در کشید و به پای قلعه راسو خان «۴» برد. و از سیف ابو بکر بو الحسن استخراج خراج کردند.

---

(۱)- منوجان [با کسر میم]، از دهات کهنوج جیرفت است که در جنوب کهنوج و میان میناب و رودبار واقع است. در حدود العالم بصورت منوگان آمده است و گوید طعام مردمش گاورس است و ایشان را خرما بسیار است. تا کهنوج حدود ۱۲ فرسنگ فاصله دارد.

(۲)- در اصل: بعرتر (؟) و به قرینه تصحیح شد، و تیز (طیس) بندری است در نزدیک چابهار در منتهی الیه دریای عمان و در قدیم آباد بوده است.

(۳)- در اصل: بلوط، و در باب کوج و بلوچ در آخر کتاب توضیح داده خواهد شد.

(۴)- راسو، دهی است، در حدود رودخانه لولیان، و حوالی مکان و چاه قربان و نزدیک کوه زندان، که راه بم به بمپور از آن میگذرد و از بم تا آنجا حدود ۳۰ فرسنگ راه است.

کلمه خان (کان)، همان پسوند معروف فارسی است که معنای منزل و محل و یا چشمه و منبع و معدن میدهد، از نمونه خوانسار، گاوخانی، خان سرخ.

و من عقیده دارم که کلمه معروف (کهن، با فتح کاف و سکون هاء) که در نواحی حدود سیرجان و پاریز به معنای قنات است، با همین کلمه کان و خان از یک ریشه است.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۷۷

و از آنجا قصد منوجان کرده، قلعه آن به رسوائی تمام گشاد، و فتحی مشتمل بر قتل و احراق و شکنجه و ارهاق دم اعادی روی نمود، و از قلعه پانزده سر اسب تازی به اصطبل ملک رسید، و انواع اموال بی‌قیاس به دست حشم افتاد، و آنچه بسوخت از نیل و بقم و انواع عقاقیر- خود قیاس ندارد.

و درین اوقات رسل والی هرموز بر تواتر و توالی میرسید و تقبّل مال خراج میکرد، تا مگر رایات منصوره هم از آن سرحد باز گردد و به در هرموز نشود. و رغبت ملک، ازین استشعار، در اقدام زیادت میشد، و عماد الدین نعل تحریض در آتش می‌نهاد تا ملک را به در هرموز فرود آورد، هزار دینار خراجی مقرر شد و به خزانه رسید، و قلعه منوجان باز دست عماد الدین داد، و ملک بر وفق مراد تحویل باز بردسیر کرد.

گفتار در عزل خواجه جمال از وزارت، و رجوع نیابت بدو، و تفویض وزارت به ناصح الدین

ناصح الدین ابو زهیر خواجه‌ای بود از نرماشیر، بزرگ و محتشم، و شربتهاء عذب ایام چشیده، و ضربتهاء عذاب روزگار کشیده، و

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در معانقت اعمال بم عمرها گذاشته؛ سابقعلی چندگاهی او را استنهاء کدخدائی خود داده بود، و پس او را از معارج عمل به مهابط عزل افکند و در مخالب ذیب «۱» تعذیب داده.

چون ملک دینار از خراسان به بم رسید، ناصح الدین به خدمت وی پیوست و تقلّد وزارت او نمود، و یک دو سال- که بر صحرا بود- مرتّب دیوان و مدبّر ملک، قلم و رای او بود.

چون قوام الدین مسعود از سیستان باز به کرمان رسید؛ سابقعلی، صفت بزرگی او و آنکه وزارت سیستان بدو مفوّض بود، انهاء رأی ملک کرد. ملک او را استدعا فرمود، و چون به خدمت رسید کسوت و خلع «۲» وزارت از ناصح الدین خلع کرده، در قوام الدین پوشید، و ناصح الدین را بدست او داده او را دیگر باره در پای

---

(۱)- ذیب، ذئب گرگ

(۲)- جمع خلعت، لباس رسمی و پوشش وزارتی.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۷۸

پیل افکندند و عذابها نمود و مالها ستد.

چون شهر مسلّم شد، او را در شهر آوردند و محبوس داشت. و چون قصر حیات قوام الدین منهدم شد و همای هوای وزارت، آشیان، باز سرای حشمت خواجه جمال برد، «۱» ناصح الدین را از ملک بخواست، و او را به خانه خود برده در منزل اعزاز فرود آورد، و بر خوان نعمت و ناز نشاند. چون شعار استشعار برکشید و بر فراش انتعاش بیاسود و ایمن گشت، او را به نیابت عمل خود به نرماشیر گسیل کرده تشریف و اسب داد، و اسباب سفر بساخت.

چون سالی دو برآمد و ملک به در بم نزول فرمود. حسّاد خواجه جمال- که غلغل قدیم داشتند- تقریر ملک کردند که خواجه جمال را در کیسه ثروت، قراضه‌ای نمانده است، و از افنان «۲» استغناء او اجتناء ثمره مرادی متصوّر نه، و ناصح الدین، امروز خرجی «۳» است پر از خراج مقدرت و برجی است پر افراح میسرت، اگر و شاح وزارت از بر خواجه جمال برآورند و در گردن ناصح الدین افکنند، همانا که تمشیت امور ممالک بر نهج صلاح آسانتر گردد.

چون ملک [این بشنید] میل در چشم وفا کشید، و اوزار وزارت بر ناصح الدین نهاد، و منصب نیابت به خواجه جمال داد.

گفتار در توجه رایات منصوره ملک دینار ببم و رفتن سابقعلی بخراسان و درآمدن بم بحوزه تصرف دیوان

اشاره

از جهت آنکه ولایت نرماشیر و نسا و ریقان- که مستغلات ولایتست- همه غز داشت، و غیر از شهر بم و نواحی شقّ «۴» چیزی در دست سابقعلی نمانده بود، کار بم هرروز منکسرتر میشد و مقیمان ولایت از عوادی قحط و دواعی قسمت، جلا میکردند و به سیستان و دیگر اطراف میشد، و ذخیره‌ای که سابق در سوابق ایام و سوالف اعوام گرد کرده بود، روی در انحطاط نهاد.

---

(۱)- در اصل: جلال بود؟

(۲)- افنان، جمع فنن [با فتح ف و نون]، شاخه راست و مستقیم.

(۳)- خرج [با ضم خاء]، خرجین، جوال، جادان.

(۴)- مقصود شق بم است یعنی نواحی جنوبی و جنوب شرقی کرمان.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۷۹

و ملک در ماه اردیبهشت سنه ۵۸۰ خراجی «۱» مخیّم دولت به در بم برد، و بر رقعه مخاصمت، مهره مقاومت باز چید و کعبتین قتال بگردانید، چون سابق به بصر بصیرت در کار متزلزل و قحط شامل و انبارهاء بیحاصل و حشمی از گرسنگی متکاسل نگرید، دانست که روزگار- بر معهود عادت- استرداد ودیعت خواهد کرد.

[بیت]

خوش خوش از من جهان هزل و مجازعاریتها همی ستاند باز با خود گفت: «ای علی، روزگاری که ترا از بیدقی به درجه فرزینی رسانید، رخ از [تو] برتافته، و اقبال دو اسپه از دیار تو عزم رحیل دارند، اگر عرصه مقاومت «۲» ننوردی، «۳» خود را در پای پیل تنکیل اندازی. این نوبت سنگ وقاحت بر روی بستی و باقی رعیت را آواره کردی، و چند مرد مسلمان و سرهنگ جلد را بباد دادی و اگر به قدر توشه خود و مردان، غله [ای که] داری خوردی، دیگر نوبت چون کنی؟ این غربت خانه را بگذار. بیست سال پادشاهی کردی، اگر مهلتی در عمر مانده است باقی گو رعیتی «۴» باش، حیات در هزیمت بهتر از مرگ بر سر غنیمت».

بیت:

چون میگذرد، هوای دل میرانیم‌چون برگردد عنانش برگردانیم کس پیش ملک فرستاد که: «آنچه روزی من بود- از کرمان- خوردم، و صیتی نیکو دست آوردم، دنیا قحبه است، با کس قرار نکرد! یوما عند عطار و یوما عند بیطار. «۵»

عزم من بر مراجعت خراسان و ملازمت خانه خویش جزم شده، اما

---

(۱)- برابر با ۵۸۷ هلالی.

(۲)- در اصل: چهره مقاومت (؟)

(۳)- در اصل: بنوزدی (؟)

(۴)- در اصل: کورعین باش، تصحیح متن از مرحوم قزوینی است.

(۵)- روزی پیش عطار و روز دیگری نزد بیطار است، و در واقع اصل این مصراع است:

که این عجوزه عروس هزار داماد است ...

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۸۰

درین ولایت اسباب و املاک بسیار دارم، اگر پادشاه در معاملت سر مجاملت دارد، من آزادوار از سر ولایت برمیخیزم «۱» و ضیاع و اشقاص خود تسلیم وکیل خاص میکنم، ملک نیز بر جاده جوانمردی برود و مرا چندان چهارپای دهد از اسب و شتر، که رخت من و یاران، از بیابان بیرون برد».

ملک را این سخن. موافق مزاج و خوش آمده بفرمود تا در عوض ضیاع و عقار او، به قیمت، چهارپای بدادند. سابقعلی رخت و قوم خویش برداشت و روی به جانب سیستان نهاد. و علایق او از کرمان بریده شد.

ملک روزی چند در بم مقام فرمود، و عزم بردسیر فرمود، و پسر مهین خویش را، علاء الدین فرخشاه، به بم فرستاد. چندگاهی مقام کرد. او را آن هوا موافق طبع و ملایم مزاج نمی‌آمد. استعفا خواست. ملک او را رخصت مراجعت بردسیر داد، و پسر کهین، عجمشاه، را آنجا فرستاد.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گفتار در ذکر احوال کوبنان بعد از مصاف راور، و درآمدن آن بلده در تصرف ملک دادگر عدل گستر

مجاهد الدین محمد کرد والی کوبنان را چند پسر بود:- مهین ناصر الدین ابو نصر جوانی فاضل، فقیه، زاهد؛- و دویّم تاج الدین، پسری چالاک، محبوب، جوانمرد، مذکر. و چون از حضرت کرمان در زمان ملک ارسلان ولایت کوبنان و راور و بافق و بهاباد به اتابک یزد دادند «۲»، از جهت صید مجاهد و قید ولایت، اتابک خود دلّال شد، و دختر سعد الدین- که کدخدای و خواجه او بود- در حکم تاج الدین کرد، و علایق وصلت در میان افکند تا میل هواء مجاهد از کرمان زایل شود؛ و بدین سبب، تاج الدین در معادات غز غالی بود و ولایت خود را از حشم یزد خالی نمیگذاشت.

چون ترکان یزد در راور از ملک هزیمت شدند، به کوبنان رفتند، و امیر حیدر- چنانچه سبق ذکر یافت- از خراسان به خدمت ملک پیوست، سرحد راور و کوبنان

---

(۱)- در اصل: من آزاد و آزار سر ولایت نیز میخرم (؟)

(۲)- اتابک یزد در این وقت ظاهرا عز الدین لنگر بوده، هرچند اتابک سام هنوز حیات داشته است.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۸۱

او را ناپاره فرمود، و استخلاص کوبنان به فرط فرزانگی او منوط گردانید. و امیر حیدر مقام باز راور برد، و در نواحی کوبنان هرجا حصنی و دزی بود در دست میگرفت؛ و مجال کوبنان تنگ میشد، و رعیت معذّب.

دیگر باره ملک با جمله حشم از راه انار و کنس؟ «۱» به بافق آمد و از آنجا به در کوبنان، و در استخلاص آن سعی نمود، و چون تیر قصد به هدف اصابت نرسید، امیر حیدر را ملازم چهار سوی محاربت گردانید و خود باز دار الملک آمد.

روزی چند بگذشت، امیر حیدر استمداد فوجی از حشم نمود تا دست دیگر برآزماید. ملک پسر خود را، فرخشاه را، با جمعی لشکر بفرستاد، و بر در کوبنان بازار جنگ بازچید و متاع ارواح را بر مهبّ ریاح نهاد.

قتل تاج الدین

و چون قضای الهی سابق بود، لا مردّ لحکمه و لا معقب لقضائه «۲» تاج الدین سواره بیرون آمد، و بر صحراء کوبنان با غز جنگ در پیوست. سواران غلبه کردند.

تاج الدین در میان بساتین پناه باز حایطی «۳» برد بر ظن آنکه او را مخرجی باشد، و نبود. غز در وی رسیده او را همانجا هلاک کردند، و سر او را پیش ملک به شهر فرستاد.

در کوبنان ازین حادثه احوال قیامت ظاهر شد، و آفتاب هردلی منکسف، و سرو هرقامتی منعطف، چه آن جوان میوه دلها بود و روشنی دیده‌ها، و رعایا در دایره هوای او مجتمع، و کلمات بر شایستگی و کیاست او متفق.

---

(۱)- کذا، و چنین آبادیی درین حوالی نتوانستم بیابم، محتملا همان کتکویه است یا کشکوئیه از دهات سبلوئیه زرند، و از همه مناسبتر ممکن است در اصل «شمش» باشد که در شمال انار قرار گرفته است، و درینجا بدین صورت تحریف یافته.

(۲)- بازگشتی به حکم خداوند نیست و برگشتی به قضا و قدر آن نه.

(۳)- حایط، دیوار.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۸۲ دریغا میر تاج الدین دریغاکه بس شادی ندید او از جوانی

و لیکن رادمران «۱» جهان، پاک‌چنین باشند کوته زندگانی «۲» چون ازین واقعه پشت اهل کوبنان شکسته شد، با امیر حیدر صلح

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کردنـد، و ناصـر الـدین به خـدمت پادشـاه پیوست و او را بر بیگناهی برنجانیدنـد، و چنـد روز محبوس داشت، و چون خلاص یافت کوبنان را وداع کرده رو به خراسان نهاد:

محترم و مکرم، و ذکری در شمول علم و سداد سیرت سایر، و عنایات سلاطین درباره او وافر.

گفتار در ذکر ملاقات ملک دینار با ملک جزیره قیس، و اراده غدر حشم غز با ملک دینار، و خلاصـی ملک بتدبیر بسیار از دست آن جمع غدار جفا کار

تا گذر قوافل عراق از ثغرتیز «۳» باز فرضه هرموز افتاد پیوسته [میان] ملک قیس «۴» و امیر هرموز تیغ مناوات مسلول «۵» بود و طریق مصافـات مسـدود. چون ملـک دینـار- چنـانچه سـبق ذکر یـافت- قصـد هرموز کرد؛ ملـک قیس این حـالت را نهزتی تمام و فرصتی برحسب مرام دانست و رسل و قواصـد به ملک دینار روان داشت و انهاء کرد که: اگر ملک فرضه هرموز به من ارزانی دارد، هرسال صد هزار دینار زر خراجی و پنجاه سر اسب تازی بدهم، و ملک دینار او را به انجاح این حاجت اجابت فرمود و وعده اتمام آن داد، و غرض ملک آنکه از هردو جانب مال کشد و مقصود خود حاصل کند!

و تحف و طرف ملک قیس به حضـرت ملک دینار متواتر شـد، و جوانب صـداقت چنان معمور که ملک قیس التماس التقاء و سؤال اجتماع پخت.

---

(۱)- در اصل: راه مرد آن جهان، و صحیح آن راد مردان جهاندار است.

(۲)- در واقع تحریف از شعر معروف دقیقی است:

دریغا میر بو نصرا، دریغاکه بس شادی ندیدی از جوانی

و لیکن رادمردان جهاندارچو گل باشند کوته زندگانی (گنج بازیافته، تألیف دبیر سیاقی، ص ۷۵ بنقل از تاریخ بیهقی)

(۳)- در اصل: تعربر

(۴)- قیس، کیش جزیره ایست در خلیـج فـارس حوالی بنـدر عسـلو، ولی گمان بنـده اینست که مقصود جزیره قشم بوده است که تا هرمز فاصله‌ای ندارد، نه کیش.

(۵)- کشیده و آخته

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۸۳

ملاقات ملک دینار با حاکم قیس

ملک دینار چون به گرمسیر رسـید، دانست که «فی الحرکـة البرکة»، «۱» رسول خویش فرسـتاد و میعـاد ملاقات معین گردانیـد و به نـاحیت بر غربی هرموز- که آنرا «خورابراهمی» گوینـد- آنجـا میقـات تلاقی ساختنـد، و ملک قیس دزورق به لجه دریا برآمـد تا به نزدیکی ساحل، و ملک دینار اسب در آب رانـد تا آنجا که آب به رکاب رسـید و به قدر یک آماج، یک دیگر را سـلام کردند، و پرسش نمودند، و سخن گفتند.

پس ملـک قیس از لطـایف اقمشه دریـائی، و طرایـف امتعه هنـد بـاری، و آلات مجـالس، و اوانی زر و سـیم، و لآلی ثمین، و نقود مختلـف، و فرش و طرح و خیمـه بر ترتیب خزانه و اصـطبل و فرّاشـخانه و مطبـخ و غیره، همه را اسـباب ملکی نـو و کدخـدائی تـازه فرستاد، و یک پاره خز مضاعف و یک خانه سیاه و یک خانه سرخ «۲»، و خدمتهاء شگرف کرد. و هدیهاء عجب فرستاد، و خواص و حرم سـرای را هریکی علیحده نقدی فرسـتاد، و تحفه‌ای لایق داد، و تشـریف شگرف فرمود. اتفاق این التقا در شهر صفر سنه ۵۸۹

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

هجری افتاد.

پس چون از هرموز مال قرار بگزاردند ملک روی باز بردسیر نهاد، و ملک قیس را بر ساز «۳» طمع، ابریشم امید گسسته شد.

توطئه علیه ملک دینار

و حشم غز را چون چشم بر نعمت هنی «۴» و مرتب سنی افتاد که ملک دینار را بی‌شاقّه کلفت و کوششی عفوا صفوا بدست آمد- چنانکه عادت معهود و سنّت مألوف غز است در قتل ملوک- سخن در مجمجه افکندند و آواز در همهمه. و ملک دینار بر حرکات سخط و رضاء قوم خویش واقف بود و در میان ایشان زندگانی به جادوئی میکرد- چه در کرمان به چند نوبت بر قتل او متفق شدند:

- یک نوبت در جیرفت اول سال ملک ملک دینار که قافله عراق دو هزار دینار

---

(۱)- در حرکت برکت است.

(۲)- ظاهر مقصود چادر، یعنی سیاه چادر و خیمه بوده است.

(۳)- در اصل: نیاز طمع.

(۴)- در اصل: شتی.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۸۴

زر بفرستاد، و ملک دینار خواجه جمال را بدرقه قافله به هرموز فرستاد، و حشم نصب «۱» زر فرستادند، ملک زر برگرفت و از جیرفت به دو شبانروز به بردسیر آمد، حشم از غضب به هرموز شدند و شتران قافله عراق بزد.

- و دیگر نوبت بر در سیرجان «۲» غلو کردند و قصد ملک و اصحاب قلم پیوستند، و به انواع احتیال از آن ورطه جست.

- و سیوم نوبت، آنجا دست تغلّب برآوردند و پای تسلط پیش نهاد، تا آن معاملت که باقر اغر و محمد پدر ملک دینار، و غیرهما، کرده‌اند با این نیز کنند، و غرنبه «۳» داشت و به سکون نمیتوانست آمد.

و ملک دینار پادشاهی بود حیول، ایشان را به لطف و وعده مراعات تسکین فرمود، و هم شبی برخاست و خزانه برگرفت، و به دو روز به جیرفت آمد، و از جیرفت خزانه را به بم فرستاد! چون حشم به جیرفت رسید، ملک عزم بردسیر کرد، و حق تعالی او را از حبایل مکر و غدر ایشان خلاص داد.

---

(۱)- جمع نصیب، سهم و بهره.

(۲)- ظاهرا دروازه‌ای بوده است در جانب غربی شهر کرمان بنام دروازه سیرجان، که راه بطرف سیرجان میرفته است، نه اینکه مقصود دروازه‌ای در شهر سیرجان باشد و توطئه در سیرجان اتفاق افتاده باشد.

(۳)- (با ضم غ و راء) بانگ و فریاد و شور و خروش. (برهان قاطع)

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۸۵

گفتار در وفات ملک دینار و جلوس پسرش علاء الدین فرخشاه

اشاره

ملک دینار در ماه ذی قعده سنه ۵۹۱ هجری به علت سرسام سرد رنجور شد و و طبیب را غلط افتاده پنداشت که علت گرم و

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خشکست؛ مداواۀ به طلاء شیر زنان میکرد، و دایم چند زن شیر بر سر او میدوشیدند، چون مدت عمرش منقضی شده بود، در روز یکشنبه نهم شهر ذی قعده سنه ۵۹۱ از مرکب بقا نزول کرد و در حجره فنا شد. و از وفات او باز روز انس و سکون به زردی رسید، و شب محنت مظله «۱» ظلمت برکشید:

[بیت]

بازار مملکت به وفاتش شکسته شدبر خانه وجود در امن بسته شد
رفت آن شهی که رستم این کارزار بوداعداء او همیشه ازین کارزار بود
در دور ملک خویش به کرمان مادرون «۲»صد گیو و طوس و رستم و اسفندیار بود
باد اجل چو سرو امل کندش از چمن‌درمان چه سود؟ واقعه افتاد و کار بود!

ای روزگار بو العجب، آخر چه لعبهاست‌بردی ز ناگه آنکه یل روزگار بود دولت اهل کرمان آن‌که حشم غز در گرمسیر بود و از امراء، سیف الدین الب ارسلان، مندک و شرذمه‌ای از حشم حاضر، پسر مهین او علاء الدین فرخشاه

---

(۱)- در اصل: مظلمه.

(۲)- در اصل تا درون، و تصحیح ما هم تعریفی ندارد!

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۸۶

به حکم ولیعهدی، بر تخت ملک و سریر سلطنت و عرش دولت مستوی شد.

و به حکم آنکه چند روز پیش ازین حادثه میان سرهنگان درگاه و حشم حاضر مناقشتی رفته بود، غز هراسان بود، تا خویش را از شهر بیرون افکند، و شهر را باز سرهنگان و فرخشاه گذاشت.

بعد از دو سه روز، سیف الدین الب ارسلان را استمالت کردند و تسکین دادند و باز شهر آورد. و چون یکشب مقام کرد، روز دیگرش دل قرار نگرفت- «و الخائن خائف»- از شومی معاملت خود می‌ترسید، از شهر بیرون جست، و شد.

و ملک فرخشاه پادشاهی بود که ادمان شراب ستاره وجودش در برج تزلزل راجع میداشت، و از طبع سلیم و عقل سقیم، هرچه با وی گفتندی از خیر و شر درگرفتی.

بنای قبر ملک دینار

ناصح الدین ابو زهیر- وزیر ملک دینار- او را تقریر کرد که «ترا چیزی میباید کرد و بناء مدرسه فرمود و به فلان دانشمند داد، و پدر تو غم مرقد خویش نخورد و در سرای آخرت خانه‌ای نساخت، و در سرای دار الملک مدفونست، او را بقعه و مشهدی میباید ساخت». بر مقتضی حکم او هردو بنا فرمود.

قتل زوجه ملک دینار

امین الدین ابو الخیر خازن او را بر هلاک خاتون خراسان، «۱» که زن پدرش بود، اغراء کرد و بر مجرّد هواء او آن عورت بیگناه را، روز بیست و چهارم ذی قعده مذکور «۲» خنق فرمود.

فرخشاه را یک هنر شگرف بود که غز را دشمن میداشت، و از صحبت ایشان نفرت مینمود، و از افعال نامحمود ایشان متوحش میبود، چون از عزاء، پدر فارغ شد، کار شرب مدام مدام «۳» پیش گرفت:

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(۱)- ظاهرا مقصود دختر ملک مؤید و خواهر طغانشاه بوده است و با این حساب فرخشاه قاعدهٔ از زنی دیگر و احتمالا از خاتون کرمانی باید بوده باشد.

(۲)- یعنی ذیقعده ۵۹۱

(۳)- مدام، با فتح اول شراب

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۸۷ انّ الشباب و الفراغ و الجدةمفسدة للمرء، ایّ مفسدة «۱» و در خزانه باز نهاد، و پنجه تبذیر بگشاد، و آن مالها که ملک دینار، دینار دینار، به صد هزار خون جگر جمع کرده «۲»، با اهل و نااهل میداد:

یعطی و یمنع لا بخلا و لا کرما «۳»قد یجمع المال غیر آکله

و یأکل المال غیر من جمعه «۴»

و از خواص ندماء او، سعد الزمان منجم مستوفی پدرش، و امین الدین ابو الخیر خازن- شوهر دایه‌اش.

و امیر عز الدین زکریا [با] غز در بافت بود، رغبت خدمت ملک نمود، و به شهر آمد، و فرخشاه از امراء غز او را تمکین کرده، اسم اتابکی بر وی نهاده، چند سرهنگ که برگزیده و برکشیده پدرش بودند همواره در خدمت او حاضر، و از جمله سرهنگان چهار شخص در پیش افتادند، و پای بر درجات ترقی نهاد، و سینه رعونت بفراشت.

و دیگر سرهنگان خراسانی را به مال ملک دینار در تحت حکم خویش آورد، و از عوام و ارذال و رنود و ابطال شهر، جمعیتی کثیف را، شمشیر بر میان بستند، و آهنی به دست دادند، و ازو سرهنگی برساختند! و کار سرهنگی در شهر رونق گرفت. و ترکان کرمان و خراسان چون غلبه و تظافر ایشان دیدند در ساختند، همه همدم و همقدم شدند، و بر فرخشاه تحکّم میکردند، و در مطالبت مال مبالغت مینمودند.

(۱)- همانا که شراب و آسایش خاطر و ثروتمندی برای آدمی مفسده‌ای است و آن نیز چگونه مفسده‌ای!

(۲)- و ملک دینار در باب زر بر مادر و فرزند خویش رحمت نکردی و از قول او گفته‌اند که: اگر من درستی زر در پیشانی پسر خویش بینم، پیشانی او بشکافم و زر بیرون آرم.

(المضاف ص ۵)

(۳)- می‌بخشد و خست میکند، نه از روی بخل و نه از جهت بخشندگی (بیجا می‌بخشد و بیجا خست دارد.)

(۴)- همانا، مال و خواسته را کسی جمع میکند که خورنده آن نیست، چنانکه همان مال را کسی میخورد که آنرا گرد نیاورده است، و بقول یزدیها، «قصور سر سفره، نیاز سگ و گربه»

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۸۸

توطئه سرهنگان

فرخشاه نفسی ازین شکایت با امین الدین خازن برآورد، از آنجا که رکاکت رأیش می‌بود، گفت «این سهل کاریست: این ساعت، من شتربانان را بخوانم و در سرای پنهان کنم، سرهنگان را حاضر سازم، و همه را در قبض آرم»!

سرهنگان را از این تدبیر لطیف و رأی شریف خبر شد، اول گرد دروازه چهارگانه و قلعه دوگانه برآمدند- و همه در دست سرهنگان بود- کار به آن محکم کردند، و به معتمدان خود سپردند، آنگاه به در سرای ملک آمدند، و بو الخیر و و سعد الزمان را هلاک کردند، و زکریا را محبوس داشت.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و با ملک گفتند: این سه شخص سبب فساد کار و زوال ملک بودند، ایشان را از پیش برگرفتیم تا ماده فتنه منفصم «۱» شود. پس فرخشاه را مهجور گردانید [ند] و راه مردم از خدمت او مسدود، و چند شخص دیگر از کرمانی و خراسانی بعلت معرفت «۲» و مجالست فرخشاه، در مغاک هلاک افتادند.

چاشتگاهی در شهر غوغا برآمد که ملک، با مسعود کلاهدوز- که یکی از آن چهار سرهنگ بود- حصار میدهد: و آن‌چنان بود که آن سه سرهنگ دیگر بر خصمی مسعود متفق شدند، و خانه و منزل مسعود بر بلندی بود- به قرب قلعه- ملک فرخشاه را، مست، بر اسبی نشاندند و بیرون آوردند، و قصد خانه مسعود کرد.

بیچاره مسعود ازین تدبیر غافل بود، و از مرد و خیل او هیچ حاضر نه، ساعتی بکوشید و چند زخم خورده هلاک شد، و دو شخص او همچنین، و سرهنگان مقدم با سه شدند «۳»، و بی‌رخصت دست در انبار نهادند، و به کس و ناکس میداد.

روز نوروز سنه ۵۸۶ خراجی «۴» این سه سرهنگ و چند ترک التماس علم کردند، فرخشاه جشنی ساخت و ایشان را علم داد، و خصم خود را قوت افزود.

---

(۱)- در اصل منخسم (؟) و منفصم بمعنی منقطع آمده است.

(۲)- در اصل: معروف.

(۳)- یعنی دو تن بودند و سه تن شدند.

(۴)- برابر با ۵۹۳ هلالی.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۸۹

گفتار در التجاء فرخشاه به حضرت خوارزم، و توجه ارسلان خان سبط خوارزمشاه به جانب کرمان، و فوت فرخشاه در کرمان، و مراجعت ارسلان خان بوسیله فوت فرخشاه، و گرفتن غز سر بیابان از زنوقان

اشاره

ملک فرخشاه در بدو جلوس بر تخت از جهت نفرت غز و وسیلت معرفتی که در حضرت خوارزم داشت- چه پدر او را وقتی به نواء به حضرت خوارزم فرستاده بود- نیت بر استمداد حضرت خوارزم مقصور گردانیده قواصد گسیل فرمود و کتب خدمات مشتمل بر ایثار ولایت و عرض خطبه و سکّه فرستاد. چون مدت اغاثت متراخی شد و کار فرّخشاه در تزلزل افتاد، سرهنگان، قاضی ولایت را به رسالت حضرت خوارزم فرستادند و به راهی مجهول روانه کرد.

چون حاکم ولایت صدری مذکور بود بدین تجشم نموده آمد «۱». خوارزم- شاه، «۲» اکرام مقدم او را، سبط خویش ارسلان خان «۳» [را] با لشکری تمام گرد نامزد کرمان فرمود، تا زنوقان، که سرحدّ بیابیان است، آمد.

در صمیم تموز در ماه خرداد سنه ۵۸۶ خراجی موافق شهور سنه ۵۹۲ «۴» فرخشاه را تجرع مرارت غصه مضاف حرارت مداومت شراب شد و جگرش به زیان آمد، و از جفاهای سرهنگان بازرست.

بیت:

این نیست عجب که میدهم جان ز غمت‌گر زنده بمانم ز غمت آن عجبست

---

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(۱)- در اصل: نموده‌اند.

(۲)- علاء الدین تکش (متوفی ۱۹ رمضان ۵۹۶- حکومت مستقل از ۵۸۹)

(۳)- در باب ارسلان خان بن ملک خان بن تکش، رجوع شود به جهانگشای جوینی ج ۲، ص ۳۶

(۴)- درینجا، فرق میان سنه هلالی و خراجی شش سال شده است و یا باید سنه ۵۸۵ خراجی باشد و یا ۵۹۳ هلالی، و چون در صفحات بعد گفتگو از حوادثی است که در سال ۵۹۳ هلالی روی داده (مثل مرگ ملک خان ...)، قاعدهٔ این وقایع باید مربوط به ۵۹۲ بوده باشد، یعنی ۵۸۵ خراجی. مگر اینکه تصور کنیم درینجا، اختلاف سال شمسی و قمری موجب شده باشد که وقایع این ماه از سال ۵۸۶ خراجی با وقایع ماههای اواخر سال ۵۹۲ هلالی مطابقت پیدا کند.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۹۰

چون غز از حرکت لشکر خراسان با خبر شد، تجاسر نمودند، و به راور شدند، و سر بیابان فرو گرفت. ارسلان خان را چون معلوم شد که با قلّت آب بیابان و وفات فرخشاه و خصم بر سر راه، بیرون آمدن لشکر یک دفعه متعذر باشد، هم از آن منزل باز گردید و با خوارزم شد، و قاضی کرمان با وی موافقت کرد.

و غز این سال در بردسیر خرابی نه بر قیاس سالهاء دیگر کرد: بر هیچ ناحیت ابقا ننمود، هیچ زنده‌ای را نیافت که حلّه حیات او خلع نکرد. «۱» و حصار زرند بستد، و صد و بیست مرد از آن امیر حیدر هلاک کرد، و باز به حد بردسیر آمد، و تا اول ماه آبان مقیم شد، و پس باز گرمسیر رفت.

و در شهر، سرهنگان، معیار اسراف و کیل گزاف در خزینه و انبار بر کار نهادند و آنچه ملک دینار نخورد و به فرزندان نداد، به حلّاج و نسّاج و ندّاف و لوّاف میدادند، و رسل و قواصد به جانب خراسان و خوارزم متوالی میداشتند، و انواع تحف و اسپان تازی از اصطبل و خزانه به خدمت خوارزمشاه و پسرش ملک خان «۲»- که در نیشابور بود- میفرستادند.

---

(۱)- در اصل: کرد.

(۲)- ملک خان (ملک شاه) پسر بزرگ خوارزمشاه در ذیحجه ۵۸۹ از طرف پدر به حکومت مرو منصوب شده بود و پسر دیگرش، یعنی قطب الدین محمد (علاء الدین محمد بعد) پس از مرگ سلطانشاه (۵۸۹)، از طرف پدر به حکومت نیشابور رسید (ابن الاثیر ج ۱۲ ص ۴۵)، ولی آنطور که باز ابن اثیر در ذیل وقایع ۵۹۳ نوشته است، ملک شاه فرزند خوارزمشاه در ربیع الاخر همین سال در نیشابور درگذشت و درین وقت پدر، او را به حکومت نیشابور گماشته بوده است. این جوان، ولیعهد خوارزمشاه نیز بود و پسری بنام هندو خان ازو باقی ماند. خوارزمشاه بعد از مرگ ملک خان، پسر دیگرش قطب الدین محمد را ولایت- عهدی داد و هم او بود که پس از رسیدن به سلطنت گرفتار حمله مغول شد و در ۶۱۷ در جزیره آبسکون غریب مرگ شد.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۹۱

گفتار در بیان احوال عجمشاه پسر کهین ملک دینار که در بم می‌بودند «۱»

ملک دینار را اسپهسالاری بود، او را شجاع الدین سرهنگچه گفتندی، مردی جلد بود، و ملک او را دوست داشتی. و از فرط اختصاص- مادر فرزند خود، عجمشاه، را در حکم او کرده بود. او را با چند سرهنگ در خدمت پسر خویش به بم فرستاد.

و چون حادثه ملک دینار افتاد، و فرخشاه ملک شد، در میان سرهنگان بم نیز کلمه اختلاف بدیدار آمد، و سرهنگچه، عجمشاه را برگرفت و مقام باز قلعه برد، و جوقی از سرهنگان در دروازه شهر میبودند. «۲»

پس سرهنگان شهر نرد احتیال باختند و بعضی بر وجه مکر با قلعه در ساخت و گریخته بر قلعه شدند، باقی سرهنگان به در قلعه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شدند و جنگ آغاز کرده.

سرهنگچه در جوال غرور شد و سخن آن فجره حقیقت میدانست «۳» تا فرصت جستند و او را و دیگر مقدمان را هلاک کرد و قلعه فرو گرفت و عجمشاه را قبض کردند، ... و احوال فرخشاه را باز نمود. و در حال فرمود که شمس الدین تتار بر سبیل شحنگی به جانب بم شود. غز دیوار منیع پیش راه عزم او برآوردند و به بم نتوانست شد، و سرهنگان او را باز شهر بردسیر نگذاشتند، روزی چند در رستاق خبیص مقام کرد، پس عزم حضرت خراسان نمود.

و در شهر بم خزینه نبود، اما ذخیره غلّه بود، سرهنگان بم اقتداء به سرهنگان بردسیر کردند و بساط امر و نهی بگستردند، و رباط حل و عقد را در باز نهادند، و شهر را در دست گرفتند،

---

(۱)- در اصل. می‌بردند

(۲)- در اصل: در شهر دروازه می‌بودند

(۳)- شاید: پنداشت

و عجمشاه را در سرای یکی از ائمه محبوس داشت و با غز سپر مقاتلت و تیغ مجادلت برگرفتند. و سکه و خطبه ولایت بنام خوارزمشاه کردند.

چون غز از در بردسیر برخاست و به جانب بم شد، امیر حیدر- که در کوبنان بود- در استمداد حضرت خوارزم سعی بسیار نمود و رسل و قواصد متصل و متواصل داشته، انتقال باز دار الملک بردسیر کرد، و در شهر شوکتی ظاهر شد.

گفتار در آمدن قاضی کرمان از حضرت خوارزم با دو امیر یکی باسم شحنگی بردسیر و دیگری به شحنگی بم

بر اثر امیر حیدر، دو امیر از حضرت خراسان دررسیدند: یکی به رسم شحنگی بردسیر، و یکی باسم شحنگی بم، و قاضی کرمان مصاحب ایشان.

و در شهر میان ترکان [و] سرهنگان خلاف «۱» خلاف سبز و تر شد، و ثمره او هلاک عمر زاوه‌ای «۲» بود- که یکی از سرهنگان ثلثه مقدم بود- و از این جهت دیگر بار از تنور فتنه، طوفان وحشت حادث شد. «۳»

و مباشر قتل او غزی بود از خیول شمس الدین طوطی، و در شهر، ترک و رعیت و سرهنگ بهم برآمد، و غوغای عظیم برخاست. و به حضور ائمه و قضات احتیاج افتاد، و قرار بر آن گرفت که قاتل او را- میر زکریا- که محبوس بود به طفیل او هلاک کردند و قصاص فرمود.

پس از حضرت خراسان «۴»، امیر بدر الدین شحنه طبس، با کوکبه تمام رسید، و کار سرهنگی در پای افتاد، و بازار رجاله شکسته شد، و دو سرهنگ سردار که از جمله رفقای اربعه برجای مانده بودند یکی رغبت به خدمت خراسان نمود و در صحبت امیر اهلیت «۵» رفت.

---

(۱)- خلاف: بید، بید سپید،

(۲)- در اصل: عمر زادی.

(۳)- اشاره است به طوفان نوح که به تصریح قرآن کریم، شروع آن از تنور پیرزالی بود: قد فار التنور ...

(۴)- یعنی از دربار خوارزمشاه.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(۵)- کذا فی الاصل، در صفحات بعد نام امیری بصورت: بدر بن اتلیت (؟) آمده است،

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۹۳

گفتار در ذکر توجه هندو خان بن ملک خان ابن تکش خان خوارزمشاه و اتابک نصرة الدین شاه غازی به کرمان و مراجعت کردن هندو خان بوسیله فوت پدرش از راه و وصول اتابک به بردسیر

چون خوارزمشاه را شهر بردسیر مسلم شد و تردّد امراء و معارف حضرت متصل، ملک خان پسر خوارزمشاه- که در نیشابور بود- پسر مهین خود هندو خان [را] با لشکری تمام نامزد کرمان فرمود، و امیر نصرة- پسر محمد انر- که در امارت ولایت زوزن و آن حدود لشکری تمام و اسپان با نظام و استمرار کاری با وفق مرام داشت و در اول نهضت اسم اتابکی ارسلان خان بر وی، بر قاعده معهود او را به رسم اتابکی از مرکز عزّ و مقر دولت، اشخاص «۱» فرمود و در خدمت هندو خان روانه کرد.

هندو خان با حشم و وزیر جلال الوزراء جمال الدین بر سمت طبس حرکت فرمود. و امیر نصرة و ملک زوزن خواجه رضی که کدخدای او بود در رکاب او بر صوب تون به زقوقان «۲» رسید تا بسر حد کرمان التقا کند.

نصرة اتابک به راور و سر حد کرمان نزول کرد «۳»، و اثر طلوع رایات پادشاه ظاهر نشد، از راور به زرند آمد و چند روز توقف نمود- و ظهور اعلام منصور هم متراخی بود- در نوروز سنه ۵۸۷ خراجی «۴» در بردسیر رسید، و بر صحرا بر انتظار وصول خبر پادشاه نزول فرمود. و بعد از دو سه روز خبر رسید که هندو خان عنان

---

(۱)- اشخاص (با کسر اول) برانگیختن و روانه داشتن،

(۲)- در اصل: بر قانون، و هوتسما به زنوقان اصلاح کرده است.

(۳)- پس از آنکه فرخشاه روی بدربار خوارزم برد؛ ظاهرا خوارزمشاه متوجه شد که میتواند کرمان را تسخیر کند، و درین وقت بقول افضل کرمان: بعد اللتیا و التی، نصرة الدین اتابک پسر محمد انر به کرمان رسید، و مدبر کار او رضی الدین ابو بکر بن علی [نیشابوری] خواجه‌ای مستجمع آلات سروری، ... بود. (المضاف ص ۶)

(۴)- برابر با ۵۹۳ هلالی (؟)

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۹۴

باز خراسان گردانید، چه پدرش ملک خان، سی پاره عمر ختم کرد. «۱»

اتابک میان مقام و رجوع متردد شد و به رخصت حضرت بخواست که معاودت کند، در شهر آمد، شحنه بم رفته بود و شحنه بردسیر در شهر حاضر، و شوکتی تمام و لشکری وافر مجتمع، و اگر میان حشم خوارزم و اهل زوزن عقد موافقت منتظم میشد دفع معرّت غز و قطع مضرت ایشان میسر بود، اما «بدر بن اتلیت» سر معاضدت اتابک نصرة نداشت، وفات خداوندگار خود را «۲» بهانه کرده روی باز خراسان نهاد.

و چون مواد ذخایر شهر روی به تراجع آورد، ترک شحنه بردسیر نیز به علت عدم علوفه راه گریز پیش گرفت، و شهر بردسیر در دست اتابک نصرة الدین بماند. و در بردسیر باستظهار لشکر خراسان زرعی تمام کرده بودند، و عمارتی به مراد رفته.

و چون کار بردسیر و مدافعت غز طوق گردن اتابک شد، دانست که بی‌مزید «۳» مددی و اضافت قوّتی آن کار میسر نگردد، و کدخدای خویش خواجه رضی را نامزد حضرت خوارزم فرمود، و عجمشاه را از بم حاضر آورد، و در صحبت خواجه رضی، پنجم ماه جمادی الاخر سنه ۵۹۳ هجری به خدمت فرستاد.

گفتار در ذکر آمدن ملک زیرک در میان غز به ملکی، و قتل او، و ریاست الب ارسلان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اشاره

چون فرخشاه غز را از شـهر بیرون کرد، و غز از پادشاه و سـردار نومیـد شد، کس فرسـتادند به غور، و امیر زیرک بلجک را آورد، و اسم ملکی بروی نهاد. و او بیچاره عاجزی بود: نه حشمی داشت و نه مالی. در تابستان سنه ۵۸۶ خراجی «۴»

---

(۱)- سـی پاره عبارت از جزوه‌های قرآن بود که هرجزء را جـداگانه نوشـته و صـحافی کرده و در مجالس ختم می‌نهادند و هرکس وارد میشـد برای شـادی روح مرحوم جزئی باو میدادنـد و قرائت میکرد. درینجا «سـی پاره عمر ختم کردن» کنایه از پایان یافتن عمر است. چنانکه در حواشی قبل گفتیم، مرگ هندو خان را ابن اثیر در ۵۹۳ هلالی ذکر کرده است.

(۲)- یعنی مرک ملک خان پسر خوارزمشاه را

(۳)- در اصل. بمزید

(۴)- برابر ۵۹۳ هلالی (؟)

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۹۵

بر در بردسیر به حشم پیوست.

و در سـنه ۵۸۷ چون غز بـاز در بردسـیر آمـد، از نزول حوالی حصـار و قرب شـهر احتراز نمودنـد و بر دو فرسـنگی شـهر فرود آمـد. یکنوبت جرأت نمودند، و به حوالی شـهر آمدند، و اتابک از شـهر بیرون شده شخصـی از معارف غز کشـته شد، و چند سر اسب در شهر آورد، و غز مقهور و مغلوب باز گردید، و دیگر قصد حصار نکرد، و بر جانب بافت و سیرجان بیرون رفت.

از جهت آنکه مقیمان حصار بافت را ماده ذخیره به آخر رسـیده بود و حصار فرو گذاشته، حصار را فرو گرفتند. و در نصب شحنه و کونوال، میان زیرک و الب ارسـلان مناقشتی رفت که هریکی میگفت که از جهت من باشد. و چون این ضبط و احتیاط موجب نزاع شد، بر ترک حصار بی‌کوتوال و شحنه اجماع کردند.

و میان زیرک و الب ارسلان مرجل «۱» حقد به جوش آمد، و از بافت روی باز بردسیر نهادند، و الب ارسلان بر عادت قدیم و سنّت مألوف و طریقت مسلوک انتهاز فرصت میجست بر قتل زیرک، تا در خنّاب دست یافت، و آن نازیرک را به درک الاسفل فرستاد.

بیت:

ای دوست ترا همیشه این عـادت و خوستاز غم بکشـی هرکه ترا دارد دوست پس حشم بر تقّدم الب ارسـلان اتفـاق نمود، و افسـر پادشاهی بر سـر او نهاد، و کمر اطاعت او بر میان بست، و باز در بردسـیر آمد، و صـیفی خورد، و یک نوبت دیگر خود را بر محک محاربت زد، و به در شـهر آمـد. اتابک با شوکتی تمام و ابهتی بکام بیرون شـد و حصل «۲» مقـایست برد، و امیری بزرگ از اقارب ملک دینار را گرفت و در شهر آورد.

و غز را بدین کوب «۳» بال اقبال شکسته شد، و برخاست، و بر صوب

---

(۱)- مرجل (با کسر میم) دیگ بزرگ و کماجدان.

(۲)- حصل (با دو فتح) آنچه گرد آید از غله پس از کوفتن و باد دادن، باصطلاح محلی:

داغ گندم.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(۳)- اگر کلمه درست ضبط شده باشد بهترین اصطلاحی است که در برابر ضربهCoup میتوان بکار برد.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۹۶

چترود بیرون رفت. و جمعی از ترکمانان که از جهت صیانت خان و مان پیوسته با غز بود و به چنگ ایشان درمانده، و در خرجند «۱» فرصت یافت، و علایق مصاحبت از غز بریدند، و روی به حوالی شهر آوردند، و لشکر شهر استقبال کرد، و ایشانرا به در شهر رسانید، و غز به خبیص «۲» رفته از آنجا به نرماشیر شد.

گفتار در آمدن جلال الوزراء با لشکر از خراسان به کرمان و قطع ماده فساد غزان

در زمستان سنه ۵۸ خراجی «۳» جمال الدین جلال الوزراء به طالع میمون و فال همیون و با لشکری چون دریا موجزن و چون کوه با درع آهن از خراسان به کرمان آمد، و اتابک با وی اتصال نمود، و روی به غز و غز به نرماشیر نهاد. و غز باز پناه به حصار خواهران «۴» برد، و چند روزی تکلف مقاومت نمود.

و چون اتفاق محاصرت در صمیم زمستان افتاد و در آن وقت کار بر اهل کرمان تنگ شده بود، اکثر خلایق به حشیش صحرا زندگانی میکردند، و لشکری بدان انبوهی، و هیچ وجه تعیش و علوفه موجود نه، چه آنچه موجود بود غز ولایت را تاراج کرده بود و به اندرون حصار کوشک سه خواهران برده.

پس وزیر و اتابک و امراء صلاح چنان دیدند که آن لشکر در زمستان به جیرفت رفته فصل بهار که محل نمو اشجار است قلع شجره عناد و فساد غز نمایند، درین اتفاق از در حصار غز برخاستند و روی به جانب ریقان نهاد، و از عقبه زرناق به جیرفت شد. و غز دانستند که ایشانرا با این لشکر تاب مقاومت نیست، سپر

---

(۱)- خرجند (با ضم اول و سوم) و ظاهرا خورجند (هورجند)، نام آبادیی است بین راه چتر و دو کرمان و امروز معدن ذغال سنگ آن از معروفترین و با صرفه‌ترین معادن است و رگه آن بی‌نظیر است. در باب زغال سنگ این ناحیه، مقالتی در شماره اول و دوم و سوم (سال ۱۳۳۶) هفتواد بچاپ رسیده است.

(۲)- خبیص، همان شهداد است، یاقوت گوید که خبیص در اصل هبیج بوده است.

(۳)- ظاهرا ۵۸۸ خراجی، برابر ۵۹۵ هلالی (؟)

(۴)- در اصل: حصار خواهران، ولی گمان میرود حصار سه خواهران باشد که در سطور بعد نیز از آن نام برده است.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۹۷

عجز در پشت کشید و اندیشه جلاـ کرده از راه بیابان لوط روی بخراسان نهادند و به خدمت خوارزمشاه پیوست و کرمان از گند بدعت و لوث لعنت غز پاک باشد. «۱»

و در وقتی که لشکر خراسان از در حصار غز برخاست، اهل اسلام ولایت بم و نرماشیر پریشان و اندیشناک بودند که لشکر خراسان، زنبور خانه شورانیده‌اند «۲» و خود رفته‌اند تا آن گروه ظالم از حصار بیرون آیند و با ما بیچارگان چه کنند؟ غز چندان بحال خود درمانده بود که پروای ایذای هیچ مسلمان نداشتند، بل بسیاری رخت و قماش خود بگذاشتند و برفتند، و هرخیالی که در بیابان لوط مشاهده میکردند، میگفتند که لشکری بر قفای ما می‌آیند!

و چون بهار شد، اتابک و جلال الوزراء در ظل ظفر و کنف نصرت از جیرفت انتقال باز بردسیر کردند، و لشکر خراسان را گسیل کردند، الّا شرذمه‌ای که خواجه ایشانرا باز داشت.

و در زمستان سنه ۵۸۹ خراجی «۳» چون موسم حرکت گرمسیر آمد، خواجه و اتابک نشاط جیرفت فرمودند. اطراف ساکن و رعایا

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ایمن:

(ع): بر آسوده جهان از دزد و رهدار.

گفتار در کشتن اتابک نصرة الدین امیر حیدر و بدر الدین سنقراق کرمانی را، و فوت [اتابک]، و نقل کردن خواجه رضی زوزنی صندوق اتابک را به زوزن، و باز آمدن خواجه رضی، و رفتن جلال– الوزراء، و آمدن حاجب حسام الدین عمر از خوارزم به حکومت کرمان، و فرار خواجه رضی زوزنی به طرف خراسان

---

(۱)– در جغرافی وزیری آمده است که طایفه رئیسی در نواحی ریگان، اصل آنها از حشم غز است و در نرماشیر املاک دارند و در اوایل خاک رودبار نیز قراء و مزارع را مالک هستند. (نسخه خطی ص ۳۶)

(۲)– یعنی چوب توی سوراخ زنبور کرده و در واقع موجب آشفتگی اوضاع و تحریک مفسدان شده‌اند.

(۳)– برابر با ۵۹۶ هلالی (؟)

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۹۸

چون به جیرفت رسیدند و بر فراش سکون آسودند، و مرافق بر نمارق «۱» ترفّه تکیه زدند. بدبختی انهاء رای اتابک کرد که امیر حیدر و بدر الدین سنقر آق کرمانی بر طریق غدر می‌پویند و فرصت می‌جویند. و [بی] بحث از حجتی هردو را از قباء بقاء برهنه کرد و به فناء «۲» فنا رسانید– و سنقراق، از بقایاء غلامان کرمان بود که مباشر قتل صواحب عظام و خواجگان کرام کرمان بودند، خون آن بزرگان نخفت تا او را به زیارت یاران فرستاد.

و امیر حیدر اگرچه مردی آراسته ظاهر بود، در کوبنان رئیس مسعود یحیی را به دست خویش کشته بود– بر تهمت گله‌ای که از وی نقل کردند– «قتلت قتلت» «۳» سخن یکی از اکابر اصحابست.

پس اتابک نیز رنجور شد و خود نیز مزاجی سلیم نداشت، چون صاف عمرش به درد رسیده بود، با دست اجل پای نیاورد، و بمرد. خواجه رضی الدین صندوق او را نقل زوزن کرد.

استقلال جلال الوزراء

اشاره

و به نفس خویش در کرمان خواجه جلال الوزرا ماند، و بردسیر به وجود حسن خلایق عشق‌انگیز و لطف شمایل [مهر] آمیز او دیگر باره روضه‌ای شد دلگشای و خطه‌ای فردوس نمای، رعیت پهلو بر بستر تنعّم نهادند و پشت به بالش توسع و ترفه بازداد.

و خواجه چون وحشت اطلال کرمان مشاهده کرد، و آن قصور هفت سور «۴» مغمور و منطمس شده، آن منازل مأنوس مندرس گشته– چنانچه عادت بزرگان و محتشمان باشد– همت و نهمت بر عمارت دل و گل مقصور فرموده، جمله بزرگزادگان

---

(۱)– در اصل نمارف (؟)، و نمارق جمع نمرقه است و آن پشتی و بالشی است که بدان تکیه زنند.

(۲)– فناء (با کسر اول)، حیاط جلوی ساختمان. و با فتح اول، نابودی و نیستی.

(۳)– کشتی پس کشته شدی:

ای کشته کرا کشتی تا کشته شدی زارتا باز کجا کشته شود آنکه ترا کشت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(۴)- در اصل: هفت صور، و بی‌معنی هم نیست.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۱۹۹

و علما و ائمه را معاشی سنی و مواجبی هنی داد، و توقیع ادارات شگرف ارزانی داشت، و از خاص مکارم خویش، خانقاهی معظم مشتمل بردار و خانه بنا فرمود، و اوقاف معمور بر آن نهاد. اما آن خواجه بزرگوار از کرمان همه رنج دید، به نفس خویش بیماری صعب کشید، و پسر مهینش شرف الدین- پسری دوستکام محتشم- به جوار رحمت حق پیوست و حشم که در خدمت او بودند اکثر هلاک شدند.

پس چون خواجه رضی الدین از اقامت مراسم تعزیت فارغ شد، از زوزن به کرمان آمد، و این معنی بر مذاق خواجه جمال الدین جلال الوزراء موافق نبود،

[بیت]

خاک بینی ز کعب تا زانوخانه‌ای را که دوست «۱» کدبانو چون از رنجوری خفتی یافت، کرمان را به رضی سپرد و خود عزم خانه فرمود. «۲» و هنوز خواجه رضی روی از غبار و عثاء سفر ناشسته، از حضرت خوارزم حاجبی را فرستادند، و او را حسام الدین عمر گفتندی، طللی ضایع و هیکلی بی‌منافع، نه او را در سلوک حفظ مصالح حشم بصیرتی بینا، و نه در صدر مجالس مرافق (؟) زبان مروتی گویا، خندای به بدره‌ای زر خراجی نمیفروخت و کلمه‌ای به گوهری شبچراغ نمیداد «۳»، پنداری در حق او گفته‌اند:

در بزم نداشتی چو مردان فرهنگ‌در رزم نکردی چو زنان هیچ درنگ

غرزن «۴» بچه در طریق غز میرفتی؟چون نه سر صلح داشتی، نه دل جنگ

---

(۱)- در اصل: اوست.

(۲)- حافظ ابرو گوید که جلال الوزراء، پس از یک سال به خوارزم رفت و از دربار خوارزم، حسام الدین عمر را به کرمان فرستادند (نسخه خطی ملک)

(۳)- بر عقب مراجعت جلال الوزراء از کرمان، از حضرت [دربار خوارزم]، شخصی نامعلوم را به کرمان فرستادند، چون بومی شوم، یعنی حاجب عمر، ناخوش منکر، بی‌بصیرت، بی‌بصر، در دولت او ناصح الدین ابو زهیر در پیش کار افتاد، ... حاجب عمر حکم موقوف داشتن رکن الدین و نظام الدوله [داد]، و هردو را به علت مصادره مال محبوس داشت و نظام الدوله را به قلعه کوه فرستاد و او را در شکنجه و عقوبت هلاک کرد، (ص ۷ المضاف)

(۴)- غرزن، (با فتح غ)، زن قحبه و بدکار. روسبی زن. مرد دیوث و قلتبان.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۰۰

حاصل وصول او به کرمان آن بود که خواجه رضی بگریخت، و اسباب و بنه بی‌قیاس در کرمان بگذاشت، و با دو سه غلام از شب مرکب ساخت، و با زوزن شد.

گفتار در باز آمدن حشم غز بکرمان

اشاره

از شومی ولایت آن‌که حاجب خوارزمشاه فرمان یافت و الب ارسلان و حشم غز خلّو «۱» عرصه کرمان و ضعف و بی‌کفایتی حاجب

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غنیمت شـمردند، و در ماه مهر سنه ۵۹۰ خراجی «۲» باز کرمان آمد، و طبلکی که بر سـر قلعه کوه نشانده بودند «۳» دیدند که ناگاه از راه گنابـاد گرد بلاـ برخاست، طبلکی گرم طبل اعلام هجوم ایشان فرو کوفت «۴»، و از آن آواز، مرغ روح هریکی از مقیمـان از قفص قالب آرزوی پرواز نمود.

و ششماه بر در بردسیر نزول کرد، و یکی از فضلاء، این دوبیتی در آن عهد گفته

[رباعی]

ساقی دگر آن ساغر ناساز آوردو ان چنگی چنگ ناخوش آواز آورد

در خـاطر کس نبود بـاز آمـد غزفعـل بـد ما برفت و غز باز آورد در اثناء محاصـره، حاجب عمر از حجله حیات به کلبه ممات انتقال کرد.

و او را پسـری بود در کم‌عقلی و بیخبری چون پـدر، ذکـاء مـداخلت در مجـادلت غز نـداشت، غز بر ظـاهر شـهر خرابی می‌کرد و او خواری و سرکشی میکرد «۵».

ناصح الدین ابو زهیر، رعیت را چنان نمودند که آن ابله با غز مواطاتی کرده است و شـهر بدیشان خواهد داد، و عوام خروج کردند، و دست غوغاء برآورد و آن زحمت بلافایده را از شهر بیرون کرد، و در شهر ناصح الدین ماند و چند سرهنگ معدود.

---

(۱)- خلو، (با ضم اول و دوم و تشدید لام)، خالی بودن.

(۲)- برابر با ۵۹۷ هلالی (؟)

(۳)- ظاهرا مقصود دیده‌بان و طبالچی است که بر سـر قلعه نهاده بودند، اتفاقا پلکانی در شـرق قلعه کوه بر سـنگ تراشـیده شده که منتهی به محوطه‌ای صاف بالای صخره‌ای از کوه میشود و در افواه است که این‌جا طبالخانه بوده است.

(۴)- در اصل: فروگرفت.

(۵)- چنین است در اصل، و من غریزهٔ احتمال میدهم که شاید بدینصورت بود:

«و او به جواری سرکشی میکرد»!

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۰۱

۳ [حکومت ملوک ایج]

گفتار در آمدن امیر مبارز و برادرش امیر محمود امراء ایگ به کرمان

اشاره

در عهد حاجب عمر، دو نوبت رسول ایگ به علت تأکید معاهد معاقدت و تمهید قواعد موافقت به کرمان آمد، و در خفیه با ناصـح الـدین کـاری می‌پرداخت، و ناصـح الـدین گفته بود که امروز [کرمـان] هـدف سـهام اطمـاعست و عرصه انواع صـداع، هرکس که بـازوی بخت او بـا زورتر و سـاعـد سـعادت او قوی‌تر- او خورد! اگر امراء ایگ طاقت مقاومت غز دارنـد «قُلْ هاتُوا بُرْهانَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ» «۱».

و ازین سـخنان سودای ملک کرمان در دماغ ایشان متمکن شده، در زمستان سنه ۵۹۰ «۲» که هنوز پسر عمر حاجب در شهر بود [و] غز بر ظاهر شهر، آوازه کردند که امراء ایگ بر عزم طلب ملک کرمان و دفع غز، صوارم «۳» عزایم از نیام انتقام برکشیده‌اند، و روی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به جانب جیرفت نهاده.

و رعیت کرمان را آن خبر از راه گوش مایه حیات بیفزود «۴» و چنان پنداشتند که مسیح از آسمان فرود می‌آید، یا مهدی آخر الزمان به کرمان می‌آید. و امیر قطب الدین مبارز و امیر نظام الدین محمود «۵» با ده هزار سوار و پیاده از ایگ برآمده و به راه جیرفت عزیمت نمودند.

چون به جیرفت رسیدند، عماد الدین مغونی ایشان را تمکینی نکرد و بیرون نیامد، توقف ننموده روی به شهر بردسیر نهادند. چون به در بردسیر نزول فرمودند، غز برخاسته بود و به راه بم بیرون شده و با قرب مسافت ما بین، اتفاق تلاقی نیفتاد:

---

(۱)- قسمتی از آیه ۱۰۵ از سوره بقره (۲) قرآن کریم: بیاورید دلیل خودتان را اگر راست‌گو هستید.

(۲)- خراجی، برابر ۵۹۷ هلالی.

(۳)- صوارم، جمع صارم- شمشیر

(۴)- آدمی فربه شود از راه گوش ...

(۵)- بعد از نظام الدین حسن شبانگاره‌ای، پسرش قطب الدین مبارز حاکم ایج شد و فرگ و طارم و سیرجان را بستد، چون قوم غوز بر کرمان مستولی شدند بالتماس کرمانیان مدد کرد و برادر خود نظام الدین را در آنجا بگذاشت، (منتخب التواریخ نطنزی ص ۳)

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۰۲

امراء ایگ خواستند که اول شهر در دست گیرند و پناه خود سازند، پس قصد غز کنند.

ناصح الدین ابو زهیر درین باب تمانعی مینمود و برعکس قضیت امیران حکم میکرد، و میگفت: اول غز را بزنید، بعد از آن شهر تسلیم کنیم. و یگانه روزگار امام قدوة الدین «۱» با بعضی ائمه، آخر روز پنجشنبه نزد پادشاه رفت.

رعیت تشنه که لقاء امیر مبارز را عذب زلال می‌پنداشتند و بیماران ظلم که مشاهده جمال امیر محمود را شربت شفا می‌دانستند، دیگر باره دامان خروج بر میان بستند و آستین شغب باز نور دیدند و زور بر دروازه کرد، ضرورت شد شهر تسلیم کردن، بین العشائین شب نوروز، هشتم ماه فروردین سنه ۵۹۱ خراجی «۲» که وقت تحویل نیّر اعظم است به درجه شرف، از دروازه درب نو امرا و لشکر را درآوردند، و رعیت به دخول آن پادشاه و لشکر، شبی گذاشتند خوشتر از شب فرخی- آنجا که گفت:

بیت

شبی گذاشته‌ام دوش خوش به روی نگارخوشا شبا که مرا بود دوش با لب یار

شبی که اول آن شب شراب بود و سرودمیانه مستی و آخر امید بوس و کنار روز دیگر، بامداد، هردو برادر بر تخت قاوردی نشستند و بارعام داد. قضات و علماء و ائمه و معارف شهر آمدند و خدمت کرد، و دعاها گفت، و نثارها ریخت، وظایف حمد و شکر باری عزّ اسمه گزاردند. دیگر روز تعرف احوال شهر و مردم فرمودند و در نظم مصالح مملکت حکم ایالت تقدیم نمودند. و ضبط قلاع و حفظ دروب واجب داشت، و ترتیب کوتوال معتمد کرد.

گفتار در محاربه امراء ایگ با غز، و ظفر یافتن، و معاودت امراء ایگ به ایگ

اشاره

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

غز از در بم روی به ناحیت قریهٔ العرب نهاد و امراء دوگانه ایگ به قصد قهر غز برخاستند و از شهر بیرون شد، و در حدود قریهٔ العرب با غز التقا افتاد، حق تعالی امداد نصرت و افواج دولت فرستاد، تا غز را- چنانکه

---

(۱)- قدوهٔ الدین، عمر بن الیاس بن عبد اللّه الکرمانی الصوفی، از یاران شیخ محیی الدین محمد بن علی بن العربی مغربی بود و تألیفات خود را، بر او خواند، مردی نیکوسیرت بود و جماعتی مرید وفادار داشت. (از یادداشت‌های مرحوم اقبال بنقل از معجم الالقاب)

(۲)- برابر ۵۹۸ هلالی، (؟)

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۰۳

ندّاف پنبه را به کمان خویش برزند- بهم برزدند و جمله بنه و اثقال غز را در قبض آوردند، و از شتر و حمولات و عورات نقل شهر کرد.

و لشکر ایگ را ازین فتح مالهاء بسیار و انواع نعم از حقایب پرزر و خرجهاء «۱» پرنقره و طرایف اقمشه و لطایف امتعه به دست افتاد. و امرا از آن غنایم و مواشی به قدر یک دینار خود برنگرفتند، و به گوشه چشم طمع بدان التفات ننمود، و ایثار حشم کرد. و الب ارسلان و اکثر حشم، عزیمت به فارس بردند و بدان حضرت التحاق نمود، و بعضی در نواحی و اطراف کرمان پراکنده و متواری شد، و امراء در ظلال رایات منصوره باز دار الملک بردسیر آمدند.

بیت

خدای حافظ و دولت حفیظ و بخت معین‌سپهر طالع و عالم به کام و فتح قرین و چند روزی مقام فرمود تا امور ممالک در نصاب قرار محکم کردند، و مصالح ولایت را بر نسق نظام ترتیب داد. پس به یکی از بزرگان کرمان شرف نیابت خویش ارزانی داشت «۲» و اسباب حلّ و عقد و ابواب امر و نهی به کمال شهامت و وفور حصافت او منوط فرمود، و از جهت دواعی مخاصمت و عوادی مناصبت که میان حضرت فارس و ایگ قایم بود معاودت خانه قدیم فرمودند، و چند امیر مذکور معتمد خویش در بردسیر گذاشت.

گفتار در جمعیت غز- بار دیگر- و توجه امیر نظام الدین محمود به عزم قلع و قمع آن قوم بد اختر

باز چون عرصه ولایت از شوکت ایشان خالی شد، و غز و تفاریق حشم از مکامن هزیمت و زوایاء اختفا خروج میکردند و مجتمع میشد، و التجا به حصار معهود «۳» میکرد، تا جمعی

---

(۱)- خرج (با ضم اول) همان خرجین است و آن توبره‌ای است جوال مانند که توان بر پشت مرکب نهاد، خوشرنگ و ظریف و محکم بافته شود و در آن را با حلقه‌هایی که از نخ تافته شده توان قفل کرد.

(۲)- امیر قطب الدین مبارز به ذکاء فراستی و نور هدایتی که داشت ... فضایل رکن الدین صلاح شنیده بود ... فرمود که بحکم نیابت او در دیوان بنشیند. (المضاف ص ۱۰)

(۳)- ظاهرا مقصود حصار نرماشیر است.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۰۴

کثیف «۱» باز بهم آمد، و قومی سوار و پیاده کرمانی و غریب در شهر بم بودند، با کردان ریقان مؤاطاتی و قراری نهادند که دست تظاهر و تظافر یکی کنند و پشت تعاضد باز هم نهند، مگر هردو گروه فضالات این خبث را بر توانند داشت.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و گذر طایفه بم لابدّ بر در حصار غز بود. جانب احتیاط مهمل داشتند و طریق تغافل سپرد، غز بریشان زد و سیصد چهار صد مرد را هلاک کرد، همین روز الب ارسلان با حشم- که در فارس بود- تا حصار رسید و دیگر بار [کار] غز بالا گرفت، و باد تغلّب در بینی فکنده باز بر سر خرابی و غارت شد، و روی به جیرفت نهاد.

و امیر هرموز- تاج الدین شهنشاه- با غز وضع صلح نهاد و قاعده وفاقی ممهّد گردانید، و کوچ و بلوچ نواحی گرمسیر به امیر هرموز اقتدا نمودند و در مخالفت امراء ایگ همه یکدل و یک‌کلمه شدند، و آن خبر به ایگ رسید. معاودت کرمان و استیناف مصاف غز بر دست گرفت. امیر قطب الدین مبارز، که بفرط تیقّظ و شمول حزامت مذکور بود و مشهور، از جهت ضبط خانه و حفظ ولایت خویش حرکت نتوانست کرد. امیر نظام الدین محمود، نداء «یا ولنی الدرع فقد طال عن الحرب حمامی» «۲» در داد، و زین جهاد بر رخش اجتهاد نهاد، و با لشکر به «دشت بر» «۳» آمد، و چند روز آنجا مقام کرد.

غز، توقف او حمل بر تقاعس «۴» و استدلال بر ضعف کرد، و با امیر هرموز و کوچ و بلوچ از حدود جیرفت روی به «دشت بر» نهاد و در ناحیت مزرغان «۵» مقابل شدند. نظام الدین با قلّت عدد به مدد انصار دولت و قوت بازوی نصرت، غالب آمد و امیر هرموز در جنگ کشته شد، و غز [و] اوباش گرمسیر روی به

---

(۱)- کثیف، انبوه، زیاد و انباشته.

(۲)- کذا، و شاید ناولینی الدرع. بیاور زره مرا که تب من از جنگ بدرازا کشید.

(۳)- دشت بر، نام قصبه‌ای است از بخش ارزویه در ناحیه جنوب غرب کرمان.

(۴)- تقاعس، تأخر و درنگ.

(۵)- در حدود العالم جزء دهات رودبار گوید: سورقیان، مزروقان ... شهرهایی‌اند با چاههای بسیار که از آن آب خورند.

وادی انهزام آوردند، و شبانکاره «۱» شمشیر در پیاده و ضعفاء غز و کوچ بلوچ نهادند، و غریب هزار مرد را هلاک کرد.

و الب ارسلان با فوجی حشم، بی‌اختیار در دهشت خجل و وحشت و جل به حدود بردسیر افتاد و به راه طبس بیرون شد. و باقی غز در مداخل رساتیق و مضایق شعاب متفرق شدند. و نظام الدین- استتمام قهر غز را- به بم توجه نمود، و در آنجا چند روز آسود، پس با سعادت نصر و تیسیر فتح، انتقال باز به دار الملک بردسیر نمود.

و پیش از نهضت نظام الدین محمود، امیر قطب الدین مبارز، نیابت کرمان به شخصی از خواص کتّاب خدم داده بود، و به کرمان فرستاده، و نایب اول را معزول فرموده و دست او را از تصرف در اعمال ولایت مغلول، و نایب ثانی سر از سمت مجاملت تجافی نموده در دور جفا خطاب فرمود. امیر نظام الدین به علت تدارس علم فلسفه، نایب ثانی را متّهم کرده چند نوبت از آن شیوه «۲» درید و سوخت و او را به نکباء «۳» نکبت سرگردان کرد «۴»، و نایب اول را از صهباء حمل سرگردان، پس نایب ایگی از سواد شب سفینه ساخت و خود را از امواج بلا بیرون انداخت.

---

(۱)- در اصل: شبانگاه.

(۲)- کذا

(۳)- نکباء مؤنث انکب، آنکه بین دو باد مخالف قرار گرفته باشد.

(۴)- چون چند گاهی بگذشت، امیر مبارز الدین ... بی‌سببی ظاهر سعد الدین ابو سعد را که منشی و صاحب سر او بود به حکم نیابت نامزد کرمان فرمود، نه بر آن وجه که با خداوند رکن الدین خطابی کند یا طریق عنف پیش گیرد، و این سعد الدین فضلی و

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خطی داشت، اما مردی پراکنده افاک سفاک می‌نمود و چون به بردسیر رسید ... قدم مبادره و مصادره پیش نهاد.- رکن الدین از سرای عمل باز گوشه شرف ذات خویش کرد، در نام شغل به سعد الدین سپرد ...

تا نظام الدین مصاف مزرغان شکست، و باز بردسیر آمد، سعد الدین حاکم بردسیر بود، پس نظام الدین او را به علت اشتغال به علم فلسفه و مجالست با اهل آن متهم کرد و او را از دست شغل برگرفت و در پای فیل عزل انداخت و مضب عمل نیابت و وزارت کلی به رکن الدین مفوض فرمود و مدت یکسال کار ملک برقرار بود. (المضاف ص ۱۱)

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۰۶

گفتار در سلوک ناهموار نظام الدین و خروج عوام بر او

اشاره

نظام الدین پادشاهی بود متنعم، لذات دنیا به اجتباء جامی و غلامی آورده بود، و از فرط اغفال و قبح اهمال او معلوم میشد که خانه ایشان به کمال تحفظ و ضبط تیقّظ برادرش امیر مبارز مصون مانده است، در مجلس لهو پای تکاسل دراز کرده دست مروت کوتاه داشت.

ناصحان میگفتند: «ضبط ربض و حفظ حصار با مداومت شرب عقار و اختیار بوس و کنار راست نیست، شوارد «۱» غز از هرگوشه باز هم می‌آیند، و در نواحی اگر علوفه در صحرا هست می‌خورند، اگر آن علوفه حشم تو خورد دو فایده را متضمن باشد: یکی آنکه غز منزجر شود و عقد ایشان منتثر «۲»، دویم آنکه علوفات شهر خرج نشود.»

نظام الدین گوش قبول را [به] سیماب اعراض بیاگند، و بر استنماء شاخ شهوات اصرار نموده؛ و غز متفرق مجتمع شده، عمارت حصار نرماشیر از سر گرفت.

و سنه ۵۹۲ خراجی «۳» چنانکه [گفتیم؟] بآخر آمد، اما در سنه ۵۹۳ «۴» در دیوان هیچ نماند، و کدخدا فریاد برآورد: «و حیلتی منسدهٔ و حیرتی تلعب بی» «۵» و نظام الدین را قوت دل آن نه که از مال خویش خورد؛ تکلیف اصحاب دیوان فرمود که وظایف خاص و ارزاق حشم بر قاعده مرتب می‌باید داشت.

اصحاب دیوان هیچ تدبیر صایب‌تر از قسمت ولایت ندانستند و هیچ وجه رابحتر از مال رعیت نیافتند: قلم ستم روان کردند و آسیاء بلاء و دور جور گردان، سلجوقیان و غز درکرمان متن ۲۰۶ گفتار در سلوک ناهموار نظام الدین و خروج عوام بر او ..... ص : ۲۰۶

---

(۱)- شوارد جمع شاردهٔ، پراکندگان و رم‌کردگان.

(۲)- در اصل: منتشر، و هردو معنی را می‌رسانند.

(۳)- ۵۹۹ هلالی (؟)

(۴)- خراجی برابر ۶۰۰ هلالی.

(۵)- راه تدبیر من بسته است و سرگردانی با من بازی می‌کند.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۰۷

و رعیت سوخته بیچاره را بدست شبانکاره باز دادند تا بهر یکدینار که استخراج میکرد «۱» چند چوب بر رعایاء مسلمان بیگناه میزدند و شباب «۲» وجه میستدند. هر روز اساس قسمتی «۳» نو و استنباط خطائی تازه میکردند، و هرتکلیف که در تحت امکان آید و دست احتیال بدان رسد درین باب رعیت را نمودند. و بر مواشی ولایت خراجی نهادند، و از جهودان و گبران جزیتی بستدند،

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

احوال مردم ولایت ازینجهت مشوش شده چه خواص و عوام و محترفه و غیر هم بدین محنت درماندند و وظیفه امروز میگذاردند به ترتیب کار فردا مشغول میشدند، و درین میان هرکس که زور بازوئی داشت میگریخت و زن و فرزند را به چوب باز میداد. «۴» یکسال چون برین عدوان بپایان آوردند، و شبانکاره نیز از سورت گرسنگی روی باز ولایت خود میبرد، و نظام الدین استتمام قهر غز را از برادر استمداد میکرد و امیر مبارز التفات نمیکرد. برادر کهین نظام الدین، سیف الدین محمد- که حاضر بود او را فرمود که به خدمت قطب الدین رود، و لشکری سازد. و نظام الدین در شهر تنها ماند، اصحاب دیوان اندیشه کردند که: کیسه رعیت تهی ماند، و هردیوار یسار که داشتیم خراب کردیم و در چاه احتیاج این پادشاه افکنده، پر نیامد! وقت آنست که دور خطاب بما رسد و جور و عتاب گرد ما برآید.

بیت:

هاون ار چند چیزها سایدهم بسوده شود چو وقت آید تدبیر شامی کنیم «۵» که بر وی بخوریم پیش از آنکه بر ما بام خورد. امراء کرمان و ترکان و زعماء و کافّه رعایا از نظام الدین سیر برآمده بودند، اصحاب دیوان ایشان را تقریر کردند که خلل کار کرمان از تقدم اهل ایگ تدارک نپذیرد و طریق این حوادث به سوء تدبیر ایشان منسدّ نگردد، و امیر مبارز که آئین پیشوائی دارد

---

(۱)- یعنی رعیت به هریک دینار که بدست می‌آورد،

(۲)- کذا، و شاید به شتاب؟

(۳)- قسم و قسمت، تعیین مالیات و ضریبه بوده است و ظاهرا پولی که بر شهری بسته می‌شد، در پرداخت آن، ناچار مردم می‌بایستی آنرا بین خود قسمت و بقول امروز سرشکن کنند تا وصول شود و به حاکم داده شود.

(۴)- یعنی به چوب میسپرد و در واقع تحویل محصل و پاکار می‌داد.

(۵)- در اصل: تدبیر شما می کنیم (؟)،

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۰۸

و قوانین پادشاهی میداند از حفظ حریم خانه خود بما نخواهد پرداخت، و نظام الدین نه راه «۱» به جوی جهانداری میداند و نه به کوی نیکوکاری گذر میکند، اگر سهام تظاهر جمع شود و ارسان «۲» تظافر مبرم گردد، دفع «۳» این داهیه میتوان کرد، این مرد تنهاست و همه شب مست خفته «۴» او را در قبض باید آورد و خزینه و زینت- که نمیخورد و به کس نمیدهد- برداشت، و او را یک اسب داد تا به سلامت باز خانه شود ما طلب کسی کنیم که بر اسرار جهانداری مطلع باشد و تلافی اختلال احوال نواحی این ولایت پیش گیرد».

امیران و ترکان و محترفه و زعماء، همه لبّیک اسعاف زدند و استحسان این رأی کردند. و این رأی بود از نتایج تهور، چه قلعها در دست کوتوالان امیر مبارز بود، و او دو سه شخص که در ولایت ایگ به فظاظت «۵» لجاج منفرد بودند اختیار کرده بود و قلاع بدیشان سپرده، و مثل این خروج پیش از تسلیم قلاع ناتمام باشد.

دستگیری نظام الدین

القصه، شب پنجشنبه ششم ماه فروردین سنه ۵۹۴ خراجی «۶» ترکان و سرهنگان با تیغ و نیزه به بالین او شدند، و او مست از جای خواب برجست و تیغ برگرفت و با چند غلام که در سرای بود جلادت نمود و چند مرد را از سرای بیرون کرد، و چند سرهنگ اختیار درین فتور هلاک شد. عوام غلبه کردند و گرد سرای فرو گرفتند و دروازه‌ها را شکستند، و زعما و بازاریان و اهل ربض در

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شهر آمدند، و شب را در طعن و ضرب به روز آوردند،

و نظام الدین در شب بعضی از خزاین و اصطبل در کوشک «۷» متصل سرای کشید،

---

(۱)- در اصل نه رأی

(۲)- ارسان، جمع رسن، ریسمان و طناب.

(۳)- در اصل: وقع

(۴)- نظام الدین چون به بردسیر آمد، به عیش و عشرت نشست.

(جغرافیای حافظ ابرو، نسخه ملک)

(۵)- فظاظت، خشونت و سختی، لو کنت فظا غلیظ القلب ...

(۶)- برابر با ۶۰۱ هلالی.

(۷)- در اصل گوشه، و تصحیح از هوتسماست.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۰۹

و آنرا پناه خود ساخت، چون روز آمد شبانکاره را یا کشته بودند یا در قبض آورده، و در استنزال نظام الدین ترتیب نقب ساخت، و آخر الامر برسید، و با دو پسر و خواص خدم خویش از کوشک فرود آمد و جمله سرای و خزینه او بر باد و تاراج فنا شد و بدست عوام افتاد و نظام الدین و پسرانرا مقیّد کردند و بپای قلعه برد تا کوتوالان فرود آیند و او را بگیرند و بسلامت بروند.

کوتوالان بدین سخن التفات نکردند و حیات و ممات نظام الدین را وزنی ننهادند و گفتند که «هرکس از مکتب صلاح بگریزد و لوح فلاح بر کنار نگیرد از مؤدّب روزگار گوشمال چنین کشد، ما کوتوال و گماشته امیر مبارزیم، امیر اگر تدارک این خطب ملم فرماید، خود آید و سزای اهل تمرد رساند، و اگر نیاید و فرماید که قلاع تسلیم کنیم سمعا و طاعهٔ برخوانیم.»

چون برین مقدمه فایده‌ای مترتّب نشد نظام الدین را موقوف داشتند، و ترک و دیلم و سرهنگ و سپاهی و تازیک ولایت روی به استخلاص قلعه کهن آوردند، و بر در قلعه مقام ساخت و نقبها کند و برجها افکند. و مدت ششماه و هشت روز هیچ آفریده‌ای سر بر بالش استراحت ننهاد، و از این حادثه رعبی در دل مردم شهر افتاد که در چهل سال مثل آن هرگز حادث «۱» نشده بود، چه خطر آن بود که امیر مبارز تورّد نماید و از راه قلعه در شهر آید، و توهم این بود که اهل قلعه فرصت جویند و در شهر افتند و رنجی به رعیت رسانند، که چند نوبت بسر گلکار و کهکین «۲» و سرهنگان نقب آمده بودند.

گفتار در آمدن ملک عجمشاه بن ملک دینار از خوارزم به بم، و از بم با غز [به] بردسیر آمدن

اشاره

چون خواجه رضی الدین زوزنی- که معروف بود به ملک زوزن- عجمشاه را به حضرت خوارزم

---

(۱)- در اصل: حادثه

(۲)- گلکار، با کسر گاف، بنا و معمار و کارگر ساختمان، کهکین همانطور که در حواشی قبل گفتیم، ظاهرا مرکب از کلمه کهن و گین، پسوند انصاف است، و کهن (با فتح اول و سکون دوم و سوم) در محل به معنای قنات و کاریز است و همان است که ظاهرا بعدها تبدیل به کان (- چشمه و معدن)، شده است و در ترکیبات خوانسار (کانسار) و خان سرخ، و گاوخونی و بیدخون، نیز دیده

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

می‌شود.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۱۰

برد، دختر ملک قرقوت که خاتون بزرگ «۱» بود- بحکم خویشی جناح اشبال بر احوال او پوشانید، و او را از اعداد اولاد شمرد.

چون شمع عمر خوارزمشاه «۲» و خاتون منطفی شد، و در خراسان شوایب اضطراب شایع گشت، آن پسر بر لجّه «۳» اضطراب افتاد، و در خراسان مشفقی ندید، رأی آن دانست «۴» که با قوم خویش پیوندد.

و در وقتی که غز منهزم باز ملتئم میشدند، به نرماشیر رسید. حشم را به ورود او اعتضاد افزود، و استبشار نمودند.

و شب خروج بر نظام الدین، استادان آن کار- بروجه استنجاد- به سیرجان نوشتند و انهاء آنحال کردند، و به غز نوشتند و از مجاری احوال اعلام دادند، و به خواجه جمال که در طبس بود نوشتند که صورت حال باز خواجه رضی نماید.

و از هرسه موضع دندان طمع تیز کردند و این دعوت را اجابت نمود.-

اول شب پانزدهم ماه فروردین، فوجی حشم فارس از سیرجان رسیدند و در شهر آمد، و مردم به مکان ایشان مستظهر شدند.

و روز دیگر ملک عجمشاه با سواری دویست رسید و در میدان در خبیص «۵» فرود آمد. نرگس بلا مضاعف شد و گل محنت صد برگ،

بیت

غصه چندان شد که تو بر تو نشست گریه چندان شد که نم در نم نماند «۶» هواء بزرگان و رعایا در مجمجه اختلاف افتاد، و میل هرطبقه‌ای از طبقات به جانبی دیگر. قاضی ولایت- از جهت آنکه سفارت حضرت خوارزم کرده بود و در

---

(۱)- خاتون بزرگ، ملکه و پادشاه زن، و ظاهرا این زن از بستگان طغانشاه و ملک مؤید بود و باین واسطه با عجمشاه پسر ملک دینار- که داماد ملک مؤید بود- رابطه خویشاوندی داشته است.

(۲)- علاء الدین تکش بن ایل ارسلان (خوارزمشاه) در ۱۹ رمضان سال ۵۹۶ ه.

درگذشته است. (جهانگشای جوینی)

(۳)- در اصل برنجیه (؟)

(۴)- و شاید: داشت

(۵)- یعنی دوازده خبیص که باید در طرف شرقی یا جنوب شرقی شهر کرمان بوده باشد.

(۶)- کذا، و شاید: که نم دریم نماند، یا: که نم در نم بماند.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۱۱

جلب مدد سعی پیوسته، و ائمه- از سبب فتاوی که در اباحت خون غز داده «۱» بودند- هجوم غز را منکر شدند و دخول ایشان را سبب کفر پنداشتند. و امراء کرمان را همچنین غز بر مزاج راست نبود، پس همه متفق شدند و بر مخالفت غز مبالغت کردند، و کلمه یکی شد که ملک عجمشاه را به حسن عاطفت و وعده تسلیم شهر در وقت ادراک غلّه باز گردانند.

و غز چون تنور فتنه گرم دید، چه جای آن‌که قرص مقصود دربندد «۲»، چون در ترحیب ملک و تسلیم شهر توقف افتاد، و غز از معاهده اهل شهر با خبر «۳» شد دست «۴» در موافقت کوتوال زد، و رسول بر قلعه فرستاد و التماس مصالحت کرد، بر اینکه:

از قلعه کهن راهی به قلعه نو کنند تا غز و شبانکاره باتفاق در شهر آیند.

و از غایت خبث، رسول غز بر قلعه خود را جلوه داد و بر مردم شهر عرض کرد، چون اهل شهر غز را بر قلعه دیدند همه دست از

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حیات بشستند و آن شب، خود را مستعد شمشیر شهادت داشتند، و غز می‌دانست که شبانکاره با غز نسازد و میان ایشان دیگ موافقت پخته نشود.

پس از جانب سیرجان اعلام دادند که از جانب ایگ دویست پیاده به مدد حال قلاع فرستاده‌اند، و در پرده شب پوستین جدّ باز نوردیده و بر دامن کوه میروند.

از شهر این حال به ملک باز نمودند و شفاعت کردند که چند روز غز بر در قلعه ترصد وصول آن پیادگان کنند تا اگر نرسیده‌اند به قلعه دخول ایشان متعذر شود، و اگر

---

(۱)- معلوم می‌شود، روحانیون عهد، فرصت را مغتنم شمرده به توصیه ملوک شبانکاره، حکم بکفر غز را صادر کرده و «غزکشی» از فرائض مذهبی شده بود، چنانکه سالها بعد- زمان افاغنه- افغان‌کشی هم در همین حوالی، چندگاهی رواج یافته بود از نوع «ماگافونی» زمان داریوش.

(۲)- چنین است و در حاشیه هوتسما احتمال داده شده که غرض مقصود باشد، نیز می‌توان احتمال داد که بمناسبت گرم شدن تنور فتنه، قرص نان مقصود را خواست بچسباند (دربندد) و بپزد، که تا تنور گرم است نان باید پخت، و درین صورت باید بخوانیم: چه جای آن دید که قرص مقصود دربندد (؟)

(۳)- در اصل: بآخر

(۴)- در اصل: در شب (؟)

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۱۲

در قلعه کوه شده‌اند انتقال ایشان باز قلعه شهر ممتنع باشد.

تسخیر قلعه توسط عجمشاه

غز در اقامت مراسم این تقصیر نکرد و طریق انتقال شبانکاره با قلعه کهن مسدود داشت، پس غز حیله دگر اندیشید و گفت: «مادام که شهر ملک را مسلم است این غله سبز که میخورند از طریق مصلحت دور است، تا میخ فساد ازین مزروعات دور داریم و برخیزیم تا غله رسد».

مردم را ازین سخن فباء حجت تنگ شد و در میان دو خصم فرو ماندند، بالاخره غز را بر شبانکاره ترجیح «۱» نهادند، و ملک عجمشاه را با غز در شهر آوردند، و ملک در قلعه نو مقام فرمود، و اساس محاصرت نهاد، و منجنیق و عرّادات ساخت، و امیر نظام الدین و دیگر محبوسان به غز تسلیم افتاد.

و اهل کرمان ملک عجمشاه را کودک دیده بودند و ندانستند که از صدف طفولیت او چه درّی برخواهد خاست. و درین نوبت چون اتفاق تلاقی افتاد، او را جمالی دیدند فایق و فرّ و شکوهی به افسر پادشاهی لایق، و عدلی شامل و کرمی کامل.

یکی از اهل فضل او را این دو بیتی گفت:

ای شاه عجمشاه، تو شاه عجمی‌زیبد بر تو افسر محتشمی

جمله هنری، چشم بدت «۲» بادا دوریک عیب ترا هست: «۳» بدست حشمی!! «۴» با قضات و ائمه و اعیان و کافّه رعایا تلطف و مراعات فرمود، و نوافر دلها را به دام انعام صید کرد، و اوقاف که برادر او در اوالی (؟) حوالی بردسیر داشت همه را به خدمه قدیم داد، و توقیع تملیک فرمود. و اگرچه غز را در در دل، عقرب حقد بزرگان کرمان نیش میزد، حالی از جهت اشتغال بکاری معظم؛ و دیگر آنکه فرط

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(۱)- در اصل: تاراج

(۲)- در اصل: چشم برت

(۳)- در اصل: ترا نیست،

(۴)- احتمال می‌رود این شعر نیز از افضل بوده باشد.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۱۳

اشبال و کمال افضال پادشاه با مردم میدیدند، مناقضه آن از حزم دور میدانستند و از ایشان حرکتی مستقبح صادر نشد الّا آنکه قاضی ولایت و امام اصحاب شافعیه [را] فرمودند که مقام باز ربض دشت برند تا این کار به مخلص رسد.

در فرستادن امیر نظام الدین محمود به حضرت فارس

در اثناء محاصره قلعه، غز هرروز جمعی را از محبوسان شبانکاره بیرون میآورد و هلاک میکرد و نظام الدین را تکلیف جنگ حصار مینمودند و به دیگر تکالیف معذّب میداشت. و جماهیر غز بر آن متفق که کار حصار قلعه موصول حیات نظام الدین است: اگر او را هلاک کنند کوتوال را به حکم یأس این شدّت بأس نماند.

و ملک عجمشاه و بعضی غز که بصر فکرتشان روشنتر بود و نقش عاقبت میدیدند بر این معنی رضا نمیدادند و میگفتند ملوک فارس را غایت امنیت و قصارای همت- بر مرور ایام و کرور اعوام- آن بوده است که مذکوری از حشم ایگ به دست ایشان افتد، این ساعت محال باشد که نظام الدین را با ما بگذارند و اگر آن قضا نافذ شود به تغیر رأی پادشاه منجر شود و از آن تولد فتنه‌ای عظیم کند.

غز بر قتل او اصرار نمودند و ملک عجمشاه را بعد از مدافعت بسیار بجز از مساعدت چاره نماند. با حداثت سنّ از غایت کم‌آزاری، حیله‌ای شیرین ساخت و رایی غریب زد: نظام الدین قامتی بلند و محاسنی تمام داشت، و از شبانکاره محبوس شخصی بود که درین اوصاف با نظام الدین مشارک بود و با وی مشابه، ملک در شب فرمود تا آن شخص را به قلعه آوردند و جامه نظام الدین در وی پوشیدند. و در پرده سواد شب، آن بیگناه را هلاک کردند و نظام الدین را در چاهی پنهان داشت.

هم در آن هفته از حضرت فارس کس به طلب نظام الدین آمد برقرار آنکه چون ملک عجمشاه، امیر محمود و پسر دوگانه تسلیم کند، اتابک سر کیسه دیگر تکالیف بسته دارد و فیما بعد سخن کرمان نگوید غز از تعجیل هلاک او پشیمان شدند و زبان ملک در استحیاء او دراز شد، پس با غز گفت که: نظر شما از ملاحظه در عواقب کارها

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۱۴

قاصر است و فکرت شما از تصور خواتم عزایم عاجز، اکنون جواب پادشاه چه توان داد؟ و این جریمه را چه عذر توان نهاد؟

چون غز [را] از ندامت احوال اهوال قیامت پیش آمد، ملک گفت من این روز به بصر بصیرت میدیدم، به حکم این معنی چرب دستی چنین کرده‌ام و بر مقتضاء نص «وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لکِنْ شُبِّهَ لَهُمْ» «۱» نظام الدین زنده است.

غز را ازین حرکت خوش آمد و از هواء حیرت به زمین سکون فرود آمد.

نظام الدین را از چاه برآوردند و تسلیم فرستاده حضرت کرد، و پسر کهین را پیش از پدر به فارس فرستاده بودند، و مهین را با خال او امیر یحیی نقل جانب بم کردند، و ظن و خیال آنکه کوتوال شبانکاره که در شهر بم است مگر او را بستاند و شهر بدهد.

چون او را زهره این مبادلت و یارای این معاملت نبود، اجابت نکرد و غز آن دو بیچاره را به حصار خویش برد و موقوف داشت.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در رسیدن عز الدین فضلون و رفتن غز

اول ماه رمضان سنه ۶۰۰ موافق ماه خرداد سنه ۵۹۴ خراجی، رسولی که به حضرت فارس فرستاده بودند باز رسید و جواب پادشاه آنکه [کرمان] تعلق به من دارد، و نخست حشم من آنجا رسیده، اما از ملک عجمشاه دریغ نمیدارم مادام که تجشم نماید و با حشم عزیمت آنجانب نماید تا با تناجی ارواح تلاقی اشباح حاصل آید، و معاهد معاهدت عمارت رود، و در ضمان سلامت باز گردد. و عز الدین فضلون «۲» را با سواری پانصد فرستاده است تا در خدمت باشد.

غز را از این سخن آتش در کانون جان افتاد و دود وحشت پیش دیده بایستاد و در غوطه کنکاج افتادند، نتیجه مشورت آن بود که در تقریب و ترحیب عز الدین فضلون تقاعد رود و او را علوفه ندهند و رخصت ندهند که دیگری دهد یا فروشد.

بر ظاهر شهر و رستاق مردم نبود و هیچ معلوفی و مطعومی میسر نمیشد. عز الدین

---

(۱)- قرآن کریم، سوره نساء آیه ۱۵۶، آنها گفتند ما کشتیم مسیح را، و حال آنکه نکشتند او را و بدار نزدند، و لکن مشتبه شد بر آنها.

(۲)- عز الدین فضلون از امرای درگاه سلغریان فارس بود.

چند روز بر حوالی شهر گردید، پس از سورت جوع، عزم رجوع کرد. و از حضرت فارس امداد متواتر شد و هرروز علمی و امیری میرسید تا جمعی کثیر لشکری حاصل آمد.

پس مخیّم باز در شهر آوردند- میان دو قلعه- و با غز سرّ و حست کشف کردند، و کوتوالان- به حکم سوابق معرفت و تجاور ولایت- عز الدین فضلون را وعده تسلیم قلاع دادند، و مصافحت مصالحت کرد. غز را لازم شد که پیشانی ستیز باز نهادن یا پشت گریز بدادن، روزی دو سه به میدان جولان شدند، نقش کعبتین قضا بر مراد غز نیامد و در ششدر حیرت فروماند.

روز دهم ماه خرداد «۱» سخن صلح گفتند بر آنکه: ملک عجمشاه باز نرماشیر شود تا حشم فارس چون کار بردسیر به فیصل رسانند شهر بم را استخلاص کند و به ملک عجمشاه دهند. روز یکشنبه دوازدهم خرداد لرزه اضطراب بر غز افتاده از شهر و قلعه چنان جست که خونی به مژده عفو از تیغ جلاد جهد! و شهر از غز خالی و حشم فارس را مسلّم شد.

گفتار در رسیدن ملک عماد الدین محمد بن زیدان از فارس به دار- الملک بردسیر

چون امیر عز الدین فضلون به فال میمون در شهر آمد، و باقی امراء حضرت رخصت فارس نمودند رعیت به سنّت نورانی و سیرت روحانی و لطف حاضر و مراعات وافر او بیاسودند و از مخالب سباع درنده غز و انیاب حیّات «۲» گزنده شبانکاره باز رستند. و خزینه هرسینه مهر مهر دولت پادشاه اسلام «۳» قبول کردند، و مرهم کرم بر ریش دل مشتی درویش نهاده شد.

القصه، کوتوال قلعه کوه را آینه دل روشنتر بود، و در مدت محاصره قلاع، مردم از قول و فعل او نرنجیده و فحشی و کلمه موحشی نشنیده، و کوتوال قلعه کهن

---

(۱)- ۵۹۴ خراجی- ۲۲ شعبان ۶۰۰ هلالی (؟)

(۲)- حیات جمع حیه: مارها

(۳)- یعنی سعد زنگی اتابک فارس

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۱۶

لجوجی بود مستبدّ، و از قلعه هرتیری و سنگی که می‌انداخت هزار ناوک دشنام با آن همراه بود، و معارف شهر را فحشهاء شنیع میگفت، و با حشم فارس به زبان موافق بود و به دل منافق، و سر تسلیم قلعه نداشت.

پس عز الدین، کوتوال به طبقه زیرین قلعه فرستاد و کار بریشان دشوار شد، کوتوال فارس و خیول او در الوان اطعمه متنعّم میبودند و افطار بر اصناف لذتها میکرد، شبانکاره گرسنه بینوا را از مشاهده غبن آن، ملال زیادت شد.

روز عید با کوتوال گفتند اگر ترا بدین شقاوت رضاست ما را کیسه دل از نقد صبر تهی شد، ریش و گریبان کوتوال گرفتند و از قلعه به زیر آوردند، و او را از گلشن تجبّر به گلخن تحیّر رسانید و او را موقوف کردند. پس روز آدینه سیّم ماه شوّال سنه ۶۰۰ موافق بیست و چهارم ماه خرداد، «۱» چتر همایون پادشاه اسلام عماد الدین زیدان «۲» به طالع سعد و اختر همیون از حضرت فارس رسید. و به طلوع رایات منصوره او امداد ظفر متزاید شد و افواج نصرت متضاعف. اهل شهر به دخول آن ملک ملک صورت و وصول آن پادشاه جوانبخت خوب‌طلعت، جهان جان را آیین تزیین بستند، و کوتوال و یک شخص دیگر که در تکرار درس دشنام و تلاوت اوراد فحش شریک و رسیل او بود قربان شکر مقدم میمون شاه ساختند.

---

(۱)- ۵۹۴ خراجی

(۲)- این کلمه باید با اضافه عماد الدین خوانده شود، یعنی عماد الدین محمد بن زیدان که بقول سمط العلی برادرزاده و ربیب اتابک سعد بود. به روایت تاریخ و صاف، اتابک سعد مقالید سلطنت کرمان را به برادرزاده خود محمد بن زیدان سپرد (ج ۲ ص ۱۵۰)، در جهان- آرا آمده که بعد از یکسال از نیابت نظام الدین محمود، عماد الدین محمد بن زیدان بحکومت کرمان گماشته شد، و بروایت زبدهٔ التواریخ، مدت حکومت محمد بن زیدان بر کرمان، هشت سال متواتر بود. (حواشی تاریخ وزیری مصحح نگارنده ص ۱۳۴)

میرزا حسن فسائی گوید: در پانصد نود و سه (ظ: خراجی) نواحی کرمان در تحت اقتدار اتابک مظفر الدین سعد بن زنگی درآمد و برادرزاده خود محمد بن زیدون را والی کرمان نمود و چون مداخل دیوانی کرمان به مخارج لشکری کفایت نداشت، عشری بر حراج افزوده آن را «فدیهٔ الملک» نام نهاد، و بعد از سالی رعیت به تظلم آمده بعدل و انصاف اتابکی فدیهٔ الملک را برداشته و مالیات مقرره را برقرار داشت.

(فارسنامه ناصری ص ۳۲)

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۱۷

گفتار در آمدن امیر مبارز از ایک به گرمسیر کرمان و بمرد «۱» باز معاودت کردن، و رفتن امیر عز الدین فضلون از بردسیر بحضرت فارس

پس اتابک را نهضتی حاصل شد به جانب اصفهان، و امیر مبارز غیبت رایات منصوره را از فارس فرصت گرفت و با لشکری در گرمسیر کرمان آمد و از آنجا عزم بم کرد و شهر بم که در دست او بود به ابطال رجال و ابناء قتال مشحون گردانید، و غلات ولایت جمع کرده و در وجه ذخیره نهاد، و در شهر جیرفت حصاری ساخت و آنرا به مردان کارزار از پیاده و سوار محکم کرد، و لشکر به در حصار غزّ کشید، و مدت چهار ماه مقام کرد.

و چون استخلاص آن در حیّز تیسیر نیامد از آنجا انتقال باز مغون کرد، و دو ماه بر در حصار عماد الدین مغونی نشست؛ و در آن ناحیت، از تخریب، آن رفت که قلم عبارت و رقم اشارت به شرح آن قیام نتواند نمود. چون مدت غیبت او از ایگ متمادی شد، مرد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

او میگریخت و با خانه می‌شد، او را ضرورت شد برخاستن.

و یکسال شهر بردسیر به آرایش آسایش نازان بود، و عز الدین فضلون در اثناء مکاتبات از فرط تحقد؟ مینوشت و از مقام سآمت مینمود و آرزوی خدمت رکاب پادشاه میکرد، و مشاهده انوار جمال مبارکش را بر ملک ترجیح مینهاد. و ارباب حسد در حضرت نیز کلمات بر وجه تضریب ایراد کردند.

و در منتصف ماه اردیبهشت سنه ۵۹۵ خراجی «۲» به استدعاء عز الدین مثال رسید.

عز الدین نیز- اگرچه با خانه خود میرفت- مفارقت کرمان را کاره بود، او را با مردم کردمان خوش افتاد، و روز آدینه هفتم ماه رمضان سنه ۶۰۱ موافق پانزدهم ماه خرداد سنه ۵۹۵ سرادق رحلت بیرون زد، و رعایاء کرمان دو فرسنگ مواکب او را بر پی میرفتند و از دیده آب میزدند.

---

(۱)- چنین است در اصل و ظاهرا باید اینطور باشد: و بعلت فرار مرد سپاه باز معاودت کردن.

(۲)- بعنی شعبان ۶۰۱ هلالی

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۱۸

گفتار در آمدن امیر بدر الدین کافور و وزیر اثیر الدین سمنانی از فارس به کرمان

چون شور فراق عز الدین مزاج دلها گرم [داشت]؛ از دار الشفاء، قرص کافور فرستادند، و امیر بدر الدین کافور را نامزد کرمان کردند- خواجه‌ای مسلمان طبع نیک‌عقیدت- و بر عقب او خبر رسید که وزیر اتابک اثیر الدین سمنانی بر عزیمت کرمانست. اول روز ذو العقده من السنهٔ «۱» در شهر آمد- خواجه‌ای محتشم و پیری بزرگ که از بقایاء اکابر عراق تقلّد اعمال خطیر کرده- به‌نظر هدایت و قلم کفایت در حفظ مصالح ولایت شروع کرد بر توقع آنکه مگر کرمان را از خاک افتادگی بر دارد یا آبی به روی کار آورد، فتنه دست‌نو کرد و از جانب خراسان سیلاب محنتی تازه روی به کرمان نهاد.

گفتار در آمدن ملک زوزن خواجه رضی و تغان تکین «۲» از خراسان بکرمان

اشاره

خواجه رضی الزوزنی- که ذکر او سابق است، و چند نوبت به کرمان آمده- در نواحی و در حدود این ولایت املاک و عقار بسیار باز دست کرده، او را هوای کرمان با رگ «۳» و پی و روح و روان آمیخته، با آنکه ولایتی معمور و نعمتی بی‌قیاس و حکمی نافذ گرد و فرمانی قاطع داشت، به تازگی او را هوای کرمان سلسله هوس بجنبانید و از حضرت خوارزم استمداد کرد.

بدر الدین تغان تکین [را] که پیش ازین به کرمان آمده بود، با چند امیر دیگر از نواحی خراسان نامزد کرمان کردند. و از راه طبس درآمد و به سرحد کرمان رسید، جمعی سوار و پیاده فارسی که در شهر بودند تن زدند و اهمال جانب حزم جایز شمردند. تا بهاباد و راور و کوبنان گرفتند و شحنگان نشاندند، و به جانب زرند

---

(۱)- یعنی ۶۰۱ هلالی

(۲)- در سایر تواریخ، از جمله تاریخ وزیری: طغان تکین، ولی در جهان‌آرا آمده است که بغاتکین و خواجه رضی الدین نیشابوری از دیوان خوارزمشاهی به ایالت آنجا آمده میانه ایشان و سلغریه محاربات رفته شیارزه را کاری از پیش نرفت. (جهان‌آرا)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(۳)- در اصل: با برک و پی

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۱۹

آمدند. و ارتفاع شتوی یکمن خرج نشده بود، غلّه برداشتند و خرجها پر کردند و به در شهر آمدند، در آخر ذی العقده مذکور.

خواجه رضی چند سرهنگ داشت که روز مصاف شب زفاف میدانستند و طبل صوارم را در جنگ نقرات رباب و چنگ میشناختند، و هرروز حشم و لشکرگاه پیشتر میآوردند تا بر لب خندق فرو آمدند و مجانیق نصب کردند، و نقبهاء بسیار [کندند] و به پای دیوار رسید، و دیههاء حومه از خرابی و فساد ویران شد، و چندان خرابی کردند که سلطان غور در دیار قهستان و ولایت تون وقاین نکرد، و بفرمود که اشجار باردار بریدند و کشتهاء شاداب خوردند و سوختند.

خیال رعیت کرمان چنان «۱»، که خواجه رضی رعایت جانب معرفت فرماید و از صوب مروت تنکب جایز نشمرد، و مادام که از مردم کرمان رنجی ندیده است رنج ایشان نجوید و نخواهد، و اگر کرمان میخواهد از در رفق درآید و شرایط حسن العهد تقدیم کند،

[بیت]

جدائی گمان برده بودم و لیکن‌نه چونان که یکسو نهی آشنائی «۲» چه رعایا رضی الدین را از خود میدانستند و اگر طریق مراعات میسپرد و بر شیوه دیگر بارها در کار میآمد، شهر در دایره خلل؟ «۳» میافتاد و مقصود او به حصول او میپوست، چون حق تعالی او را نصیب نکرده بود، راه سهل هامون رفق بگذاشت و طریق وعر دشوار عنف «۴» پیش گرفت.

پس چون رعیّت، آن بی‌محابائی مشاهده کردند، بذل مجهود در دفع خصم و اعانت حشم فارس واجب داشت، و هفتاد روز خانه و وثاق پدرود کردند و مقام با دروازها و باروها بردند و قاصد و سوار به حضرت فارس متصل و متواصل داشت، و التماس مدد میکردند، و در شهر از زخم تیر و سنگ منجنیق و عرّاده، خلقی بی‌حدّ از فارسی و کرمانی هلاک شدند، و از حشم خراسان هم چندین «۵» معروف و مجهول وداع جهان کردند.

---

(۱)- یعنی چنان بود که ...

(۲)- شعر از فرخی سیستانی است.

(۳)- کذا، و شاید حلول

(۴)- در اصل: عنیف

(۵)- در اصل: هم‌چنین.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۲۰

گفتار در آمدن عز الدین فضلون و حشم فارس و برخاستن خواجه رضی و حشم خوارزم از در بردسیر

پس روز چهاردهم ماه مهر سنه ۵۹۵ «۱» رایات منصوره لشکر فارس از مشرق ظفر طالع شد، و عز الدین فضلون مقدم لشکر، خواجه رضی از در شهر برخاست و رسولی پیش عز الدین فضلون فرستاد.

عز الدین جواب داد که میان حضرت خوارزم و فارس قواعد مواصلت ممهّد است و اسباب مصاهرت موکّد، «۲» و اگر از حضرت خوارزم فرمایند که اتابک ترک خانه خود کند و ولایت فارس به کمتر غلامی دهد، از آن حضرت جز لبیک «سمعنا و اطعنا» نخواهد «۳» بود، بناء «۴» این جفا و بی‌مقابلتی؟ «۵» تخریب خانه مسلمانان بر چیست؟ اگر از در لطف و مجاملت درآمدی چه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

محتاج این شوکت و احتمال وزر و وبال- بودی؟ اما چون از عقاب خالق باک نمی‌دارد، در بند عقاب مخلوق میباشد، اینک اتابک سریّه‌ای از سرایاء خویش نامزد این طرف فرمود تا بر عجز حمل نکنند، و با این همه رخصت جنگ و امتداد اقدام نداده است و نفرموده، و فرموده که سکه و خطبه ولایت کرمان بر نام اعلی سلطان کنند، و من در خدمت به حضرت آیم، اگر کرمان به من ارزانی دارد و راه مضایقت نرود فبها، و اگر عذری فرماید (ع) جان نیز فدای تو خلافت پاکست. «۶»

و رسول باز پیش رضی الدین آمد و این قصه باز راند، و از شوکت و فرط قوّت

---

(۱)- برابر ذیحجه سنه ۶۰۱ هلالی (تصحیح از مرحوم اقبال)

(۲)- مقصود ازدواجی است که بین خوارزمشاهیه و سلغریان پدید آمده بوده است و این البته غیر از ازدواجی بود که مدتها بعد یعنی بعد از اسارت اتابک سعد بدستور سلطان محمد خوارزمشاه صورت گرفت (۶۱۴)، یعنی حکومت شیراز بآن شرط به اتابک سپرده شد، که اتابک دختر خود ملک خاتون را به ازدواج سلطان جلال الدین منکبرنی درآورد.

(۳)- در اصل: نخواهند

(۴)- در اصل: بیا

(۵)- کذا، احتمالا: بی‌مبالاتی

(۶)- کذا، و شاید: خلافت با کیست؟

لشکر فارس اعلام داد، رضی الدین در حال از در شهر برخاست و به جانب چترود «۱» بیرون شد و تا راور هیچ درنگ نکرد. عز الدین با حشم فارس نزول فرمود و بر عادت تهاونی که در طبیعت ایشان بود سکون کرد، و از ارفاق و اعجال خصم فارغ شد، تا رضی در سرحد مودت شحنه خبیص و کوبنان و راور و بهاباد کرد «۲» و حصارها محکم گردانید، و روی به خراسان نهاد، و حصار بردسیر ویرانه در دست ملک عماد الدین محمد زیدان ماند.

و عز الدین و لشکر فارس معاودت ولایت فرمود، و چند امیر با حشمی اندک در شهر گذاشتند. چند روز بر این منوال صبر کردند، پس سپر بی‌طاقتی افکندند و از بیحاصلی کرمان روی باز خانه نهادند، و در آخر جمادی الاولی سنه ۶۰۶ صاحب عادل فخر الدین صدر الاسلام و المسلمین بحکم وزارت، سایه اقبال بر ممالک کرمان افکند و این خرابه را به مقدم بزرگوار مشرف گردانید «۳».

---

(۱)- آبادیی نزدیک کرمان- شش فرسنگی- بر شمال، بین راه کرمان به زرند و راور.

(۲)- ظاهرا یعنی قرارداد موافقت و دوستی با شحنه راور و بهاباد و خبیص و کوهبنان بست.

(۳)- درین جا وقایع این سنوات بسیار خلاصه شده است و مختصر آن اینست که در همان ایام که محمد بن زیدان حکومت کرمان را داشت، از دربار فارس، فخر الدین احمد بندقه در سال ۶۰۲ بکرمان آمد (المضاف ص ۱۷)، سپس در اواخر شوال ۶۰۳ امیر کرز الدین داود را که در شهر بود باز خواندند و مجددا فخر الدین بندقه را سمت وزارت کرمان دادند، پس فخر الدین عباس در شوال ۶۰۴ از فارس به کرمان آمد. (حافظ ابرو نسخه خطی ملک)، و او قلعه خبیص را از حسام الدین ایبک بگرفت و خود ظلم فراوان بکرمان کرد، بندقه که سمت وزارت کرمان را داشت جریان کار عباس را به فارس نوشت و اتابک خود در زمستان سال ۵۹۸ خراجی یعنی سلخ جمادی سال ۶۰۵ هجری به کرمان آمد، و در اول رجب به شهر درآمد. (المضاف ص ۲۳).

در همین ایام امیر جمال الدین گزلی خان که در نیشابور عاصی شده بود (بسال ۶۰۵ ه.) با پانصد سوار و پیاده و عوراتی چند روی به کرمان نهاد (جهانگشای جوینی)، ولی از راور بازگشت، در همین حال اتابک نیز عباس را معزول کرد و حکومت را به عز الدین

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

لالابک و سعد الدین بندقه مشترکا سپرد که تا شعبان ۶۰۷ بدین کار بودند.

(سمط العلی ص ۲۰)

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۲۲

گفتار در سایر احوال علی سبیل الاجمال تا سنه ۶۱۹ که کرمان بر دست قتلق سلطان «۱» براق حاجب مفتوح شد

در کتب تواریخ نقلی بنظر نرسیده که چون شهر بم و جیرفت از دست امیر مبارز بیرون آمد «۲» و غز آخر کار ایشان به چه منجر شد، و شهر بردسیر چون از تصرف حشم فارس بیرون شد؟

به قیاس و ظن چنین بخاطر میرسد که چون خبیص و راور و بهاباد و کوبنان در دست حشم رضی بود، از خوارزم کرهٔ بعد مرّه استمداد نموده کرمان را بأسرها مستخلص کرد. چون او از جهان فانی به جهان باقی انتقال کرد، پسرش ملک شجاع الدین زوزنی قایم مقام پدر شد «۳» تا آنکه دست قدرت و سطوت جنگز خانی بساط سلطنت سلطان محمد خوارزمشاه درنوردید. «۴»

براق حاجب که از اولاد گورخان بزرگ بود [و] برسم تحصیل مال مواضعهٔ از زمان سلطان تکش خوارزمشاه در حضرت خوارزم مقیم، با جمعی از امراء خوارزمشاهیه چون کلو «۵» ملک و سونج ملک «۶» عزم جانب هندوستان نمودند، و با بنه و اثقال و اهل و عیال از راه کرمان عازم کنار دریاء عمان شد. «۷» چون به جیرفت رسید، ملک شجاع الدین زوزنی از غایت دونی، طمع در عورات قراختائی نموده از شهر گواشیر لشکر به جیرفت کشید، و با وجود آنکه از یک حزب بودند [و] در یک درگاه

---

(۱)- قتلغ به ترکی بمعنی مبارک و سعید و خوشبخت است و قتلغ سلطان یعنی سلطان مبارک و خوش‌بخت و مسعود است.

(از حاشیه سعدی‌نامه، ص ۷۲۲)

(۲)- یعنی چگونه بیرون آمد ...

(۳)- شجاع الدین اعور ظاهرا به نیابت غیاث الدین پیر شاه پسر سلطان محمد خوارزم- شاه به کرمان آمده بود ولی خود ادعای استقلال کرد.

(۴)- در ۶۱۶ ه.

(۵)- کلو: کلانتر و بزرگ و سرور

(۶)- همراهان قتلغ سلطان براق حاجب عبارت بودند از: سونج ملک، سنکر ملک، کلو ملک (در سمط العلی چاپی: کلر)، (سمط العلی ص ۲۳)

(۷)- به عزم دیار هند و لحوق به سلطان شمس الدین ایلتوتمش پادشاه دهلی که از از قراختا بود (سمط العلی)

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۲۳

مدتها باهم خدمت کرده بودند، شرایط وفا و مروت مرعی نداشت.

قتلغ سلطان و رفقا لا بد و ناچار از باب دفع صایل «۱» متوجه او شدند و در وهله اولی ملک زوزن را درهم شکستند. «۲» و چون فتحی که در مخیله او نبود به ظهور آمد، عزم هندوستان را خاطر یکسو نهاده، متعاقب ملک زوزن به در بردسیر پرّه بنمود و شهر گواشیر را در سنه ۶۱۹ از ملک زوزن گرفته، بر مسند ایالت متمکن شد.

و چون احوال قتلق سلطان مفصلا در کتب تواریخ مذکور است عنان قلم ...

پایان متن کتاب

---

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(۱)- صایل، آنکه تسلط جوید،

(۲)- بسبب طمع به سبی عورات و اطفال و پریچهرگان قراختای بر قصد ایشان لشکری تهیه کرده روانه جیرفت گشت و بر در خرق و عباسی رودبار مصاف داد. دست براق حاجب و قراختائیان غالب آمد و ملک شجاع الدین با اتباع و اشیاع در قید اسار گرفتار گشت. براق ... مظفرا منصورا متوجه شهر شد. پسر شجاع الدین ابو القاسم در شهر تحصن نمود و براق حاجب محاصره کرد و بعد از شش ماه تمامت ولایت بردسیر و قلعه کوه و باغ سیرگانی به لطایف حیل او را مفتوح و مستخلص گشت. (سمط العلی ص ۲۳)

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۲۵

توضیحات و اضافات

ص سی و هفت مقدمه: آقا محمد صادق؛ همانطور که در مقدمه گفته‌ایم نام پسر آخوند را مردم کرمان ملا محمد صادق بخاطر دارند، اما مرحوم شیخ یحیی در یادداشتهای خود او را ملا ابو الفضل خوانده و گوید «بی‌خبر والد خود مرتکب این عمل شده» ..

ص ۳- جلوس قاورد. در جهان‌آرا همانطور که نقل شده سبع و ستین و اربعمائه است و البته غلط است زیرا قاورد به روایتی در ۴۶۵ یا ۴۶۶ کشته شده و فرمان حکومت او بر کرمان در واقع به قول حبیب السیر در ثلث و ثلثین و اربعمایه (۴۳۳) صورت گرفته است.

ص ۵- کفچ یا قفص، [با ضم قاف] یاقوت گوید، القفس [با سین] کوهستانی است در کرمان که مردمی چون کردها در آن سکنی دارند، آنها را بنام «قفس و بلوص» میخوانند راجز نام آنان را در شعر آورده و گوید:

کم قطعنا من عدو شرس‌ز ط و اکراد و قفس قفس رهنی گوید که جبال قفس پیوسته به دریاست و مردم آن اصلا یمانی هستند و از طایفه ازدبن الغوت، ...

اما پیرو دین اجداد نیستند بلکه ابتدا بت‌ها و اصنام را می‌پرسیدند و سپس به عبادت آتش پرداختند و بعد از آنکه کرمان بدست مسلمین فتح شد تا امروز هرگز از حاکمی اطاعت نکرده‌اند با همه اینها در این کوهستان نه آتشکده هست و نه معبد یهود و نه کلیسای نصاری و نه نمازخانه مسلمانان، و شنیدم که در این کوهستان بت فراوان یافته‌اند.

در باب زبان مردم آنجا اصطخری گوید، قفص‌ها علاوه بر فارسی زبان خاص قفصی هم دارند، همینطور بلوص‌ها و بارزیها که علاوه بر زبان فارسی زبان دیگری دارند، (مسالک الممالک ص ۱۷۰). دمشقی گوید: جبال قفص مرکب از هفت رشته کوه است ... (نخبهٔ الدهر ص ۱۷۶).

احتمال میرود که این وجه تسمیه از نام طوایف کوشی که در تواریخ پیش از اسلام از آن نام برده شده است و ظاهرا در حوالی دریای عمان و حدود هرمز ساکن بوده‌اند گرفته

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۲۶

شده باشد، میتوان این کلمه را با کشور کوشان که نام کوشانشاه را در زمان ساسانیان به کرات بخاطر می‌آورد ارتباط داد و احتمالا با هندوکش نیز آنرا پیوست. امروز کوچ‌ها (با فتح کاف بر وزن اوج) در کرمان طایفه‌ای از کولی‌ها را گویند که دائما در حال نقل و انتقال هستند و بسا احتمال که مصدر کوچیدن را هم بتوان با این نام ارتباط داد و وجه اشتقاقی برای آن پیدا کرد. امروز هم طایفه‌ای کوچک بنام «کوچمی» در حدود جیرفت سکونت دارند و مرکز آنان قریه کوچم (با ضم چ) در حوالی هنزا از قراء ساردویه است.

ص ۵- سربیزن [با فتح سین و زاء] در متن کتاب بیشتر بصورت سرپژن آمده ولی صحیح آن سربیزن است و آن از دهات ساردو است (اسامی دهات کشور چاپ وزارت کشور ص ۴۶۶)، این آبادی نزدیک هنزا قرار دارد.

ص ۵- جیرفت، این کلمه در البلدان یعقوبی بصورت جیربت [با ضم راء] هم آمده است.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ص ۱۱- ما بین کرک، چنین است در اصل ... امروز این آبادی که بعد از فهرج قرار دارد بصورت گرگ (با ضم گاف) تلفظ میشود و آبادی بعد از آن را که نصرت آباد است، نصرت آباد گرگ خوانند، و این غیر از آبادی کروک است در بم که با کسر کاف خوانده میشود.

ص ۱۴- مرگ الب ارسلان در سال ۴۶۵ ه. بوده است در مرو، و سنایی در باب آن گوید:

چه داری بالش و نالش ز اقبالی و ادباری که تا برهم زنی چشمی نه این بینی نه آن بینی

سر الب ارسلان دیدی ز رفعت رفته بر گردون به مرو آتا به گل اندر تن الب ارسلان بینی ...

ص ۱۵- احتمال دارد سادات معروف به چناری از اولاد دختری قاورد باشند و خانه معروف به چناریها در محله شاه عادل که در کنار مسجد و مقبره تورانشاه قرار دارد و وقف است منسوب بآن خاندان باشد.

ص ۱۶- توضیح حاشیه این است؛ ظاهرا از طرف خواجه نظام الملک برای وساطت بین عم و برادرزاده یعنی قاورد و ملک شاه اقداماتی شده است که نتیجه نداده است، در اخبار الدولة السلجوقیه آمده است که ملکشاه به عم خود قاورد نامه‌ای نوشت، نامه‌ای که «یطیب القلب و یکشف الکرب» (ص ۵۵)، و باز در همان کتاب آمده است:

«نظام الملک وزیر نامه‌ای به قاورد نوشت و در آن مواعظ و نصایح فراوان کرد و او را به راه رشاد و سداد خواند ولی نتیجه نداد، قاورد به اصفهان رفت و ملک-

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۲۷

شاه به ری آمد. سردار امیر سوتکین بر مقدمه لشکر قاورد تاخت و آنانرا عقب نشاند، سپاهیان طرفین در همدان در روز چهارشنبه بیست و ششم جمادی الاول سال ۴۶۶ بهم رسیدند، امیر سوتکین بر میمنه ملکشاه بود و تمیراک بر میسره او، ملک قاورد نیز هفت فرزندش همراهش بود که بعضی در میمنه و برخی در میسره ایستادند و جمعی با پدر در قلب لشکر ماندند.

قاورد گمان داشت که لشکریان برادرش الب ارسلان، چون او را بینند از او اطاعت خواهند کرد، ولی جریان بخلاف آن پیش آمد، امیر عربی مسلم بن قریش با سپاهانش بر میسره لشکریان قاورد تاخت، لشکریان کرمان عقب نشستند و امیر تمیراک در کوهستان همدان بر ملک قاورد دست یافت.

قاورد خواست امیر را با اقطاعات و اموال بفریبد، امیر تمیرال گفت: تو مولی هستی و من بنده، و ما نمیتوانیم درین باب باهم صحبت کنیم، اکنون هردو نزد سلطان [ملکشاه] می‌رویم، او هرچه خواست همان خواهد شد.

قاورد را بحضور بردند، چون موکب سلطان را دید پیاده شد و پیشانی بر خاک گذاشت و مورد عنایت سلطان واقع گشت و صله رحم موجب شد که عرق عاطفت و خویش نوازی او بجنبش آید چنانکه اشک در چشمانش گشت، رو به وزیر نظام الملک کرد و گفت من هرگز قطع صله رحم نمیکنم و نسب خود را از میان نمی‌برم چه عم آدمی در حکم پدرست.

نظام الملک وزیر گفت: «الملک عقیم»، مطمئن باش که او هرگز بچنین چشمی بر تو نمی‌نگرد، و مطمئنا اگر بر تو ظفر یافته بود نه رحم و نه صله رحم در میان می‌آمد.

سلطان گفت: آیا در روی زمین زیانکارتر کسی آنکس نیست که دست راست خود را با دست چپ خویش قطع کند و عمش را که بمنزله پدرش است از میان بر- دارد؟ پس دستور داد تا قاورد را در چادر امیر سوتکین محبوس داشتند.

سپس عمید ابو الرضا را نزد او فرستاد تا کلیدهای خزائن و علامات دفینه‌ها را ازو بگیرد. قاورد گفت:

- سرزمین کرمان ملکی کوچک است و درآمد آن کم و ساکنین آن مردمی علیل هستند، همه آنچه من در آنجا دارم بقدر تحفه‌ای برای غلامان سلطان نیست. صلاح شما اینست که مرا آزاد کنید تا به سرزمین عمان بروم و در آنجا برای پادشاه عمی مطیع و پدری دلسوز باشم، ...»

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۲۸

اما این نامه به عرض سلطان نرسید از بیم آنکه مباد او را آزاد کند، پس او را خفه کردند- (از اخبار الدولة السلجوقیه ص ۵۸)

این امیر ساوتکین بعدا عنوان حکومت کرمان را هم یافته است هرچند خود به کرمان نیامده است. موحوم کسروی گوید:

در جنگ ملکشاه با قاورد عموی خود، ساوتکین (عماد الدوله) یکی از سرکردگان سلطان بود و چون قاورد کشته شد، ملکشاه کرمان را که سرزمین او بود با لقبش عماد الدوله به ساوتکین واگذاشت.

او ظاهرا لقب ناصر الدین نیز داشته است. قطران در قصیده‌ای در مدح او گفته است:

تن و جانم ز چشم او پیچان‌دیده و دل ز زلف او مهجور

تاج میران و مهتران جهان‌ناصر الدین امیر ابو منصور

خیل ابخازیان ازو مقتول‌قوم قاوردیان ازو مقهور (شهریاران گمنام ص ۳۱۲)

ص ۱۷- جمله «برادرش امیرانشاه را» ناقص است و ظاهرا سطری از کتاب افتاده است.

بهرحال این میرانشاه (ابو شجاع) ظاهرا در سیستان حکومت داشته و فتوحات کرده و ممدوح ازرقی بوده است و این اشعار نیز از ازرقی است در مدح میرانشاه:

میر میرانشاه، بن قاورد، بن جغری که اوست‌در جهان دولت ارکان بر سپهر داد، خور.

غلام آن خط مشکین نیم دایره‌امز قیر و مشک چو طغرای میر میرانشاه

که بو شجاع امیرانشه ابن قاورد است‌سپهر همت و دریای جود و عنصر جاه.

ص ۲۴- در باب جلوس تورانشاه، زا مباور می‌نویسد:

«در کتابخانه خدیویه مصر دیناری بنام محی الدین عماد الدوله تورانشاه بن قاورد وجود دارد که روی آن ضرب «بردسیر» را دارد و سال ضرب آن احتمالا ۴۷۴ خوانده میشود».

(معجم الانساب و الاسرات الحاکمه فی التاریخ الاسلامی، ترجمه عربی زامباور)

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۲۹

ولی این سکه ظاهرا باید سال ۴۷۷ ضرب شده باشد نه ۴۷۴ و محتمل است که در خواندن سکه اشتباه شده باشد.

ص ۲۵- ظاهرا مکرم بن علاء درین ایام به فتح عمان توفیق یافته و ابو اسحق ابراهیم بن عثمان بن محمد کلبی غزی (۴۴۱- ۵۲۴) از مشاهید شعرای عهد ملکشاه و سنجر و از مداحان مخصوص مکرم بن علاء در مدح او هنگام فتح عمان گفته است:

و یوم العمانیین ماجوا و فوقهم‌سماء قسی یرسل النیل حاصبا

اشرت من التدبیر و البحر بینکم‌بنجم رآه الجیش فی البر ثافبا (وزارت در عهد سلاطین سلجوقی تالیف مرحوم اقبال ص ۸۹- ۹۰)

ص ۳۴- امیر چاولی، فارسنامه ناصری ذیل وقایع سال پانصد و شش آرد:

«امیر ابراهیم دارابی که سمت دامادی به پادشاه کرمان ارسلانشاه بن کرمانشاه بن ارسلان بیک بن قاورد داشت، از داراب به کرمان رفته، از خدمت ارسلانشاه اعانت و حمایت و لشکر خواست، و چون اتابک جلال الدین چاولی استحکام تنگ رنبه را دید که از هیچ جانب راهی نتوان یافت، به غلط عطف عنان را به سمت کرمان انداخت و چند منزل رفته، اهل داراب آسوده شدند، پس شهرت انداخت که لشکر ارسلانشاه بحمایت ابراهیم این دو روزه وارد داراب میشوند، و اتابک بغتة نزدیکی آن تنگ رسیده، اهل داراب آنها را لشکر کرمان دانسته بی‌غائله‌ای آنها را داخل تنگ نمودند، بعد از دخول بیشتر اهل داراب را کشته اموال آنها را غارت نموده، امرای شبانکاره به سمت کرمان رفته به ارسلانشاه پناه بردند». (فارسنامه ص ۲۶).

جریان جنگ چاولی سقاوو (سقابو) با لشکریان کرمان در سیرجان در ابن اثیر ج- ۱۰ ص ۱۹۶ بتفصیل آمده، این جنگ در شوال

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سال ۵۰۸ اتفاق افتاده است.

صاحب فارسنامه گوید:

«در سال ۵۰۸ اتابک (جلال الدین) برای حسنویه شبانکاره که در قلعه ایج متوقف بود پیغام فرستاد که من برای استرداد جماعت شبانکاره‌ها قصد کرمانرا دارم، باید موافقت کنی. حسنویه طوعا و کرها قبول کرده از قلعه خدمت اتابک آمده قاصد کرمان شدند و قاضی ابو طاهر عبد اللّه قاضی شیراز را برسالت خدمت ارسلانشاه فرستاده که جماعت شبانکاره رعیت و لشکر پادشاه سلطان محمد است، اگر آنها را روانه فارس داشتی عزیمت جانب کرمان را فسخ مینمایم و اگرنه مستعد ورود سپاه سلطانی باش.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۳۰

ارسلانشاه جواب رسالت قاضی را فرستاد که جماعت شبانکاره از شما خائف گشته بکرمان که باز ملک سلطان است آمده‌اند و مرا شفیع داشته‌اند، امید چنانست که مقبول خاطر اتابکی افتد و درین باب رسول مخصوص با بعضی از هدایا خدمت اتابک فرستاد و اتابک رسول ارسلانشاه را فریفته دینار و درهم بی‌شمار باو داد و رسول را جاسوس خود نموده روانه‌اش داشت.

و پیش ازین گفت و شنیدها ارسلانشاه معادل پنج و شش هزار نفر سواره و پیاده کرمانی را در سیرجان کرمان که همسایه نی‌ریز فارس است گذاشته بود، چون رسول از فارس به سیرجان رسید خدمت وزیر ارسلانشاه که سپهسالار لشکر بود رسیده، خدمت وزیر بگفت که اتابک جز رضای ارسلان را نخواهد و از توقف این لشکر در سیرجان که در حقیقت بلوکی از فارس است می‌اندیشد که اهل بلوکات دیگر گمان دشمنی فیمابین می‌نمایند بهتر آنست که آنها را روانه بلاد خود دارید.

وزیر ارسلانشاه مقالات رسول را که جاسوسی از اتابک بود قبول کرده لشکر را پراکنده نمود. بعد از اطلاع، اتابک بی‌مهلت لشکر را از داراب به قصبه فرگ که اکنون یکی از هفت ناحیه بلوک سبعه است برده فرگ را محاصره نمود و در آنزمان دست توسل امیر موسی حاکم فرک به دامن ارسلانشاه بود، و بواسطه آنکه توابع شمالی فرگ به بلوک سیرجان پیوسته است، چون خبر محاصره فرگ به وزیر و ارسلانشاه رسید رسول را خواسته مؤاخذ داشت و برداشتن لشکر سیرجان را خیانت رسول شمرده، و رسول منکر خیانت خود گردید.

و چون هنگام مفارقت رسول از خدمت اتابک فراشی را از اتابک با خود آورده که هرروزه خبر را به کسان اتابک برساند. ارسلانشاه از حال فراش مطلع گشته او را آزاد کرده واقعه را نقل نموده پس ارسلانشاه رسول خود و فراش اتابک را بسزای خبرگیری و جاسوسی بکشت و به زودی تدارک لشکر نموده جمعیتی فراهم آورده روانه داشت. و موسی فرگی از کوهستان خود را بلشکر کرمان رسانید و اتابک بعد از اطلاع امیری را با جمعی از لشکر خود باستقبال سپاه کرمان فرستاد لیکن ملاقات ناکرده عود نمود و به اتابک بگفت چون از جمعیت شما مطلع شدند پراکنده گشتند و موسی فرگی لشکر کرمان را از راه کوهستانی غیر متعارف آورده در نیمه‌شبی وارد صحرای فرگ نموده، و سپاه اتابک باطمینان خاطر آسوده در خواب بودند، و اتابک از باده دوشین مست افتاده بود، که کسی که خبر ورود لشکر کرمان را باو داد فورا حکم به قطع زبان آن بیچاره

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۳۱

نمود دیگری آمده خبر داد ناچار سوار شده فرار نمود و بسیاری از لشکر اتابک کشته و اسیر گردید.

و چون حسنویه پسر ابو سعید شبانکاره در محاصره فرگ در ظل عاطفت اتابک جلال الدین بودند در وقت فرار هم موافقت داشتند، چون مسافتی رفتند و روز روشن شد اتابک نگاهی در قفای خود کرده جز حسنو و پسر ابو سعید شبانکاره را که پدرش را در جنگ کازرون کشته بودندید، پریشان خاطر شده حسنویه و پسر ابو سعید به اتابک گفتند از ما غدری به تو نخواهد رسید، خاطر را جمع دار. باهم آمده تا وارد شهر فسا شدند و جماعت شکست یافته یک‌یک و دودو در گرد اتابک مجتمع گشتند» ... (فارسنامه ناصری ص ۲۷)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اتابک جلال الدین چاوولی در سال ۵۱۰ وفات یافت.

ص ۴۰- فرار سلجوقشاه به بحرین، باید توضیح داده شود که در زمان عیونیان (عبد اللّه عیونی) قرامطه و اسمعیلیان بر بحرین مسلط شدند و راه عبور دریا را برای سفاین تجارتی عباسیان و سلجوقیان بستند. عبد اللّه عیونی به ملکشاه که دشمن سرسخت اسمعیلیان بود نامه‌ای نوشت و برای درهم شکستن قرامطه کمک خواست، ملکشاه یکی از سرداران سلجوقی بنام اکسک سالار را با شش هزار به یاری او فرستاد ولی این لشکرکشی چندان نتایج قطعی نداد، اما بهرحال اولاد قاورد در سواحل عمان و قطیف نفوذی داشتند (از مقاله آقای محیط طباطبائی تحت عنوان سرزمین بحرین، در کتاب خلیج فارس).

ولی آنطور که معلوم است قرامطه همچنان در بحرین نفوذ و تسلط داشته‌اند و شاید علت فرار سلجوقشاه به بحرین نیز، پناهندگی به مخالفین دولت سلجوقی یعنی قرامطه بوده است و تصور میکرده است شاید روزی کمکی از آنها بگیرد و بکرمان بازگردد و ظاهرا ترس ملک محمد هم از سلجوقشاه چندان بی‌جهت نبوده است.

ص ۴۰- کیکو، در باب کیکو نتوانستم بتحقیق نوع آنرا تعیین کنم، ظاهرا یک نوع میوهٔ بیابانی بوده است و احتمال دارد همان کلیل و کلیلو و کلکو باشد که به زال‌زالک گفته میشود و شاید هم در متن تاریخ این کلمه اشتباه نقل شده باشد.

ص ۵۹، ملک مؤید آی ابه، جهان‌آرا معنی عجیبی درباره این کلمه دارد و گوید «مؤید الدین آینه [کذا] از جمله غلامان معتمد سلطان سنجر بود، چون آئینه سلطان پیش او می‌بود به مؤید الدین آینه اشتهار یافت» (نسخه خطی ج ۲ ص ۳۲۰، سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۳۲

کتابخانه دانشکده ادبیات). مرحوم قزوینی در حاشیه همین کتاب توضیح میدهد که: «هیچ جا کلمه دین را ندیدم که بر مؤید اضافه کرده باشند». اما این وجه تسمیه (وجه تسمیه جهان‌آرا) البته غلط صرف است، صواب: «مویدای ابه» است که از اعلام ترکی است مانند آی دوغدی، و قتلغ ابه، و ارسلان ابه، و غیر آن.

آی ماه، ابه دایه، و در واقع میتوان آنرا ماه دایه، یا با مسامحتی: ماه- داد و ماه‌زاد ترجمه کرد.

ص ۷۸- کریم الشرق. این نام دو جا درین کتاب آمده است (ص ۷۸ و ص ۹۱). در ابن الاثیر و همچنین در جهانگشای جوینی ج ۲ ص ۲۰۲ نامی از تاج الدین کریم الشرق آمده است که ظاهرا وزیر غیاث الدین پیر شاه برادر سلطان جلال الدین خوارزمشاه بوده و در ۶۲۵ در کرمان بدست براق حاجب طناب انداخته شده است. منتهی از تاریخی که نام او درین کتاب برده میشود (۵۶۹ هلالی) تا این تاریخ اخیر بیش از پنجاه و پنج سال فاصله است که تا حدی تطبیق این شخصیت را مشکل میکند و چنین احتمالی پیش می‌آورد که باید کریم الشرق دیگری باشد.

ص ۹۶- مادون، ظاهرا همان مادین است که آبادیی در منطقه کوهستانی ساردو است، گردنه‌ای بنام گردنه ماریان نیز در جبال بارز هست و سرماران هم خوانده میشود.

ص ۱۳۰- اختلافات اتابک تکله و قطب الدین:

«در عهد اتابک تکله، زلزال فتنه‌ای در فارس حادث شد و ابن عم او را قطب الدین پسر اتابک سنقر، نعره خلاف در سر حرکت کرد و فضله سوداء پادشاهی دماغ او را تباه گردانید و التجا به جانب ایگ و دارا بجرد کرد و بی‌دولتی او را باز دست اتابک تکله داد و آن پادشاه؛ ... او را به جان امان داد و به نیل میل کسوت بصرش کبود گردانید ... (المضاف ص ۳۲)

چندی بعد قطب الدین از عراق و یزد کمک گرفت ولی شکست خورد و بدست تکله بقتل رسید.

ص ۱۵۰- کریت، مرحوم اقبال حدس زده‌اند که باید کرند باشد، اما در متن همه جا گرید آمده است و ظاهرا بایستی همان کریت (با ضم کاف) بوده باشد که در چهار فرسخی شهر طبس است بطرف جنوب و دو مسجد قدیمی دارد. از راه طبس به کرمان یکصد و بیست فرسخ است و قوافل کرمان از کناره کریت یکسره داخل لوت میشوند.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(طرائق الحقایق گفتار سوم ص ۳۴۰ و ۳۴۱).

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۳۳

ص ۱۷۴- مزاج، امروز هم طایفه‌ای در جیرفت وجود دارند که مجاز و مزاج خوانده میشوند و مسکن معینی ندارند، ظاهرا مقصود همین طایفه است و بنابراین لزومی ندارد که تصور کنیم قلعه مریچ مقصود بوده است.

ص ۱۷۵. مهاجرت مردم هرموز،

در زمان امارت میر بهاء الدین ایاز سیفین پانزدهمین امیر هرموز، مقارن با سنه ۱۳۰۱ میلادی (۷۰۱ هجری) یکدسته از سواران مغولی به هرمز حمله برده و چنان آنجا را دستخوش چپاول و یغمای خود ساختند که پادشاه و اهالی ناگزیر شهر را ترک گفتند و ابتدا به جزیره کیش و سپس به جزیره هرمز (جرون یا زرون قدیم) مهاجرت کردند ... ایاز پانزدهمین پادشاه هرمز کهنه، نخستین پادشاه شهر جدید گردید و اسم اصلی جزیره را به یادگار وطن قدیم خود به هرمز مبدل ساخت.

(از کتاب خلیج فارس، آرنلد ویلسن. ترجمه محمد سعیدی ص ۷۰- ۷۳)

ص ۱۷۹- اردیبهشت‌ماه خراجی، سنوات این کتاب عموما براساس سالهای خراجی است که چند سالی پائین‌تر از سال معمولی هجری است و توضیح آن اینست: بعد از اسلام و رواج تقویم قمری چون سال کوتاهتر از سال طبیعی (شمسی) میشد، مردم از جهت پرداخت مالیات و خراج دیوانی در زحمت بودند چه مالیات معمولا- در ایام نوروز یا مهرگان و روزهای معینی قابل وصول بود و سال قمری با برداشت خرمن و محصول زارعین جور در نمیآمد. پرداخت مقرری و رواتب نیز دچار اشکال بود، از عهد هشام بن عبد الملک (۱۰۵- ۱۲۵ ه) شکایت دهقانان ایران در باب جلو افتادن نوروز بلند شد و این شکایت‌ها ادامه داشت و زمان هارون الرشید هم یحیی بن خالد برمکی متوجه این اشکال شد ولی راه چاره نمیدانست تا بالاخره در زمان متوکل عباسی (در سال ۲۴۳ ه.) اجازه اجرای کبیسه را داد و معتضد در ۲۸۲ نوروز را عقب‌تر آورد، بعد از آن برای جلوگیری از اختلاف سال خراجی و هلالی قرار گذاشتند که در هر ۳۳ سال یک سال خراجی را از حساب بیاندازند ولی بهرحال اختلاف بکلی از میان نرفت چنانکه می‌بینیم در سالهایی که وقایع این کتاب از آن گفتگو میکند (قرن پنجم و ششم و اوایل قرن هفتم) این اختلاف حدود هفت سال بوده است، در باب این تقویم رجوع به گاه‌شماری تألیف آقای تقی‌زاده ص ۱۵۶ شود.

نکته قابل توجه اینست که صاحب تاریخ تا چه حد علاقه داشته تاریخ خود را بر اساس سال خراجی تنظیم کند و حتی ماههای فارسی مثل اسفند ارمذ و فروردین و غیر آن بکار برد و این مطلب اهمیت ضبط صحیح تاریخ حوادث را میرساند که مؤلف

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۳۴

بدان واقف بوده است و چنین می‌رساند که از همان ایام مورخین ما متوجه اشکالات سنوات هلالی بوده‌اند و راه گریز از آن را می‌جسته‌اند ولی آنها که بدستگاههای خلافت و امرای نزدیک به دستگاه خلافت وابسته بودند نمیتوانستند خود را از این قید برکنار سازند. بهرحال در کرمان، معلوم نیست روی چه اساسی و تنها شاید به علت دورافتادگی از مرکز خلافت و عدم توجه به آن، سال خراجی جای خود را باز میکرده است و واقعا اگر این کار ادامه یافته و همه‌جاگیر شده بود، امروز ما از یک مشکل بسیار مهم در تاریخ خود بر کنار بودیم و آن مشکل ضبط سنوات به سه تاریخ میلادی و هلالی و شمسی و گاهی جلالی و یزد- گردی و امثال آنست که تاریخ را از روال صحیح و دقیق انداخته و کار را چند برابر و مبهم- هم برای نویسنده و مورخ و هم برای خواننده- ساخته است.

شیوع سنوات خراجی درین کتاب خود دلیل دیگری است بر اینکه قسمت عمده وقایع کتاب نقل از تاریخ افضل است، چه در زمان صفویه سال خراجی رواجی نداشته است.

ص ۱۹۳- طوطی، این نام در میان رؤساء غز رواج داشته است. انوری در مدح یکی از رؤساء غز بنام طوطی یک رباعی لطیف

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دارد:

ای زیر همای همتت چرخ مدام‌کبک از نظرت گرفته با باز آرام

اقبال تو شاهین و کبوتر، ایام‌سیمرغ نظیر، خسرو طوطی نام (از یادداشتهای مرحوم قزوینی بکوشش ایرج افشار)

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۳۵

فهرست اعلام و بعضی اصطلاحات «*»

آ

آباده: ۹۵

آبسکون: ۱۹۰

آبشآر: ۱۰۹

آثار العجم: ۲۹ م

آذربایجان: ۱۳ م- ۱۵ م- ۵۰ م- ۱۰۰

آزمون رایگان: ۹۸

آسیای حفص: ۱۶۰

آغار: ۱۹

آقا سید جواد: (امام جمعه)

آقا علی وزیر: ۴۱ م- ۴۲ م- ۴۰ تا ۳۲۴۹

آقا محمد تقی: ۴۵ م

آقا محمد خان: ۹۲ م- ۹۴ م

آل بویه: ۵۲ م ۱۳- ۱۵

آل کسری: ۶۱ م- ۸۰- ۱۶۸

آل مظفر: ۳ م- ۹۱ م

آویز: (اریز)

آی ابه (امیر جلال الدین): ۶۷

آی ابه: (مؤید الملک)

آی دوغدی: ۲۳۲

الف

ابارق: ۱۰۲

ابخازیان: ۲۲۸

ابراهیم دارابی: ۲۲۹

ابراهیم بن مهدی: ۲۹- ۳۰

ابرج: ۹۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ابن اثیر: ۱۹ م- ۳۱ م- ۲- ۳- ۶- ۸- ۲۲- ۲۸- ۴۷- ۱۲۶- ۱۳۹- ۱۵۶- ۱۹۴- ۱۹۵ ۲۲۹- ۲۳۳

ابن بطوطه: ۸

ابن حوقل: ۴۳

ابن خلکان: ۸

ابن شهاب: ۵۲ م- ۵۴ م ۸۶ م

ابن فقیه: ۴۹ م

ابواب: ۴۲ م

ابو اسحاق ابراهیم: ۲۴ (ر. ک: غزی)

ابو بکر بو الحسن: ۱۷۶

ابو بکر زین الدین: ۱۱

ابو بلال خارجی: ۹۱

ابو حامد: (افضل)

(*) کلماتی که حرف م در کنار آنست نماینده صفحات مقدمه است.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۳۶

ابو جعفر کالیجار: ۳۴

ابو الحارث: (ارسلانشاه)

ابو الحسن احمد بن حمدان: ۳۸

ابو الحسن (قاضی): ۴

ابو الحسن: (معز الدوله)

ابو الرضا: ۱۶

ابو سعید خان: ۹۰ م

ابو سعید شبانکاره: ۲۳۱

ابو طالب بافتی: ۵۷

ابو طالب زید: ۵۲ م و رجوع به بابازید شود

ابو طاهر عبد اللّه: ۲۲۹

ابو العلاء بکویه: ۳۱

ابو علی بن الیاس: ۳۱- ۳۷ و رجوع به محمد

ابو الفتح مسعود: ۱۵۷

ابو الفتح (میرزا): ۴۹ م- ۱۲

ابو الفضل سیستانی: ۱۳۹

ابو الفضل عبد الرحمن: ۳۹

ابو الفضل (ملا): ۲۲۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ابو الفوارس: ۲- ۹۸- ۹۹

ابو القاسم (پسر شجاع الدین): ۲۲۳

ابو کالیجار: ۲- ۳

ابو محمد (شیخ شطاح): ۱۳۶

ابو المفاخر (ضیاء الدین): ۶۰- ۶۴

ابو منصور فولادستون: ۱۳

ابو نصر بقلی: ۱۳۶

ابو هریره: ۶

ابیورد: ۵۹

اتابک: (محمد)

اتابک بزقش: ۶۰- ۸۲

اتابک پهلوان- ۶۵- ۱۵۲- ۹۷- ۹۹- ۱۰۷- ۱۰۸

اتابک زنگی: ۵۹ م- ۶۲ م- ۶۳ م- ۵۸ م- ۱۵۴

اتابک شیرگیر: ۶۶

اثیر الدین سمنانی: ۲۱۸

اجق: ۱۹ م

احمد: ۳ و رجوع به قاورد شود.

احمد: (معز الدوله)

احمد بن ابی دؤاد: ۲۹- ۳۰

احمد بن عبد اللّه خجستانی: ۹۱

احمد خان ماکوئی: ۴۰ م

احمد خربنده: ۹۱

احمدی: ۱۲ م

احیاء الملوک: ۵۰ م

اخبار الدولة السلجوقیه ۱۵- ۱۶- ۶۶ ۲۲۶- ۲۲۸

اخته: ۴۲ م

ادمش: ۷۶- ۷۷

اردشیر بابکان: ۱۳

اردکان: ۹۲ م

ارزویه: ۶۰- ۲۰۴

ارسطو: ۱۷

ارسلان ابه: ۲۳۲

ارسلان خاتون: ۳۴

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ارسلان شاه بن کرمانشاه: ۳۲ م- ۱۰- ۳۳- ۲۲۹- ۲۳۰

ارسلان بن طغرل (ملک ارسلان)؛ ۱۰ م- ۱۱ م- ۱۳ تا ۱۶ م- ۲۲ م- ۴۷ م- ۵۸ تا ۶۴ م- ۷۶ م. ۴۷- ۴۹- ۵۷- ۶۶- ۷۱- ۷۷- ۸۳- ۸۵- تا ۸۷- ۹۰- ۹۱- ۹۴ تا ۱۱۵- ۱۳۴- ۱۵۷- ۱۸۰

ارسلان سلطان: ۱۰۷- ۱۰۹- ۱۱۰- ۱۸۹- ۱۹۰- ۱۹۳

ارسلانشاه بن مسعود: ۳۵

ارقش زاوای: ۶۱- ۷۸- ۱۱۹

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۳۷

ارقش بوزه‌چی: ۴۰

ارمنیه: ۱۳ م- ۱۵ م- ۱۰۰.

اریز: ۲۶ م- ۱۶۰

ازرقی: ۱۱- ۱۷- ۲۰- ۲۲۸

از میخ کوب تا ...: ۹۱ م

استراباد: ۳۸ م

اسکندر: ۱۱۲

اسفه: ۱۱

اسفندقه: ۱۳۷

اسفندیار: ۱۸۵

اسمعیل غزنوی: ۳۶

اصطخری: ۱۱۰- ۲۲۵

اصطهبانات: ۲۹ م ۹۵

اصفهان: ۹- ۳۴ م- ۳۶- ۸- ۲۱- ۲۲- ۳۱ ۳۴- ۳۹- ۴۳- ۴۴- ۶۶- ۷۴- ۷۵- ۱۰۸- ۱۰۹- ۱۳۷- ۲۱۷ ۲۲۶.

اصفهک: ۲۰ م

اصول الفصول: ۳۵ م

اعتماد السلطنة: ۲۸- ۸۳

افتخار الدین اسفندیار: ۱۱۶

افشار (ایرج): ۷۰ م- ۳۴- ۲۳۴

افضل کرمان: ۵۵- تا ۶۹ م- ۷۱ تا ۷۸ م- ۸۰ م ۳۲- ۴۷- ۴۹- ۵۴- ۷۲- ۹۶- ۹۹- ۱۱۲- ۱۲۱- ۱۶۴- ۱۶۵- ۱۶۹- ۱۹۳- ۲۱۲.

اقبال (عباس): ۲۰ م ۴۴ م- ۵۴ م- ۵۷ م- ۱۵- ۲۵- ۱۷۵- ۲۲۹- ۲۳۲

اکسک: ۲۳۱

الب ارسلان: ۱۳- ۱۴- ۱۹۴- ۱۹۵- ۲۰۰- ۲۰۳ تا ۲۰۵- ۲۲۶ ۲۲۷

امام جمعه: ۴۶ م

امام اصحاب شافعیه: ۲۱۳

امام الدین قاضی احمد: ۱۱۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

امیر کبیر: ۸۱

امیر هرموز: ۲۹ م- ۱۸۲.

امین: ۱۰۴

امیرانشاه: ۱۱- ۱۴- ۱۵- ۱۷- ۱۵۷ ۲۲۸

انار: ۴۲- ۱۸۱

انجمن روابط فرهنگی ایران و فرانسه: ۵۲ م

انر (عز الدین): ۶ م- ۲۸- ۴۳- ۴۴

انساب سمعانی: ۱۳۲

الانوار فی کشف الاسرار: ۱۳۶

انوری: ۲۵ م- ۶۵ م- ۶۶ م ۲۳۴

انوشیروان: ۶

اوارق (اوارک): ۱۰۳- ۱۶۲

اورمزد: ۱۴۱:

اهلیت (؟) امیر: ۱۹۲

ایاز: ۲۳۳

ایبک (اتابک): ۱۴ م- ۱۵ م- ۷۷- ۹۰- ۹۴- تا ۹۷- ۹۹ تا ۱۰۳ ۱۰۵ تا ۱۱۳- ۱۱۶ تا ۱۲۰- ۱۴۱.

ایج: (ایک)

ایدکو: ۹۱ م

ایران در زمان ساسانیان: ۶

ایرانشاه: ۶ م- ۸ م- ۲۴- ۲۵- ۲۹- ۳۰ تا ۳۳- ۱۵۷.

ایگ: ۲۹ م- ۳۰ م- ۵۹ م- ۶۰ م- ۹۵- ۹۸- ۲۰۱- تا ۲۰۴- ۲۰۷- ۲۰۸- ۲۱۱- ۲۱۳- ۲۱۷ ۲۲۲

ایلدگز (اتابک): ۶۵- ۶۹- ۱۰۷- ۱۰۸- ۱۰۹.

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۳۸

ایلکانیان: ۳ م

اینانج: ۶۵

اینجو: ۳ م

ب

بابا خان: ۳۸ م

بابا زید: ۵۵ م

بارجان (کوه): ۶

بارزیها: ۲۲۵

بارنامه: ۱۰۸

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بازیار: ۶ م- ۱۶ م- ۳۰ م- ۳۱ م- ۱۰۳- ۱۳۷- ۱۷۳.

با علی آباد: ۳۷ و رجوع به بعلیاباد شود باغ سیرگانی: ۲۳۳

باغشاه: ۸ م

باغ عدنانی: ۶۷

باغین: ۱۲۷ تا ۱۲۹

بافت ۵- ۴۰- ۵۶- ۵۷- ۸۲- ۸۳- ۱۸۷- ۱۹۵.

بافق: ۱۵ م- ۲۶ م- ۵۰ م- ۴۰- ۱۰۹- ۱۸۰ ۱۸۱.

ببق: ۴۹ م

بحرین: ۴۲- ۲۳۱

بدایع الازمان: ۱۸ م- ۴۷ م- ۵۲ م- ۵۴ م- ۵۵ م- ۵۷ م ۹۰ م ۵۹ تا ۶۳ م- ۷۶ م ۵- ۴۴- ۴۸- ۴۹- ۵۵- ۶۶- ۷۲- ۷۳- ۸۷- ۹۱- ۹۵- ۱۱۵- ۱۱۸- ۱۲۴- ۱۲۵- ۱۳۱- ۱۴۱- ۱۴۳- ۱۵۲- ۱۵۶.

بدر آباد: ۴۲ م

بدر بن اتلیت: ۱۹۲- ۱۹۴ ر ک: اهلیت

بدر الدین امیر سنقراق: ۱۹۲- ۱۹۷- ۱۹۸.

بدر الدین کافور: ۲۱۸

بدیع الزمان محمد بن اپی المعانی: ۵۸ م

براق حاجب: ۳۲ م- ۵۵ م- ۹۱ م- ۱۶۰- ۲۳۲

براکوه: ۹۵

براهین العجم: ۵

برج فیروزه: ۲۲

بردسیر (کرمان- گواشیر)- ۶ م- ۱۳ تا ۱۵ م- ۲۰ م- ۲۴ م- ۳۱ م- ۳۲ م- ۵۶ م- ۶۰ م ۹۰ م- ۱- ۳- ۴- ۱۳- ۲۲- ۲۴- ۳۲- ۳۵- ۴۱- ۴۲- ۴۶- ۵۳ تا ۵۷- ۵۹ تا ۶۳- ۶۷- ۷۰- ۷۳- ۷۴- ۷۶ تا ۸۱- ۸۵ تا ۸۷- ۹۰- ۹۱- ۹۴- ۹۵- ۹۷ تا ۱۰۱- ۱۱۱- ۱۱۴ تا ۱۱۶- ۱۱۸- ۱۱۹- ۱۲۱ تا ۱۲۴- ۱۲۹ تا ۱۳۳- ۱۳۵- ۱۳۷ تا ۱۴۰- ۱۴۴ تا ۱۴۷ ۱۵۰ تا ۱۵۵- ۱۶۰ تا ۱۶۳- ۱۶۶- ۱۷۰ تا ۱۷۵- ۱۷۷- ۱۸۰- ۱۸۳- ۱۸۴- ۱۹۰ تا ۱۹۸- ۲۰۰ تا ۲۰۳- ۲۰۵- ۲۰۹- ۲۱۲- ۲۱۵- ۲۱۷- ۲۲۰ تا ۲۲۳- ۲۲۸

بردی: ۲۳۵

برلاس: ۹۱ م

برلن: ۴۸ م- ۵۴ م

برهان الدین: ۴۴- ۴۵

برهان الدین کوبنانی؛ ۱۰ م- ۱۳۸

برهان قاطع: ۱۸۴

برهانی: ۲۵

بزقوش: (بوزقش)

بسطام: ۱۶۰

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بصره: ۱۲ م ۳۰– ۴۲

بعلیاباد: ۲۱– ۳۷

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۳۹

بغاتکین: ۲۱۸

بغداد: ۳ م– ۴– ۲۵– ۲۶– ۲۹– ۳۰

بغراتکین: ۶۱

بکتاش خان: ۹۱ م

بلاق (بلاغ): ۱۲۷– ۱۴۰– ۱۶۲

البلدان: ۲۲۶

بلغار: ۴۳

بلقیس: ۱۳۵

بلوچ و بلوچستان. ۱۱ م– ۲۰ م– ۴۴ م– ۵۰ م– ۵– ۲۲– ۷۷– ۱۱۱– ۱۵۵– ۱۷۶– ۲۰۴– ۲۰۵– ۲۲۵

بلورد: ۱۰۳

بلوص: (بلوچ)

بم: ۸ م– ۱۴ تا ۱۶ م– ۲۴ م– ۲۶ م– ۲۹ م– ۳۲ م– ۴۰ م– ۴۱ م– ۶۰ تا ۶۳ م– ۷۱ م ۳– ۵– ۱۱– ۲۲ تا ۲۴– ۳۲– ۳۵– ۴۱– ۴۲– ۵۲– ۵۶– ۵۷– ۵۹ تا ۶۲– ۶۴– ۶۹ تا ۷۳– ۷۶ تا ۷۸– ۸۰ تا ۸۵– ۸۸– ۹۱ تا ۹۵– ۹۹ تا ۱۰۲– ۱۰۵ تا ۱۰۷– ۱۱۰– ۱۱۱– ۱۱۵– ۱۱۷– ۱۲۰– ۱۲۱– ۱۲۹– ۱۳۲– ۱۳۳– ۱۳۸– ۱۴۴ تا ۱۵۰– ۱۵۲– ۱۵۵– ۱۶۱– ۱۶۲– ۱۶۵– ۱۷۱ ۱۷۳– ۱۷۶– ۱۷۸ تا ۱۸۰– ۱۸۴– ۱۹۱– ۱۹۲– ۱۹۴– ۱۹۷– ۲۰۱– ۲۰۲– ۲۰۴– ۲۰۵– ۲۰۹– ۲۱۴– ۲۱۵– ۲۱۷– ۲۲۲– ۲۲۶

بمپور: ۱۱– ۱۳۷– ۱۷۶

بندر عباس: ۱۲ م– ۱۳۷

بن دره: ۲۹ م

بنگاه: ۱۰۶

بنی لامه: ۸۳

بوانات: ۹۵

بوزقش (اتابک): ۹۰ م– ۸۲– ۱۲۰

بوزقش شمله‌کش: ۱۵۴– ۱۵۵

بونصر (امیر): ۱۸۲

بهاء الدین ایاز: ۳۳۳

بهاء الدین ایبک: (ایبک)

بهاباد: ۱۵ م– ۵۰ م– ۴۰– ۱۰۹– ۱۸۰– ۲۱۸– ۲۲۱– ۲۲۲.

بهار: ۳– ۳۱– ۹۱

بهرام: ۱– ۲– ۳

بهرامشاه: ۱۰ تا ۱۵ م– ۳۲ م– ۵۸ م– ۵۹ م– ۶۰ م– ۴۹– ۵۱ تا ۶۴– ۶۶– ۶۸ تا ۷۲– ۷۶ تا ۷۸ تا ۸۲– ۸۴ تا ۹۳– ۱۳۸– ۱۵۷.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بهرامشاه بن مسعود: ۳۵

بهرام گور: ۹۰ م

بیابان طبس: ۲۰ م

بیانی (دکتر مهدی): (بدایع الازمان)

بید خون: ۲۰۹

بیز و خرما: ۲۴ م

بیژن: ۱۶۶

بیغو: ۱۵۷

بیهقی: ۵ م- ۵۷ م

پ

پاتنجر: ۴۱ م

پارت: ۴۹ م

پاریز: ۲۲ م- ۳- ۶- ۱۰۳- ۱۰۹- ۱۷۶.

پخل: ۱۱۴

پرسه: ۶

پرک- ۱۲۷ و رجوع به فرگ شود

پسا: ۹۸

پور داود: ۲۶ م

پولادی (علی): ۳۷ م

پهلو: ۴۹ م- ۷۹

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۴۰

پهلوان: (اتابک پهلوان)

پهلوی: ۹۴ م

ت

تاج الدین: ۲۹ م- ۱۸۰- ۱۸۱- ۱۸۲

تاج الدین ابو الخطاب: ۳۲ م

تاج الدین ابو الفضل: ۱۳۹

تاج الدین خلج: ۶۲ م- ۱۲۰- ۱۲۱

تاج الدین شهنشاه: ۲۰۴

تاج العروس: ۶

تاج القراء: ۳۱

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تاراب: ۱۹ م.

تاریخ افضل: (بدایع الازمان)

تاریخ ایران: ۴۴ م

تاریخ بخارا: ۲۷

تاریخ بیهقی: ۶۷- ۱۸۲

تاریخ جعفری: ۳۴

تاریخ ساسانیان: (ایران در زمان ساسانیان)

تاریخ سلاجقه: ۹۰ م- ۱۴- ۲۸ و رجوع به محمد بن ابراهیم شود.

تاریخ سیستان: ۳۱- ۸۸- ۹۱

تاریخ شاهی: ۲

تاریخ طبری: ۶

تاریخ قاجار: ۴۱ م

تاریخ کرمان: ۳۵ تا ۳۷ م- ۴۴ م- ۴۵ م- ۵۰ م ۹۲ م ۳- ۵- ۸- ۱۱- ۱۳- ۱۵- ۲۸- ۳۲- ۳۵ ۳۷- ۴۶- ۴۷- ۵۷- ۷۷- ۱۰۸- ۱۱۱- ۱۲۸- ۱۶۵- ۲۱۶- ۲۱۸.

تاریخ گزیده: ۹- ۱۵- ۲۴- ۴۷

تاریخ مغول: ۴۴ م

تاریخ وزیری: (تاریخ کرمان)

تاریخ وصاف: ۲۱۶

تازیکان: ۱۷ م

تجارب السلف: ۶۷ سلجوقیان و غز درکرمان متن ۲۴۰ ت ..... ص : ۲۴۰

کرۀ الاولیاء: ۱۵- ۲۷ و رجوع به محرابی

تذکره عرفات: ۷۶ م

ترجمانی: ۴۲ م

ترشیز: ۹۱

ترکان خاتون: ۶ م- ۱۶ م- ۷۰ م- ۲۸

ترکانشاه: ۴۷- ۵۰- ۵۲- ۶۲- ۶۴- ۱۵۷

ترکانشاه دوم: ۱۵۷

ترکانشاه سوم: ۱۵۷

ترکمان: ۴۷ م

تغان تکین: ۲۱۸

تفسیر عرایس: ۱۳۶

تقی خان: ۹۱ م

تقی‌زاده حسن: ۲۲۴

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تکش: ۲۰ م- ۱۶- ۵۹- ۶۵- ۱۲۶- ۱۵۵- ۶۶۰- ۲۲۲

تکلهٔ بن زنگی: ۱۲۷- ۱۲۸- ۱۳۰- ۱۵۴- ۲۳۲

تل خرفروشان: ۳۷ م- ۳۸ م- ۴۶ م

تمغا: ۴۶

تمیراک: ۱۶- ۲۲۷

تنکل: ۲۱ م

تواریخ آل سلجوق: ۴۸ م- ۵۳ م و رجوع به محمد بن ابراهیم شود

توران: ۴۷ م- ۲۵- ۱۱۳

تورانشاه (ملک): ۶ م- ۷ م ۱۰ م- ۹۰ م- ۱۵- ۲۲ تا ۲۴- ۲۷- ۲۸- ۳۴- ۱۵۷ ۲۲۶- ۲۲۸

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۴۱

تورانشاه (ثانی) ۱۱ م- ۱۶ م- ۱۷ م- ۲۱ م- ۲۴ م- ۲۷ م- ۴۷ م- ۵۸ م- ۶۲ م- ۶۳ م- ۴۷- ۴۹- ۵۲- ۵۳- ۵۷ تا ۶۰- ۹۴- ۱۰۵- ۱۰۷ تا ۱۱۲- ۱۱۵- ۱۱۷- ۱۱۹ تا ۱۲۷- ۱۲۹ تا ۱۳۴- ۱۴۰- ۱۴۱- ۱۵۲- ۱۵۷

تون: ۱۴۰- ۱۹۳- ۲۱۹

تهرود: ۱۶۲

تیز: ۱۷۶

تیمور: ۹۱ م

ج

جاجرم: ۱۶۰

جامع التواریخ حسنی: ۱۸ م- ۳۳ م- ۵۸ م- ۶۳ م- ۲- ۱۱۵- ۱۲۱

جامع: (مسجد جامع)

جامع تورانشاهی: ۴۲ و رجوع به مسجد ملک.

جامع الصغیر: ۳۹

جامع عتیق: ۱۳۶

جامع الکبیر: ۳۹

جامع مفیدی: ۷۰ م

جان به تک پای بردن: ۱۱۴

جاندار: ۱۴۲

جبال بارز: ۵- ۶- ۹۶- ۲۳۲

جردوس: ۵ و رجوع به جیرفت شود.

جروم: ۱۲۷

جرون: ۲۳۳

جشنیان (؟): ۹۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جعفر (درویش): ۳۷ م

جعفر صادق (ع): ۵۲ م

جغرافی حافظ ابرو: ۱۳۶

جغرافی وزیری: ۶– ۱۹۷

جغری: ۲۲۸

جغین: ۱۲

جلال الدین: ۴۹ م

جلال الدین (سیورغتمش): ۲

جلال الدین منکبرنی: ۲۲۰– ۲۳۲

جلال الوزراء: ۲۹ م– ۱۹۳– ۱۹۶ تا ۱۹۹

جلق بازدار: ۳۱

جمال الدوله ابو الفتح: ۶۵ م– ۶۶ م

جمال الدین ابو بکر: ۶۷ م

جمال الدین ابو المعالی: ۳۱– ۳۲

جمال الدین حیدر: ۷۲ م– ۱۷۱ و رجوع به حیدر شود.

جمال الدین گزلی: ۲۲۱

جمال الدین وکیل در: ۷۱ م

جمال الدین محمد: ۶۶

جمال گریدی (خواجه): ۱۶۲– ۱۶۳– ۱۶۶ ۱۶۸ تا ۱۷۵.

جناب: ۲– ۳ و رجوع به خناب شود

جند: ۱۹ م

جنک جهانی در ایران: ۴۱ م

جنگز خان: ۲۲۲ و رجوع به چنگیز خان شود.

جوال: ۱۷۸

ج ور: ۲۸ م

جوق: ۱۰۱

جوینی: ۱۶۰

جهان‌آرا: ۸ م– ۲۳ م– ۲۵ م– ۶۳ م– ۳– ۱۵– ۲۲ تا ۲۴– ۲۸ تا ۳۰– ۳۲ تا ۳۵– ۳۸– ۴۳– ۴۵– ۴۷– ۵۰– ۱۲۱– ۲۱۶– ۲۱۸– ۲۲۵– ۲۳۱

جهان پهلوان: ۱۰۸– ۱۰۹– ۱۱۲

جهانگشا: ۱۶۰– ۱۸۹– ۲۱۰– ۲۲۱– ۲۳۲

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۴۲

جهان نامه: ۱۹ م– ۱

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جیحون: ۱۴

جیحون چاچ: ۱۹ م

جیربت: ۲۲۶ و رجوع به جیرفت شود.

جیرفت: ۸ م- ۱۱ تا ۱۳ م- ۱۵ م- ۱۶ م- ۲۱ م ۲۴ م- ۲۸ م- ۳۰ م- ۳۳ م- ۵۰ م- ۶۰ تا ۶۴ م- ۷۱ م- ۷۳ م ۹۰ م- ۵- ۹- ۱۳- ۱۴- ۳۲- ۳۵- ۴۰ تا ۴۶۴۲- ۴۷- ۵۱- ۵۲- ۵۵- ۵۶- ۶۱- ۶۲- ۶۴- ۷۰- ۷۴ تا ۷۸- ۸۰- ۸۲ تا ۸۴- ۹۰- ۹۴ تا ۱۰۰- ۱۰۵- ۱۰۷- ۱۱۰- ۱۱۱- ۱۱۵ تا ۱۱۷- ۱۲۰ تا ۱۲۴- ۱۲۹- ۱۳۳- ۱۶۱- ۱۶۲- ۱۶۶- ۱۷۵- ۱۷۶- ۱۸۳- ۱۸۴- ۱۹۶ تا ۱۹۸ ۲۰۱- ۲۰۴- ۲۱۷- ۲۲۲- ۲۲۳- ۲۲۶- ۲۳۲-

جیروقان: ۱۱۰

چ

چابهار: ۱۷۶

چاولی سقابو (جلال الدین): ۳۴- ۲۲۹ تا ۲۳۱

چاولی قوده‌کش: ۷۸

چاهخوئی: ۶ م

چاه صاحب الزمان: ۳۵ م

چاه قربان: ۱۷۶

چاه قلعه: ۳۰ م

چاه گزو: ۲۱ م

چاه ملک: ۱۰۳- ۱۵۰

چترود: ۱۹۶- ۲۲۱

چغرانه: ۱۷ م

چغری بیک: ۳۴- ۱۵۷- ۲۲۸

چغوک: ۸۹

چنار: ۹۵

چناری (سادات): ۲۲۶

چهارگنبد: ۵

چین: ۱۳ م- ۱۵ م- ۳۴- ۱۰۰

ح

حاج آخوند پاریزی: ۲۳ م

حاتم طی: ۸۸

حافظ: ۵۶ م- ۵۶- ۷۳- ۱۵۶

حافظ ابرو: ۳۲ م- ۶۰- ۱۳۶- ۱۹۹- ۲۱

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حاکم قیس: ۱۸۳

حبشه: ۱۳ م- ۱۵ م- ۳۴- ۱۰۰

حبیب السیر: ۶۳ م- ۲- ۱۵- ۲۴- ۲۸- ۳۲- ۴۵- ۴۷- ۶۵- ۱۲۱- ۱۳۶- ۲۲۵

حبیب اللّه خان توپخانه: ۴۴ م

حدود العالم: ۱۲ م- ۴۳- ۹۵- ۱۷۵- ۱۷۶- ۲۰۴

حرب بن محمد: ۱۳۹

حرجند: ۱۹۶

حسام الدین ایبک: ۱۲۳ و ۲۲۱ و رجوع به ایبک شود.

حسام الدین عمر: ۱۹۷- ۱۹۹ تا ۲۰۱

حسن بصری: ۳۰

حسن سرو: ۱۰۶

حسن فسائی (میرزا): ۲۱۶

حسنویه: ۲۲۹- ۲۳۱

حسنی: ۱۱۵

حسین (امیر) ۲۱

حسین بن قاورد: ۱۵- ۱۵۷

حسین خان راینی. ۳۵ م

حسین پاریزی (خواجه) ۴۲ م- ۴۳ م

حسینعلی (درویش): ۳۴

حصار خواهران: ۱۹۶

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۴۳

حصار راور: ۱۳۷ و رجوع به راور شود

حصار کورفک: ۱۳۷

حصار کورگه: ۱۳۷

حصار کوه گیلویه: ۹۵

حمد آباد: ۹۱

حمد اللّه مستوفی: ۹۰ م

حمزه اصفهانی: ۴۸ م

حوض چهل‌پایه: ۲۱

حوض خان: ۲۱ م

حوض دق: ۲۱ م

حیدر (امیر): ۱۳۷- ۱۸۰- ۱۸۱- ۱۸۲- ۱۹۰- ۱۹۲- ۱۹۷- ۱۹۸- و رجوع به جمال الدین شود.

خ

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خاتون بزرگ: ۲۱۰

خاتون خراسان: ۱۸۶

خاتون رکنی: ۴۷– ۴۹– ۵۲– ۵۸– ۹۰– ۱۳۳– ۱۳۴– ۱۴۷– ۱۵۷.

خاتون کرمانی: ۲۶ م– ۱۵۷– ۱۶۶– ۱۶۸ ۱۸۶.

خاصبک: ۹۸– ۹۹

خاقانی: ۳۹

خالقی: ۳۶ م

خان: ۱۰۶– ۱۷۶

خان سرخ: ۱۷۶– ۲۰۹

خانوک: ۲۱ م

خبر: ۹۸

خبق: ۴۹ م

خبیص (شهداد): ۴۸ م– ۴۹ م– ۵۲ تا ۵۶ م– ۹۱ م– ۱۵– ۵۲– ۵۹– ۱۳۲– ۱۳۹– ۱۴۰– ۱۴۹ تا ۱۵۲– ۱۶۰ تا ۱۶۴– ۱۷۱– ۱۷۳ ۱۹۶– ۲۱۰– ۲۲۱– ۲۲۲

ختا: ۱۳ م– ۱۵ م– ۱۰۰– ۱۶۰

خراجی (سال): ۲۳۳

خراسان: ۵ م– ۶– ۹ م– ۱۱ تا ۱۶ م– ۱۹ تا ۲۱ م– ۲۴ م– ۲۶ م– ۳۹– ۳۲ تا ۳۴ م– ۴۴ م– ۵۰ م– ۶۴ م– ۶۵ م– ۸۰ م ۵– ۱۲ م ۲۵– ۲۶– ۲۹– ۳۴– ۳۹– ۴۳– ۵۷ تا ۵۹– ۶۱ تا ۶۳– ۶۸– ۷۱– ۷۷ تا ۷۹– ۹۱– ۱۰۰– ۱۰۷– ۱۱۹– ۱۲۹– ۱۳۰– ۱۳۲– ۱۳۸– ۱۴۵– ۱۴۸– ۱۴۹– ۱۵۶– ۱۶۲– ۱۶۸– ۱۷۷ تا ۱۸۰– ۱۸۲– ۱۸۷– ۱۹۰ تا ۱۹۲– ۱۹۴– ۱۹۶– ۱۹۷– ۲۱۰– ۲۱۸– ۲۱۹– ۲۲۱

خربنده: ۹۱

خرج: ۱۷۸

خرجند: ۱۹۶

خرسنگ: ۱۲۵

خرق (دروازه): ۲۲۳

خرلخیه: ۴۳

خزر: ۴۳

خسرو: ۱۹

خشناباد: ۹۵

خطلخ آیبه: ۱۲۷– ۱۳۶

خلق بازدار (جلق): ۳۱

خلیج فارس (اداره رادیو): ۱۸۲– ۲۳۱

خلیج فارس (ویلسن): ۲۳۳

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خلیل: ۷۵ م

خمرود: ۲۱ م

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۴۴

خناب: ۲- ۳

خواجو: ۳ م- ۴ م

خواجه اتابک: ۵۳- و رجوع به اتابک محمد شود

خواجه جمال گریدی: ۱۵۰ تا ۱۵۲- ۱۵۴- ۱۷۷- ۱۸۷- ۱۸۴ و رجوع به جمال شود

خواجه عسکر: ۱۶۲

خواجه علی: ۱۳۶

خواجه غنی: ۳۸ م- ۴۰ م

خوارزم: ۲۹ م- ۳۱ تا ۳۳ م- ۶۵- ۱۲۶- ۱۵۲- ۱۵۵- ۱۶۰- ۱۸۹- ۱۹۰- ۱۹۳- ۱۹۴- ۱۹۷- ۱۹۹- ۲۰۹- ۲۱۰- ۲۱۸- ۲۲۰- ۲۲۲

خوارزمشاه ایل ارسلان: ۱۲۶

خوارزمشاه تکش: ۲۹ م- ۱۴۹- ۱۵۵- ۱۶۷- ۱۸۹- ۱۹۰- ۱۹۲ تا ۱۹۴- ۱۹۷- ۲۰۰

خواندگار روم: ۵۰ م

خوانسار: ۱۷۶- ۲۰۹

خور ابراهمی: ۱۸۳

خونو: ۳

خیبر ...: ۱۱ م- ۱۷

خیر الظلمه: ۶ م

خیش خانه: ۹۰ م- ۶۷

خیلتاش: ۱۲۰

د

دارا: ۱۱۲

داراب (دارا بجرد): ۲۲ م- ۲۲۹ تا ۲۳۲

دارزین: ۶۲ م- ۳- ۱۰۰- ۱۰۳- ۱۶۲

دار الملک: (بردسیر)

داریوش: ۲۱۱

دامغان: ۵۹

دانشکده ادبیات: ۴۱ م- ۹۱ م

داود: ۶۷ م

دبیر سیاقی (محمد): ۴۲- ۱۸۲

دجله: ۳- ۴

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دختر سابقعلی: ۱۵۷

دراشکون: ۱۶۶

در آشوب: ۱۶۶

دراگاه: ۹۵

دربند: ۱۳ م– ۲۱ م

دربندان: ۵۸ م– ۶۵

درفارد: ۶۰ م– ۵– ۶– ۷۸– ۸۳– ۹۶

دروازه خبیص: ۲۱۰

دروازه دشت: ۱۳۳

دروازه سیرجان: ۱۸۴

دروازه نو: ۱۲۰

دره بید: ۲۱ م

دریاء اعظم: ۱۲ م

دریا بار: ۱۳ م– ۱۵ م– ۱۰۰

دزک: ۵۰ م

دشت بر: ۶۰– ۱۰۷– ۲۰۴

دقاق: ۱۵۷

دقیقی: ۱۸۲

دکی: ۱– ۲

دمشق: ۱۳۵

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۴۵

دمشقی: ۲۲۵

دوستکام: ۱۲۲

دهتازیان: ۱۳۷

دهخدا: ۱۳۵

دهشتران: ۱۰۹

دهک (دهوک): ۲۰– ۲۹

دهلی: ۲۲۲

دیار لوط: ۱۳۵

دیلم: ۱– ۲– ۵– ۱۴۲

دینار رکنی: ۷۳ م

دینار: (ملک دینار)

دینوری: ۶۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دیوان مشتاق: ۳۵ م

ذ

ذو القرنین یا کوروش کبیر: ۵

ر

رائیان: ۱۲

رائین: ۳ و رجوع به راین شود

راحة الصدور: ۱۹ م– ۱۵

راسو خان: ۱۷۴– ۱۷۶

راور: ۲۱ م– ۶۶ م– ۶۸ م– ۷۹ م– ۸۶– ۱۰۹– ۱۲۶– ۱۵۱– ۱۵۲– ۱۶۰– ۱۶۳– ۱۶۴– ۱۶۶– ۱۶۷– ۱۶۹– ۱۷۰ تا ۱۷۲– ۱۸۰– ۱۸۱– ۱۹۰– ۱۹۳– ۲۱۸– ۲۲۱– ۲۲۲

راوندی: ۱۹ م

راه‌آهن: ۹۲ م

راه ابریشم: ۱۱ م

راه سهل و هامون: ۹۰ م

راهنمای آثار تاریخی کرمان: ۲۸– ۴۶

راهنمای کتاب: ۹۲ م– ۱۱

راین: ۳۳ م– ۵۹ م– ۴۱– ۷۷– ۷۸– ۸۰– ۱۰۰– ۱۶۲

رایین: ۶ م

رئیسی: ۱۹۷

رباط چشمه: ۲۱ م

رباط خواجه علی: ۱۳۶

ربض: ۱۶ م– ۳۰ م– ۹۲– ۱۰۲– ۱۰۳– ۱۰۶– ۱۳۲ تا ۱۳۵– ۱۳۸– ۲۰۶– ۲۰۸

ربض بردسیر: ۳۲ م

ربض دشت: ۲۱۳

رساله عبد الرزاق: ۱۵

رستاق (ساتیق) ۱۳ م– ۱۵ م– ۱۰۰– ۱۹۱– ۱۶۰– ۲۱۴

رستاق جیرفت: ۱۳۷

رستاق زرند: ۱۷۳

رستاق کوه شهری: ۱۷۴

رستم: ۱۹– ۱۰۶– ۱۱۹– ۱۶۶– ۱۸۵

رستم ماهانی: ۶۴

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

رسو خان: ۱۷۴ رجوع به راسو خان شود

رسولدار: ۱۰۱

رشید جامه‌دار: ۴۳– ۴۴

رضا (ع): ۴۹ م

رضا شاه کبیر: ۲۶ م– ۹۲ م

رضا (میرزا): ۹۲ م

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۴۶

رضی الدین نیشابوری: ۱۹۳– ۱۹۴– ۱۹۷ تا ۲۰۰– ۲۰۹– ۲۱۰– ۲۱۸ تا ۲۲۲

رفسنجان: ۴۱– ۱۰۹

رفیع الدین خواجه تاش: ۷۴

رفیع الدین ظافر: ۲۴ م– ۲۵ م– ۷۹– ۸۰– ۸۳– ۱۲۸ و رجوع به ظافر محمد امیرک شود.

رکن الدین: (سام)

رکن الدین صلاح: ۷۳ م– ۱۴۳– ۱۹۹– ۲۰۳– ۲۰۵

رکن الدین عثمان: ۱۶۳– ۱۶۴

رم: ۱۲۰

رم بازنجان: ۱۶۴

رنبه: ۲۲۹

روباروی: ۱۰۶

رودان: ۱۲ م

رودبار: ۱۲ م– ۱۷۶– ۱۹۷– ۲۰۴

روزبهان: ۱۳۵

روضهٔ الصفا: ۳۷ م– ۳۸ م– ۱۳– ۲۴

روم: ۱۳ م– ۱۵ م– ۳۴– ۶۲– ۱۰۰

رویین: ۱۱۰

رهنی: ۲۲۵

ری: ۱۲ م– ۱۴

ریاحی (دکتر محمد امین): ۱۹ م– ۱

ریحان: (مؤید الدین)

ریقان (ریگان): ۱۴۹– ۱۵۰– ۱۷۸– ۱۹۶– ۱۹۷

ز

زامباور: ۲۲۸

زبدهٔ التواریخ: ۵۴ م– ۲۱۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

زبیده: ۱۰۴

زرناق: ۱۰۶– ۱۰۷– ۱۹۶

زرند: ۱۵ م– ۲۰ م– ۳۳ م– ۶۳ م– ۶۶ م– ۱۱۰– ۱۱۱– ۱۲۲– ۱۲۶– ۱۲۷– ۱۳۰– ۱۳۷– ۱۵۲– ۱۵۴– ۱۶۲– ۱۶۳– ۱۶۶– ۱۷۲ تا ۱۷۴– ۲۱۸– ۲۲۱

زرون: ۲۳۳

ز ط: ۲۲۵

زقوقان: ۱۱۰– ۱۹۳

زندیه: ۹۱ م

زنگبار: ۱۳ م– ۱۵ م– ۳۴– ۱۰۰

زنگی (اتابک): ۱۱ م– ۱۶ م– ۹۸– ۱۰۵– ۱۱۶– ۱۲۰– ۱۲۱– ۱۲۲

زنوقان: ۲۰ م– ۲۹ م– ۱۸۹– ۱۹۳

زوزن: ۳۱ م– ۱۹۳– ۱۹۴– ۱۹۷ تا ۲۰۰ و رجوع به ملک زوزن شود.

زیتون خاتون: ۹ م– ۳۵– ۳۶– ۱۵۷

زید بن محمد: ۱۵ و رجوع به بابا زید شود

زیرک بلجک: ۱۹۴– ۱۹۵

زین الدین خلف: ۶۲ م

زین الدین رسولدار: ۱۰۱– ۱۰۵– ۱۲۷

زین الدین کیخسرو: ۶۴

زین الدین مهذب: ۷۴– ۷۵– ۱۱۱

زینة المجالس: ۹۰ م

ژ

ژاغر: ۱۹

ژورنال رویال .. ۹۳ م– ۹۴ م

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۴۷

س

سابق الدین زواره‌ای: ۱۶ م– ۱۲۴

سابق الدین علی سهل: ۱۵ م– ۱۶ م– ۲۹ م– ۶۰ تا ۶۲ م ۹۰ تا ۹۴– ۹۹ تا ۱۰۳– ۱۰۷– ۱۱۰– ۱۲۱– ۱۲۹– ۱۳۲– ۱۳۳– ۱۳۷– ۱۴۴ تا ۱۴۹– ۱۶۱– ۱۶۵– ۱۷۱– ۱۷۲– ۱۷۷ تا ۱۸۰

سابق محمد بن میمون: ۱۷۴

سادات چناری: ۲۲۶

ساردویه: ۱۷۴– ۲۲۶– ۲۳۲

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ساسانیان: ۳۰ م- ۲۲۶

سالوک: ۹۱ و رجوع به صعلوک شود

سام (اتابک): ۱۵ م- ۱۶ م- ۶۸ م- ۶۹ م- ۷۹ م- ۶۶- ۷۱- ۷۲- ۷۸- ۸۶- ۸۷- ۱۳۰- ۱۲۱- ۱۷۰

ساوتکین: ۲۲۷- و رجوع به سوتکین شود

سایکس: ۴۴ تا ۴۶

سبا: ۱۳۵

سبزواران: ۱۰۷ و رجوع به حیرفت شود

سبط خوارزمشاه: ۱۸۹

سبعه: ۲۳۰

سبلویه: ۱۸۱

ستوده (دکتر منوچهر): ۹۵

سجزیان: ۱۱

سجستان: ۱۷ و رجوع به سیستان شود

سرآسیاب: ۲۱ م- ۳۷

سرای دشت: ۳۲ م- ۸۶- ۱۳۸

سربنان: ۱۶۶

سر بیابان: ۱۸۹

سر بیزن (سرپژن): ۵- ۶- ۴۲- ۷۸- ۲۲۶

سرچاهان: ۶۰

سر حد بیابان: ۱۸۹

سرخس: ۱۲۶- ۱۶۰

سردسیر: ۹۵

سرسنک: ۶۰ م- ۹۶

سرکلاه: ۵۵

سرگذشت موسیقی ایران: ۳۶ م

سر ماران: ۲۳۲

سعادت نوری (حسین): ۴۴ م

سعد: (سعد زنگی)

سعد الدین: ۱۸۰

سعد الدین ابو سعد: ۲۰۵

سعد الدین بندقه: ۲۲۱

سعد الزمان منجم: ۱۷۷- ۱۸۸

سعد زنگی (اتابک): ۳۰ م- ۷۲ تا ۷۴ م- ۷۶- ۲۱۵- ۲۱۶- ۲۲۰

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سعدی: ۱۲ م

سعدی‌نامه: ۲۲۲

سعیدی (محمد): ۲۳۳

سغد سمرقند: ۱۳۵

سفرنامه بلوچستان و کرمان: ۱۱– ۱۵۰

سفرنامه ناصر خسرو: ۴۲

سقابو (سقاوو): ۲۲۹ و رجوع به چاولی شود

سکاکان: ۱۱۰

سکزیان: ۱۹

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۴۸

سکوکان: ۱۱۰

سلجوق: ۹۲– ۱۵۷

سلجوقشاه: ۹ م– ۱۰– ۳۷– ۴۰– ۴۱– ۴۲– ۴۷– ۱۵۷– ۲۳۱–

سلجوقنامه ظهیری: ۵

سلطانشاه: ۵ م– ۱۴– ۱۵– ۱۷– ۲۱– ۲۳– ۲۴– ۱۳۷– ۱۳۹– ۱۵۷

سلطانشاه: ۱۲۶– ۱۶۰– ۱۹۰

سلغریان: ۲۱۴

سلیمان پیغمبر: ۱۳۵

سلیمانشاه: ۷۰ م

سمط العلی: ۷۴ م– ۲– ۲۸. ۳۱– ۳۳– ۱۷۵– ۲۱۶– ۲۲۱– ۲۲۲

سمعانی: ۱۳۲

سنایی: ۲۲۶

سنجر (سلطان): ۱۹ م– ۷۵ م– ۳۴– ۳۵– ۴۳– ۵۹– ۶۱– ۶۹– ۷۱– ۱۳۹– ۲۲۹– ۲۳۱

سنجر شاه بن طغانشاه: ۴۳

سند: ۱۱ م

سنقر (اتابک): ۱۳۰– ۲۳۲

سنقراق: ۱۹۸

سنقر عسبه: ۱۲۶

سنگر ملک: ۲۲۲

سنگ مفت و ...: ۹۸

سوتکین: ۲۲۷– ۲۲۸

سورقان: ۱۱۰– ۲۰۴

سوزنی: ۵۴

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سوس بید: ۲۱ م

سونج ملک: ۲۲۲

سه ضربه زدن: ۲۳۵

سیاست: ۱۷ م

سیاسی (دکتر): ۱۲۰

سیاهدانه: ۱۳۳

سید علویه: ۴۵ م

سیراف: ۱۲ م- ۱۳ م

سیرجان: ۱۱ م- ۲۱ تا ۲۴ م- ۳۳ م- ۶۹ م- ۷۳ م- ۳- ۵- ۳۲- ۳۵- ۵۸- ۷۰- ۹۵- ۱۰۷- ۱۰۹- ۱۱۰- ۱۲۷- ۱۳۵- ۱۳۶- ۱۷۶- ۱۸۴- ۱۹۵- ۲۰۱- ۲۱۰- ۲۱۱- ۲۳۰- ۲۳۱

سیرچ: ۴۹ م- ۱۲

سیستان: ۱۱ م- ۲۰ م- ۲۱ م- ۲۹ م ۴۹ م- ۵۰ م- ۷۱ م- ۱۱- ۱۲- ۱۹- ۸۸- ۱۳۷- ۱۳۹- ۱۴۹- ۱۵۲- ۱۵۵- ۱۷۷- ۱۷۸- ۱۸۰- ۲۲۸

سیفال: ۱۱۳

سیف الجیوش: ۱۷ م- ۶۱ م- ۱۰۲- ۱۰۶- ۱۱۵

سیف الدین الب ارسلان: ۱۶۵- ۱۸۵ ۱۸۶

سیف الدین تنگر: ۶۱

سیف الدین محمد: ۱۴۹- ۲۰۷

سیم مشتاق: ۳۶ م

سینه جانان: ۱۶۲

ش

شارسان: ۱

شامات: ۳

شاه بندر: ۱۲ م- ۱۷۵

شاه بن شجاع: ۱۳۶

شاهرخ تیموری: ۱۳۶

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۴۹

شاه عادل: ۲۷- ۴۲- ۲۲۶

شاهتشاه: ۱۵- ۱۵۷

شاهیجان (شاهیگان): ۳۳- ۴۷ م- ۱۳۸

شایق الدین: (سابق الدین)

شبانکاره: ۵ م- ۲۹ م- ۳۰ م- ۷۳ م ۱۳- ۹۵- ۱۰۶- ۲۰۵- ۲۰۷- ۲۹- ۲۱۱ تا ۲۱۶- ۲۲۹ تا ۲۳۱

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شبل الدوله: ۲۴ تا ۲۶
شجاع الدین اعور: ۲۲۲– ۲۲۳
شجاع الدین زوزنی: ۲۲۲
شجاع الدین سرهنگچه: ۱۹۱
شحنگی بردسیر: ۱۹۲– ۱۹۴
شحنگی بم: ۱۹۲– ۱۹۴
شد الازار: ۱۳۶
شرف الدین پیشنا: ۹۵– ۹۶
شرف الدین بن جلال الوزراء: ۱۹۹
شرف الدین بن عزیز: ۱۴۳– ۱۴۴
شرف الدین مسعود: ۱۴۳
شرف کوبنانی: ۱۶ م– ۱۲۴
شطحیات: ۱۳۶
شق: ۱۷۸
شماخی: ۵۰ م
شمس الدوله طغانشاه: ۱۱
شمس الدین ابو طالب: ۱۵
شمس الدین ایلتوتمش: ۲۲۲
شمس الدین تتار: ۱۹۱
شمس الدین روزبهان: ۱۳۵
شمس الدین طوطی: ۱۹۲
شمس الدین طهماسب: ۱۴۶
شمس الدین مغونی: ۸۲– ۸۳– ۸۴
شمس الدین ملک: ۵۰
شمش: ۱۸۱
شولستان: ۲۹
شهاب الدین ابو سعید: ۲
شهاب الدین غوری: ۱۴۹– ۱۵۶
شهاب الدین کیا: ۸۸– ۱۱۵– ۱۲۴
شهداد: ۵– ۱۲– ۱۵– ۱۹۶ و رجوع به خبیص شود.
شهر بابک: ۱۰۹
شهرستان: ۱۱۱
شهر یاران گمنام: ۲۲۸

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شهریار بن تافیل: ۱۰

شیارزه: ۲۱۸ و رجوع به شیراز شود.

شیخ الاسلام: ۸ م

شیخ الرئیس قاجار: ۹۳

شیراز: ۴ م- ۱۳ م- ۷۴ م- ۹۰ م- ۲- ۴- ۱۳- ۳۴- ۹۵- ۱۰۷- ۱۳۶- ۲۲۰

شیر سرخ: ۱۱۲

ص

صتماز: ۶۶

صحراء دشت: ۱۲۴

صحرا بر: ۶۰- ۱۹۳ و رجوع به دشت بر شود.

صدر الدین: ۳۲ م

صدر الدین ابو الیمن: ۴۱- ۴۲

صرود: ۱۲۷

صعلوک: ۹۱- ۱۴۵

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۵۰

صفا (دکتر ذبیح اللّه): ۴۳

صفویه: ۹۱ م

صلاح الدین میمون: ۶۱

صمصام: ۱۲۷- ۱۴۰- ۱۶۲

صمصام بختیاری: ۴۱ م

ض

ضحاک: ۱۸ م

ضیاء الدین ابو بکر: ۱۰۴- ۱۰۵- ۱۰۷ ۱۱۰

ضیاء الدین عمر زرندی: ۱۳۰

ط

طارم: ۶۰- ۲۰۱

طالوت: ۵۱

طبس: ۱۳ م- ۱۶ م- ۲۰ م- ۲۱ م- ۹۱ م- ۴۳ ۱۰۸- ۱۱۸- ۱۵۰- ۱۷۱- ۱۹۲- ۱۹۳- ۲۰۵- ۲۱۰- ۲۱۸- ۲۳۲

طبقات سلاطین اسلام: ۴۴ م- ۶۳ م

طرائق الحقایق: ۳۱ م- ۳۶ م- ۳۷ م- ۴۷ م ۲۳۲

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

طرابوزان: ۱۳ م

طغان تکین: ۲۱۸

طغانشاه بن الب ارسلان: ۱۱

طغانشاه بن ملک مؤید: ۶۵ م- ۴۳- ۵۹- ۱۲۶- ۱۳۰- ۱۳۹- ۱۶۵- ۱۶۵- ۱۸۶- ۲۱۰

طغرل بیک: ۹۰- ۱۴- ۳۴- ۱۵۷

طغرل (سلطان): ۱۵۵

طغرلشاه: ۱۰ م- ۲۶ م- ۵۸ م- ۵۹ م ۶۵ م- ۶۹ م- ۷۱ م- ۷۶ م- ۷۸ م ۵۳- ۵۴- ۵۵- ۷۳- ۱۵۷

طمغاج: ۴۴ م

طور: ۱۶۹

طوس: ۵۹- ۱۸۵

طوطی: ۲۳۴

طوطی بن دادبک: ۱۹ م

طوطی (شمس الدین): ۱۹۲

طهوری: ۵ م

طیس: ۱۱ م و رجوع به تیز شود.

ظ

ظافر محمد امیرک: ۶۲ م- ۱۰۵- ۱۱۶ ۱۴۱- ۱۴۲- ۱۴۳

ظهیر الدین افزون: ۱۶ م- ۸۸- ۹۰- ۹۵ ۹۹- ۱۱۵- ۱۲۴

ظهیری نیشابوری: ۱۴

ع

عاد: ۱۹

عامری: ۶۸ م

عباس (شاه): ۴۹ م- ۵۰ م

عباسعلی سیرجانی: ۳۴ م

عباسی (شاعر): ۲۵

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۵۱

عباسی (دروازه): ۲۲۳

عبد الباقی خان: ۵۰ م

عبد الرزاق کرمانی: ۵۱ م

عبد الغفار قزوینی: ۲۷ م و رجوع به جهان آرا شود سلجوقیان و غز درکرمان متن ۲۵۱ ع ..... ص : ۲۵۰

د اللّه (شیخ): ۳۷ م- ۴۷ م

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

عبد اللّه عیونی: ۲۳۱

عبد اللّه (مأمون): ۱۰۴

عبد المحسن احسائی: ۴۳ م

عجمشاه: ۷۲ م- ۷۳ م- ۱۸۰- ۱۹۱ ۱۹۳- ۱۹۴- ۲۰۹ تا ۲۱۵

عراق: ۵ م- ۶ م- ۱۲ تا ۱۵ م- ۳۴ م ۶۰ م- ۸۰ م- ۹۰ م- ۱۴- ۲۱- ۳۴ ۴۳- ۶۱ ۶۲- ۶۴ تا ۶۸ ۷۰- ۷۵- ۷۹- ۸۷- ۹۴- ۱۰۰- ۱۰۷ تا ۱۰۹- ۱۵۲ تا ۱۵۵- ۱۶۰- ۱۶۲- ۱۶۳- ۱۷۶- ۱۸۳ تا ۱۸۴- ۲۱۸- ۲۳۲

عز الدین چغرانه: ۱۱۶- ۱۱۷- ۱۱۸- ۱۲۰- ۱۲۲- ۱۲۳ و رجوع به چغرانه شود.

عز الدین زکریا: ۱۶۱- ۱۶۲- ۱۸۷- ۱۸۸

عز الدین فضلون: ۲۱۴ تا ۲۱۸- ۲۲۰- ۲۲۱

عز الدین قبه: ۱۵۴- ۱۵۵

عز الدین لالابک: ۲۲۱

عز الدین لنگر: ۶۳ م- ۷۰ م- ۸۷- ۱۲۲- ۱۳۰- ۱۸۰

عسلو: ۱۸۲

عطا خان (ملکه): ۷۰ م

عقابی بر عقبه‌ای: ۹۷

عقد العلی: ۱۲ م- ۱۴ م- ۱۷ م ۱۸ م- ۲۴ م- ۲۵ م- ۲۸ م- ۵۶ تا ۵۸ م- ۶۲ م ۶۴ تا ۷۶- ۷۸ تا ۸۰ م- ۸۳- ۲۱- ۲۳- ۳۲- ۴۳- ۵۷- ۵۹- ۷۵- ۹۱- ۱۴۳ ۱۶۰- ۱۶۴- ۱۶۵

علاء الدوله کالنجار: ۷۰ م- ۳۴

علاء الدین: (فرخشاه)

علاء الدین ابو بکر: ۸۱- ۸۲

علاء الدین بوزقش: ۵۱

علاء الدین تکش: ۱۸۹- ۲۱۰ و رجوع به تکش و خوارزمشاه شود.

علاء الدین سلیمان: ۲۵ م- ۱۴۲- ۱۴۳

علاء گنگ: ۱۷۴

علفچر: ۸۱

علی بن زنگی: ۸

علی بن فرامرز: ۳۴

علی خطیب: ۱۶ م- ۱۲۴

علی الرضا: ۱۲

علی سهل: (سابق الدین)

عماد الدوله: (ساوتکین)

عماد الدین محمد زیدان: ۳۰ م- ۲۱۵- ۲۱۶- ۲۲۱

عماد الدین مغونی: ۱۷۵ تا ۱۷۷- ۲۰۱- ۲۱۷

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

عمان: ۶- ۹ تا ۱۱- ۱۶- ۳۴- ۴۰- ۴۲- ۱۷۵- ۱۷۶- ۲۲۲- ۲۲۵- ۲۲۱- ۲۲۹- ۲۳۱

عمر: ۳۶ م

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۵۲

عمر بن الیاس: ۲۰۲

عمر بن عبد العزیز: ۲۴

عمر زاوه‌ای: ۱۹۲

عمر سلجوقی: ۱۵- ۱۵۷

عمر عجمی: ۱۹ م

عمر فیروز کوهی: ۱۶۰

عمر نهی ۱۱۹- ۱۴۰

عمید ابو الرضا: ۱۶- ۲۲۷

عیونیان: ۲۳۱

عیاران: ۹۱

عین الکمال: ۱۶۹

غ

غبیرا: ۳

غرزن: ۱۹۹

غرجستان: ۱۴۹

غرنبه: ۱۸۴

غز: ۱۹ م تا ۳۰ م- ۴۳- ۱۲۶ تا پایان کتاب در بیشتر صفحات

غزنین: ۳۵- ۱۴۹

غزی: ۲۵- ۲۲۹

غنی الحرب: ۲۴ م

غور: ۲۶ م- ۱۴۹- ۱۵۲

غوطه: ۱۳۵

غیاث الدین پیر شاه: ۲۲۲- ۲۳۲

غیاث الدین محمد بن سام: ۱۴۹

ف

فارس: ۵- ۱۱ م- ۱۳ م- ۱۵ م- ۲۱ م- ۲۶ م- ۲۹ م- ۴۲- ۵۸ م- ۶۶ م- ۶۲ م- ۶۳ م- ۸۰ م- ۹۰ م- ۳- ۵- ۱۳- ۱۴- ۳۴- ۵۳- ۵۷- ۵۸ تا ۶۱- ۶۶- ۹۵- ۹۸- ۱۰۰- ۱۰۱- ۱۰۵ تا ۱۰۷- ۱۱۰- ۱۱۵- ۱۱۶- ۱۲۰ تا ۱۲۲- ۱۲۷ تا ۱۳۰- ۱۳۷- ۱۵۴- ۱۵۵- ۱۶۴- ۱۷۱- ۲۰۳- ۲۰۴- ۲۱۰- ۲۱۳ تا ۲۲۲- ۲۲۹- ۲۳۰

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فارسنامه ناصری: ۴۲ م- ۶۰- ۹۵- ۱۳۶- ۲۱۶- ۲۲۹

فتحعلیشاه: ۳۸ م

فخر داعی: ۴۴ م

فخر الاسلام: ۱۶ م- ۱۲۴

فخر الدوله (خانم): ۲۶ م

فخر الدین احمد بندقه: ۲۲۱

فخر الدین عباس: ۳۰ م- ۳۱ م- ۲۲۱

فخر الدین صدر الاسلام: ۲۲۱

فدیهٔ الملک: ۲۱۶

فرانسه: ۳۲ م- ۵۴ م

فرخشاه (علاء الدین). ۲۹ م- ۱۸۰ ۱۸۱- ۱۸۵ تا ۱۹۴

فرخ قغچاق: ۳۲

فرخی: ۲۰۲- ۲۱۹

فردوسی: ۵

فرزین بند: ۱۴

فرس: ۱۰۶

فرگ: ۶۰- ۹۵- ۲۰۱- ۲۳۰- ۲۳۱

فریدنسوی: ۶۶ م

فریزن: ۴۵ م

فزاری (قاضی): ۴

فسا: ۲۲ م- ۱۱۰- ۱۳۶- ۲۳۱

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۵۳

فضل بن حسن: ۱۳

فضلون: ۱۳

فضلویه: ۱۳

فهرج: ۱۱- ۱۵۰- ۲۲۶

فهلو: ۴۹ م

فیروز کوه: ۱۴۹

فیضعلی شاه: ۳۴ م

ق

القائم بامر اللّه: ۳۴

قائم مقام: ۸۱

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

قاجاریه: ۲۶ م- ۹۴ م

قاضی ابو العلاء: ۳۱

قاضی احمد: ۱۱۹

قاضی کرمان (ولایت): ۱۹۰- ۱۹۲- ۲۱۰- ۲۱۳

قاعا صفصفا: ۱۲۵

قاورد (ملک): ۵ م- ۲۶ م- ۳۲ م- ۵۲ م- ۵۵ م- ۷۰ م- ۱ تا ۴- ۶ تا ۹- ۱۱ تا ۱۶- ۲۱- ۲۴- ۲۸- ۳۳- ۴۸- ۱۵۶- ۱۵۷- ۲۲۵- تا ۲۲۸- ۲۳۱

قاورد دوم: ۱۵۷

قاوردیان: ۹۰- ۱۱۵- ۲۲۸

قاوود غزی: ۲۴ م- ۱۳۳

قاین: ۴۱- ۲۱۹

قتلغ ابه: ۲۳۲

قتلق سلطان: (براق حاجب)

قدرو: ۲۱ م

قدوة الدین: ۲۰۲

قدوری. ۳۸

قرا ارسلان بک: ۳۷- ۱۵۷ و رجوع به قاورد شود

قراختائی: ۲۲۲

قراغز: ۱۸۴

قراغوش: ۶۶- ۶۷- ۶۹ تا ۷۱

قرامطه: ۲۳۱

قرغوت بن عبد الحمید: ۱۹ م

قرقوت: ۲۱۰

قریه شتران: ۱۰۹ و رجوع به دهشتران شود

قریه العرب: ۱۳۷- ۲۰۲ و رجوع به دهتازیان شود

قزل ارسلان. ۱۰۹- ۱۱۲- ۱۵۵

قزوینی (محمد): ۵۴ م- ۹۱ م- ۲- ۸- ۱۱- ۵۲- ۶۵- ۶۶- ۷۵- ۱۲۱- ۱۳۶- ۱۷۹- ۲۳۱- ۲۳۲- ۲۳۴

قشم: ۱۳ م- ۱۷۵- ۱۸۲

قصر قند: ۵۰ م

قصور سر سفره ....: ۱۸۷

قطب الدین سلغری: ۲۳۲

قطب الدین مبارز: ۳۰ م- ۲۰۱ تا ۲۰۸

قطب الدین محمد: (محمد، اتابک)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

قطران: ۵- ۲۲۸

قطرو: ۱۱۰

قطیف: ۴۰- ۲۳۱

قفص: ۴ تا ۹

قلات آبی: ۲۹ م

قلعه دختر: ۴۱ م- ۳۶

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۵۴

قلعه سلیمان: ۸۳

قلعه سموران: ۳۲

قلعه شهر: ۲۱۲

قلعه طبرک ری: ۵۵

قلعه کبیره: ۳۱ م

قلعه کوه: ۹ م- ۳۱ م- ۴۶- ۱۹۹- ۲۰۰- ۲۱۲- ۲۱۵- ۲۲۳

قلعه کهن: ۱۲۰- ۲۰۹- ۲۱۱- ۲۱۲- ۱۵- و رجوع به قلعه کوه شود

قلعه نو: ۲۱۱- ۲۱۲

قلهاتی (ملوک): ۱۷۵

قمادین: ۱۲ م- ۱۳ م- ۱۵ م- ۶۲- ۱۰۰- ۱۷۶ و رجوع به کامادی شود.

قندهار: ۵۰ م

قنوج: ۵۰ م

قوام الدین زرندی: ۱۳۰- ۱۴۳- ۱۴۴-

قوام الدین زوزنی: ۳۱ م- ۲۲ م

قوام الدین (قاضی): ۱۵۳

قوام الدین مسعود وزیر: ۵۸ م- ۷۱ م- ۷۲ م- ۷۶ م- ۱۷۳- ۱۶۶ تا ۱۶۹- ۱۷۷- ۱۷۸

قوتو: ۱۳۳

قوده‌کش: ۸۷

قورد: ۳ و رجوع به قاورد شود

قوزکوبنان: ۴۴

قهستان: ۲۱۹

قهندز: ۹۸

قیبه کشتی‌گیر: ۹۶

قیس: ۱۸۲ و رجوع به کیش شود

قیصر بک: ۱۲۶- ۱۲۷

قیماز شغال: ۱۱۹

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ک

کابل: ۳۴ م
کاچی: ۲۳ م
کاخ دشت: ۸ م
کاخ شهری: ۸ م
کاخ صحرا: ۸ م
کازرون: ۲۳۱
کاشمر: ۹۱
کاکابلیمان: ۳۰- ۳۱- ۳۲
کامادی: ۱۲ م و رجوع به قمادین شود
الکامل: ۷۲ و رجوع به ابن اثیر شود
کان: ۲۰۹
کانال سوئز: ۱۱ م
کبوتر خان: ۳۸ م- ۱۲۸
کپکان: ۶۰
کتابخانه خدیویه مصر: ۲۳۸
کتابخانه دانشکده ادبیات: ۲۳۲
کتابخانه ملک ۴۲- ۱۹۹
کتابخانه ملی: ۵۰ م
کترو. ۱۱۰ و رجوع به کدرو شود
کتکویه: ۱۸۱
کتل پیرزن: ۱۲ م
کتل دختر: ۱۲ م
کدرو: ۱۱۰
کران: ۴۲ م
کربال: ۹۵
سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۵۵
کرج: ۱۴
کرد: ۱۶۴
کردان ریقان: ۲۰۴
کردستان: ۶۵
کراز الدین داود: ۲۲۱

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کرک: ۱۱– ۱۲– ۲۲۶ و رجوع به گرگ شود.

کرمان: در بیشتر صفحات، و رجوع به بردسیر و گواشیر شود

کرمانشاه بن ارسلانشاه: ۹ م– ۲۱– ۳۳– ۳۵ تا ۳۷– ۴۷– ۱۵۷

کرمانشاه بن قاورد: ۱۵– ۱۶– ۳۳– ۱۵۷

کرند: ۲۰ م– ۱۵۰– ۲۳۲ و رجوع به گرید شود

کرو: ۲۳ م

کریت: ۲۰ م– ۲۳۲ و رجوع به گرید شود

کریستن سن: ۶

کریم آباد: ۲۱ م

کریم خان زند: ۳۴ م ۳۶ م

کریم الشرق: ۷۸– ۹۱– ۲۳۲

کسروی (احمد): ۲۲۸

کشستان: ۱۱۰

کشف الظنون: ۳۹

کشکویه: ۱۸۱

کشمیر: ۱۵۶

کفچ: ۵– ۲۲۵ و رجوع به قفص شود

کلاته: ۹۰ م– ۱۵۴

کل سنگ: ۹۶

کلند: ۱۰۳

کلوملک: ۲۲۲

کم کسی گرفتن: ۹۲

کنس (؟): ۱۸۱

کوبنات: (کوبنان)

کوبنان: ۱۵ م– ۲۰ م– ۲۶ م– ۲۸ م– ۵۵ م– ۶۴– تا ۶۸ م– ۷۰ م– ۷۱ م– ۸۰ م– ۱۰۹– ۱۲۶– ۱۵۱– ۱۵۲– ۱۶۰– ۱۶۲– ۱۶۴ تا ۱۷۰– ۱۷۳– ۱۷۳ ۱۸۰ تا ۱۸۲– ۱۹۲– ۱۹۸– ۲۱۸– ۲۲۱– ۲۲۲

کوچ: ۱۷۶– ۲۰۴– ۲۰۵– ۲۲۶ و رجوع به کفچ و قفص شود

کوچ کردون: ۵۰ م– ۱۳۷– ۱۶۴

کوچم و کوچمی: ۲۲۶

کوچه ماهانی: ۳۴ م

کوشان: ۲۲۶

کوشک: ۲۰۸– ۲۰۹

کوشک سه خواهران: ۱۹۶

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کوشک شیرویه: ۳۲

کوشی‌ها: ۲۲۶

کوغون: ۳

کوفج: ۵- ۸- ۹ و رجوع به کفچ و کوچ و قفص شود.

کولی‌ها: ۲۲۶

کوهبنان: ۵- ۴۴- ۲۲۱ و رجوع به کوبنان شود:

کوه زندان: ۱۷۶

کوه سلیمانی: ۸۳

کوه گیلویه: ۹۵

کوی گبران: ۳۳- ۳۹

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۵۶

کهکین: ۶ م- ۱۶ م- ۲۰۹

کهن: ۱۰۳- ۱۷۶- ۲۰۹

کهن چنار: ۱۰۳

کهن سبز: ۱۰۳

کهن شهر: ۱۰۳

کهن گیسک: ۱۰۳

کهنوج: ۱۱۰- ۱۶۶- ۱۷۶

کهنگین: ۱۰۳ و رجوع به کهکین شود

کیا محمد بن مفرح: ۱۶ م- ۹۹

کیش: ۱۲ م- ۱۳ م- ۱۸۲- ۲۳۳

کیکو: ۴۰- ۲۳۱

کماک: ۴۳

کیوان (عباسعلی): ۴۷ م

گ

گاوخانی: ۱۷۶- ۲۰۹

گاورس: ۱۷۶

گاه شماری: ۲۳۴

گبر محله (کوی گبران): ۳۰ م- ۳۳- ۳۹- ۲۰۷

گدار: ۹۶- ۱۷۴

گدروزیا: ۵ و رجوع به جردوس شود

گردنه مادون: ۹۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گرسنگی زیر بافه: ۲۱ م

گرسنگی زیر خرمن: ۲۱ م

گرگ: ۲۲۶

گرگان: ۲۶ م- ۲۸ م- ۱۶۵

گرید: ۲۰ م- ۱۵۰- ۲۳۲

گلچین معانی: ۷۷ م

گلکار: ۲۰۹

گلوزرناق: ۱۰۷

گناباد: ۲۰۰

گنج باز یافته؛ ۱۸۲

گنجعلیخان: ۲۱ م- ۴۹ م- ۵۰ م

گواشیر: ۲۳ م- ۳۳ م- ۵۵ م- ۱- ۸۲- ۸۷- ۱۳۱- ۱۳۸- ۱۴۴- ۲۲۲- ۲۲۳ و رجوع به کرمان و بردسیر شود.

گوئین: ۳

گودرز: ۹۱ م

گ ور: ۲۸ م

گور خان بزرگ: ۲۲۲

گیو: ۱۸۵

ل

لار: ۱۳ م

لالابک: ۲۲۱

لالابگی: ۱۴۳

لاهور: ۱۴۹

لب التواریخ: ۱۵- ۱۰۹- ۱۲۱

لحسا (لحصا): ۴۲

لطفعلیخان زند: ۳۸ م- ۴۰ م- ۴۲ م- ۴۶ م- ۹۲ م- ۳۲

لغت‌نامه: ۲۹- ۵۴- ۱۲۵

لگام گیر (منزل): ۱۶۱

لندن: ۹۲ م

لوت: (لوط): ۲۰ م- ۱۹۷- ۲۳۲

لولیان: ۱۷۶

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۵۷

لیدن: ۱- ۹- ۴۰- ۷۸- ۹۵- ۱۰۶- ۱۱۲ ۱۱۸- ۱۳۶- ۱۴۱- ۱۴۳- ۱۵۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

م

مادون: ۹۶– ۲۳۲

مادین: ۲۳۲

مارکوپولو: ۱۲ م

ماریان: ۲۳۲

مازندران: ۳۸ م– ۶۵

ماگافونی: ۲۱۱

مأمون: ۲۹– ۳۰– ۱۰۴

ماوراء النهر: ۱۳ م– ۱۵ م– ۱۶ م– ۴۳– ۱۰۰

ماهان: ۲۵ م– ۳۶– ۱۰۰– ۱۴۳– ۱۶۲

مبارز (امیر): ۲۰۹– ۲۱۷– ۲۲۲

مبارکشاه: ۲۵ م– ۲۶ م ۱۱۳– ۱۴۷– ۱۴۸ ۱۵۷

مبارک گازر (شیخ): ۳۳ م– ۱۳۸

متوکل: ۳۰– ۲۳۳

مجاز: (مزاج)

مجاهد الدین کرد: ۱۶۴– ۱۶۵– ۱۶۹ ۱۸۰

مجاهد الدین کوبنانی: ۲۶ م– ۲۸ م– ۲۹ م ۶۵ م– ۶۶ م– ۶۷ م

مجاهد گورگانی: ۶۶– ۷۱– ۱۲۸

مجد الدین محمود: ۶۲ م– ۷۰ م– ۷۸ م– ۱۰۰ ۱۰۱– ۱۱۱– ۱۴۴

مجله راهنمای کتاب: ۱۱

مجله دانشکده ادبیات: ۵۴ م– ۵۷ م– ۶۵ م– ۴۳– ۷۲

مجله یغما: ۶۷

مجمع الفصحاء: ۵۶ م– ۶۹ م

مجیر الدوله: ۲۵

مجیر الدین مستوفی: ۱۵۳

محبس قلعه: ۱۴۱

محسنی: ۴۳ م

محرابی: ۵۲ م– ۵۵ م– ۵۳– و رجوع به مزارات کرمان و تذکره محرابی شود.

محله سه شنبهی: ۲۷

محله شاه عادل: ۴۲

محمد (اتابک قطب الدین بزقوش): ۱۰ م ۲۴ م– ۵۸ م– ۶۱ م تا ۶۳ م– ۶۹ م– ۷۶ م– ۹۰ م– ۴۷– ۵۳ تا ۵۵– ۵۷– ۶۰– ۶۲ ۷۴ تا ۷۸– ۸۱ تا ۸۷– ۹۰ تا ۹۶– ۹۸– تا ۱۰۷– ۱۰۹ تا ۱۱۵– ۱۲۰ تا ۱۲۵– ۱۲۸ تا ۱۳۰– ۱۳۹ تا ۱۴۱– ۱۴۹ تا ۱۵۳– ۱۶۲– ۱۶۳ ۱۹۰– ۲۱۳–

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۲۱۷

محمد: (ملک محمد)

محمد (عارف شیخ): ۳۲ م- ۳۳ م- ۴۷ م- ۱۳۸

محمد (غز): ۱۸۴

محمد آباد: ۹۱- ۱۵۰

محمد امین ریاحی: ۱

محمد انر: ۱۹۳ و رجوع به انر شود

محمد بن احمد: ۲۹

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۵۸

محمد بن ابراهیم: ۵ م- ۴۸ م- ۴۹ تا ۵۶ م ۵۹ م- ۷۶- ۹۱ م- ۱۲- ۱۴

محمد بن ابی المعالی: ۵۸

محمد بن الیاس: ۳۱ م و رجوع به ابو علی شود

محمد بن صلاح: ۷۲ م

محمد بن کی ارسلان: ۳۴

محمد بن مفرح: ۸۸

محمد بن ملکشاه: ۳۴

محمد تقی کرمانی: ۳۴ م- ۳۵ م- ۳۷ م

محمد خمارتاش: ۱۲۳

محمد خوارزمشاه: ۲۲۰- ۲۲۲

محمد دیباج: ۵۲ م

محمد رضا خان کرانی: ۴۲ م

محمد زمان: ۴۲ م

محمد صادق: ۳۷ م- ۲۲۵ و رجوع به ابو الفضل شود:

محمد (سلطان): ۱۵۷- ۲۲۹

محمد شاه: ۲۴ م تا ۲۶ م- ۴۷- ۹۰ تا ۹۳- ۹۴- ۹۷ تا ۱۰۲- ۱۰۴- ۱۰۵- ۱۰۷- ۱۴۱- ۱۴۳- ۱۴۴- ۱۴۷- ۱۴۹- ۱۵۲ تا ۱۵۷- ۱۶۱- ۱۶۳- ۱۶۸ ۱۷۱- ۱۷۲

محمد علمدار: ۱۲۹- ۱۳۰- ۱۴۵

محمد علی خان راینی: ۳۵ م- ۴۱ م

محمد علیشاه قاجار: ۸ م

محمد مفید بافقی: ۷۰

محمود بن ملکشاه: ۷۰ م

محمود سرخ: ۷۴

محمود شاه ۴۶- ۱۵۷

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

محمود غزنوی: ۳۶

محمود (نظام الدین): ۲۱۳

محیط طباطبائی: ۲۳۱

محیی الاسلام: (ارسلان شاه)

محیی الدین عربی: ۲۰۲

محیی الدین عماد الدوله: ۲۴– ۲۲۸ و رجوع به تورانشاه شود.

مختاری شاعر: ۷۵ م

مختص الدین عثمان: ۴۰

مخلص الدین مسعود: ۸۳– ۸۴– ۱۴۳– ۱۴۴

مدرسه خاندانقلی بیگ: ۳۵ م

مرآت البلدان: ۲۸– ۸۳

مرآت الجنان: ۲۵

مردانشاه: ۱۵– ۱۵۷

مرزقان (مزرغان): ۱۱۰ و ۲۰۴– رجوع به مرزیگان شود:

مرزیگان: ۲۶ م

مرزوقیان: ۲۰۴

مرو: ۱۹ م– ۹۴ م– ۱۶۰– ۱۹۰– ۲۲۶

مریج: ۱۷۴– ۲۳۳

مزاج: ۱۷۴– ۲۳۲

مزارات کرمان: ۵۳– ۱۳۸ و رجوع به محرابی شود

مزایجان: ۱۷۴

مزدک: ۱۳۲

مزرغان: ۲۰۴

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۵۹

مزنگان: ۱۷۴

مسالک الممالک: ۳– ۸۳– ۱۱۰– ۲۲۵

المستظهر باللّه: ۲۶

مسجد جامع: ۸ م– ۱۶ م– ۳۱ م– ۴۶ م ۱۲۳

مسجد ملک (جامع توران شاهی): ۷ م– ۲۷ م– ۲۶– ۲۸– ۴۲

مسعود سلجوقی: ۱۰۹

مسعود غزنوی: ۵ م– ۶۷

مسعود کلاهدوز: ۱۸۸

مسعود یحیی: ۱۹۸

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مسلم بن قریش: ۲۲۷

مسیح: ۷۵ م- ۲۰۱- ۲۱۴

مسیلمه کذاب: ۸۳

مشتاقعلی شاه: ۳۳ تا ۳۶ م- ۴۱ م ۴۵ م تا ۴۷ م

مشهد: ۵۰ م

مشیز: ۸۱- ۸۲- ۱۲۸- ۱۴۱

مصر: ۱۳ م- ۱۵ م- ۱۰۰

مصطفی خان دولو: ۳۸ م

المضاف الی بدایع الازمان: ۲۷ م- ۳۱ م- ۳۲ م- ۵۷ م- ۷۲ م- ۷۴ م- ۱۴۳- ۱۸۷ ۱۹۳- ۱۹۹- ۲۰۳- ۲۰۵- ۲۲۱- ۲۳۲

مطلع السعدین: ۸

مظفر الدین: (سعد زنگی)

مظفر علیشاه: (محمد تقی کرمانی)

معاویه: ۱۰۰

معتصم: ۲۹

معتضد: ۲۳۳

معجم الالقاب: ۲۰۲

معجم الانساب: ۲۲۸

معجم البلدان: ۴۹ م- ۴۲- ۱۳۲

معز الدوله: ۵- ۸- و رجوع به ابو الحسین شود.

معز الدین سنجر: ۱۳۴

معزی: ۲۴- ۲۵- ۱۳۴- ۱۳۵

معصومعلی شاه: ۳۴ م

معن بن زائده: ۸۸

معین الدین ابو الخیر (؟): ۵

مغول: ۴۴ م- ۵۷ م- ۹۱ م

مغون: ۸۳- ۱۱۰- ۲۱۷

مغیث الدین: (ملک محمد)

مقاتل بن عطیهٔ: ۲۴- ۲۵- ۲۶ و رجوع به شبل الدوله شود

مقبره مشتاق: ۳۹ م

مکران (مکرانات): ۱۱ م- ۵۰ م- ۴۶- ۴۷

مکرم بن العلاء: ۲۴- ۲۵- ۲۶- ۲۲۹

مکه: ۵۳ م- ۱۳۶

ملک ارسلان: ۴۷ تا ۵۰- ۵۲- ۵۵ تا ۶۴ ۶۵ تا ۸۰- ۸۳- ۸۵ تا ۸۷- ۹۰ تا ۹۵ ۱۳۸- ۱۵۷ و رجوع به ارسلان شود

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ملک توران شاه: (تورانشاه)

ملک جزیره متیس: ۱۸۲

ملک جلال الدین: ۱۲

ملک خاتون: ۲۲۰

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۶۰

ملک خان: ۱۸۹- ۱۹۰- ۱۹۳- ۱۹۴

ملک دینار: ۲۶ م- ۲۸ م- ۲۹ م- ۶۴ تا ۶۷ م- ۶۹ م- ۷۱ م- ۷۲ م- ۷۵ م- ۷۶ م- ۷۹ م- ۸۰ م ۴۳- ۱۲۶- ۱۳۳- ۱۴۶- ۱۴۶- ۱۴۸- ۱۵۰ تا ۱۵۵- ۱۲۷- ۱۶۰ تا ۱۶۷- ۱۶۹ تا ۱۸۷- ۱۹۰- ۱۹۱ ۱۹۵- ۲۱۰

ملک زوزن: ۵۵ م- ۲۲۳ و رجوع به زوزن شود

ملکشاه: ۵ م- ۶ م- ۱۵ تا ۱۷- ۲۱- ۲۲- ۲۸- ۳۴- ۱۵۷- ۱۹۰- ۲۲۶ تا ۲۲۹- ۲۳۱

ملک طغرل: (طغرلشاه)

ملک العلماء: ۱۴۳

ملکم: ۴۵ م

ملک محمد: ۹ م- ۱۰ م- ۱۵ تا ۱۷ م ۱۰- ۲۸- ۳۶ تا ۴۵- ۴۷- ۱۵۷

ملک مؤید: (مؤید آییه)

ملوک ایج: ۲۰۱

ملوک قلهاتی: ۱۷۵

مناره شاهیگان: ۱۳۸

منامنی: ۲۳ م

منتخب التواریخ نطنزی: ۲۰۱

منتظم ناصری: ۲- ۲۲- ۴۷

منتهی الارب: ۴۰

المنجد: ۳۸- ۴۰- ۴۹- ۵۶- ۵۸- ۶۱

مندک: ۱۸۵

منزل لگام‌گیر: ۱۶۱

منکنه: ۱۲۲

منوجان (منوگان): ۲۸ م- ۱۷۴ تا ۱۷۷

موردانه: ۱۳۳

موسی: ۱۶۹

موسی فرگی: ۱۳۰- ۲۳۱

مولوی: ۳۶ م- ۱۳۸

مؤید ای به (ملک مؤید): ۱۱ م- ۱۹ م ۳۳ م- ۴۳- ۵۹- ۶۱- ۷۱- ۹۱- ۱۳۰- ۱۶۵ ۱۶۸- ۱۸۶- ۲۱۰- ۲۳۱- ۲۳۲

مؤید الدین ریحان: ۱۰ م- ۱۶ م- ۲۴ م ۳۲ م- ۵۹ م- ۶۳ م- ۶۸ م- ۶۹ م- ۷۶ م- ۵۱ ۵۲- ۵۴- ۵۶ تا ۵۸- ۶۰ تا ۶۳- ۶۶- ۶۸ ۶۹-

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۷۱- ۷۲- ۷۶- ۱۰۷- ۱۱۶ تا ۱۲۳ ۱۳۵- ۱۳۶- ۱۳۸

مهدی آخر الزمان: ۲۰۱

مهنی: ۵ و رجوع به کوفج شود

میرانشاه: ۲۲۸ و رجوع به امیرانشاه شود

میر حسین سرو: ۶۱ م

میر زکریاء: ۱۹۲

میکائیل: ۱۵۷

میل قاوردی (نادری): ۸۹ م- ۱۱

مبمون (صلاح الدین): ۶۱

میناب: ۱۱ م- ۱۲ م- ۵- ۹- ۱۷۵- ۱۷۶

مینوی (مجتبی): ۶۵ م

ن

نادر شاه: ۱۱- ۹۱ م- ۹۲ م

نادر نامه: ۱۱

ناصح الدین ابو البرکات: ۲۷ م- ۶۲ م- ۹۰ م- ۷۳- ۷۴- ۱۰۰- ۱۴۴

ناصح الدین ابو زهیر: ۱۷۷- ۱۷۸- ۱۸۶ ۱۹۹ تا ۲۰۲

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۶۱

ناصر الدین: (ساوتکین)

ناصر الدین ابو نصر: ۲۹ م- ۱۸۰- ۱۸۳

ناصر الدین افزون: ۶۴- ۷۹- ۸۰- ۸۶

ناصر الدین سبکتکین: ۳۶

ناصر الدین کسری: ۲۳

ناصر الدین کمال: ۷۶- ۸۱- ۸۲- ۱۰۴ ۱۵۱ تا ۱۵۳- ۱۶۳

ناصر الدین منشی: ۲ و رجوع به سمط- العلی شود

ناظم الاطباء: ۱۶۸

نان پاره: ۹۰ م

نایب الصدر: ۲۰ م- ۳۶ م

نای بند: ۲۰ م- ۲۹ م

نخبة الدهر: ۲۲۵

نرماشیر: ۱۶ م- ۲۴ م- ۶۱ م ۳۲ ۱۰۳- ۱۰۶- ۱۳۲- ۱۳۳ ۱۳۷- ۱۴۸ ۱۵۱- ۱۶۰- ۱۶۱- ۱۶۴- ۱۷۷- ۱۷۸ ۱۹۶- ۱۹۷- ۲۰۶- ۲۰۳- ۲۱۰- ۲۱۵

نسا: ۲۴ م- ۵۹- ۱۳۲- ۱۳۳ ۱۷۸

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نشریه فرهنگ کرمان: ۹- ۱۷۵

نصر آباد: ۱۳۶

نصرت آباد: ۲۲۶

نصرة الدین ایبه: ۱۱۶- ۱۱۷- ۱۲۳ و رجوع به انر شود

نصرة الدین حبش: ۱۴۶

نصرة الدین شاه غازی: ۱۹۳ تا ۱۹۸

نصرة الدین قلچق: ۱۱۶- ۱۱۷- ۱۲۳

نصف العالم: ۶۲ و رجوع به فارس شود

نصیر الدوله: ۳۱

نصیر الدین ابو القاسم: ۱۶ م- ۱۲۴

نصیر الدین کرد: ۱۶۶

نظام الدوله: ۱۹۹

نظام الدین شبانکاره (محمود): ۳۰ م- ۷۲ م ۷۳ م ۲۰۱ تا ۲۱۰- ۲۱۲ تا ۲۱۴- ۲۱۶

نظام الدین کیخسرو: ۷۱ م

نظام الملک (خواجه): ۵ م- ۱۳- ۱۵- ۱۶- ۷۳- ۸۱- ۲۲۶- ۲۲۷

نعمت اللّه ولی: ۵۲- ۵۳

نفیسی (سعید): ۱۷

نگار: ۸۱

نوح: ۱۹۲

نور الدین ملک العلماء: ۷۱ م و رجوع به ملک العلماء شود،

نور علیشاه: ۳۴ م

نوشروان: ۲۴- ۱۵۷

نهر ماهان: ۱۲۹

نی بید: ۱۶۲

نی‌ریز: ۹۵- ۲۳۰

نیشابور: ۲۶ م- ۴۳- ۵۹- ۱۲۶- ۱۶۵- ۱۶۸- ۱۹۰- ۱۹۳- ۲۲۱

و

واثق: ۳۰

واصل بن عطاء: ۳۰

وزارت در عهد سلاطین سلجوقی: ۲۲۹

وزیری: ۹۰ و رجوع به تاریخ کرمان شود

وصاف الحضره: ۱

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۶۲

ولاشگرد: ۱۱۰

ولیخان: ۴۹ م سلجوقیان و غز درکرمان متن ۲۶۲ و ..... ص : ۲۶۱

لسن (آرنولد): ۲۲۳

ه

هارون الرشید: ۲۶- ۱۰۴- ۲۲۳

هامون کردن: ۹۰ م- ۱۲۵

هبیج: ۴۸ م- ۱۹۶ و رجوع به خبیص شود

هدایت: ۵۶ م- ۶۹

هرات: ۹ م- ۹۴ م- ۳۶

هرکس خر بر بام برد ..: ۸۱

هرموز: ۱۱ م- ۱۲ م- ۹- ۱۰- ۱۷۵ تا ۱۷۷ ۱۸۲ تا ۱۸۴- ۲۰۴- ۲۲۵- ۲۳۳

هشام بن عبد الملک: ۲۲۳

هشت سال در ایران: ۴۴ م

هلند: ۵۳ م

هلیل رود: ۱۲ م- ۱۶ م- ۲۱ م

همان خر سیاه و راه آسیا: ۹۲ م

همدان ۱۴- ۱۵- ۲۱- ۶۶- ۱۰۸- ۲۲۷

هند: ۱۱ م- ۱۳ م- ۱۵ م- ۳۴- ۶۲- ۱۰۰- ۱۵۶- ۱۸۳- ۲۲۲- ۲۳۳

هندو خان: ۱۹۰- ۱۹۳- ۱۹۴

هندوکش: ۲۲۶

هنر ایران (پوپ): ۲۷ م

هنزا: ۲۲۶

هوتسما: ۴۸ م- ۵۳ م- ۵۵ م- ۱- ۱۴- ۱۰۳- ۱۱۲- ۱۹۳- ۲۰۸- ۲۱۱

هورجند: ۱۹۶ و رجوع به حرجند شود.

ی

یادداشتهای قزوینی: ۲۳۴

یاقوت حموی: ۵- ۸- ۲۲۵ و رجوع به معجم البلدان شود

یحیی (امیر): ۲۱۴

یحیی (شیخ): ۲۲۵

یحیی بن اکثم: ۲۹- ۳۰

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یحیی بن خالد: ۲۳۳

یرنقش: ۱۹ م

یزد: ۵ م- ۱۱ تا ۱۵ م- ۲۱ م- ۲۶ م- ۴۰ م- ۶۰ م- ۶۴ م- ۶۷ تا ۷۱ م- ۷۳ م- ۷۸ تا ۸۰ م- ۱۲- ۳۴- ۴۲- ۶۹- ۷۱- ۷۲- ۸۷- ۸۶- ۸۷ ۹۰- ۹۴ تا ۹۷- ۱۰۷- ۱۰۹- ۱۱۰- ۱۱۶ تا ۱۱۸- ۱۲۰ تا ۱۲۲- ۱۲۸- ۱۳۰- ۱۵۳- ۱۶۲- ۱۶۴- ۱۶۹- ۱۷۰- ۱۸۰- ۲۳۲

یزید بن معاویه: ۹۳

یعقوب: ۷۸

یعقوب لیث: ۸۸- ۹۱

یعقوبی: ۲۲۶

یعلی شبانکاره: ۱۲۳

یمامه: ۴۲

یمن: ۱۳۵

یوسف: ۷۹

یوسف استر ابادی: ۳۶ م

یوسف برزمی: ۱۴

یوسف عاشور: ۱۰۷- ۱۰۹

یولق ارسلان: ۱۱۱- ۱۱۵- ۱۱۶- ۱۵۷

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۶۳

فهرست بعضی عبارات عربی

آخر الدواء الکی: ۱۰۱

اذا اراد اللّه قبض عبد ۱۳۶

اذا اراد اللّه قضائه و قدره ۱۲۸

و اذا عزمت فتوکل علی اللّه ۸۳

و لانت تفعل ما تقول ۴۹

افنی اللّه باقیهم ۱۹ م

ان آثارنا تدل علینا ۱۲

ان الشباب و الفراغ و ۱۸۷

ان القناۀ التی شاهدت ۷۵

و ان یکاد الذین ۱۴۱

انهم یظهروا علیکم ۱۵۰

و انی سألت اللّه ذاک ۹۷

بعد خراب البصرۀ ۱۳۳

بعد اللتیا و التی ۱۹۳

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بلدهٔ طیبهٔ و رب غفور ۹۹
بین یدی الساعهٔ تقاتلون ۶
و جزاء سیئهٔ سیئهٔ ۱۴۷
حفظت شیئا و غابت ۱۱۶
و حیلتی منسده و حیرتی ۲۰۶
و الخائن خائف ۱۸۶
خاتمه للجاج شؤم ۱۰۴
خلطوا عملا صالحا ۱۱۶
خلیلی ازمعت الترحل ۷۱ م
دع العیش یدرع ۲۶
الرحم شجنهٔ من اللّه ۵۰
و زاده بسطهٔ فی ۵۱
سمعا و طاعهٔ ۲۰۹
سمعنا و اطعنا ۲۲۰
شمیسهٔ کرم برجها ۹۳
عفت مساو تبدت منک ۳۰
عفوا صفوا ۱۸۳
عیاذا باللّه ۹۸
فتی کان فیه ما یسر ۷۴
فتی کملت اخلاقه غیر ۸۸
الفرار مما لا یطاق ۶۸
ففررت منکم لما خفتکم ۱۵- ۱۷۳
فی الحرکهٔ البرکهٔ ۱۸۳
و فی الشر نجاهٔ ۱۳۲
قتلت قتلت ۱۹۸
قد رجع الحق الی نصابه ۱۲۲
سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۶۴
قد یجمع المال غیر آکله ۱۸۷
قل هاتوا برهانکم ۲۰۱
کنتم قوما بورا ۱۵۰
و لا طاعهٔ للمخلوق ۸ م
لا لحب علی بل ۱۰۰
لا مرد لحکمه و لا ۱۸۱

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

لئن فخرت بآباء ۲۹
لعن اللّه اللجاج ۱۰۴
و لن تفلحوا اذا ابدا ۱۵۰
لو کنت فظا غلیظ القلب ۲۰۸
اللیل داج و الکباش ۱۶۸
ما تدری نفس بای ۱۳۶
و ما قتلوه و ما صلبوه ۲۱۴
ما یترتب علی الفعل من ۱۴۲
متوکلین علی زاد الحجیج ۱۵۳
الملک عقیم ۲۲۷
من له ادنی مسکة ۱۰۵
و من نجی برأسه ۱۶۸
من یسمع یخل ۱۷۲
النار بالماء تطفی ۵۰
الناس بزمانهم اشبه ۴۶
الناس علی دین ملوکهم ۴۶
النصر مع الصبر ۷۸
نصر من اللّه و ۱۷۵
نعوذ باللّه من الکریم ۱۴۴
ورث الوزارة کابرا ۱۶۹
هذته علی دخن ۱۰۱- ۱۴۰
هذا جزاء من لم یمت ۶۸ م
هذا ما جرک الی الرابعة ۹۲ م
یا راقد اللیل مسرورا ۸۳
یا ولنی الدرع فقد ۲۰۴
یخلط الماش بالدر ۱۵۱
یعطی و یمنع لا ۱۸۷
یوما عند عطار و یوما ۱۷۹
سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۶۵

فهرست مندرجات

الف- مقدمه پیشگفتار سه تا چهل و هفت خوشا باد ... (سه)، لشکرکشی‌های متوالی (پنج)، چماق تکفیر (شش)، تغییر را، تجارت (یازده)، دستبرد غم (هجده)، قحط سالی (بیست و یک)، تکرار تاریخ (سی و سه).

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

رحم کنید (سی و هفت). محراب مشتاق (چهل و شش).

احوال مؤلف: چهل و هشت تا هفتاد و نه

هرچه هست از گذشتگان است (پنجاه و چهار). افضل کرمان (پنجاه و هفت).

مهاجرت به یزد (شصت و چهار). افضل و شاعری (هفتاد و چهار). افضل و طب (هفتاد و هشت).

آثار افضل کرمان: هفتاد و نه تا نود و چهار

عقد العلی (هفتاد و نه). المضاف (هشتاد و دو) بدایع الازمان (هشتاد و چهار)،

ب- متن ۱- تاریخ سلجوقیان (۱- ۷۵) ملک قاورد ۱۵- ۱

سیرت قاورد (۳). فتح قفص (۴). فتح عمان (۹). فتح سیستان (۱۱). فتح فارس و قتل قاورد (۱۳).

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۶۶

کرمانشاه بن قاورد ۱۶

سلطان شاه بن قاورد ۱۷- ۲۳

شعر حکیم ازرقی (۱۷) «*»

تورانشاه بن قاورد ۲۴- ۲۸

تکفیر ایران شاه (۳). نقل ایران شاه (۳۱).

ارسلانشاه بن کرمانشاه ۳۳- ۳۷

فرزندان ارسلان شاه (۳۵).

محمد بن ارسلانشاه ۳۸- ۴۵

ملک محمد و سلجوقشاه (۴۰). کتابخانه ملک (۴۲). پادشاه خونریز (۴۴).

طغرلشاه بن محمد ۴۶- ۵۰

فرزندان طغرلشاه (۴۷)، ملک ارسلان (۴۸)، ملک تورانشاه (۴۹)، ملک

(*) توضیح: عناوینی که در زیر نام برده می‌شود، در متن کتاب نبوده و توسط مصحح اضافه شده است.

عناوین اضافه شده: فتح قفص (۴). فتح عمان (۹). فتح سیستان (۱۱). فتح فارس و قتل قاورد (۱۳). بنای مسجد ملک (۲۶). تکفیر ایرانشاه (۳۰) قتل ایران شاه (۳۱) فرزندان ارسلانشاه (۳۵). ملک محمد و سلجوقشاه (۴۰). کتابخانه ملک (۴۲). پادشاه خونریز (۴۴). فرزندان طغرلشاه (۴۷). التجاء بهرامشاه (۵۹). ورود لشکریان فارس (۵۹). غارت جیرفت (۶۲) عزل و نصب وزراء (۶۴)، قتل برادر (۶۴). میل کشیدن ناصر الدین افزون (۷۹). شمس الدین مغونی (۸۲). استقبال بهرامشاه از اتابک (۸۴).

حرکت به بردسیر (۸۵). قتل طرمطی (۸۶) پناهندگی به بم (۹۲). فرار اتابک و پادشاه (۹۴). توصیف بم (۹۱)، غارت جیرفت (۱۰۰). آب بستن به شهر بم (۱۰۲) بازگشت مؤید الدین (۱۱۸). پایان کار ایبک (۱۱۹). توطئه قتل ظافر (۱۴۲). فرار مبارکشاه (۱۴۸). فوت اتابک محمد (۱۵۳). شجره نسب سلجوقیان (۱۵۷). قتل تاج الدین (۱۸۱). ملاقات ملک دینار با حاکم قیس (۱۸۳). توطئه علیه ملک دینار (۱۸۳). بنای قبر ملک دینار- قتل زوجه ملک دینار (۱۸۶). توطئه سرهنگان (۱۸۸). استقلال جلال الوزراء (۱۹۸). حکومت ملوک ایج (۲۰۱). دستگیری نظام الدین (۲۰۸). تسخیر قلعه توسط عجمشاه (۲۱۲).

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۶۷

بهرامشاه (۴۹).

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بهرامشاه بن طغرل ۵۱- ۵۵

ملک ارسلان بن طغرل ۵۶- ۷۲

رفتن اتابک محمد از بسردسیر ... (۵۷)، التجاء بهرامشاه به خراسان (۵۹)، ورود لشکر فارس (۵۹)، باز آمدن بهرامشاه ... (۶۱)، غارت جیرفت (۶۲)، عزل و نصب وزراء (۶۴)، قتل برادر (۶۴)؛ باز آمدن ملک ارسلان (۶۴) مصالحهٔ ملک ارسلان و بهرامشاه ... (۶۹).

جلوس ملک ارسلان ۷۳- ۸۹

مبادی احوال طرمطی (۷۴)، ابتدای نقض میثاق (۷۶)، محاربه پادشاهان ...

(۷۸). میل کشیدن ناصر الدین افزون (۷۹)، رفتن اتابک محمد به خدمت بهرامشاه ...

(۸۱)، شمس الدین مغونی (۸۲)، استقبال بهرامشاه از اتابک (۸۴)، حرکت به بردسیر (۸۵). قتل طرمطی (۸۶)، رفتن ملک ارسلان به یزد (۸۶)، ارتحال ملک بهرامشاه (۸۸).

محمد شاه بن بهرامشاه ۹۰- ۱۱۴

مبادی احوال سابق الدین علی (۹۱)، پناهندگی به بم (۹۲). فرار اتابک و پادشاه (۹۴)، آمدن ملک ارسلان از یزد ... (۹۵)، باز آمدن اتابک محمد از ایگ ... (۹۸).

آمدن ملک ارسلان به بردسیر (۹۹). توصیف بم (۹۹). غارت جیرفت (۱۰۰). رفتن ملک ارسلان به بم (۱۰۱). آب بستن به شهر بم (۱۰۲). غدر زین الدین رسولدار (۱۰۵) رفتن ایبگ از بم به سیرجان ... (۱۰۷)، توجه ارسلان به سیرجان. (۱۱۰)، محاربه تورانشاه و ملک ارسلان و قتل ارسلان (۱۱۱).

ملک تورانشاه بن طغرل (ثانی) ۱۱۵- ۱۲۵

رفتن غلامان مؤیدی به یزد ... (۱۱۶). بازگشت مؤید الدین (۱۱۸). پایان کار ایبگ (۱۱۹)، آمدن اتابک محمد از فارس (۱۲۰)، رفتن اتابک محمد بن یزد (۱۲۲)، کدورت اتابک محمد و چغرانه (۱۲۳).

آمدن حشم غز به کرمان ۱۲۶- ۱۴۶

طغیان محمد علمدار (۱۲۹). قحطی بردسیر (۱۳۱)، توجه غز از جیرفت به بم (۱۳۳). بیرون آمدن مؤید الدین از خرقه تصوف (۱۳۵). آمدن امیر عمر نهی به خبیص (۱۳۹). کشته شدن ملک تورانشاه ... (۱۴۱). توطئه قتل ظافر محمد (۱۴۲)، رفتن

محمد شاه به بم. (۱۴۴).

حکومت مبارکشاه ۱۴۷- ۱۵۳

بردن سابقعلی مبارکشاه را به بم (۱۴۷). فرار مبارکشاه (۱۴۸). بیرون آمدن اتابک محمد از میان غز ... (۱۴۹). رفتن محمد شاه به عراق ... (۱۵۲). فوت اتابک محمد. (۱۵۳).

پایان کار محمد شاه ۱۵۴- ۱۵۶

شجره نسب سلجوقیان کرمان ۱۵۷

۲ حکومت غز (۱۵۹- ۲۰۰) ملک دینار ۱۶۰- ۱۸۴

رسیدن ملک دینار به کرمان (۱۶۰). آمدن خواجه جمال گریدی ... (۱۶۲).

نزول ملک دینار به بردسیر (۱۶۳). فتح دار الملک ... (۱۶۶). عصیان اولاد مجاهد.

(۱۶۹). نهضت محمد شاه از فارس به بم ... (۱۷۱). توجه ملک دینار به کوبنان ...

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

(۱۷۲). مخالفت سابق محمد و ... (۱۷۴). متابعت عماد الدین مغونی و ... (۱۷۵).

عزل خواجه جمال ... (۱۷۷) توجه ملک دینار به بم ... (۱۷۸). کوبنان بعد از مصاف راور ... (۱۸۰). قتل تاج الدین (۱۸۱)، ملاقات ملک دینار با ملک جزیره قیس ...

(۱۸۲). توطئه علیه ملک دینار (۱۸۳).

علاء الدین فرخشاه ۱۸۵– ۱۹۰

بنای قبر ملک (۱۸۶). قتل زوجه ملک (۱۸۶). توطئه سرهنگان (۱۸۸). التجاء فرخشاه به خوارزم ... (۱۸۹).

عجمشاه بن ملک دینار ۱۹۱– ۲۰۰

آمدن قاضی کرمان از خوارزم ... (۱۹۲). توجه هندو خان به کرمان ... (۱۹۳) آمدن ملک زیرک در میان غز ... (۱۹۴). آمدن جلال الوزراء از خراسان ... (۱۹۶).

کشتن اتابک نصرة الدین امیر حیدر ار ... (۱۹۷). استقلال جلال الوزراء (۱۹۸). باز آمدن حشم غز (۲۰۰).

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۶۹

۳– حکومت ملوک ایج (۲۰۱– ۲۲۳) آمدن امیر مبارز ... (۲۰۱). محاربه امراء ایک با غز ... (۲۰۲). جمعیت غز بار دیگر ... (۲۰۳). سلوک ناهموار نظام الدین ... (۲۰۶). دستگیری نظام الدین (۲۰۸). آمدن عجمشاه از خوارزم به بم (۲۰۹). تسخیر قلعه توسط عجمشاه (۲۱۲).

فرستادن نظام الدین به فارس (۲۱۳). رسیدن عز الدین فضلون ... (۲۱۴). رسیدن محمد ابن زیدان ... (۲۱۵). آمدن امیر مبارز از ایگ به گرمسیر کرمان ... (۲۱۷). آمدن بدر الدین کافور ... (۲۱۸). آمدن ملک زوزن ... (۲۱۸). آمدن عز الدین فضلون ... (۲۲۰)، سایر احوال تا سنه ۶۱۹ (۲۲۲).

۴– توضیحات و اضافات (۲۲۵– ۲۳۴)

۵– فهرست اعلام و اصطلاحات (۲۳۵– ۲۶۲)

۶– فهرست عبارات عربی (۲۶۳– ۲۶۴)

۷– فهرست مندرجات (۳۶۵– ۲۶۹)

فهرست تصاویر مقدمه نمائی از مسجد ملک هفت

نقشه مسجد ملک بیست و هفت

مقبره مشتاق سی و نه

تصویر یک سند تاریخی چهل و سه

تصویر میل قاوردی هشتاد و هشت

تصویر نقد مجله انگلیسی نود و سه

سلجوقیان و غز درکرمان، متن، ص: ۲۷۰

آثار چاپ شده مصحح این کتاب ۱– آثار پیغمبر دزدان (نبی السارقین): چاپ اول ۱۳۲۴ چاپ دوم ۱۳۲۹ چاپ سوم ۲۷۶ صفحه– ۱۳۴۳

۲– یاد بود من (مجموعه شعر) ۱۲۸ صفحه– ۱۳۲۷

۳– ذو القرنین یا کوروش کبیر (ترجمه)– چاپ اول ۱۳۳۰ چاپ دوم ۱۳۳۲، چاپ سوم ۲۵۲ صفحه– ۱۳۴۲

۴– نشریه فرهنگ کرمان (چاپ فرهنگ کرمان) ۱۹۴ صفحه– ۱۳۳۳

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

۵- راهنمای آثار تاریخی کرمان (چاپ فرهنگ کرمان) ۱۲۶ صفحه- ۱۳۳۵

۶- دوره مجله هفتواد، (۱۷ شماره) ۱۳۳۷- ۱۳۳۶

۷- تاریخ کرمان (تصحیح و تحشیه تاریخ وزیری) (چاپ مؤسسه دکتر حافظ فرمانفرمائیان) ۷۵۶ صفحه- ۱۳۴۰

۸- منابع و مآخذ تاریخ کرمان، (ضمیمه مجله دانشکده ادبیات) ۷۴ صفحه- ۱۳۴۰

۹- یاد و یاد بود (مجموعه شعر با نظریات استاد جمال‌زاده) ۲۱۴ صفحه- ۱۳۴۱

۱۰- محیط سیاسی و زندگانی مشیر الدوله پیرنیا (به ضمیمه اعلام ایران باستان) ۲۸۸ صفحه- ۱۳۴۱

۱۱- اصول حکومت آتن (از ارسطو، ترجمه از فرانسه، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، با مقدمه آقای دکتر غلامحسین صدیقی) ۳۱۶ صفحه- ۱۳۴۲

۱۲- سلجوقیان و غز در کرمان (تصحیح و تحشیه تاریخ محمد بن ابراهیم) ۳۶۶ صفحه- ۱۳۴۳

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org